



پژوهشی دربارهٔ اتنوگرافی یا تبارشناسی افغانستان

گذارش به نهمین کنگرهٔ شرقشناسان در سال 1891 م

هنری والتر بیلوی

برگردان: سهیل سبزواری

اپریل 2009

اهدا به علاقمندان مسایل سیاسی و تاریخی کشوری
که سراپای تاریخش جعل گردیده است!

سبزواری

پیشگفتار مترجم

کسانیکه تاریخ خود را نمیدانند، دیگران برایشان تاریخ خواهند ساخت. ولی
کسانیکه تاریخ جعلی میسازند، روزی رسوا خواهند شد!

این اثر که حدود 120 سال قبل از امروز (1891 م) توسط بیلو، دانشمند مشهور انگلیسی و بتعقیب اثر ماندگار دیگر او بنام "نژاد های افغانستان" نگاشته شده، محصول چندین دهه کار او در این منطقه و شناسائی نزدیک او با مردمان این منطقه بحیث یک کارمند عالیرتبه سیاسی، نظامی و صحی بوده است.

این اثر تحقیقی که عمدتاً درباره منشای اقوام و قبایل عمده افغانستان بیلو میباشند {بقول خودش از صفحه 10 همین اثر: "افغانستان من محدود است در شرق به اندوس (سند)، در جنوب به بحیره عرب، در غرب به خراسان و کرمان و در شمال به رود اکسوس (آمو) تا به خواجه صالح و از آنجا از طریق دشت خوارزم تا خراسان پارسیان. نام افغانستان طوریکه بمناطق فوق اطلاق گردید بصورت عام توسط مردم آن، نه شناخته میشود و نه کاربرد دارد... این نامیست که باین مناطق توسط همسایگان و بیگانگان بارتباط نام قوم غالب در آن داده شده... خراسان نامیست که مردمان این منطقه برای کشورشان بکار میبرند در حالیکه خارجی ها آنرا افغانستان میخوانند..."} حاوی معلومات تاریخی نهایت دلچسپ و جالبی است که فکر میشود بعلت تضاد باغرور عظمت طلبانه قبیله حاکم، اقبال ترجمه و چاپ نیافته است (باوجودیکه تاریخ سازان درباری و سرکاری در موارد متعددی از این دانشمند و آثار ارزشمند او تذکراتی بعمل آورده اند). چون معلوم است که نظریات موصوف برای منسوبین این قبایل بعلت افشای منشای آنها (که اصلاً نباید عیب و تحقیر شمرده شود) و جعل و نسب سازی آنها باید غیر مناسب پنداشته شده باشد.

سخن بر سردرستی و یا نادرستی تمام دریافتها و استنتاجات این پژوهشگر نیست (زیرا پژوهشی با چنین حجمی و آنهم در مورد منشای اقوام و قبایل در یک جغرافیای وسیع، نمیتواند خالی از اشتباهات و نواقص جدی باشد

چه رسد به منشای قبایلی که تمام تاریخ آن "ازمخزن افغانی تا پته خزانه" بر بنیاد جعل گذاشته شده است) بلکه سخن بر سر اینست که این محقق چقدر وقت خود را مصرف نموده و چه زحماتی را متقبل گردیده است تا چنین اثر ماندگاری را بوجود آورده و چه مقدار حقایق را کشف و افشا نموده که تاریخسازان قبیله، شب و روز در جهت مخفی نمودن آن بوده اند.

وظیفه نسل امروزی و بخصوص دانشمندان صادق آن سرزمین است که در پرتوی امکانات موجود (یعنی عصر تکنالوژی معلوماتی و دسترسی با آرشیف های جهان)، حقایق و واقعیت های تاریخی را از منابع گوناگون بدست آورده و در معرض آگاهی و قضاوت مردم خویش قرار دهند. زیرا همانطوریکه گفته اند: وقتی که دانش به مردم انتقال یابد، به نیرو تبدیل میشود!

مطالعه این اثرگرانیهای پژوهشی را توسط دوستان و علاقمندان مسایل سیاسی و تاریخی کشور ضروری میدانم، زیرا تا اندازه زیادی روشنگر حقایق و وقایع تلخی است که در این سرزمین اتفاق افتاده و گامی دیگری است در جهت پاسخ به سوال بزرگی که "ما کیستیم و اینجا کجاست؟"، ولی قضاوت در مورد دریافت ها و استنتاجات این دانشمند بزرگ را به خوانندگان گرامی میگذارم.

در آخر باید صمیمانه اظهار داشت که ترجمه این اثر تاریخی خالی از مشکل نبوده و در بر گیرنده سهو و خطاهای خواهد بود، بخصوص برگردان اسمای افراد، قبایل و محلات نا آشنا میتواند شامل اشتباهات زیادی در تلفظ آنها باشد، ولی سعی لازم بعمل آمده است تا معنی و مفهوم جملات حتی الامکان تغییر نخورد. بآنهم اگر لغزشی در ترجمه آن ملاحظه فرمایند با تذکار آن بر اینجانب منت گذارند.

sohail_300@hotmail.co.uk

سبزواری

پیشگفتار نویسنده

میخواهم کلمات چندی بغرض معلومات بیشتر خوانندگان پیشکش نمایم که چرا به نوشتن این اثر "پژوهشی در مورد اتنوگرافی افغانستان" پرداختم.

در اوایل امسال هنگامیکه توسط پروفیسور جی. دبلیو. لیتنر بغرض اشتراک در نهمین کنگره بین المللی شرقشناسان (که در سپتمبر 1891م در لندن برگزار میگردد) دعوت گردیدم، از من خواش بعمل آمد تا با ارائه مقاله در کار این کنگره سهم گیرم. من در قبول دعوت و اشتراک در کنگره بحیث یک عضو تردیدی نداشتیم؛ اما سهمگیری در کار آن، کاملاً چیزی دیگری بود. برای مدتی متردد بودم از اینکه بتوانم چیز با ارزشی ارائه نمایم تا درخور توجه دانشمندان سهمگیرنده در کنگره باشد. تصادفاً از یکطرف مقدار هنگفت یادداشتها و خاطرات در اختیار من قرار داشت و از طرف دیگر مقدار معتناهی معلوماتی در ذهن من انباشته شده بود (تماماً بارتباط باشندگان افغانستان) که از بین مردم گردآوری شده بودند؛ و من باین فکر بودم که بتوانم آنها را منحصراً تجارب و مشاهدات شخصی ام در جریان وظایف دراز مدت و متنوع در بخش خدمات فعال حکومت علیا حضرت در هند، روزی درج یک کتاب نمایم. اما قرار معلوم بنا بعلل مختلفی این "روز" غیر مشخص و نامعلوم بنظر میرسید. بنابراین پیشنهاد فوق یک فرصت خوبی بود تا بتوانم معلومات ناچیزیکه نزد من موجود بود (بعلت کمبود سهمگیری سایر دانشمندان و روشناسازی حقایق از منابع مختلف) در اختیار عامه قرار دهم. لذا تصمیم گرفتم تا اثر "پژوهشی در باره اتنوگرافی افغانستان" را بحیث یک مونوگراف باین کنگره ارائه نمایم و مطمئن بودم که در هر صورت (با وجود نواقص و شرایط عاجل زمانی) موضوعی است که سایر شرقشناسان را برای پژوهش و تحقیقات بیشتر فرا خواهد خواند.

در جریان این پژوهش (در بین سایر تشخصات) بعضی قبایل موجود در افغانستان را بحیث نمایانده های اولاده یونانیهای قدیم زامدار در این منطقه تشخیص کردم. اما زمان کافی نداشتیم این موضوع را طوریکه شایسته آنست، مورد کاوشی بیشتر قرار دهم؛ ولی میتوانم اظهار نمایم که کشفیات این پژوهش بارتباط این قبایل اولاده یونانی را نمیتوان صرف باین علت مطرود دانست. زیرا اگر چیزی برای اثبات صحت تشخیص

من باین ارتباط ضرور باشد، هیچگونه سند و شاهی مهمتر از این حقیقت نیست که بیش از نیمی از واژگان زبان آنها (که امروز بحیث لهجه مادری بکار میبرند) یونانی اصلی بوده و یا بسیار کم تغییر کرده است که به آسانی میتواند تشخیص گردد.

بارتباط قبایل متعدد دیگری که با آنها سروکار داشتم فرصت کافی نیافتم، چیز بیشتری بجز اثبات و تشخیص آنها انجام دهم. اما اولاده راجپوت از نقطه نظر تاریخی و با در نظر داشت روابط بسیار نزدیک و قدیمی آنها با یونانیها (که اولاده آنها را فوقا نسبت دادم) مستحق توجه خاص میباشد. برای متباقی، ناگزیرم بگویم که بگذارم مقاله من با در نظر داشت ارزشها، نواقص و کمبودات آن به پیشگاه کنگره ارائه گردد.

ایچ. دبلیو. بلیو

پژوهشی درباره اتنوگرافی افغانستان

مطالب زیادی بارتباط این موضوع وجود دارد که بایست در محدوده زمانی و مکانی که در اختیار من است بطور فشرده ارائه گردد، طوریکه من مجبورم ملاحظات پیشگفتاری خویش را در یک عنوان محدود ساخته و پیشنهاد تعقیب آنرا در ادامه پژوهش نمایم.

از آغاز این قرن که ما بار اول بطور شخصی با مردم افغانستان آشنا شدیم و از طریق پژوهشهای که در اینجهت بواسطه کمپنی هند شرقی صورت گرفته است، معلومات زیادی در مورد افغانها و منشای آنها گفته و نوشته شده است. من پیشنهاد میکنم آنها را کنار گذاشته و از مفکوره خود بیرون کنیم؛ و حالا یک پژوهش مستقلانه را بر بنیاد منابع قدیمی و کنونی آغاز نموده و در پرتوی آنها مناطق مورد پژوهش خویش را دریابیم.

سترابوک که سال وفات او 24 م گفته شده است، از گزارش ایراتوستینز در باره هند در زمان تهاجم الکساندر چنین میگوید: "در آنزمان، اندوس مرز بین هند و آریانا (که بطرف غرب قرار داشته و در اختیار پارسیان بود) بود؛ بعدها هندیها قسمت زیادی آریانا را اشغال کردند که در دست مقدونیها قرار داشت". و بعدا در مورد آریانا میگوید: "هندیها بعضی مناطق واقع در امتداد اندوس را اشغال کردند که قبلا مربوط پارسیان بود. الکساندر، آرینها را از این حصص بیرون رانده و مسکونه های خود را بوجود میآورد. اما سیلیکوس نیکاتور آنها را متعاقب یک معامله ازدواج، به ساندراکوتوس داده و در عوض 500 فیل بدست میآورد".

در اینجا به دو حقیقت پی میبریم. اولاً، اینکه در زمان تهاجم الکساندر (330 ق م)، هندیها در بعضی مناطق آریانا زندگی میکردند که بعدا قسمت بزرگ آنرا از دست مقدونیها بدست میآورند. و بعد اینکه الکساندر آرینها را از مناطق ایشان در امتداد اندوس محروم ساخته و مسکونه های ناقلین خود را میسازد (احتمالاً بشمول ناقلین یونانی). این بیانات سترابو حدود نیم قرن بعد تر، توسط پلینی تصدیق میشود (تاریخ وفات او 79 م است) که در توضیح مرزهای هند شمالی میگوید: "اکثر جغرافیه نگاران، اندوس را مرز شمالی هند نمیدانند، بلکه چهار سترایی {ایالت}

گیدروزی، اراخوتای، اری و پاروپامیزادای را علاوه نموده و رود کوفیز {کابل} را دور ترین مرز آن تعیین میکنند". در اینجا از پلینی میآموزیم قسمتهای از آریانا که توسط هندیها مسکون شده بودند در یک دوره بعد از تهاجم الکساندر، حدود 400 سال را در بر میگیرد.

جنرال سُر الکساندرکننگهم در اثرخویش بنام "جغرافیای قدیم هند" که 20 سال قبل بنشررسید درمورد مرزهای شمال هند، این عبارات را ازسترابو و پلینی نقل میکند و پس از تشخیص سندراکوتوس بحیث چندرا گوپتا ماوریا، که نواسه اش (آشوکا) بودیزم را در دورترین نقاط امپراتوری اش گسترش میدهد، الاسدا پایتخت یونا یا منطقه یونان را بحیث یکی از این مکانها ذکر نموده، اثبات اشغال وادی کابل توسط هندیها در قرن سوم و چهارم ق م دانسته و تکمیل آنرا با استعمال زبان هندی در مسکوکات یونانیهای بکتریان و هندو-سکائیان تا سالهای 100 م شاهد میآورد؛ او میگوید زبانی که در دو یا سه قرن بعدی گم بوده است، موجودیت خود را در مسکوکات یفثلیها یا هونهای سفید قرن ششم بظهور میرساند. او میگوید که در قرن بعدی، شاه کاپیسا، کشاتریا یک هندوی خالص است؛ در تمام جریان قرن دهم، وادی کابل در اختیار شاهان براهمن قرار دارد که قدرت آنها تا زمان نزدیک به سلطنت محمود غزنوی خاتمه نیافته است، و تا اینزمان قرار معلوم یک قسمت بزرگ نفوس افغانستان شرقی باید اولاده هندیان و مذهب ایشان بودیزم خالص بوده باشد. ای. کننگهم میگوید: "در زمان فرمانروائی غزنویها، برگشت آخرین آنها باسلام، فقط تعصب را به ستمگری بومی آنها علاوه نموده، تعقیب و آزار بودیستهای بت-پرست ننتها یک سرگرمی بلکه یک وظیفه بوده است. بت پرستان همراه با عناصر هندی بزودی بیرون رانده شده (که برای چندین قرن در آریانای شرقی زیست داشتند) و بالاخره ناپدید شدند".

ملاحظات دانشمند متبحر و باستانشناس برجسته که فوقا نقل گردید دارای ارزش بزرگ و تصدیق کننده موجودیت نفوس هندی در افغانستان شرقی الی ثلث اول قرن یازدهم میباشد. در اینجا میتوان قبلا ذکر کرد، با وجودیکه بتپرستان از بتخانه هایشان رانده شده و عناصر هندی یکجا با آنها در اخوت اسلامی ناپدید گشتند، هنوز هم یکتعداد مردم هندی هم با نامهای قبیلوی خود و هم با عنعنات قومی خود و هم زبانی که با آن صحبت میکنند در ستراپیهای که توسط پلینی به هندیها نسبت داده شده،

موجود اند. در جریان این پژوهش ما خواهیم دید که هندیها در تمام افغانستان شرقی و اغلبا با نامهای قبایل راجپوت بزرگ و مشهور در تاریخ هند، دوباره پدیدار میگردند.

طوریکه فوقا دیدیم، یک نتیجه فتوحات الکساندر عبارت از ایجاد مسکونه های خودشان در مناطقی بامتداد اندوس است که بایست متشکل از ناقلین متعدد یونانی بوده باشد. گرچه واگذاری این مناطق توسط سیلیکوس نیکاتور (که وفات او 281 ق م است) به سندراکوتوس تحت شرایط دوستانه انتقال، نمیتواند شامل راندن این مسکونه ها باشد، بآنهم بطور طبیعی میتواند با افزایش نفوس هندی در مناطق تسلیم شده همراه باشد. در حقیقت این امر میتواند با مقیاس بزرگی در جریان یک مدت طولانی تحقق پذیرد. عناصر هندی در نفوس افغانستان شرقی تا ثلث اول قرن یازدهم غلبه داشته و از آنزمان ببعد در زیر نفوذ و سلطه اسلام ناپدید شده است. با در نظر داشت این نکات، حالا میتوانیم به پژوهش خویش یعنی تشخیص باشندگان موجود افغانستان و نمایانده های مردمان قدیمی آریانا بپردازیم.

منطقه که حالا افغانستان نامیده میشود آریانای قدیم یونانیها است. سترابو با نقل از ایراتوستینز، محدوده این منطقه را قرار ذیل بیان میکند: "آریانا در شرق محدود است به اندوس، در جنوب به بحر بزرگ، در شمال به پاروپامیزوس و در غرب به عین مرزهای که پارتیا را از میدیا و کرمانیا را از پارایتاکینی و فارس جدا میسازد... نام آریانا همچنان تا بعضی حصص فارس، میدیا و شمال باکتريا و سغدیان امتداد مییابد، چون این اقوام تقریبا با عین زبان صحبت میکنند". ایراتوستینز حدود سالهای 196 ق م مرد، لذا میتوانیم نتیجه گیری کنیم که تا آنزمان، زبان آریانا پارسی و یا یکی از لهجه های آن بوده است و اینکه پختو در آنزمان یا ایجاد نشده و یا اگر موجود بوده، بایست محدود به ارتفاعات سوات و کوههای سلیمان بوده باشد. مرزهای که موصوف برای آریانا تعیین نموده، شاید مرزهای آن مناطق در دوران سلطه یا حاکمیت یونانیها باشد؛ چون برای هیرودوت، تقسیمات جغرافیائی این مناطق توسط نویسندگان بعدی یونانی، نمیتوانست آشنا باشد.

بمقصد پژوهش خویش میتوانم بگویم که افغانستان من محدود است در شرق به اندوس (ازگیلگیت تا بحر)، در جنوب به بحیره عرب، در غرب به خراسان و کرمان و در شمال به رود اکسوس تا به خواجه صالح و از آنجا از طریق دشت خوارزم تا خراسان پارسیان.

نام افغانستان طوریکه به مناطق فوق اطلاق گردید بصورت عام توسط مردم آن، نه شناخته میشود و نه کاربرد دارد (نه در مجموع و نه در قسمتی از آن). این نامی است که باین مناطق توسط همسایگان و بیگانگان بارتباط نام قوم غالب در آن داده شده و قرار معلوم توسط پارسیان در زمانهای جدید بوجود آمده است. با وجودیکه افغانهای ما در تاریخ بحیث یک مردم خاص از آغاز قرن هشتم شناخته شده، مناطق آنها تا زمانیکه این مردم حاکمیت مستقل خود را توسط شاهی از نژاد خودشان در اواسط قرن گذشته بدست آوردند، افغانستان نامیده نمیشد. قبل از آن، نادرشاه با تسخیر این مناطق و ضم آن در تحت حاکمیت پارسیان اولین کسی بوده است که با در نظر داشت نامهای دو قبیله بزرگ یا مردمان مسلط در این مناطق، شمال آنرا افغانستان و جنوب آنرا بلوچستان نامیده است.

خراسان نامی است که مردمان این منطقه برای کشورشان بکار میبرند در حالیکه خارجیها آنرا افغانستان میخوانند و این نام {خراسان} بطور مناسبی شامل مرزهای است که دربرگیرنده محدوده آریانا بمفهوم وسیع آنست؛ قسمت غربی خراسان از ناحیه مشهد در شمال تا غایانات در جنوب نشاندهنده خراسان پارسیان است.

پتولیمی آریانا را به هفت ولایت مارگیانا (مرغاب یا مرو)، باکتریانا (بلخ و بدخشان و حالا ترکستان افغانی)، آریا (هرات)، پاروپامیزوس (هزاره و کابل تا اندوس بشمول کافرستان و دردستان)، درنگیانا (سیستان و کندهار)، اراخوزیا (غزنی و کوههای سلیمان تا اندوس) و گیدروزیا (کاچ و مکران یا بلوچستان) تقسیم میکند؛ این ولایات بطور مناسبی ارائه کننده تقسیمات جدید منقطه است طوریکه در داخل قوسها نشان داده شده اند.

تقسیمات محلی منطقه طوریکه توسط نویسندگان اسلامی تعریف شده بطور درستی معین نیست. بعضیها نیمه شمالی آنرا کابلستان و نیمه جنوبی آنرا زابلستان نامیده اند؛ شمالشرق را بنام باختر و شمالغرب را

بنام غور؛ جنوبشرق را بنام رُوه و جنوبغرب را بنام نیمروز. در این تقسیم کابلستان شامل مارگیانا، آریا، پاروپامیزوس و باکتریانا است؛ و زابلستان شامل درنگیانا، اراخوزیا و گیدروزیاست؛ درحالیکه باختر شامل باکتریانا و نیمه شرقی پاروپامیزوس؛ غور نیمه غربی پاروپامیزوس، آریا و مارگیانا؛ روه شامل تمام اراخوزیا با نیمه شرقی درنگیانا و گیدروزیاست یا کندهار و کاچ است؛ نیمروز شامل نیمه غربی درنگیانا و گیدروزیاست یا سیستان و مکران میباشد.

افغانستانی که فوقا تعریف گردید، مناطق باشندگانی میباشد که دربرگیرنده پژوهش فعلی ماست. اگرما پژوهش خویش را با نظم معینی دنبال کنیم دریافت و درک موضوع بسیار سهل خواهد شد. این بسیار مهم و کمی است در جهت تشخیص قبایل و طوایف مختلف، یعنی تفریق باشندگانی که در تحت حاکمیت پارسیان قدیم بودند و آنهاییکه پس از انهدام امپراطوری داریوش کودومانوس توسط الکساندربزرگ باین مناطق آمدند. من پیشنهاد میکنم که هرودوت بحیث قدیمترین منبع تاریخی و رهنمای ما برای دوران قدیم مدنظر گرفته شود؛ ما قدم بقدم پیش میرویم تا جائیکه او باشندگان قدیمی این مناطق را ثبت نموده و تا جائیکه نام قومی و موقعیت ساحوی آنها داده شده و معلوماتی از قبیل آخرین آمدگان (تازه واردان) در آثار مشهورترین نویسندگان یونانی و لاتینی عهد عتیق (متعاقب انقلابات بزرگ در اینحصه آسیا زمانیکه یونان و هند در نقاط وسطی مناطق فارس و آریانا باهم دست میدهند) مانند سترابو، پلینی، آریستو، پتولیمی، کورتیوز و غیره؛ و اکمال آنچه ما از آثار آنها جمع آوری نموده ایم یکجا با معلوماتی که از منابع جدید اشتقاق کرده ایم مانند تاد "سالنامه راجستان" منتشره در 1829 که بسیار مفید و رهنمود دهنده است؛ و بالاخره کاربرد و تطبیق معلومات جمع آوری شده از منابع متعدد در روشنائی مشاهدات و برداشتهای شخصی خویش (با وجودیکه مبهم و لرزان است) در طول سالیان متمادی اقامت در بین این مردم.

من فکرمیکنم با این برنامه میتوانیم در تشخیص تعداد زیاد قبایل موجود افغانستان یعنی نمایندگان جدید اقوام قدیمی آریانا بصورت بهتری آماده بوده و لذا میتوانیم در تمایز درست و بنیادی بین مالکان قدیمی و مسکونین بعدی، بین بقایای دودمانهای متجاوز و آوارگان غارتگران زود گذرگام برداریم. اگرپژوهش ما نتواند روشنائی جدیدی بالای تاریخ هند

بیاندازد: در رابطه به سلطه یونانیها و تهاجم جاتا (گیتیک) که توسط آن منهدم گردید؛ در رابطه به ارتباطات این فاتحین سکائی با هم‌نژادان ایشان بهنگام طغیانهای کهنتر که باعث پرنفوس شدن شمال هند با برهمن و کشاتریا شد؛ در رابطه به سلطه یکجائی آنها در آریانا (جاتای بودیست در شمال و کشاتریای برهمن در جنوب)؛ و بالاخره در رابطه به مبارزات این هندیهای آریانا با پارتیهای آتش پرست تحت حاکمیت طولانی سلسله ارساکی، سهمگیری آنها تحت پرچم پارتیها در جنگهای بمقابل رومنها در آسیای صغیر، تماس آنها با عیسویان و جذب نهائی آنها در اسلام. اگرچنین نتایجی از پژوهش ما در باره تبارشناسی مردمانی که حالا نفوس افغانستان را تشکیل میدهند، بدست نیاید؛ حداقل خواهیم آموخت که معنی حقیقی این نام چه بوده و افغانها واقعا چه کسانی هستند. با این تشریحات، من به پژوهش خویش میپردازم.

حدود یکقرن قبل از انهدام امپراطوری پارسی داریوش کودومانوس توسط الکساندر بزرگ مقدونی، هرودوت تاریخ بسیار مکمل این کشور را تا روز زندگانی خود نوشته است. اما مقدار کمی از آثار نهایت دلچسب او با آنقسمت فارس قدیم ربط دارد که ما با آن سروکار داریم. بآنهم آنمقداری کم، دلچسبی خاص و ارزش بزرگی برای ما در پژوهش موجود دارد. در آنزمان (حدود 450 ق م) آریانا، خراسان و یا افغانستان که ما از آن صحبت میکنیم، قسمت شرقی امپراطوری داریوش هیستاسپ (دارا پسر گشتاسپ) را تشکیل میدهد. این داریوش مربوط به یک فامیل یا قبیله پارسیان است که مهد او در قسمت شمالشرقی کشور مورد بحث ما قرار دارد: در ولایت باختر که مرکز آن شهر بلخ بوده و توسط اعراب در رابطه به قدامت بزرگ آن بنام ام البلاد یا "مادرشهرها" یاد گردیده است. داریوش در حوالی 521 ق م جانشین امپراطوری بناشده توسط سایروس (کوروش) میگردد و این امپراطوری توسط پسر و جانشین او، کامبیسز (کامبوجیا، کامبوجی)، گسترش و استحکام مییابد. سایروس، که نام مادر او ماندنی (ماندانا، شاید شاهدختی از قبیله ماندان و گفته میشود یک میدی بوده) و نام پدر او کامبیسز (کامبوجی، احتمالا یکی از روسای قبیله کامبوه بود) است، مادها را انحلال نموده، سلطنت کریسیز لیدی را تسخیر نموده و باینترتیب آقای تمام قلمروی میگردد که از اندوس تا هیلیسپانت {یونان} وسعت داشته است.

در این دوران، هرودوت قبایل عمده پارسی را ذیلا نام میبرد: پاسارگادی (پیسار - کده، "پسران خانه") قبیله فامیل شاه؛ قبایل مارافوی و ماسپوی که با اداره ملکی و نظامی امپراطوری سروکار داشتند؛ پنتیالی، دیروسیا و جرمانوی که تماما کشاورز بودند؛ دائی، ماردوی، دروپیکوی و ساگارتوی که تماما کوچی بودند.

زبان مادری تمام این قبایل بایست پارسی بوده باشد. ما بقایای اکثریت اینها را در بین نفوس موجوده افغانستان توسط قبایلی دارای دقیقا عین نامها و صحبت کننده با زبان پارسی یافتیم. پنتیالی قرار معلوم قبلا در شرقی ترین قسمت یا مرزهای اندوس سکونت داشتند؛ چون یک ناحیه در تپه های مهمند در مرزهای پشاور و در شمال دره خیبر و در بین رودهای کابل و سوات وجود دارد که بنام پندیالی یاد شده و پس از آن یک شاخه قبیله مهمند یا "ماند بزرگ" نامیده شده است؛ اگر در واقعیت، این شاخه مهمند اولاده پنتیالی پارسی نباشد که پس از آنها این دهکده نامیده شده است، بعلت اینکه آنها حالا شامل مهمند بوده و پختوصحبت میکنند، باید گفت که آنها از دیگر پتانها در تعداد زیاد رسوم و چهره فرق دارند. دیروسیای میتواند توسط دروزی در کوههای شرق هرات در افغانستان نمایانده شود؛ و به تعداد زیاد توسط دروسی یا دروسیز لبنان در سوریه. جرمانوی عبارت از کرمانی ولایت کرمان پارسی است؛ دهکده دیگری بنام کرمان در اندوس وجود دارد که در باره آن بعدا صحبت خواهیم کرد. تمام اینها قبایل مسکون و مستقر هستند.

دائی همان داهی داهیستان یا هزاره در افغانستان است. مردوی منحیث داهی مرداه، حالا شامل داهی گردیده و در عین موقعیت تعیین شده توسط سترابو قرار دارد که بعدا خواهیم دید. دروپیکوی عبارت از همان دیربیکوی سترابو و دیربیکوی پلینی و دهربی یا دهربی- کی راجپوت میباشد که یک قبیله خنیاگر (آوازخوان و شاعر) است؛ آنها حالا در افغانستان بحیث دربکی یعنی یکتعداد مردم گمنام و کمتر مورد احترام، پراکنده (فامیلهای کوچک) در بین جمشیدی و ایماق فیروزکوهی در مناطق بین هرات و میمنه یافت میشوند. ساگارتوی را نتوانستم توسط نام در هیچ قسمت افغانستان ردیابی کنم، باستانهای نام یک دهکده کوهستانی در بلوچستان غربی. تمام آنها کوچی بوده و زبان هر دو طبقه پارسی است.

هرودوت میگوید که قبایل عمده میدها عبارت بودند از بوسای، پاراتاکنوی، ستروخاتی، آریزنتوی، بودی اوی و ماگوی. هیچیک از این قبایل بواسطه این نامها در افغانستان قابل ردیابی نیستند. پاراتاکنوی شاید همانند کوهستانی جدید باشد که معنی "کوهی" دارد. ماگوی یا ماغ پارسی حالا بنام گبر یاد شده و باین نام در چندین قسمت افغانستان منحصبت بخشهای کوچک بعضی قبایل بزرگ یافت میشوند؛ آنها در سوات و تپه های مجاور اندوس، شمال پشاور یک دهکده بنام گاباری یا گواری داشته و باشنده یک دهکده کوچک دیگر بنام گبریال در ساحل چپ اندوس در بالای وادی بَرندو میباشند. در سابق اینها قبیله مهمی در این مناطق بودند که سوات تا زمان امپراطور بابر الی نیمه قرن پانزدهم بنام گابری یا گاباری سواتی یاد میشد. آنها آتشپرست بوده و قرار معلوم، در اوایل حاکمیت پارتیان و ارساکی باین مناطق آمده بودند؛ آنها حالا بطور رسمی و اعتقادی مسلمان هستند. در بین مسلمانهای غربی این نام گبر یا گاور بحیث یک اصطلاح اهانت آمیز بکار میرود و مانند کلمه گیاور میباشد که توسط آنها به عیسویان و دیگر نامعتقدان به اسلام گفته میشود.

اقوام دیگر امپراطوری سائروس و متذکره بواسطه هرودوت بحیث مسکونین در قلمرو سلطنت کریسیز و تابعین پارسی عبارت بودند از لیدوی (که سابقا بنام موینوی یا میونوی یاد میشدند)؛ فریگوی؛ میسوی (که ناقلین لیدوی بودند)؛ ماریندینوی (بارتباط نام دهکده ایشان)؛ خالابوی؛ پافلاگونوی؛ تراکوی (که در عبور بطرف آسیا بنام تینوی و بیتینوی یاد شدند)؛ کاروی، لونوی، دوروی، آئولوی و پامفیلولی. اکثریت این نامها بطور وسیعی در بین قبایل افغانستان و عمدتا در قسمت شمالی مرزهای اندوس نمایانده میشوند، در محلات دقیقی که یک مهد مسکونین یونانی بوده و ما آنها را از شواهد مسکوکات، بقایای مهندسی و اسناد تاریخی میدانیم (در دوران سلطه باکتریانهای یونانی از 330 تا 126 ق م یا حتی تا زمانهای بسیار بعد). بدون شک ارتش الکساندر بزرگ عمدتا از قبایل آسیای صغیر، نه فقط بحیث سرباز، بلکه همچنان بحیث راهروان کمپ، نوکران، آذوقه رسانان و غیره نیز استخدام شده بودند. احتمالا از این منابع است که الکساندر مسکونه های خود را در مناطقی که از آرینها گرفته بود اعمار نموده است، طوری که توسط سترابو در نقل قولهای قبلی تذکر داده شد. در حالیکه بعدها با تمام احتمالات، تاجران و بازرگانان و ناقلین دیگر، بسطنت ها و قلمروهای یونانی در مرزهای هند ثروتمند و

مطلا سرازیر شدند. فقط هند از 20 سترایی داریوش، باج طلا میپرداخته و صریحا گفته میشود که از جمله غنی ترین سترایی در بین تمام آنها بوده است.

باوجود همه اینها، در آنجا بایست تعداد زیاد قبایل اصیل یونانی و مقدونی در قطارها و کمپهای ارتش الکساندر و هم در جانشینان آنها در آریانا یکجا با قبایل متعدد لیدی موجود باشد که بغرض تقویت در زمانهای بعدی درخواست میگردید. در بین قبایل جدیدیکه توسط الکساندر و جانشینان بعدی او به آریانا آورده شدند بایست اخوی یا اکاینها، بویی یا بوتیانها، پایونوی یا پایونینها و دیگر قبایل پانوی یا پانونیا مانند نوریکوی، پایوپلای، دوبیروی، بیسوی و دیگر پانگایوی یا پانگاینها موجود بوده باشند.

من نامهای این قبایل مقدونی و یونانی را بعلتی ذکر کردم که در تمام مسیر بزرگ مناطق کوهستانی مرزهای اندوس و تشکیل کننده باکتریانای قدیم، در اینروزها، تعداد زیاد قبایل و طوایف افغان را داریم که بطور دقیق این نامها را حمل میکنند. در جریان بررسی لیست داده شده توسط هیرودوتس - لیدی بواسطه لودی، مایونوی بواسطه میانی؛ میسوی بواسطه موسا؛ تینوی و بیتینوی بواسطه تنی و بیتنی؛ کاروی، آیونوی، دوروی و آیولوی بواسطه کارو، یونس، دور و علی یا عالی (طوایف و بخشهای قبایل مختلف افغان)؛ و پامفیولی بواسطه پارمولی یا فارمولی در افغانستان تشخیص و نمایانده میشوند.

قبیله لودی افغانستان که میانی و موسا همیشه با آنها رابطه نزدیک داشته اند (طوریکه بعدتر خواهیم دید) بطور آشکار در بین قبایل افغان در تاریخ قرون وسطای هند (از زمان محمود غزنوی در آغاز قرن یازدهم) دیده میشوند که در آنزمانها با داشتن خصوصیات نظامی مشهور شده بودند. آنها با کمیت بزرگی توسط محمود بحیث سرباز استخدام شده و تعداد زیاد فرماندهان نظامی و حاکمان ولایتی او را تشکیل میدادند. گفته میشود که تسخیر سومنات در 1024 م محصول شجاعت قطعه لودی بوده و محمود در پاداش این خدمات، به بعضی از روسای ایشان در هندوستان، نقشهای فرماندهی مهمی اعطا نمود. قدر و منزلتی که آنها در حاکمیت غزنویها داشتند، دو قرن بعد نیز در زمان حاکمیت جانشینان آنها

(غوریه‌ها) از آن برخوردار بوده و یکی از روسای لودی یکجا با قطعه طایفوی خود رهبری پیشقراول لشکر شهاب الدین بمقابل دهلی در 1193 م را بعهده داشته، زمانی که راجپوت پادشاه هندوستان (رای پیتورا یا پیرت ویراجا) مغلوب و بقتل رسیده و امپراطوری هندوستان به مسلمانان انتقال مییابد. باین ارتباط افغانها میگویند که شهاب الدین سلطان دوم شاهان غوری غزنی، رئیس لودی یعنی ملک محمود را به درجه امیر ارتقا داده و املاک وسیعی برای او و روسای او اعطا مینماید. از این زمان، بخت و طالع لودیها بتدریج ارتقا یافته و آنها در پنجاب قدرتمند میگردند. فتوحات شهاب الدین ارتباطات آسانی را در بین افغانستان و هند باز نموده و تعداد زیاد قبایل مختلف افغان بحیث سربازان اجیر در منطقه سرازیر میشوند. دو قرن بعد، باز هم وقتیکه امیر تیمور یا تیمورلنگ، به هندوستان حمله نموده و دهلی را تسخیر میکند (در 1398 م) یک قطعه قدرتمند افغانها با او همراه بوده که در راس آن ملک خیدار {خضر؟} لودی قرار داشته و با روسای جلوانی، سروانی و نیازی ازکوه های سلیمان همراهی میشده است. ملک خیدار بیاداش این خدماتش که قبلا حاکم ملتان بود بحیث حاکم دهلی تعیین شده و در تحت حاکمیت او، لودیها به آقایان پنجاب (ازملتان تا سرهند) تبدیل میشوند. در 1450 م بهلول لودی صاحب تخت دهلی گردیده و سلسله شاهان افغان یا پتان هندوستان را تاسیس میکند؛ متعاقبا قبایل او منطقه خویش را ترک گفته و بحیث ناقلین در حصص مختلف هند (عمدتا در ایالات راجپوت هند مرکزی، در راجواره، برار و حیدرآباد داخان یا هند جنوبی) مستقر میشوند. در بین قبایلی که افغانستان را ترک گفتند لودی، پانی، ناغر، بیتتی، ماکو و غیره شامل بوده و هر قبیله، قطعه طایفوی خود را جهت یکجاشدن به هموطنان و جستجوی خانه و دریافت مسکونه های جدید در ساحه وسیع هندوستان ارسال میدارند. این مهاجرین اکثرا در جوامع کوچک در بین نفوس عمومی پراکنده میشوند؛ اما در بعضی نقاط، مانند سخاوت، برار، کراولی، حیدرآباد و غیره تعداد آنها زیاد بوده و ناقلین یا مهاجرین مشخصی را تشکیل میدهند. در زمانهای بعدی نیز (حتی تا قرن گذشته) مهاجرت بزرگ افغانها از قسمتهای روه افغانستان به هندوستان صورت گرفته است که تمام یک ولایت (بنام روهیلکند) را پرنموده اند (پس از نامگذاری روهیله یا بومیان روه). من بدینجهت وارد این جزئیات شدم تا نشان دهم که در جریان جابجائی نفوس در امپراطوری پارس قدیم (پس از سقوط آنها توسط یونانیها) چه چیزهای صورت گرفت است. در اینجا دو

مورد بطور موازی دیده میشوند: ما حالا وقت نداریم این موضوع را بطور مفصل مطالعه نمائیم بجز از اینکه نشان دهیم، یونانیها در فارس بحیث بازرگانان، منشیان، دانشمندان و غیره سرازیر شده و اکثرا توسط شاهان بحیث سربازان اجیر (مدتها قبل ازینکه مقدونیه این کشور را تسخیر نمایند) استخدام میشدند؛ اما در هند، افغانها بحیث سربازان اجیر، محافظین شخصی، حاکمان محلی و غیره استخدام شده و کشور را در تمام جهات بحیث بازرگانان کاروانی (درچندقرون قبل از اینکه لودیهها سلطنت را در نیمه قرن پانزدهم بگیرند) می پیمودند.

لودیهها کاملا از افغانستان معدوم شده اند اما میانی (یک شاخه این قبیله) نام اصلی و اولی خود را نگهداشته و هنوز هم در منطقه بحیث یک شاخه غالب مجمع بازرگانان کاروانی یعنی پووینده یافت میشوند. شاخه یا بخش میانی طوریکه در شجره (نسبنامه) افغانان داده شده، عبارتند از:

غورانی، ملاحی، سیلاج، جت، آیزوت، لتاح
مثنائی، توغ، سامرا، سور، کیکی، سرغی
رهوانی، لوهانی، شکور، زوره، آهیر، زمری
خطران و گارشین یا خاچین یا کاچین.

تقریبا تمام این نامها، حتی بشمول خود طایفه میانی یا میانه، در بین طوایف و بخشهای راجپوت یافت میشوند. اما از اینکه حالا راجپوت یکتعداد بخشهای فرعی را بشمول نامهای که در نسبنامه های قدیمی وجود ندارد و طوریکه در تاد ("سالنامه راجستان") آمده در بر میگیرد، دیده میشود آنها نظر بزمان تعداد زیاد قبایل دیگر را (شاید اقوام خویشاوند یا با آنهائیکه در زمانهای قدیم در تماس بودند، متعاقب تسخیر آریانا توسط الکساندر) در خود ترکیب نموده اند. من یک لیست طبقه بندی شده قبایل راجپوت و تقسیمات فرعی آنها را بحیث ماخذ در رابطه به این پژوهش آورده ام که در آخر این اثر داده شده است. این لیست میتواند بحیث یک رهنما جهت تشخیص قبایل آمده به آریانا از طرف شرق، غرب و شمال و هم جهت تشخیص هر دو طبقه از قبایل باشنده قبلی منطقه و تا زمان تسخیر مقدونیهها خدمت نماید.

در بین اقوام دیگر آسیای صغیر (سلطنت کریسوس که فوقا تذکار گردید) تینوی و بیتینوی نیز شامل میباشند. اینها در افغانستان بواسطه بخشهای

تنی و تونی غیلزی و دیگر قبایل پتان کوههای سلیمان و بواسطه بیتنی، یک قبیله ایکه همیشه با لودی مرتبط بوده، نمایانده میشوند. مطابق گزارش افغانها، قبیله لودی از منشای یک دختر شیخ بیت یا بایت (کسیکه جدیداً باسلام گرویده) رئیس قبیله بیتنی باشندگان کوههای غور بوجود آمده است.

گزارش صریحاً ذکر میکند که در زمان خلیفه ولید نواسه خلیفه مروان، حجاج بن یوسف در راس یک لشکر جهت تسخیر خراسان و غورستان فرستاده میشود. بهنگام تقرب متجاوزین، انقلابی در منطقه بوقوع پیوسته و شهزادگان آن خلع و تبعید میگردند. یکی از این شاهزادگان (بنام شاه حسین) در تومان یا کمپ شیخ بیت (رئیس قبیله بیتنی و مسکون در آن نواحی) پناهگزیین شده، با دختر میزبان خود (بنام ماتو) عاشق و همخوابه گردیده و دختر حامله میشود. والدین غضبناک جهت پوشانیدن افتضاح و اعاده عزت فامیل، تصمیم به ازدواج جوره متخلف میگیرند. ولی باز هم برای مقام افغان ضرور است تا درجه و نسب داماد آینده بررسی شود. شاه حسین این گزارش را ارائه میکند: زمانیکه فریدون، ضحاک (آشوری) را دستگیر و او را در گودالی در قلعه دماوند میآویزد، فامیل اسیر از خانه خود در استخر پایتخت فارس فرار نموده و در نشیب های کوههای غور پناهگزیین شده و در آنجا با اقارب و پیروان خویش زندگی میکنند. قبل براین، مساکنی در کوههای غور وجود نداشته، بآنهم مرزهای این ساحه توسط فامیلهای پراکنده بنی اسرائیل، افغانها و غیره تسخیر شده بوده است. فامیل شاه حسین برخاسته از این پناهنده های ضحاک بوده است. زمانیکه حجاج غور را تصرف میکند، شاهزاده آنجا (کمال الدین محمود پسر جمال الدین حسن) را به بارگاه خلیفه ولید در بغداد میفرستد. در عین زمان پدر شاه حسین بنام شاه معزالدین راهی حج به مکه میشود، در مدت زمانیکه شاه حسین جوان در کمپ شیخ بیت یا بیتنی پناهنده میباشد.

قرار معلوم این قصه بر بنیاد یک مجموعه مبهم و مغشوش تاریخ حسین بن سان بن سوری (موسس سلسله غوری) بنا شده که در غزنی (بعقیب سلسله ایجادی بواسطه سبکتگین ترک که سلطان محمود غزنوی مشهور ترین شهزاده آن و غارتگر هند میباشد) زمامداری نموده است. گفته میشود این حسین جهت تجارت بهند رفته و در برگشت پس از یکتعداد ماجراها و بدبختیها بشمول شکستن کشتی و اسارت، بچنگ یک باند دزدان افتیده

و توسط لشکر سلطان ابراهیم که در غزنی از 1058 تا 1098 پادشاه بود، دستگیر میشود. تمام دزدان به پایتخت آورده شده و محکوم بمرگ میشوند، اما حسین با توضیح سرنوشت و بدبختی هایش، بنزد سلطان برده شده و او با شناخت فامیل و احوالات او، نتنها او را رها میسازد، بلکه او را مورد نوازش قرار داده و برایش موقفی در دربار اعطا مینماید که بعدا تا درجات عالی دولتی ارتقا میکند. پسر و جانشین ابراهیم (مسعود سوم) حسین را حاکم تمام ولایت غور مقرر میکند که منطقه بومی او بوده و جائیکه اجداد او قبلا شاه بوده اند (دهربیلوت از خوندمیر).

با گذاشتن این دو قصه در پهلوی هم، گزارش افغانها نشان دهنده اولین تماس بیتهی افغانستان با لودی است، یعنی لودی احتمالا از طرف غرب آمده و (گفته میشود) سکونت قبلی بیتهی در افغانستان در تپه های جدا کننده وادی لوگر کابل از نواحی زرمت غزنی بوده؛ در حالیکه سکونت لودی در افغانستان در کندهار بوده است. بآنهم گزارش افغانها در باره شاه حسین و قبایل اولاده دختر شیخ بیت (ماتو) را ادامه میدهیم. جهت تحقیق داستان نسب شاه حسین، شیخ بیت خدمتگار خود بنام کاغ از طبقه دُور (دُود یا دُوم) را بنزد دوستان شاه حسین در غور میفرستد. فرستاده با شواهد تائید کننده بر میگردد اما از افشای آن تا زمانیکه شهزاده به عروسی دختر او بنام ماهی موافقه نکند، خودداری میکند، یک پیشنهادی که حسین بزودی موافقه میکند. قضیه بعدا خاموش شده و شاه حسین بیدرنگ با ماتو ازدواج کرده و در مدت کوتاهی پسری بدنیا میآورند که والدینش او را غلزوی ("پسردزد" بارتباط قضیه تولد او) نام میگذارند. از این غلزوی قبیله غلزی بوجود میآید. بی بی ماتو پسر دومی بدنیا میآورد (اما گفته نشده توسط کی) که ابراهیم نامیده شده و با در نظر داشت نکوت و توانائی عالی ملقب به لوی یا "بزرگ" میشود. با گذشت زمان این واژه لوی به لودی تغییر نموده و بحیث نام خانوادگی قبایل اولاده او قبول میگردد. شاه حسین از خانم دیگرش (بی بی ماهی) پسری دارد بنام سروانی که از اولاده او نام قبیله او بوجود میآید. با گذشت زمان، اولاده بی بی ماتو بسیار زیاد گردیده و بطور دستجمعی بنام ماتی نامیده میشوند (چون شاه حسین یک افغان نبود). چنین است گزارشات بومی افغانها. در اینجا میتوانم خاطر نشان سازم که ماتی نام یک قبیله بسیار بزرگ و مهم پارسی است که در قدیم باشندگان شمال فارس بودند (در بین همدان فعلی و نیشاپور که توسط سترابو بنام ماتیانوی یاد شده است). پلینی نیز ماتیانی

را بامتداد زرنگیا تذکر داده که موقعیت آن در غرب هلمند فعلی در جنوب منطقه غور است. گفته میشود مهد قبلی ماتی در افغانستان، دهکده ماتستان در وادی ارغنداب بوده است. اولاده بی بی ماهی شامل ماتی بوده اند.

در پهلوی ماتو (دختر) که فوقا ذکر گردید، شیخ بیت بیتانی سه پسر بنام های ورشپون یا اشپون، اسماعیل و خجین، کچین یا غرشین دارد؛ قبایل ایجادی از ایشان نامهای آنها را گرفته و مجموعا بییتی نامیده شدند که تحت نام خانوادگی ماتی یا اولاده بی بی ماتو نیز شامل اند. پلینی باتینی را یکجا با ساراپرای (یک قبیله ایکه ما در بلوچستان خواهیم دید) و بکتری در یک موقعیت نچندان دور از مهد قبلی بیتانی در افغانستان ذکر میکند (طوریکه فوقا گفته شد). مشاهده مخلوط نژادها در این قبایل و آزمایش ترکیب آنها نمیتواند عجیب و آموزنده نباشد.

مطابق شجره یا نسبنامه افغانها، قبیله بییتی متشکل از 4 طایفه بزرگ ورشپون، اسماعیل، خاجین و ماتی است. بیائید ببینیم چطور آنها در چندین خیل و زی ترکیب شده اند. این کلمات با نامهای اصلی اکثر طوایف و بخشها و تعداد زیاد قبایل افغانستان که زبان شان پختو است اضافه شده است. اینها در نامهای قبایل پارسی زبان و یا قبایل باشنده بلوچستان و درستان یافت میشوند. کلمه خیل بصورت عام یک واژه عربی بوده و معنی "الشکر، کمپنی، مجمع وغیره" است؛ اما بصورت درست تر، یک تغییر شکل اسلامی واژه سانسکریت یا هندی کولا است که بمعنی "قبیله، نژاد یا فامیل" است. لفظ زی مشتق از زادن فارسی است که معنی "اطفال، اولاد و نسل" دارد؛ و همچنان نشاندهنده "حزب، فرقه" وغیره میباشد که دارای منافع مشترک باشند؛ بطور درست ارائه کننده پیوست اضافی سانسکریت سی میباشد. من هیچگونه تفاوتی در تطبیق این واژه ها در نام قبایل افغان ندیدم؛ قرار معلوم آنها بدون تفاوت استعمال شده و غالبا هر دو به عین قبیله بکار میروند مانند علی خیل و علی زی، موساخیل و موسازی وغیره. جهت اختصار من این پیوست های اضافی را از نامهای طوایف و بخشهای افغان حذف نمودم.

ورشپون یا اشپون متشکل از بخشهای ذیل است:

ابولفرح اوکری بائی بهمن* بالمار*

چاند *	برشوری	چاکی *	چالاک *	چانی *
چالایی	دامار *	داربی	دارگی	دارگانی
دورح *	دوتانی	دریپلارا	فتاح	غاران *
غوری *	گوربزی	همدانی	حسن	هیران *
ابراهیم	اسماعیل	جاکی *	خاکی	خودو
کودی *	لالی *	لشکری	ماغزی *	مالا *
ناسو	نیازی	پای *	رامدیو *	سامار *
سیو *	شاه ملیک	شاخی	شمشیر	سیبائی *
سیکری *	تاجو	تارکلاتری	تاری *	یوزبک
یحیا *	یوسف *	زربانی	زمری *	

در نامهای فوق علامه * تماما نامهای مشخص راجپوت و هندی است. بهمن و بالمیر = بامان و بالمی طوایف راجپوت بازرگان میباشند. باند = بهند، یک طایفه خنیاگر هندو است. چاکی و چالاکی ظاهرا یکی بوده و ارائه کننده چالوک یا سولانکی اگنیکولا راجپوت است. دامار عبارت از داماره راجاتارینگینی بوده و شاید یک طایفه رهتور باشد. دورح یا دور عبارت از دوده راجپوت است. غاران و غوری ظاهرا یکی بوده و نشاندهنده گور راجپوت است. هیران عبارت از ایرانه و یک شاخه آگر راجپوت بازرگان است. ابراهیم و اسماعیل احتمالا تعویضهای اسلامی برای نامهای هندی براهمن و سیمالا باشد که آخری یک طایفه مشهور راجپوت است. جوکی ظاهرا جت جوخر هندو است. مغزی و پای نشاندهنده طوایف مگراسا و پاهای راجپوت گهلوت است. سامار و سیبائی عبارت از سومرا و سیپات راجپوت میباشند. سیکری عبارت از سیکروال یا سیکر راجپوت است. تاری نام یک قبیله براهمن شمال هند است. یحیا شکل مسلمانی جوہیا راجپوت است؛ مانند یوسف که آیساپ میباشند، شکل بومی اسپاسیوی و اسپوی نویسندهگان قدیمی یونان. زمری یک تغییر شکل میسری است.

اسماعیل، شاید سیماله راجپوت باشد (طوریکه فوقا پیشنهاد شد) یا پیروان اسماعیل، موسس فرقه "فدائیان" که گفته میشود قبیله بیتتی را ترک و در ساروانی شامل شده و مهد آن در کوه سلیمان، شاید در سروان فعلی مربوط قسمت کلات بلوچستان باشد. او یک زاهد مذهبی شده و عنوان شیخ ابراهیم سروانی را کمائی نموده است. گفته میشود مقبره او در محلی

بنام خواجه خیدر در بالای تخت سلیمان قرار دارد، جائیکه او وفات نموده و دوازده پسر و دو دختر بجا میگذارد ولی هیچگونه ذکر بیشتری از او در شجره نامه افغانها بعمل نمیآید.

بخشهای خاجین، خاجین یا غرشین قرار ذیل است:

ابو^	اجاری^	علی	باکل*	بالا*	باسی*
بازو	بیکی	بیبی*	بوبک*	کلندر^	چنگا^
دانا	دود*	فیروز	گیسو	غشه	حسانی
حسین	هود*	ایسپ	جانجی^	جاول*	کائین*
کاکه*	کانزی	کاتاح	خیدر*	مادی	مالی
مالیک	موسور*	ماندن	موسا	میان	نادر
پای*	پالا^	پساکنی	پیچ^	پیرا	رسول
رتن	سلمی*	سین*	شادی^	شاهگل	شکر*
شان	سیانی*	تاج بیگ	تار*	تتار*	توران
یودی*	عمر*	وروکی			

آنهاییکه دارای مارک * راجپوت و هندو میباشند. باکال میتواند باگیل، سولانکی و بازرگان راجپوت باشد. بالا غالباً یکجا با سلطانو هندو هستند؛ مانند باسی که اصلاً یک طایفه پائین (پست) یا سرف (رعیت)، غلامان میراثی اند. بی بی و بوبک ظاهراً عین چیز بوده و ارائه کننده بیبای پرآماره، پونوار یا پوار اگنیکولای راجپوت است. کالاندر، چنگا و تعداد دیگری دارای مارک ^ طوایف جت اند. جاول و خیدار عبارت از راجپوت بازرگانان اند. عمر عبارت از عمرای پرآمارا راجپوت و یکی از بخشهای مشترک تمام قبایل بزرگ افغان در سرحدات اندوس اند. وروکی یک نام نادر و غریب است که معنی "کوچک" در پختوداشته و در بین دو یا سه قبیله افغان در امتداد اندوس دیده میشود که بعداً خواهیم دید. وقوع این نام در اینجا بارتباط و اراشپون یا اشپون و خاجین که بوریشکی و خاجونای درستان اند در مرحله بعدی مورد بحث قرار میگیرد، پیشنهاد مفکوره موجودیت آن بشکل تغییر بوریشکی شاید دردهن بیگانگان باشد.

ماتی اولاده شاه حسين بواسطه بی بی ماتو شامل دو فرقه بزرگ غیلزی و لودی است. غیلزی یا غیلجی یا غلزی شامل سه طایفه بنامهای توران یا تولر و بورهان یا پولر میباشد.

توران شامل دو طایفه است که یکجا بنام بارو یعنی هوتک و توخی یاد میشوند. بارو یک قبیله براهمن در شمال هند است.

هوتک یا هوتکی شامل چهار بخش ملیکیار، یوسف یا ایسپ، دولت و عرب است.

ملیکیار = "رفیق شاه" همان مولاک و جورا، طوایف گله دار هندی اند که دارای دو شاخه حسین و ایبک میباشد.

بخشهای حسین شامل اسحاق یا سهاک یا ساک، قطب، جلال الدین، عمر، ماند، کورام و شاه علم اند که خیل آخری مربوط به میرویس و شاه محمود فاتحان فارس اند که سلسله صفوی را منهدم نموده و تخت آنها را در اوایل قرن گذشته ربودند.

بخشهای ایبک یا هیبک شامل کاتی، کادین، کادوی، خادی، عمر و بادین است.

بخشهای یوسف یا ایسپ شامل مالی، خیری، برات، ترنک، رانی، عمر است. از این جمله مالی باید مال راجپوت بازرگان باشد؛ خیری باید خیر، پرامارا یا پونوار یا پوار، اگنیکولای راجپوت؛ رانی همان بنیکا، چالوک یا سولانکی اگنیکولا راجپوت است. برات دوباره ظاهر میشود؛ عمر قبلا ذکر شد. ترنک پس از رود ترنک نامگذاری شده که خود شاید بعد از اشغال آن بواسطه ترین یا تاری یک شاخه براهمنهای شمال هند باشد.

بخشهای طایفه دولت = "حکومت" شامل علیف، ایسپ، معروف، سادات، تولر، تون عثمان و غیره است. معروف پس از یک ناحیه باین نام یاد شده است. تون یا تانی شاید ارائه کننده تراکیان تینوی باشد که در این قسمتها در زمان الکساندر از مسکونه آسیائی آنها در بیتینیا آمده اند. عثمان را بعدا خواهیم دید.

بخشهای عرب عبارتند از: اکا، علی، بابا، بامی، بای، ششروزی. اکا نام یک قبیله ناگا است؛ علی و بای هر دو نامهای یونانی و ارائه کننده ناقلین ایولیان و بویتیان است. بابا شاید بیبا، پوار راجپوت باشد. بامی یک قبیله براهمن شمال هند است. ششروزی باید چاچ روسیه یا چاچیراه و روسیاه باشد که هر دو طایفه چوهان اگنیکولا راجپوت است. در مورد طایفه عرب ما هیچ ترکیبی نیافتیم؛ شاید این نام مربوط به موقعیت مسکونه آنها باشد در حوالی رود اربیوس یونانیها، پورالی فعلی در بلوچستان شرقی. اکثر این بخشها را دوباره خواهیم دید و عمدتا در بین یوسفزی، یک قبیله ایکه تعداد قابل توجه آنها در سواحل هلمند در قرن پنجم انتقال شدند طوریکه بعدا در بخش یوسفزی تذکر خواهیم داد.

توخی شامل چهار بخش است: مهمند، ایوب، حسن و نور.
بخشهای مهمند عبارتند از:

اکا	اشو	علیشیر	بابکر	باسی
بوران	حانی	عراقی	خویداد	ماکو
ماما	موسا	نظر	پیرو	پوپل
سعید	شاکی	شمال	سوری	یونس

از لیست فوق، اشو همان اچی، یک قبیله قدرتمند قدیمی در راجاتاریگینی است که در اغتشاش و وحشت مشهور اند و در افغانستان بنام قبیله اچکزی شناخته میشوند. بوران نشانه بور، راجپوت بازرگان است. هانی = هانا براهمن شمال هند است. خویداد = خداداد = دیودوتوس ممکن است مهاجرین یونانی باشد. ماکو باید ماکواهانه یک قبیله بسیار قدیمی هند، نه اولاده راجپوت و نه جت است اما در بین راجپوت و جت منحصیث قبیله قبول شده شناخته شده و شاید یک طایفه ساکای ساکائیها باشد. ماما یا مامه یک قبیله براهمن شمال هند است. موسا نیز یک قبیله قدیمی است که قبلا در وادی اندوس در حوالی دیره جات پائین فعلی و سند علیا زیست میکرد. رئیس آنها موسیکانوس یونانیها و موسی کا = "رئیس موسا" ی هندیها که قرار گفته آرین توسط براهمنها تحریک گردیدند تا در مقابل الکساندر قیام کنند، ولی سرکوب شده و یکجا با دیگر براهمنها بحیث یک سزای نمونه، بدار آویخته شدند. حالا موسا بطور وسیعی بامتداد مرزهای هند و کوههای سلیمان بحیث طوایف و بخشهای چندین قبیله بزرگتر

افغانی یافت میشوند. پوپل، شاید ارائه کننده پایوپلی لیدی باشد؛ یا این واژه باید پیپارا یک طایفه گهلوت یا سیسودیا راجپوت باشد. شمال مخفف شاه مال است که تعویض اسلامی سری ماتی هندی و یک قبیله مشهور راجپوت بازرگان است. سوری نام یک طایفه ختری است. یونس باید آیونوس یا آیون یونانی باشد.

بخشهای ایوب عبارتند از:

بهرام	بهلول	بابو	دعوت
فیروز	حوا	جلال	کاتی
میران	موغال	نانی	سین

از اینها، بهلول شاید بیهیل یک طایفه هر دو پوار و چالوک اگنیکولای راجپوت باشد؛ بابو باید بیبا باشد که قبلا ذکر شد. کاتی نام یک قبیله قدیمی است که در افغانستان نام خود را به ناحیه کتواز غزنی داده است؛ اینها مردمی اند مثل کاتی پنجاب که اجداد آنها بمخالفت با الکساندر برآمده و اولاده آنها بعدا بطرف جنوب پراکنده شده و نام خود را بیک منطقه وسیع، کاتیوار یا کتواز فعلی دادند. میران همان میر دشت های هند است که اصلا از جمله سکنه بومی هندی است. نانی و سین هر دو قبایل راجپوت و ارائه کننده نناگ و سینگار اند؛ نانی میتواند نای ناگا یک طایفه جت باشد. فیروز، جلال، موغال نامهای معاصر اسلامی اند.

بخشهای حسن عبارتند از:

آدم	بابر	بارک	عیسا	کالو
کاشانی	کیرمان	محمد	پیراک	سیکاک

از اینها، آدم خیل دوباره دیده میشود. بابر یک طایفه گجراست. بارک دوباره دیده میشود. عیسا شاید ارائه کننده کشیشان عیسوی یا پیروان عیسا باشند. کالو شاید کالام غالوت راجپوت باشد. سیکاک یا سایکاک شاید قبیله سیگال ختری باشد. نامهای دیگر معاصر اسلامی است.

بارتباط بخش سوری، فرقه محمود، طایفه توخی، شاخه توران غیلزی، طوریکه فوقا ذکر شد، دربرگیرنده عین نام و یکی از طوایف ختری اند، میتوانم در اینجا علاوه کنم که سوری نام پدري یا فامیلی شاهان غور

است که در تخت شاهی غزنی نشستند (متعاقب سلسله ایجادی توسط سبکتگین ترک در قرن یازدهم و دوازدهم) و اینکه این نام هنوز در نام قبیله زوری وجود دارد. اظهار پلینی مبنی بر اینکه انتیکوس پسر سیلیکوس شهر ویرانه الکساندریه را دوباره در عین موقعیتی اعمار میکند که توسط رود مارگوس آبیاری میشود (بحیث یک شهر سوریائی) و او را انتیوکویا مینامد، ب فکر من برگشت باین فرضیه است که سوریهای غور که در آن موقعیت بواسطه رود مارگوس (مرغاب فعلی) آبیاری میشود، شاید اولاده سوریائی های باشند که با آنها انتیوکوس شهر جدید خود را پر کرد. اما سوال اینستکه این سوریائی ها کیه بودند؟ آیا آنها یک قبیله باین نام (سوری) بودند که توسط انتیوکوس از سوریه باینجا آورده شده و در اینجا جهت حفظ منافع خودش مسکون ساخت؟ یا اینها یک قبیله هندی سوری بودند که قبلا مسکون بودند یا در این اواخر و متعاقب واگذاری توسط سیلیوکوس به ساندراکوتوس در آنجا مسکون شده بودند؟ (طوریکه در نقل از سترابو در فقره قبلی گفته شد). وزن حدس و گمان بطرفداری فرض دوم است. سوریها در قدیم یک مردم مشهور بوده و در زمانهای اپلودوتوس و میناندر مقتدرترین شاهان بکتریای یونانی، قرار معلوم، تمام سوراشترا و سند را اشغال و مستعمره ساخته و نام خود را به منطقه اولی دادند. اما ما وقت نداریم این سوال را در اینجا دنبال کنیم.

برهان، بوران یا پولار شامل دو شاخه ایسپ و موسا است.

ایسپ یا یوسف شامل سه قسمت است: سلیمان، علی و اکا. بخشهای سلیمان – شاید تعویض اسلامی برای سولان راجپوت یا سولانکی یا چالوک عبارتند از:

عبدالرحیم	احمد	بابکر	بابری	بوچه
قلندر	چانی	دادر	داراگ	داسو
دولت	فقیر	گالی	غانی	عیسا
ایسپ	اسماعیل	جبار	کیبر	کارو
خوجک	لندی	معروف	مامو	ماند
موغال	موسا	نانی	نوری	پوار
سادو	صالح	سرور	شیرپا	سوهو
سامال	تاغار	عثمان	عت	یحیا

از اینها بوچا میتواند بوچک راجپوت باشد. داسو، گالی و فقیر ارائه کننده غلامان ارثی، نوکر و طبقات پائین است؛ دو اولی (داس و گولا) دارای منشای هندو بوده و دیگران اسلامی است. کابی = کابا پرآمارا راجپوت است. ماند یک قبیله قدیمی مربوط به ویند فعلی آستریا بوده و قرار معلوم مسکونه های بزرگی در افغانستان در دورانهای قدیمی ساخته اند. طوایف و بخشهای ماند در چندین قبیله افغان دیده میشوند. نوری شاید نورکای راجپوت یا نوریکوی تراکیان باشد. پوارو عین راجپوت اگنیکولای پرآمارا، پوار، پومار یا پونوار است. سادو بایست سیسودیا باشد که آخری نام گهلوت راجپوت است. سرور راجپوت است. سوهو همان سوهور یعنی راجپوت بازرگانان است. سمامل بایست سامارفال، طایفه گله دار هندی است. عت و عثمان عین چیز بوده و دوباره ظاهر میشوند. یحیا همان جوهای راجپوت است.

بخشهای علی عبارتند از:

آدم	علیشیر	آزاد	رنگی	باری	دریا
دوری	گدا	غورکی	جانی	کمال	خیری
خیبری	کرد	مامو	ماند	مشانی	نوروز
نیکنام	پیرو	سرمست	سلطان	عمر	

از اینها تعداد زیادی را مشاهده کردیم. جانی عین چانی بخشهای سلیمان قبلی بوده و آنها بایست شامل طایفه گله دار چانان هندی باشد. کمال یک قبیله ترک بوده و دوباره ظاهر میشود. بنگی یک قبیله بزرگ جت بوده و دوباره ظاهر میشود. گدا بایست گادی یک طایفه گله دار هندی باشد. آدم و خیبری طوایف افریدی بوده و با ماشانی که بایست ماسیانوی سترابو باشد بعدا مورد بحث قرار خواهد گرفت. نیکنام عین نیکبختان بوده و بعدا خواهیم دید که بمعنی "گرامی" و "خوشبخت" است؛ اینها ارائه کننده ایورگیت های "نیکوکار" نویسندگان یونانی است که در قدیم (طوریکه آرین میگوید توسط سایروس پسر کامبیسز جهت همکاری آنها در لشکر کشی - حدود 530 ق م - بمقابل سکائیها) بنام اگریاسپی نامیده شدند. الکساندر دو قرن بعدتراین ایورگیتها را پیدا نمود که باشندگان مناطق فعلی در بین کندهار و غزنی در حوالی سواحل رود ترنک و درتپه های جداکننده آنها از وادی ارغنداب میباشند. خرابه های موجود سریاسپ در

رود ترنک نشاندهنده پایتخت اگریاسپی قدیمی است که تاد ("سالنامه راجستان") آنرا منحیث سروریای قبیله راجپوت مشخص میکند. در زمان فعلی و در این موقعیت، نیکی خیل (مخفف نیکبخت خیل) یافت میشوند؛ اما قبیله اصلی حالا بسیار پراکنده بوده و بخشهای این نام در طوایف مختلف قبایل افغان در مرزهای اندوس یافت میشود. در وادی سوات، نیکی خیل یک مسکونه قابل توجهی دارد که در آن با یوسفزی مواجه اند، و قتیکه یوسفزی از کندهار دوباره به خانه قدیمی خود در اندوس در قرن پانزدهم برمیگردد (در بخش بعدی بحث خواهد گردید). نام-فوقانی این بخش علی شاخه ایسپ برهان غیلزی یونانی بوده و ارائه کننده مسکونین ابولی های قدیمی است. عین ملاحظات را میتوان در مورد موتاتیس موتاندیس برای بخش اکای ایسپ برهان غیلزی تطبیق نمود که ممکن است اکایان ها باشد که یک طایفه ناگا است.

بخشهای اکا عبارتند از:

عبدالرحیم	باری	جلال الدین	خواجه
مستی	میرو	ویس و غیره	

از اینها باری و میرو قبلا بحث شد. ویس همان بایس راجپوت است، یک قبیله که نام خود را به ناحیه بایسوارا در گنگها- جمنا دواب داده است. بایس همان سوراج بانسی یا سوریوانسی "نژاد خورشیدی" هندوستان است؛ و ویس همان ساربانری یا سارابانی در طبقه بندی قبایل افغانهاست. ویس افغانستان همان قبیله شامحمود (میرویس) یا فاتح فارس در اوایل قرن گذشته است، طوریکه قبلا گفتیم.

در اینجا میتوانم اظهار کنم که شجره نویسان افغان تمام قبایل موجود خویش را به سه طبقه تقسیم میکنند: سرابن، بتن و غرغشت که افغانها میگویند نامهای سه پسر قیس یا کیش یکی از معاصران محمد پیامبر و جد اصلی مردمان موجوده افغان است. قصه مختصر افغانها اینست: بهنگام اعلام محمد بحیث پیامبر و فرستاده خدا، قیس رئیس بزرگ افغان ها که در آن زمان باشنده کوههای غور میباشند نامه از جانب خالد بن ولید (یک اسرائیلی ایکه اجدادش پس از تخریب یورشلیم توسط نبوکدنیزر، در عربستان و در حوالی مکه و مدینه زندگی میکند) مبنی بر اطلاع از رسالت "پیامبر آخر زمان" و دعوت به قبولی هدایات او دریافت میکند؛

چون افغانها خود بنی اسرائیل بودند، مراسلات و ارتباطات خود را با اسرائیلیهای خویشاوند خود در عربستان نگهداشته بودند. لذا قیس از غور در راس هیئتی مرکب از 76 نفر مردان قبایلی نماینده روسای عمده افغانان بنی اسرائیل بمکه میرود، جائیکه بهنگام رسیدن بآنجا توسط خالد بن ولید، اسلام را پذیرفته و دلاوران در راه اسلام میجنگد. پیامبر در پاداش خدمات فداکارانه آنها و بهنگام مراجعت ایشان، در حق آنها دعا نموده و هم نامهای عبرانی آنها را به عربی تبدیل میکند. به قیس رهبر هیئت، نام عبدالرشید و لقب یا عنوان پیهتان میدهد، که بمعنی "سکان" کشتی در زبان سوریائی میباشد، چون اوست که از آن پس رهبر مردم خود در این راه میباشد. بعلاوه، پیامبر باین مردم افغان وعده میدهد که عنوان ملک = "شاه" را که آنها از اجداد بزرگ ایشان سارول ملک طالوت (ساول شاه اسرائیل، "شهزاده دارای مقام بزرگ") به ارث برده اند هیچوقت از مردم ایشان جدا نشده و بایست عنوان روسا و شهزاده های آنها تا آخر زمان باشد. افغانها بارتباط نسب خویش از سارول، چنین داستانی عرضه میکنند: سارول پسر قیس یا کیش مربوط قبیلہ ابن یمین (بینجامین) دو پسر دارد بنامهای برکیاه (براچپاه) و ایرامیاه (جیریمیاه) که هر دو در یکساعت از مادران جداگانه تولد شده و هر دو مربوط بقبیلہ لاوی (لیوی) میباشد. این پسران که پس از مرگ سارول تولد گردیده و یکجا با ده پسر دیگرش در جنگ بمقابل فیلسطین یا پلیسطين (فلسطینیان) بقتل رسیده بودند، تحت حفاظت داود (داوید) بزرگ شده و جانشین سارول، ایشان را در مقامات مهم حکومت خود ارتقا داده بود؛ بر اکیاه نخست وزیر موصوف و ایرامیاه فرمانده کل سپاه او بود.

بر اکیاه پسر بنام آصف و ایرامیاه پسر بنام افغانه دارد. اینها مقامات پدران خویش در حکومت سلیمان (سولومون) جانشین داوید را بمیراث میبرند. بهنگام مرگ سلیمان، فامیل‌های آصف و افغانه از جمله بزرگترین روسای بنی اسرائیل بوده و تعداد آنها پس از مرگ آصف تکثیر میگردد، طوریکه او 18 و افغانه 40 پسر دارد. در زمانیکه بیت المقدس (جوروسلیم) توسط بخت النصر (نیبوکدنیزر) تسخیر و تخریب گردیده و بنی اسرائیل بعلت ثابت قدمی و چسبیدگی بمذهب آبائی خویش مورد ستم و کشتار قرار میگیرد، قبیلہ افغانه بعلت لجاجت و خیره سری در مقابل بتپرستی فاتحین، از شام (سوریه یا فلسطین) تبعید گردیده و پس از مدتی در کوهستان غور و کوهی فیروزه پناهگزين میشوند. در این محلات،

آنها توسط همسایگان بنامهای افغان، اوغان، اغوان یا الوان و بنی اسرائیل نامیده میشوند.

در کوههای غور و فیروزه (پاروپامیسوس قدیمی و دهستان هزاره فعلی) بنی اسرائیلیها زیاد گردیده و پس از جنگهای دوامدار با باشندگان بومی و مشرک منطقه، بالاخره آنها را مطیع و مقهور خود میسازند. پس از چند قرن، تعداد آنها آنقدر زیاد میگردد که منطقه غور برای آنها تنگ گردیده و افغانها مرزهای خود را با قوت سلاح تا کوهستان کابل، کندهار و غزنی توسعه میدهند. در تمام اینمدت (1500 سال) از زمان سلیمان، این مردم بنی اسرائیل غور، تورات- خوان بودند یعنی خوانندگان پینتاتینچ و در تمام اعمال و رسوم شان توسط احکام قوانین موزائیک رهنمائی میشدند؛ تا اینکه در سال نهم رسالت محمد بحیث فرستاده خدا، افغانها بار اول حادثه "پیامبر آخر زمان" را از طریق خالد بن ولید (یکی از دوستان اسرائیلی ایشان در مدینه که توسط بعضیها بعلت شامل شدن در قبیله مشهور عرب بنام قریش یاد میشود) می شنوند.

داستان پس از مسافرت قیس و همراهانش بمکه (طوریکه فوقا دیدیم) با این بیان خاتمه مییابد که قیس پس از بازگشت به غور، عقاید و اصول اسلام (یک نظر تجدیدی بر مذهب موزائیک خودشان) را بمردم خود وعظ نموده و تا آخر عمرش مورد احترام و پذیرش آنها قرار میگیرد. قیس مدت 83 سال عمر نموده و در سال 80 هجری (مطابق 8 مارچ 699 م) وفات میکند و سه پسر بنامهای سرابنر، بتن و غرغشت بجا میگذارد که اولاد و دودمان او تشکیل کننده تمام قبایل موجود افغان است. قوم سرابنری شامل 105 خیل یا قبیله (همان کولای نسبنامه راجپوت)؛ بتنی 108 خیل؛ و غرغشتی 177 خیل دارد. با وجودیکه قوم شامل قبیله و خیل یا زی بوده و طایفه شامل بخشها و فروع آنست؛ اما کور یا خانه همان گوترا نسبنامه راجپوت و نمایانده فامیل مییاشد.

تمام گزارشات فوق افغانها (درصورت بیرون کردن لباس اسلامی آن) یک بخش دقیق تاریخ هند است. اما من وقت ندارم که حالا این لباسها را برهنه نموده و حقایقی را آشکار سازم که آنها پنهان کرده اند. شاید در نتیجه گیری این پژوهش باین امر مبادرت ورزم (اگر ضرورت باشد). در عین زمان، در رابطه به نام اجدادی این سه شاخه بزرگ افغانها که از

قیس بوجود آمده اند میتوانم بگویم که سارابنری شکل پختوی ("لسان کوهی" یا لسان افغانها) هندی سورجبانسی یا سوریابنسی "اولاد خورشید" نژاد خورشید راجپوت است. بعین ترتیب، غرغشتی تغییر شکل ککووتستا راجپوت، یک واژه مترادف هندی سوریاست؛ و بتنی شکل پختوی بهتیانی، "اولاده بهاتی"، نماینده بزرگ یادو، جادون یا گادون، نژاد مهتاب راجپوت است که مطابق تاد ("سالنامه راجستان") از هندوستان پس از مهابهارت در کوروکشیترا نزدیک دهلی در سالهای 2896 ق م از طریق سلسله کوه سالت (نمک) جهلم - جادو کا دانگ یا کوههای جود، جادون یا گادون - با عبور از اندوس به زابلستان (قسمت جنوبی افغانستان ما) مهاجرت نموده و گزنی (غزنی فعلی) را بنیاد نهادند. کوههای یادو نام خود را از "جادو کا دانگ" از قصه توقف قبایل یادو (اولاده کریشنا) قبل از پیشروی ایشان به زابلستان و "پرنفوس سازی این مناطق حتی تا سمرقند" اشتقاق نموده است. اما قرار معلوم، نام یادو در زابلستان جای خود را به بهاتی داده است؛ چون مردم اینجا تحت همین نام (حد اقل در بخشی از آن، طوریکه تاد اطمینان میدهد) متعاقب تهاجم مقدونیه یا انقلابات ظهور اسلام (به فاصله تقریباً یکهزار سال) از طریق اندوس عقب رانده میشوند. بهاتی با عبور از اندوس، مالکیت پنجاب را بدست آورده و سلبهانپور را بنیاد میگذارند؛ اما با اخراج از اینجا بدشت بزرگ هندعقب نشینی نموده و در آنجا یکتعداد مستعمرات (مسکونه های) پی درپی را ایجاد مینمایند که جیسلمیر (درسال 1157 م) عمده ترین آنها است. در هر صورت، بطور یقین معلوم است که در روزگار موجود، یک قسمت قابل ملاحظه مردمان باشنده افغانستان متشکل از قبایل منسوب به یادو یا نژاد مهتاب راجپوت هند است که نمایانده بودیستهای قدیمی اند؛ در حالیکه نژاد آفتاب راجپوت نماینده براهمن هاست.

موسا، طایفه دوم برهان غیلزی که من تشخیص دادم نمایانده مردم موسیکانوس متذکره بواسطه آرین است (طوریکه در فقره قبلی گفته شد) بآنهم آنها ممکن است بطور قسمی نمایانده آموزگاران مذهب موسا در سه بخش سهاک یا ساک، اندر و ترکی باشند.

بخشهای سهاک - سوهاگ یا سوهاگنی راجپوت عبارتند از
 حسن یعقوب خیدر بختو یوسف انو

از اینها، نامهای اسلامی حسن و یعقوب، تمام ردیابیهای اشتقاق هندی خویش را معدوم کرده اند. خیدر شاید خیجر پرامارا یا خیهدر راجپوت بازرگان باشد. بختوهمان بهاگتی، طایفه گله دار شمال هند است. یوسف همان ایسپ است که قبلا ذکر شد. انو همان اونای یا امای طایفه ختری و هم یک طایفه کایاست.

اندر – یا اندر هندو یا اندورا راجپوت بازرگان – درسه بخش – اود، آد یا یود، سلیمان و خیزوری است.

بخشهای اود یا یود، جت هود یا هودی عبارتند از				
علی بیگ	علیشیر	بخشی	بانرا	بازی
براهیم	چور	غازی	حبیب	هارون
جلال	کابا	کابولی	کریم	خانی
خیرو	کوتی	کوندی	مهمان	نور
پتان	پولادی	شمشی	سه پائی	تنگیوال
توتا				

از اینها، چور همان چوریا، طایفه گله دار هندی است. کابا همان راجپوت پرامارا است، مانند خیرو که خیر است. کوتی میتواند کوتیچا گالوت راجپوت باشد. کوندی یا خوندی همان جت خندیا است. نور همان نورکه راجپوت است. پولادی همان بولیدی بطلیموس بوده و باز هم ظاهر میگردد. نامهای دیگر تماما اسلامی است. توتا میتواند دودا راجپوت باشد.

بخشهای سلیمان – شاید سولان راجپوت یا سولانکی عبارتند از				
علی بیگ	بخشی	چنگا	دولت	دیسی
غندی	امام	اسلام	جبار	کریم
خوجکی	موشکی	نیکبی	پاچکی	روزی
سید	توری			

از اینها، دیسی یک طایفه جت است. خوجکی نام خود را از موقعیت آنها در کوههای خوجک، یک شاخه کوه سلیمان اشتقاق نموده است؛ این کوه شاید نام خود را از مالکین قدیمی خود، خو، طایفه کاجواها گرفته باشد که

منحیث "خو" در بین قبایل کاشکار علیا و کافرستان یافت میشود؛ آنها بعدا نیز دیده میشوند. موشکی نیز پس از یک ناحیه نزدیک غزنی باین نام نامگذاری شد. نیکی را قبلا دیده ایم. پاچاکی همان باچاک راجپوت است. روزی همان روسیاه چوهان اگنیکولا راجپوت است. توری همان تواری، توری یا توار یادو راجپوت است. جبار همان جیپرا راجپوت است. نامهای اسلامی امام، اسلام، سید، شاید نمایانده اولاده عرب باشند؛ یا در مورد دونام اولی، تازه کیشان مسلمان که مسلک روحانی انتخاب نمودند، بآنهم اسلام میتواند همان اسلمیا، یکطایفه جت باشد. موشاکی فوق نام یک قصبه در جنوب غزنی بوده و در جریان جنگ گذشته افغان بحیث خانه یک موشکی مشهور و عالم "حکیم موشکی"، دارای اهمیت زیادی شد که با نامگذاری عامیانه مشک عالم "عطرجهان" نقش آشکاری بحیث یک روحانی نظامی و وطندوست جدی بمقابل برتانویها در کابل بازی کرد.

بخشهای خیزوری یا خیدوری – یا خیجار پرامارا یا خیدار راجپوت
بازرگان عبارتند از

علی	ارمان	ایمل	بلوچی	بارک
قلندر	گاه	گیردی	همت	حیدر
آیدو	جنتی	کامران	کاراسو	لادی
لالی	لوانی	مادا	مامو	ماندی
ماتا	ماستی	موسا	ناسو	نصرت
پاخی	پوتی	پیر	رامیا	رانری
رستم	شانی	شیب	شیری	شیا
سیرکی	سوری	سانگو	تون	ولی
یارو	زاگر			

از اینها عمران همان عمرا راجپوت پرامارا است. ایمل شاید سری مال، راجپوت بازرگان باشد. بلیچی همان بلیچه، راجپوت چوهان است. بارک دوباره دیده میشود. قلندر شاید تغییر شکل اسلامی کالامور، چالوک یا سولانکی راجپوت باشد. گیردی نام طایفه گله دارهندی همین نام است. لادی همان لادی ساکا، راجپوت بازرگان است. لالی نمایانده لی لی برهن شمال هند است. لوانی یک قبیله راجپوت است. ناسو و نصرت عین نصرتی سوات و کنر است که بعدا دیده خواهد شد. پاخی همان پاشی

یا پاشای است که بعدا دیده میشود. پوتی شاید جت باشد که پس از ناحیه پوتی در افغانستان نامگذاری شده است، یک نام عین منطقه مانند پوتوار در پنجاب. رامیا عین رامدیو، راهتور است. رانی همان رانیکا، سولانکی است. شانی عین جانی و چانی قبل الذکر بوده و نمایانده چانان، یک قبیله گله دار هندی است. شیب و شاید هم شیا همان شیوا- چاری، قبیله هندی گله دار است. سیرکی و سوری همان سیرکیرا و سورار، راجپوت بازرگان است. سنگو دوباره دیده میشود. تون قبلا بحث شده و نمایانده تینوی تراکیان است. یارو عین جورا، راهتور است. ذاکر همان جوخر دشتهای هند است.

تره کی - آخرین شاخه موسا برهان غیلزی و نمایانده تاری، یک قبیله برهمن شمال هند و یا تواری یا توری راجپوت یادو بوده و متشکل از بخشهای ذیل است:

اناری	بادین	بستام	بیگو	براهیم	کتال
دوران	فیروز	گیران	گیلان	گور	گریز
حاتیم	جاخو	جمال	کالو	کانجی	خاجال
خیرو	لاجمیر	لالو	میری	میساری	موسا
نا	ناجو	نور	صابر	سادو	ساک
سالی	سینی	شاکال	شیب	شیرین	تسویل

تارامی

از اینها، اناری دوباره دیده میشود مانند اناریکوی سترابو. بادین شاید بیدمان راجپوت یادو باشد. بستام همان بستاب، طایفه کیایاست هندو است. بیگو همان بریگو، طایفه براهمن است. براهمن همان براهمن است. فیروز شاید مردمان اصلی فیروزکوه باشند. گوریک قبیله راجپوت است. خجال همان خیجار، راجپوت پرآمارا است. میری و میساری همان میرو میساری دشتهای هند است. نا و ناجو شاید عین چیز بوده و ناو ناگا، جت باشد. صابر همان صابروال، ختری است. سادو همان سیح سادو است که ارائه کننده راجپوت سیسادو است. سالی همان سالاکتین، جت باشد. شاکال همان شوکال، براهمن است. تسویل یا تسوایل همان تسیرح، راجپوت چوهان است. تارامی شاید تومارا، راجپوت باشد. ساک عین سهاک و نمایانده قبیله ضحاک آشوری است که اولاده او در غور مسکن گزیدند و در فقره شاه حسین متذکر شدیم؛ اما بگمان اغلب نمایانده ساکای سکائی ها

باشد. کتال شاید همان کاتور باشد، یک قبیله بسیار مشهور سکائی که بعداً بحث خواهد گردید.

میساری که فوقاً بحیث میساری هندی جیسولمیر و دشتهای شمال آن تشخیص شد توسط افغانها نمایانده مصریها بوده و از عین خیل‌های کوبتی یا کوپت‌ها است که در بین هزاره‌ها سکونت داشته و بعداً خواهیم دید. به ارتباط اناری، که در بالای لیست بخشهای تره کی قرار دارد، میتوان گفت که این نام بندرت در شجره افغانان دیده میشود. این نام را میتوان نمایانده اناریاکای قدیمی سترابو دانست که ایراتوستینز آنرا در سواحل بحیره کسپین نزدیک هیرکانیا (گورگان فعلی) قرار میدهد. اناریاکای یک واژه مرکب بوده و نشاندهنده اناری و مربوطات آنست. اناری افغانستان میتواند یک شاخه یا مسکونه اناریاکای هیرکانیا بوده و شاید نام خود را به قسمت اناردره وادی ادرسکن در جنوب هرات داده باشد. هنوز هم در قسمتی از این وادی دریای ادرسکن، جائیکه رود از طریق یک گذرگاه باریک جریان میکند (حدود 30 میل بطرف جنوب شهر سبزواری) مخروبه‌های یک شهر قدیمی مستحکم قرار دارد که حالا بنام جایا یاد شده و توسط قبیله کوچی نورزی مسکون است. این مخروبه‌ها شاید نشاندهنده محله ارتکوان تسخیر شده توسط الکساندر باشد؛ ارتکوان و ادرسکن بطور آشکارا عین نام است. گزارش آراین در باره عملیات الکساندر در این بخش قرار ذیل است.

آراین پس از تشریح پیشروی سریع الکساندر بتعقیب داریوش و تقرب به فراریان (ظاهراً در حوالی مشهد فعلی) و افتیدن جسد شاه پارسی بدست موصوف، در حالیکه بیسوس و لشکرش بفرار خویش بطرف بکتیریا ادامه میدهند، میگوید که الکساندر به تعقیب لشکر اجیر یونانی داریوش داخل هیرکانیا میشود که تعداد آنها به 1500 نفر رسیده و به کوههای ماردیان عقب نشینی نموده و تصمیم میگیرند که ماردی را به انقیاد آورند. باین لشکرکشی در مرحله بعدی میپردازیم، لذا من ماردی را کنار گذاشته و حرکت الکساندر را تعقیب میکنم که او پس از ترک هیرکانیا میخواد بمقابل پارتیها پیشروی کند.

آراین میگوید که او بعداً داخل قلمروی آریا (ولایت هرات فعلی)، سوسیه (توس؟، یک شهر آری) شده و تجدید قوا میکند. از اینجا او میخواد

بطرف بکتريا مارش نمايد، اما در مسير راه برایش گزارش ميرسد که حاکم اری اغتشاش نموده و همراهان الکساندر را که بهنگام تعقيب داریوش در آنجا باقی مانده بود بقتل رسانیده و مردم منطقه را در ارتکوانا، محلی که قصر شاهی شهزاده آرين قرار دارد آماده نموده است. لذا او سفر خود به بکتريا را بتعویق انداخته، باقیمانده لشکر را در کمپ با کراتیروس گذاشته و خود با یک قطعه قوی فورا بطرف اری و حاکم او ساتییرزانز مارش مینماید، طوری که 600 فرلونگ (یکهشتم میل) راه را در دو روز طی نموده و به ارتکوان میرسد. الکساندر در اینجا با کراتیروس و باقیمانده لشکرش یکجا گردیده و پس از تسخیر شهر، ارساکس را بحیث حاکم پارسی اری مقرر مینماید. اگر پارسیها را در اینجا پارتی بخوانیم، این ارساکس شاید یک رئیس ترک کومن باشد. چون در روزگار موجود، ما در بین ترکمن مرو یکی از بخشهای عمده آنها بنام ارساکی یا هرزاگی را مییابیم؛ نمایندگان فعلی ارساکیدای قدیمی و قدرتمند که ظهور آنها به حاکمیت و سلطه آسیا میتواند آغاز آنها در این تقرر توسط الکساندر باشد. الکساندر از ارتکوان بطرف زرنگای یا درنگای پیشروی نموده و به شهر باشکوه آنها میرسد. ممکن است در جریان همین توقف طولانی الکساندر در اینجا باشد که او شهر هیراکلویا را بنیاد میگذارد (طوری که پلینی میگوید) که بعدا تخریب شده و توسط انتیوکوس دوباره اعمار و بنام اخایا یاد میگردد. فکر میکنم این مکان حالا بواسطه قلعه گاه یا قلعه اکای فعلی نمایانده شود که در جنوبی ترین قسمت ناحیه اناردره قرار دارد.

حالا به قبایل ماتی و بخشهای بزرگ آنها بنام ابراهیم ملقب به لوی بر می گردیم. در این فهرست میتوانیم یک قبیله براهمن اولاده لاوا، پسر راما موسس نژاد خورشید راجپوتها را دریابیم. قیس یا کیش، جد بزرگ افغان های موجود نمایانگر کاش پسر دیگر راما است که با برادر خود (لاوا) امتیاز افتخار آمیز جد بزرگ قبایل راجپوت را سهم اند و نمایانده مذهب براهمنی میباشد. در حالیکه در شیخ بیت باتانی ما میتوانیم نمایانده بهات یا بهاتی، رئیس خانواده نژاد یادو بودیست در زابلستان را دریابیم. باینترتیب نامهای ماتی و لوی در افغانستان از مدت طولیلی به لودی تبدیل شده و قبایل و طوایف آنها بحیث اولاده ابراهیم طبقه بندی گردیده که حالا فقط بنام لودی شناخته میشوند.

لودی شامل سه قسمت است: سیانی، نیازی و دوتانی. من قبلا هویت لودی افغان را با لودی آسیای صغیر یا لیدیا پیشنهاد کردم؛ اما این میتواند بیشتر صحیح باشد که هویت لودی افغان را با لوهدی براهمن شمال هند ثابت سازیم، بخصوص که لودی افغان بدون تفاوت بقسم لودی و لوهدی نوشته میشود.

سیانی شامل دو قسمت است: پرنگی و اسماعیل. نام سیانی همچنان به دو مسیر متفاوت دیگر در افغانستان اطلاق میشود؛ به یک سلسله کوههائیکه از سلسله سرحد در مرزهای غربی بلوچستان فعلی شروع شده و بطرف شرق امتداد یافته و سیستان را از مکران جدا ساخته و بنام سیانا کوه یاد میشود؛ و به یک منطقه مرتفع در نقطه اتصالی کوههای خواجه عمران با کوههای سلیمان که در لسان پختو بنام سیانا داگ یاد میشود.

بخشهای پرنگی، برنگی، پیرینگی یا فیرینگی عبارتند از (یونانی):

احمد	اندر	انجو	ازائر	باینو	دولت
دید	فیروز	غوری	ایسپ	جعپر	مانی
مارچا	ناسو	رانری	سامو	شاکو	تاجو
ترغوندی	عمر	یاسین	زیتون		

تعداد زیادی از اینها را ما قبلا دیدیم. دیدی همان دهات، جت است. جعپر همان چپرا راجپوت پرآمارا است. مانی همان ماننت است، راجپوت بازرگان؛ یا همان پیروان مانیس، موسس فرقه مانیکان. مارچا میتواند مجروت، طایفه گله دار هندی باشد. سامو همان ساما راجپوت است. زیتون هم همان جادان است.

اسماعیل شاید تعویض اسلامی برای سیمالا راجپوت یا نام اجدادی مراهیده یا "فدائیان" شامل سه قسمت است: سور، لوهانی و ماهپال.

بخشهای سور عبارتند از

علا	بهرام	داود	دولت	حاک	کوتی
محمود	نور	شادو	شیر	تندی	تره کی
یونس	عثمان				

از این جمله داود همان دادو یا دادی، یک قبیله که بعداً هم خواهیم دید. شادو عین شادی، خادی و خودو است، یک بخش که بصورت عام در یکی از این اشکال دیده میشود و یک قبیله جت است، عین مردم مانند شویدی استونیا در روسیه و در اینجا میتواند برای چاتو باشد، طایفه براهمن شمال هند. از عثمان یا عثمان همان شیرشاه (فریدخان)، شاه هندوستان و اولاده او بوجود آمده است.

لوهانی – لوهانه عین نام یک قبیله هندو دشتهای هند است. بخشهای آن عبارتند از:

آدم	ادین	اجو	اکا	علم	آذر
بای	باعث	براهام	بالی	بندر	بشر
بازی	بیگ	بیدین	بیبا	قلندر	کتال
چاندو	دادی	دالو	دالاک	داراح	دولت
دور	غلام	هانی	حسن	هود	عیسا
اسماعیل	ایسوت	جابی	جاگری	جالاک	جالو
جانی	کاهوت	کالا	کمال	ختک	خیدر
خودو	خویداد	خواجو	کوکو	کوری	لاجمیر
لالو	لونی	میل	ماچی	مهندر	مالی
ماما	مامریز	ماندو	مانزی	مروت	میریا
میشتی	میتا	میرال	موغال	مولا	موسا
میان	نانا	نیکزن	نورو	پهار	پانی
پاسانی	پتاخ	راجو	ساگرا	سالار	سمال
سناتی	سندار	سانر	سین	شاراک	شادی
سکندر	سلیمان	صورت	تاجو	تاختی	تانی
تاپی	تاتور	تون	عمر	عثمان	وروکی
زاکو	زانا	زنگی	زرکی		

لوهانی طوریکه فوقاً دیدیم عمدتاً در کاروانهای تجارتی بین هند و آسیای وسطی تحت نام پووینده مصروف اند که در مجمع بازرگانان یکی از طوایف اساسی را تشکیل میدهند؛ طوایف دیگر پووینده شامل نیازی، نثار و خروتی هستند. این طوایف پووینده کاملاً مصروف تجارت کاروانی اند. آنها در تابستان، فامیلهای خویش در خیمه ها بنام غژدی یا کیژدی یا خیزدی را در پناه، قره باغ، ناور و غیره نواحی غزنی با یک محافظ پیر

مرد ترک میگویند، در حالیکه قسمت عمده مردهای جوان با بازرگانان متفرق شده و اکثرا در بالای شترها تا سمرقند، بخارا، تاشکند، کاشغر، یارکند و غیره در سفر میباشند. آنها در زمستان فامیلهای خویش را در خیمه ها در دامنه های کوهها یا دامن بخش دیره جات وادی اندوس ترک میگویند، در حالیکه مردها کاروانها را به شهرهای عمده هند رانده و به بازارهای کلکته، بمبی، حیدرآباد و غیره میروند.

از لیست دراز بخشهای فوق، تقریبا تمام آنها راجپوت و طوایف و قبایل هندو اند که عمدتا طبقات تجار و بازرگان میباشند. لوهانی همان لوانی کوهان اگنیکولا راجپوت است. بالی یک طایفه کچواهه است. بیبا همان پرآمارا، راجپوت اگنیکولا است. چاندر همان چاندا کوهان است. دوریک قبیله راجپوت است. هانی همان هانا پراهمن است. جالو راجپوت جالیا است. لونی یک قبیله هندی از سواحل دریای لونی راجواره است. میل همان موهیل راجپوت است. ماما، مامریز و ماندو طوایف پراهمن شمال هند است. مینا نام بومی هندی میوار است. مروت همان میروت هندی است. پهار ممکن است پاریه‌ها یا پوار (پرآمارا) باشد، هر دو راجپوت اگنیکولا. پتاخ همان پتاخ، طایفه گله دار هندی است. ساگرا همان راجپوت پرآمارا است. سالار و سامال راجپوت سالار و سیمالا اند. ساناتی و ساندار همان سانادهیا و سانداال راجپوت است. سانر ممکن است سات پراهمن یا ساهانی ختری باشد. سین راجپوت سینگار است. صورت همان صورر، راجپوت بازرگان است. تون و تانی عین چیز بوده و قبلا نکر گردید.

بخش نیازی لودی طوری که بواسطه تاد ("سالنامه راجستان") گفته شده از نیاد هندی یا "تازه واردان" اشتقاق شده است. قرار معلوم این واژه به باشندگان هندی افغانستان و مسلمان شده در زمان شهاب الدین غوری اطلاق شده است. گفته میشود که نیازی در جریان سلطنت سلطان بهلول لودی و شیرشاه سوری که از خدمات پرمفعت در ارگ شاهی و مقامات اداری مهم برخوردار بودند، بطور وسیع به هندوستان مهاجرت کرده اند. حالا تعداد کمی از این طایفه در افغانستان باقی مانده است، جائیکه آنها یکی از چهار طایفه عمده کاروان بازرگانان پووینده را تشکیل میدادند. آنها تابستان را در فلات مرتفع در غرب کوههای سلیمان و زمستان را

در جانب شرقی در دامان وادی اندوس میگذرانند. بخشهای نیازی عبارتند از:

آدم	اکا	علی	اپو	آستانه	باهو
باتی	بهارت	بوری	بوبان	چاندر	چنگو
کوهار	دادر	دادی	دلیل	دالو	داود
درویش	درزی	دوری	گودی	گوندی	حالی
هوتک	همایون	عیسا	ایسپ	جوگی	جالو
کمال	کاشی	کاربوره	خواجو	کوکا	کولاچ
لاچی	لاندو	لوهانی	ماندا	ماندورا	مانجار
منصور	مشاکی	مشانی	ملتانی	موسا	نانو
نیکو	پهار	پوتی	سالار	سامپال	سامو
سنجر	سنجالا	سرهنگ	سرمست	شیخا	سین
سمالان	سوندی	تاری	توتای	عثمان	اوریا
واتا	ساسین				

تعداد زیاد اینها قبلا ذکر گردیدند. آستانه همان آستانه، طایفه هندوی کایاست است. باهو همان باهوهار، راجپوت بازرگان است. باتی همان بهاتی، راجپوت یادو یا همان بهاتی گوجراست. بهارت همان بهاراتا، طایفه خنیاگر است. کاربورا و خرباری یکی بوده و همان کاربایرا، راجپوت بازرگان است. کولاچ میتواند کالاجا، سولانکی یا راجپوت چالوک باشد. سمپل راجپوت پرامارا است. سامو یا شامو همانند جاریجا راجپوت یادو است. سنجالا میتواند سنکورا، چوهان و همچنان راجپوت بازرگان و یوریا همان هارایا راجپوت است. مشانی نیز همانند مشوانری است که بعدا هم دیده میشود: آنها یک مسکونه حدود 400 فامیلی در کوه دامان کابل دارند، جائیکه آنها در تجارت کاروانی با بخارا مصروف هستند. اما مهد اصلی مشوانری منحیث یک قبیله مستقل، جدا از مشانی نیازی در کوه های گندغر در ساحل شرقی اندوس در ناحیه هزاره چاچ است، جائیکه محل رئیس آنها سری کوت است. آنها نمایانده مسیانی قدیمی اند که سترابو منحیث اشغال کننده های منطقه بین دریا های کوفیس و اندوس ذکر کرده و در سطوح یوسفزی فعلی در بین اتصالات دریا های کابل و اندوس و مستقیما مقابل ساحل غربی اندوس، مسکون اند. بخشهای این مشوانری گندغر عبارتند از

آدم	برور	غریب	کیور	کاربوری
-----	------	------	------	---------

خرباری لودی مهمند ماتکانی ملتانی
موسا روغانی تورک یوسف

از اینها، برور همان راجپوت باروار است. کاپور همان کاپول، راجپوت بازرگان یا ختری کپور است. کاربوری و خرباری عین هم اند طوریکه فوقاً ذکر گردید. روغنی همان راغبانسی راجپوت است. کاپور فوق نام خود را به قریه کاپورداگرهی یا "قلعه کاپور" در یوسفزی داده است. این همان محلی است مانند لنگرکوت متذکره در تواریخ افغان منحصیث سنگر قبیلہ دلزاک، در زمانیکه آنها بواسطه مندائر و یوسف اشغال و از اندوس رانده شدند که بعداً خواهیم دید.

از بخشهای دیگر نیازی در لیست فوق، تعداد زیادی دیده شده و تعداد دیگر دوباره پدیدار میشوند که در جای مناسب ایشان بحث میشود.

مهپال کاملاً متشکل از بخشهای فرعی بیبا راجپوت بوده و بنام بی بی زی یاد میشوند. بیبا یک طایفه راجپوت پرآمارا بوده و مهپال همان قبیلہ ختری مهپی است.

بخشهای دوتانی لودی عبارتند از

بیدین	حسن	ابراهیم	مادر	محمود
ناسو	رانری	سادو	ساربی	توچی

عمر و غیره

از اینها، بیدین میتواند بیدمن یادو یا بیبا براهمن باشد. رانری یا رانی همان چالوک رانیکا یا راجپوت سولانکی است. سادو همان سیسودیا راجپوت گهلوت است. ساربی همان سوربیا، راجپوت بازرگان است. عمر همان عمرا راجپوت پرآمارا است.

جزئیات فوق الذکر، لیست قبایل و طوایف شجره افغانها را منحصیث اولاده بی بی ماتو دختر شیخ بیت باتانی تکمیل میکند که ثمره ازدواج او با شاه حسین شهزاده غور است. از خانم دیگرش (بی بی ماهی دختر خدمتگار شیخ بیت کاغ دووم از قبیلہ دورح) شاه حسین پسری دارد بنام سروانی که اولاده او بنام ماهی یاد میشوند، اما آنها با باتانی طبقه بندی شده و

بصورت عام بنام باتانی شناخته میشوند. منطقه اصلی ساروانی در انتهای جنوبی کوههای سلیمان در مسیری که حالا بنام قسمت ساراوان کلات بلوچستان یاد میشود، قرار داشته و متشکل از شالکوت یا کویته و نواحی مجاور آن است. ساروانی میتواند همان سارور یا چالوک یا ساروار یا براهمن باشد. بخش های ساروانی عبارتند از

اچو	اکو	اغوکی	احمد	علی	آشک
آسو	ایبک	بالی	بوبک	دبی	دادو
گادر	حدیا	هارون	اسماعیل	اسوت	جعپر
کاکاتور	کاربوری	ملیکیار	ملانا	ملاتا	مامو
مردک	ماتا	موسا	ناهار	نور	پونی
رستم	ساکنوت	سامو	سامرا	سانجار	سینی
شاخا	سودا	سوری	سریپال	یوسف	

از اینها اچو، اغوکی و آشک ظاهرا یکی بوده و میتواند همان اچی هندی یک قبیله مشهور در تاریخ کشمیر ("راجاتارینگینی" تروریدیده شود) بوده و حالا در افغانستان بواسطه اچکزی نمایانده میشود. اکو و اکا همان آگا جت است. اغوکی میتواند اخیو یونانی باشد. آسو همان اسویا راجپوت است. بالی همان بالا براهمن است. دابی و دادو هر دو قبایل راجپوت اند. گادای همان گادی ختری بوده و قبیله گله دار هندی است. ملیکیار همان مولاک و جورا، قبایل گله دار هندی اند. مالانا همان چوهان راجپوت است. پونی همان راجپوت پرآمارا است. سودا نمایانده سودی قدیمی وادی اندوس در حوالی ملتان در زمان الکساندر است. سامرا نیز سومرا راجپوت قبیله پرآمارا است. جعپر همان جیپرا پرآمارا است. کاکاتور میتواند مثل تاکاتو، یک کوه در کوههای سلیمان مشرف برشال و پشین باشد جائیکه این طایفه یاد شده است. بوبک یا بیباح همان بیبا پرآمارا است. سامو یا شامو نام افتخاری شاخه جاریجا راجپوت یادو یا گادون نژاد مهتاب و دارای مذهب بودیستی است. رئیس سامو یا شامو دارای عنوان جام بوده و به این نام قلمروی کوچک لاس بیلا در بلوچستان را دارد. سامو مطابق تاد نمایانده قبیله سامبوس است که بمقابل آن، الکساندر آمپولهای خشم و غضب خود را فرو ریخت. مهد قدیمی سامودرسیبی یا سیوی فعلی یا سیویستان نویسنندگان هندی است.

این توضیحات لیست قبایل باتانی را تکمیل میسازد. تناسب بزرگ نامهای راجپوت و هندی در بین طوایف و بخشهای آنها و وفرت نمایانده های یادو یا گادون، راجپوت نژاد مهتاب و مذهب بودیستی گواهی این استنتاج است که جد بزرگ افغانها (شیخ بیت) همان نقشی را دارد که جد بزرگ یادو (بهاتی، طوریکه بواسطه تاد توضیح گردیده) دارد و هم اینکه جد بزرگ باتانی همانند بهاتیانی است. پلینی با تشریح مسکن اقوام حوالی ارتفاعات کوههای مارگیانا و در امتداد سلسله قفقاز (بالامرغاب فعلی و غرستان کوه بابا شاخه هندوکش) نامهای آنها را در حوالی دریای ماندروس (هلمند امروز) میگیرد و بعدا نامهای آنها را میگیرد که در ورای آنها قرار داشتند و در بین اقوام کتگوری بعدی نام باتینی معلوم میشود. موقعیت باتینی بطور دقیق تعریف نشده، بآنهم از موجودیت آنها بامتداد ماتیانی و سیرماتای (سوروماتای سترابو) آشکار میشود که آنها قسمتهای از غور یا منطقه هزاره فعلی را در اختیارداشتند. این همان منطقه ایست که در آن گزارش افغانها باتانی و ماتی را با سور که مربوط شاه حسین بود، نشان میدهد. سیرماتای یا سوروماتای پلینی ظاهرا نمایانده اقوام مخلوط سوری و ماتی است که منطقه آنها شاید قسمت غربی هزاره فعلی باشد. پلینی (که وفات او 79 م است) قبایلی را تشریح میکند که آنها در آغازسده اول میلادی بودند. اما اغتشاشات و انقلابات که پیامد ظهور و گسترش اسلام بود تغییرات و جابجائی بزرگی در نفوس مناطق باز و سهل الحصول بوجود آورد؛ در حالیکه نواحی کوهستانی و غیرقابل دسترس (قرار معلوم) قسمت عمده باشندگان قدیمی خویش را حتی تا زمان امروز حفظ نموده است.

گزارش پلینی اقوام باشندده این قسمت افغانستان در اوایل سده اول میلادی آنقدر مفید و کمک بزرگی درین تحقیق است که من تردیدی ندارم آنرا در اینجا (بغرض افشای یکتعداد هویتها که میتوانم در بخشهای بعدی این تحقیق بآن مراجعه کنم) نقل نمایم.

پلینی بما میگوید که در شرق کاسپی (یک قوم در ساحل جنوبشرق بحیره کسپین) منطقه اپورتینی (ابیورد فعلی، منطقه اصلی فاتح آسیائی قرن گذشته، نادرشاه ترکمن) است که سطوح حاصلخیز آن بنام داریوم (داراگاز فعلی) است. بعدا اقوام تاپیاری، اناریاکی، ستاوری و هیرکانی قرار دارند. از اینها اناریاکی را قبلا شرح دادیم. ستاوری را بعدا خواهیم

دید هنگامیکه در مورد ستوری، یوستوری، یشتوری یا یوشتورانی کوه های سلیمان سخن میزنیم. هیرکانی همان گورگانی فعلی بوده و در خارج محدوده پژوهش ما قرار دارد. در حالیکه در تایپیری، من تیموری فعلی (یکی از چارایماق افغانستان غربی) را تشخیص دادم. چارایماق یا "چار زیستگاه" متشکل از تیموری، داهی، تایمنی و سوری است. این چهار قبیله مسکونین منطقه غور (پاروپامیزوس قدیمی) بودند که در قسمت غربی آن بین کابل و هرات زندگی میکردند. نام ایماق یا اویماغ یک واژه ترکی بوده و معنی "خانه، فامیلی، قبیله، مسکن" و غیره داشته و قرار معلوم به این قبایل اطلاق میگردد (شاید در زمان اشغال مغول در نیمه اول قرن سیزده یا در زمانهای قبلتر بهنگام حاکمیت ترکها در اواخر قرن دهم) تا آنها را از افغان ها مشخص سازد.

چارایماق یک مردم کاملاً متفاوت از افغانها است. آنها در قواره، هیکل، زبان، شکل اداره و رسوم و روحیات با افغانها فرق دارند. ایماق تا اندازه دارای خون تاتاری بوده و شباهت به نژاد آسیای شمالی در خصوصیات فزیک و اخلاقی دارند. زبان آنها پارسی قدیم زمان فردوسی با مخلوطی از واژه های ترکی است. طرز اداره آنها مستبدانه است، برخلاف افغانها که تا اندازه اجتماعی میباشد. مذهب آنها حالا اسلام است اما اکثراً شیعه اند؛ آنها قبل از گرویدن به اسلام عمدتاً عیسوی کلیسای نیسطوری بوده و در بین آنها مسکونه های بزرگ یهود و اسرائیلی و تعداد زیاد آتشپرستان وجود داشتند. ایماق کم و بیش کاملاً مستقل از حکومت افغان ها بوده و ارتباطات بسیار کم تجارتي یا سیاسی با اقوام همسایه خود داشته و تا اندازه زیادی منزوی از دنیای خارج و در گوشه های عزلت و غیرقابل دسترس در نشیبهای کوههای خود قرار دارند. گفته میشود که منطقه آنها توسط محله های قوی و قلعه های غیرقابل تسخیر واقع در مرتفع ترین نقاط کوههای تند و دشوارگذر احاطه شده است. در باره قوانین داخلی و توزیع این قبایل معلومات بسیار کمی در دست است. مطلوب اینستکه آنها را در این بخش پژوهش روشن نمائیم. آنها تماماً کم و بیش کوچی و غارتگر و مستقل از قدرت شاهانه بوده و بصورت عام غریب ترین و وحشی ترین نژادهای باشندگان افغانستان اند. آنها در روزگاری متحد شده و یک حاکمیت بسیار قوی را ایجاد نمودند که از رود فرات تا گنگ وسعت داشت. این سوریهای غور بودند که ترکهای ماورای اکسوس در غزنی را تعویض نمودند؛ و این حاکمیت شاهان غوری (سلطان شهاب

الدین) بود که شاهان راجپوت توار را در دهلی برانداخته و آخرین شاه آنجا (پیتورا رای یا پریتوی راجا) را بقتل رسانیده و هندوستان را اشغال و اسلام را در هند تاسیس نمودند.

تیموری شامل دو بخش بزرگ است: جمشیدی و فیروزکوهی. جمشیدی باشنده منطقه بالامرغاب تا کشک، بادغیس، کوروغ و غیره است. تعداد آنها حدود 12 هزار فامیل بوده و کاملاً کوچی اند. آنها ادعا دارند که اولاده جمشید (شاه فارس و سلسله قدیمی پیشدادی) بوده و گفته میشود که آنها خصوصیات اصلی پارسی ها را نسبت به هرایماق دیگری با خالصیت بیشتری در خود دارند؛ بخصوص در بین ایلات آنها، مانند ایلات پارسیان که در خیمه های بسیار قوی بافته شده از موی سیاه بزی زندگی میکنند. این ها مانند پارسیان، مسلمان شیعه هستند. من لیست طوایف و بخشهای فرعی آنها را ندارم.

فیروزکوهی باشنده منطقه فیروزکوه یا کوهی فیروز "کوه تورکیوز" اند که مسیر علیای دریاهاى هرات و مرغاب را جدا میسازد. تعداد آنها حدود 12 هزار فامیل بوده و بدو شاخه عمده بنامهای درازی و محمودی تقسیم میشوند. از اینها، درازی یا دروزی، مهمترین و قدرتمندترین بوده و حدود 12 هزار فامیل اند که قویترین حصه منطقه (ناحیه چخچران) و قلعه قوی واقع درازی را در اختیار دارند. فیروزکوهی از قلعه نو در شمال سلسله کوهها تا دولتیار در جنوب آن وسعت داشته و تماماً شیعه اند. یک مسکونه فیروزکوهی (شاید اولاده تپیری اصلی پلینی) در ناحیه نیشاپور فارس وجود دارد. فیروزکوهی غور ادعای اولاده مشترک با آنها دارند. فیروز یک نامی است که مکرراً در بین بخشهای چندین قبایل افغان کوههای سلیمان یافت میشود و شاید با تیموری فیروزکوهی وصل باشند، اما من لیست طوایف یا بخشهای آنها را ندارم. تیموری یا تایموری شاید همان تیپورا یا تایپورا، راجپوت بازرگان باشد.

داهی یا دای (هزاره اصیل، چون اصطلاح هزاره بطور نامناسبی به تمام بخشهای ایماق اطلاق میشود) باشندگان منطقه در بین کوههای پغمان، نواحی غوربند و غوری کابل در شرق، کیله یهودی (قلعه یهود)، چخچران و کوه گاسارمان در غرب؛ بین روی و سیغان در ماورای هندوکش در شمال و کوه گلکوه و غربی ترین منطقه مانند تیری و

دراوت در جنوب بوده و یا بعباره دیگر باشندده نیمه شرقی منطقه غور میباشند. این منطقه کاملاً مرتفع بوده و بعضی قله های آن تا 20000 فوت از سطح بحر میرسد؛ محلات زیاد آن دارای نامهای هندی میباشد مانند غوربند و غوری، بمعنی سلسله کوهها؛ پُغمان از یک قبیله جت بنام پوغ؛ چخچران از "ناحیه" چاک و چران "طایفه خنیاگر بارد"؛ گاسارمان پس از گاسورا قبیله راجپوت بازرگان است. هزاره ها یک قوم متمایز در افغانستان بوده و متشکل از مخلوط چندین قبیله یا نژاد مختلف اند. تقسیمات اساسی آنها قرار ذیل است: داهی زنگی، داهی کهندی، داهی چوپان، داهی مرداح، داهی فولادی، جاغوری، شیخ علی، بربری، گاوی، بیسودی، کوبتی، نکوداری و غیره.

داهی زنگی حدود 16 هزار فامیل بوده و باشندگان نواحی سری جنگل سال یا لعل، سگسبز، ورس، زوری، سریکول و غیره تا چخچران اند. آنها متشکل از بخشهای زیادی بوده و عمده ترین آنها عبارتند از (وهمه مسلمان شیعه اند)

بچه-غلام	بوبالی	دای کهندی	سگ-پای
سگ-جوی	تکاش	یرارنز	ینگور

سگ یا ساک-پای و ساک-جوی شاید نمایانده طوایف ساکا باشد؛ ساکا در تبت (ساکای پارسیهای قدیمی و سکوتوی یونانی) بنام سوک-پو و سوک-مو (بالترتیب مرد و زن)؛ ناحیه سگسبز شاید پس از این سک یا سگ نامگذاری شده باشد.

داهی کهندی باشندگان منطقه جنوب چخچران تا تیری و دراوت (یا ده راوت، برای داهی راوت) حدود 100 میل در شمال شهر کندهار اند؛ نواحی عمده آنها عبارتند از سنگ تخت، شیخ میران، گیزین، هشتارلای، گالیگدی و غیره است. دایکندی مسلمانان شیعه اند، اما بطور عجیبی ادعا دارند که اولاده قبیله قریش عرب اند. در افغانستان قبایل دیگری نیز وجود دارند که ادعای اولاده پرافتخار اسلامی را دارند ولی با هیچگونه تجانسی (مانند قریش وادی اندوس یا کافرهای کافرستان). در واقعیت، شاید قریش عرب همان تغییر شکل اسلامی یا تغییر قیافه راجپوت کیروچ یا گوریش و یا کوروش پارسی باشد (قبیله ایکه کوروش بآن تعلق داشت). بآنهم از اینکه طایفه داهی کهندی چنین ادعا میکند چندان روشن

نیست، چون قرار معلوم آنها نمایانده فعلی سانتوی قدیمی متذکره توسط سترابو اند که میگوید "نویسندگان قدیمی اقوام جانب شرق بحیره کسپین را ساکای و ماساگیتای مینامند. کوچیهای که در ساحل شرق آن بحیره زندگی میکنند توسط معاصرین (سترابو حدود 24 م فوت نمود) بنام داهای و لقب پارنوی یاد شده است". نام پارنوی را نتوانستم منحیث یک قبیله جدا و مستقل در افغانستان ردیابی کنم، اما داهی، دای یا دیه در منطقه هزاره بحیث نام قومی مشخص چندین قبیله مشهور است. بآنهم میتوانم افزود کنم که بارنی یا پارنی قبیله بوده که شاهان خوارزم یا خوارزم-شاه بآن تعلق داشته و سلطنت آنها در سال 1222 م توسط چنگیز خان در زمان سلطان محمد خوارزم شاه از بین برده شده و پسر مشهور او جلال الدین بنام منگ بارنی یاد شده و حکومت غزنی را تا زمانیکه توسط مغولها رانده شدند، در اختیار داشت.

در فصل بعدی در مورد فوق سترابو میگوید "اکثریت سکائیها از شروع بحیره هیرکانیا تا آنهای که در شرق ماساگیتای و ساکای اند بنام داهای سکوتای یاد میشوند؛ باقیمانده دارای لقب مشترک سکائی بوده، اما هر قبیله جداگانه نام خاص خود را دارد. مشهور ترین قبایلی که یونانیهای بکتريا را معزول ساختند عبارتند از اریوی، پاسیانوی، توخاروی و ساکاریلوی، آنهاییکه از مناطق ماورای جاسارتیس مقابل ساکای و سغدیانوی آمده و آنهاییکه منطقه شان توسط ساکای اشغال شده بود. بعضی قبایل داهی به لقب اپارنوی، سانتیوی و پیسوروی یاد میشوند. اپارنوی در نزدیک هیرکانیا و بحیره کسپین میباشند؛ دیگران تا دورترین منطقه مقابل آریا وسعت دارند". از این قبایل کسانیکه یونانیهای بکتريانا را معزول کردند بعدا بحث خواهیم کرد. از قبایل متذکره مانند داهای (داهی ما)، اپارنوی مانند پارنی فوق الذکر است، سانتیوی نمایانده خوندی فعلی و پیسوروی را من در بیسود یا بیسودی فعلی تشخیص دادم که حالا توضیح میشود.

سترابو ادامه میدهد "در بین داهای سکوتای، هیرکانیا و پارتیا تا دورترین نطقه یعنی آریا، یک دشت وسیع و خشک قرار دارد که آنرا با مسافرت طولانی قطع نموده و هیرکانیا، منطقه نیسایها و سطوح پارتیا را غارت کردند. چنین است نوع زندگی که کوچیها بطور مداوم همسایه های خود را حمله نموده و بعدا با آنها مصالحه میکند". من این نقل را از سترابو به

دیگران افزودم، زیرا توضیح زندگی توسط او و رهبری شونده بواسطه سکائیهای داهای در اوایل قرن اول میلادی دقیقا کلمه بکلمه، نوع زندگی است که اولاده آنها در عین سرزمین عادتاً تا زمان ما تعقیب نموده اند (در حقیقت تا روزیکه لشکر پیروزمند روسیه قدرت تزار سفید را در بالای این دسته های یاغی گسترش داد) یک قدرتی که باید بطور مطمئانه در بالای این وحشی های یاغی بمنظور ایجاد یک حکومت مدنی و منظم با صلح، وفرت و رفاهیت برقرار شود.

بارتباط قبایل فوق الذکر که یونانیهای باکتریانا را معزول کردند، بسیار آسان نیست که بتوان اولاده آنها را در بین باشندگان موجود افغانستان از آنهاییکه معزول شدند تشخیص داد؛ با درنظرداشت این حقیقت که این تهاجم سکائیها بعوض اینکه یک اشغال نظامی خالص باشد، مهاجرت کامل یک قوم بوده است؛ و بعین ترتیب یک پروسه کند و دوامدار در طول سالیان متوالی. اری را میتوان درهراتی فعلی تشخیص داد، نمایانده هروی نویسندگان قدیمی هندی و شاید هم هرایای راجپوت. پاسیانی شاید نمایانده پشائی موجود لغمان و نجر او باشد، با وجودیکه حالا در بین تاجکهای افغانستان شامل شده اند یک مردم متمایز از تاجک اصلی است که با لهجه خاص خودشان صحبت نموده و گفته میشود که یک مخلوط پارسی، هندی و ترکی با بعضی پختو و کمی عربی و با گرامر هندی است. تخاری با وجودیکه یک قبیله قدیمی مشهور در این منطقه آسیاست حالا به این نام در افغانستان یافت نمیشود؛ اینها در اینجا بواسطه توغ، توغیانی ترک یا ترکولانری باجور و وادی کنر پائین نمایانده میشوند. ساکارایی شاید بواسطه شاه کاتوری وادی کنر علیا و چترال یا کاشکار نمایانده شوند. قبلا توغیانی و کاتوری در تمام وادی اندوس از کوهها تا بحر پراکنده بوده و اولاده آنها با وجودیکه در اکثر حصص در نفوس عمومی مسلمانان ناپدید شده اند هنوز هم توسط طوایف آنها که در نقاط مختلف پراکنده اند قابل ردیابی اند: از هزاره یا چاچ و نواحی راولپندی در شمال تا ولایات سند و گوزرت در جنوب.

تشخیص باشندگان موجود افغانستان (که من بدنبال آنم) با اقوامیکه قدیما این موقعیت ها را در اختیار داشتند (در صورتیکه توسط مورخین موثق تصدیق شود) و حالا توسط افغان ها اشغال شده، نقش مهمی از نقطه نظر فزیولوژیکی داشته و میتواند یکمقدار روشنائی بالای ایجاد لهجه های

متعددی بیاندازد که در حصص مختلف افغانستان ما صحبت میشود. اما این موضوع بدون در نظر داشت دلچسپی بزرگ و ارتباط مستقیم با تبار شناسی این مردم کاملاً خارج از هدف پژوهش فعلی است. در حقیقت حتی اگر بخواهم بصورت مختصر بتوضیح خصوصیات زبان، رسوم، عادات و رواجهای قبایل مختلف افغانستان بپردازم، حجم آن بیش از حد لازم خواهد شد. مشکلات من اینست آنچه را که در باره قبایل افغان بدون ارائه معلومات نامفهوم باید بگویم در یک حجم کوچک و فشرده تنظیم گردد. این پژوهش برای آنهاییکه با موضوع آشنا نیستند شاید مغشوش و غیر دلچسپ بوده و بدون شک برای یکتعداد که افغانستان و مردم آنرا یک موضوع خاص میدانند شاید مبتذل پنداشته شود. حتی در اینصورت هم من امیدوارم که نظرات جامع ارائه شده در آن، بطور کامل خالی از بعضی نکات مهم نبوده و بصورت عام در برگیرنده معلومات جدید و دلچسپ میباشند. من وقت زیاد ندارم به پژوهش و تشخیصات سایرین در این عرصه بپردازم و یا مواردی را در نظر بگیرم که نظرات و نتایج ما با آنها موافقت یا مخالفت دارند. بآنهم میتوانم بگویم که متن کامل ملاحظات و تشخیصات من در این اثر نتیجه پژوهش و مشاهدات شخصی من در بین مردمی است که در جریان چندین سال سکونت در مرزهای مناطق آنها و سفرهای گاه و بیگاه بداخل آنها، با ایشان در تعامل بوده ام و با معلومات مولفین قدیمی، نویسندگان فعلی و سیاحان معاصر کمک و اصلاح شده است.

داهی چوپان باشندگان کاراباغ، ناور، گلکوه، ارزگان، سریاب و وادی ارغنداب علیا اند. بخشهای اساسی آنها عبارتند از

الدای	بیبود	بویک	چاردسته	درزای
باچک	باتی	بینتان	باکتامور	اوراسی
اسفندیار	پاینده	شیرا	تارغانی	

از اینها الدای شاید التجایتا یک قبیله مغول باشد؛ بوباک همان راجپوت بیبا است؛ دارزای همان دارزی است، یک قبیله پارسی که قبلاً توضیح شد. اسفندیار یک نام پارسی است؛ بایتامور مغول است؛ بیبود بمعنی "بیخانه" و "بیپول؟" است؛ چاردسته بمعنی "چارلشکر" است. باچک شاید باچال راجپوت باشد و باتی همان یادو باتی است. در اینصورت آنها با بویک دارای منشای هندی بوده و قبلاً با بودیستهای باتانی رابطه

داشتند، و قتیکه آنها این قسمت منطقه را در اختیار داشتند. داهی چوپان حالا حدود 8 هزار فامیل است، اما قبلا آنها بیشتر و قدرتمندتر بودند. در زمان حاکمیت مغول در جریان سده های سیزده و چارده این قسمت افغانستان (کندهار و غور و غیره) حکومت ولایتی چندین شهزاده متوالی مغول بوده است. نیکودار او غلان "آقای نیکولاس" پسر جوان امپراطور مغول (هولاکو خان) مناطق کندهار و غور را بحیث حکومت ولایتی خود در اختیار داشت قبل ازینکه تخت فارس را بدست آورد (در سال 1282 م بحیث امپراطور نهم شاهان چنگیز خان). او اولین حاکم مغول بود (طوریکه دهر بیلوت میگوید مطابق خوند میر) که اسلام را پذیرفته و نام احمد را انتخاب کرد. گفته میشود که مسلمان شدن موصوف مشکلات بزرگی را در فامیل و حکومت او ایجاد کرد، چون تاتارهای مغول در آنزمان طرفداری زیادی از عیسویت و مخالفت زیادی با اسلام داشتند. طوریکه احمد هیچوقت نتوانست نظرات خود را بآنها ارائه نماید. برادرزاده او، ارغون (پسر برادر بزرگ او، اباکا که یک عیسوی بود) که جانشین تخت او شد، بمقابل کاکای خود قیام کرد و دو سال بعد باعث قتل او شد، یک واقعه ایکه تا اندازه زیادی باعث خشم مسلمانان گردید. ارغون جانشین احمد-نیکودار شد و در سال سوم شاهی خود دو صدر اعظم را اعدام و خود را تحت کنترل یهود (سعدالدوله)، یک فزیکدان قرار داد طوریکه او کاملا اراده و اختیار سلطان ارغون را حاصل نموده و تمام امور امپراطوری (عامه و شخصی یکجا با منافع اعیان) تابع اراده او گردید. او تا اندازه زیادی یهودها و اسرائیلیها را ارتقا داد (بدون مداخله با عیسویها) که آنها نیز در دربار سلطان ارغون بسیار قدرتمند بودند. در این زمان تنها مسلمانان فاقد اعتبار و نفوذ بوده و آنها بطور مداوم بمقابل دشمنان ایشان بقتل میرسیدند. چون بتحریک آنها، ارغون مسلمانان را از تمام ادارات عدلی و مالی محروم نموده و حتی دسترسی آنها را از کمپ و موجودیت ایشان در دربار خود ممنوع قرار داد. مسلمانان ادعا میکردند که ارغون به عیسویها وعده داده که معبد مکه را به کلیسای عیسوی تبدیل خواهد کرد، اما مشیت الهی طرح او را باطل گردانید، چون ارغون در اینزمان مریض گردیده و پس از مدت کوتاهی در 1291 م فوت میکند. صدراعظم یهودی، با دیدن حالات بحرانی تصمیم میگیرد که مسلمانان را بموقف قلبی ایشان برگرداند، اما او توسط دشمنانش بقتل میرسد. ابوالفدا (بگفته دهر بیلوت) تاکید دارد که سعدالدوله یهودی گلوی او را قطع نمود، چون او مظنون بود که سلطان را مسموم نموده است.

بهر صورت این دقیق است که دشمنان یهودها، که با حسادت به نفوذ زیاد آنها نگریسته و صدمات زیادی را متحمل شدند بوند، با استفاده از فرصت قتل سلطان ارغون و وزیر او، انتقام آنها را با قتل عام یهود حاصل نمودند. سلطان ارغون توسط گانجایتو پسر اباکا جانشین گردید که پس از 4 سال سلطنت بواسطه بایدو پسر تارگای پسر هولاکو بقتل رسید و او بعدا صاحب تخت همدان شد (درسال 1294 م). همدان همان ایکبتانه قدیمی در میدیا بزرگ است که نام موجود خود را از نام یونانی شهر قدیم "مسکونه زمستانی" (خیماداین) شاهان پارسی (مطابق سترابو) گرفته است، طوریکه این شهزاده مقدونی بود که امپراطوری پارسی را برانداخت و مالکیت سوریه را بدست آورد؛ و در زمان سترابو عین وظیفه را برای شاه پارتیا انجام میداد. بایدو توسط غازان یا کازان پسر سلطان ارغون خلع و بقتل رسید که از زمان قتل پدرش حاکم خراسان بود و حالا به کمک امیر نوروز صاحب تخت گردید. این امیرنوروز پسر ارغون آغا است (که صاحب حکومت مناطق کندهار و غور برای 39 سال تحت سلطه اولاد چنگیزخان بود) و پس از مرگ پدرش خود را به سلطان ارغون چسبانید، تا زمانیکه رفیق و اقارب او، امیربیگو اعدام شده و با ترس از چنین سرنوشتی به افغانستان فرار نموده و در آنجا با پذیرش اسلام جنگ را بمقابل دشمنان این مذهب براه انداخته و عنوان غازی را حاصل نمود. این وقایع در اول او را با شهزاده کازان درآویخت که حاکم ولایت بود، اما امیرنوروز غازی، وعده نمود که او را در تخت اشغالی بواسطه بایدو نصب نماید اگر او اسلام را بپذیرد. کازان پذیرش این مذهب را در محضر عام در شهر فیروزکوه انجام داد، و قتیکه تعداد زیاد دیگر با پیروی او مسلمان شده و به محفل او پیوستند. کازان حالا تحت رهبری نوروز به جنگ بمقابل بایدو برخاسته و بالاخره بایدو را در آذربایجان شکست داده و بقتل میرساند. پس از آن فقط 8 ماه شاه بوده است.

کازان بهنگام پذیرش اسلام نام محمود را انتخاب کرده و با آن بر تخت فارس (در 1294م) مینشیند. او امیرنوروز را بیاداش خدماتش بحیث حاکم خراسان مقرر میکند؛ اما بزودی مورد شک قرار گرفته و لشکری بمقابل او میفرستد. نوروز فرار نموده و پیش داماد خود (ملک فخرالدین کرد) پناهنده و تحت الحمایه میگردد؛ لیکن این ناسپاس با ترس از انتقام کازان و نگهداری حاکمیت خود، نوروز را بیکی از جنرالان سلطان تسلیم

مینماید که او فوراً موصوف را بقتل میرساند. باینترتیب کازان حکومت خراسان را به برادر خود الجایتو در سال 1298 م میسپرد که بعلت مجاورت قلمرو هایشان در اوایل مناقشات زیادی با ملک کرد پیدا میکند، تا اینکه از طریق مداخله یک مفتی مسلمان در بین ایشان صلح برقرار میگردد. الجایتو جانشین برادر خود (کازان) در 1303 م میگردد، و قتیکه او هم به اسلام گرویده و نام غیاث الدین محمد را با عنوان پارسی خدابنده اختیار میکند. او یک مسلمان فدائی بوده و در جریان 12 سال سلطنت خویش، مسلمانان و بخصوص فرقه علی - شیعه را ترقی زیادی میدهد. او شهرسلطانیه را اعمار و پایتخت امپراطوری خود میسازد. الجایتو توسط پسر خود ابوسعید جانشین میگردد، یک پسر 12 ساله تحت سرپرستی امیر چوپان که درجه نوین داشته، مربی و فرمانده کل لشکر او بود.

امیرچوپان امپراطوری را با یک قدرت مطلقه تا زمان قتل او توسط سلطان (بعلت ندادن دخترش بعقد موصوف) اداره میکند (با وجودیکه او خواهر سلطان را در سال 1321 م به زنی گرفته بود و او را با امیر حسن ایلخانی پسر شیخ حسین نامزد کرده بود). امیرچوپان سرلشکری دارد بنام ساین یا سین (ظاهراً یک نام هندو) که او را بمقام وزیر یا صدراعظم، برای سلطان تعیین میکند. در نزاعی که بین سلطان و مربی قبلی او امیرچوپان بوقوع میپیوندد سین خاین به منافع امیرثابت گردیده که باعث قتل پسر خود داماشک شده که در دربار سلطان باقی مانده بود، در زمانیکه او در خراسان بازنشسته گردیده و سین را بحیث گروگان برای پسر خود گرفته بود. بمجردیکه امیرچوپان از قتل پسر خود، فرمان از بین بردن سلطان در مورد او و فامیلش (یک فرمان که هیچیک از افسران اطاعت نمیکرد، بعلت قدرت بزرگ و شهرت امیرچوپان در خراسان) با خبر میشود، فوراً سین خاین را اعدام نموده و با یک لشکر 70 هزار اسپ بطرف قزوین حرکت میکند تا جائیکه سلطان بمقابل او پیش آمده است. با تقرب به کمپ شاهی، نیم قوتهای امیرچوپان فرار نموده و به سلطان پیوسته بود. او با دیدن فرار مقامات اساسی خویش، با عجله از طریق دشت نوبانجان (نیهباندان) بطرف خراسان عقب نشینی میکند؛ از اینکه پیروان موصوف بتعداد زیادی او را ترک میکردند، او دریافت که توانائی حفظ موقعیت خود در خراسان را ندارد، لذا بداخل ترکستان عبور نموده و به دشمنان سلطان ابوسعید یکجا میگردد. در

مراجعت به دریای مرغاب، از تصمیم خود منصرف گشته و خود را در اختیار غیاث الدین ملک کرد میگذارد که او را از جوانی پرورش داده و در موقعیت اولی در لشکر های آسیا قرار داشت. اما این ملک کرد ثابت میکند که نسبت به دیگران وفادارتر نبوده و در این زمان پیامی از سلطان میگیرد پر از تحایف و وعده ها، اگر او سر چوپان را برای او بفرستد؛ اولین ملاقات این ناسپاس با مهمان خود عبارت از اعدام او میباشد.

سر امیرچوپان به سلطان فرستاده میشود اما وعده اساسی ملک کرد داده نمیشود. چون سلطان در عین زمان با وساطت امیرحسن (که او را باین منظور طلاق داده بود) بغداد خاتون دختر امیرچوپان را عقد میکند، کرد مجبور است که پدر ملکه را قتل نماید، بعوض اینکه خدمتی برای سلطان بنماید؛ و جائیکه او در دربار میخواست کمائی کند به حسن میانجی اعطا میگردد. ملک کرد در انتقام با این ناامیدی، جالیر پسر امیرچوپان را بقتل میرساند که در مواظبت او بخاطر انتقال به دربار کاکای او سلطان قرار دارد، او پسرساتی بیگ است که خواهر او با امیرچوپان ازدواج نموده بود. جائیکه امیرچوپان و پسر او جالیر توسط ملک کرد بقتل رسیدند بنام کاکای یا خاکی چوپان یاد شده و یک کمپ-ستیج در مسیر سرک کندهار تا قله بست است (حدود 50 میل در غرب کندهار). این همان چوپان است که داهی چوپان هزاره ادعا دارند که جد بزرگ ایشان بوده است.

داهی مردان باشندگان دشت یهودی، سوخته، بیسود، دهنه غوری و غیره است که حدود 6 هزار فامیل اند. آنها نمایانده ماردی پلینی بوده و باشندگان امروز ساحه وسیعی آن مردمانی است که توسط آن مولف در سده اول عیسوی تذکر داده شده بود. پلینی میگوید که "از قله های کوه های دشت مارگیانا (بالامرغاب)، در امتداد کوههای قوقاسوس (هندوکش)، نژاد درنده ماردی، یک مردم آزاد (مشخصه که به داهی ماردای امروز با قوت بیشتری اطلاق میشود) تا باکتری وسعت دارد". مردم باکتری یا بلخ و تمام گزارشات فوق توسط پلینی بطور دقیق ارائه کننده موقعیت و خصوصیات داهی ماردای است طوری که ما امروز آنها را در افغانستان یافتیم. آنها هنوز واقعا یک مردم درنده و آزاد هستند، باوجودی که در قلب افغانستان قرار دارند، آنها هیچگونه احترامی به افغان ها نگذاشته و ارتباطات چندانی با افغان ها ندارند.

در زمان الکساندر، ماردی مطابق گزارش آراین، بمراتب دورتر بطرف غرب از محدوده موجود در افغانستان وسعت داشته است. آراین (تاریخ وفات او 182 م است) میگوید که الکساندر در تعقیب داریوش به شهر راگزا میآید (مخروبه های آن حدود 20 میل در شرق تهران است، پایتخت فعلی فارس)، در حالیکه او از طریق تنگه های کسپین بمقابل پارثیها عبور میکند. تنگه های کسپین متذکره در اینجا توسط فیریر ("مسافرت کاروان ها") با تنگی سیرداری، از طریق کوهی توز یا کوه نمک، گردنه کوههای البرز جدا کننده سطوح ورامین و خار تشخیص شده است. اما با ادامه گزارش آراین، او میگوید که در زمانی که الکساندر از طریق تنگه های کسپین میگذشت (شاید وقتیکه او تاحدود شاهرود و بوستان فعلی پیشروی کرد)، باغستانیز بابلونی از ارتش داریوش نزد او آمده و باو اطلاع میدهد که داریوش توسط بیسوس حاکم باکتریا و برازاس یا بارزانتیس، پرفیکت اراخوتی و درنگای دستگیر و توقیف گردیده است. باین ارتباط میتوانم بگویم از اینکه باگیستانیز بابلونی بوده یانه - شاید او بسبب یک بابلونی بوده باشد بخاطر داشتن وظیفه یا مقامی در بابلون - بسیار محتمل بنظر میرسد اگر دقیق نباشد که او بنزد الکساندر باین ارتباط از ناحیه آمده است که باغستان در آنروز نام داشته و در کوههای خراسان نچندان دور از تون قرار داشته، یک قسمت فرعی طبس و تقریبا غرب هرات. همچنان از گزارش آراین در مورد حرکت الکساندر بتعقیب معلومات واصله به او معلوم میشود که ارتش داریوش از جائیکه باگیستانیز آمد در نزدیکی باغستان متذکره قرار داشته است. آراین میگوید که الکساندر با گذاشتن باقی ارتش خود در عقب، با یک قطعه دو شب و یک روز مارش نموده و به کمپی رسید که باگیستانیز آمده بود (احتمالا آن خبررسان رهنما بوده باشد) اما دشمن را نیافت. در اینجا مطمئن شد که داریوش توسط بیسوس در یک اراهه بحیث محبوس انتقال داده شده، با اسپ باکتریائی او و تمام بربریهای دیگر به استثنای ارتابازوس و پسرش و سربازان اجیر یونانی که از بیسوس جدا شده، راه بزرگ را ترک گفته و به کوهها رفته اند. با شنیدن این خبر، الکساندر با تمام سرعت ممکن مارش نموده و تمام آنشب را تا چاشت روز بعد سفر نموده و به دهکده میرسد که آنهائیکه داریوش را رهنمائی نموده خیمه های خود را روز قبل برچیده بودند. الکساندر با بدست آوردن این معلومات، باقی قطعه خود را که راه بزرگ را تعقیب کنند، ترک گفته و خود با 500 سرباز پیاده مسلح از طریق یک منطقه دشتی بدون آب و با تمام انرژی،

شبانۀ حدود 400 فرلونگ حرکت کرده و صبح به بربریا میرسد که در بینظمی فرار نموده بودند. چند نفریکه در مقابل ارتش او ایستادند بقتل رسیده و بعدا بیسوس و همراهانش که محبوسین را نهایت زخمی نموده بودند با 600 اسپ فرار نموده و جسد شاه پارسی در اختیار الکساندر میافتد. این شاید همان جائی باشد که جوستین اشاره می کند، او میگوید جائیکه داریوش در یک دهکده پارتیان بنام تارا اسیر و گرفتار گردید.

الکساندر با جمعآوری آنهاییکه عقب مانده بودند به هیرکانیا (گورگان یا جوزجان) مارش میکند به تعقیب سربازان اجیر بیگانه که در خدمت داریوش بودند و به کوههای ماردیها عقب نشینی نموده و مصمم میشوند که ماردی را بانقیاد آورند. با ورود به هیرکانیا الکساندر یک قطعه ارتش را بمقابل تپیری فرستاده و خود به شهر زدرآ کارته مارش میکند و در راه خود تسلیمی سربازان اجیریونانی داریوش را حاصل میکند (مجموعاً 1500 مرد) و از ماردی (یک مردم غریب و جنگجو) که ارزش تسخیر نمودن ندارد، مشخصه که بطور مساویانه قابل تطبیق با داهی ماردای هزاره موجود بوده و اجداد ایشان مطابق گزارش قبلی باشندگان هیرکانیا بودند.

سترابو اماردی را با قبایل دیگری متذکر میشود که در امتداد بحیره کسپین نزدیک هیرکانیا زندگی داشتند. او میگوید (با نقل ایراتوستینیز) که تپیری (تیموری چارایماق که قبلاً متذکر گردیدیم) منطقه بین هیرکانیا و اروی (گورگانی و هراتی) را در اختیار دارند. در نواحی سواحل بحیره، نزدیک هیرکانیا قبایل اماردوی، اناریاکای (قبلاً دیدیم)، کادوسیوی (کردهای فعلی)، البانوی (افغانهای فعلی)، کاسپیوی، ویتیوی قرار دارند و قبایل دیگریکه در غرب (بحیره کسپین) تا سکائنها قرار دارند و هم در شرق هیرکانیا عبارتند از دیربیکوی (راجپوت داربیکوی، در بین ترکمن های مرو) و کادوسیوی (کرد) که با میدیا و ماتیانوی در پائین پاراخواتروس (کوههای البرز که در آن حالا کردها باشند) کوههای شمال مشهد اند) همسایه بودند.

سترابو میگوید که پارتیا یک منطقه کوچک است، پوشیده از درختان انبوه، کوهستانی و چیزی تولید نمیکند؛ باین علت در تحت سلطه پارسیان بغرض تادیه باج با هیرکانیا یکجا ساخته شده بود و بعدا در جریان

یکمدهت طولانی وقتیکه مقدونیه‌ها آقای منطقه بودند. سترابو میگوید در زمان موجود (اوایل عصر عیسوی) وسعت یافته، طوریکه کومایسین و خورین (قم و خور) بخشهای پارتیا گردیده و شاید هم تا دورترین نقطه یعنی دروازه های کسپین، راگای و تپیاروی که قبلا به میدیا تعلق داشت. او میافزاید که تپیروی در بین دیربیکوی و هیرکانوی قرار دارد (این موقعیتی است که حالا توسط تیموری اشغال شده در بین ترکومن و گورگانی). سترابو ادامه میدهد، اغتشاشاتی متعاقب مداخله شاهان سوریه و میدیا در امور یکدیگر (که پارتیا و غیره را در اختیار داشتند) در مناطق مورد بحث بوقوع می پیوندد، آنهائیکه به حکومت پارتیا واگذار شده بود باعث برانگیختن شورش اول در باکتریا شدند؛ بعدا یوتیدیموس و طرفداران او باعث شورش در تمام مناطق نزدیک آن ولایت شدند؛ پس از آن ارساکیس (ارساک) یک سکائی با کوچیهای پارانوی (بارنی که قبلا منحیث شاهان خوارزم شاهی ذکرشد) یک قبیله داهی که در سواحل اوخوس (آنحصه اکسوس در سطوح خیوه) زندگی میکردند، پارتیا را مورد هجوم قرار داده و خود را آقای آن ساختند. ارساکیس و جانشینان آنها در اول در جنگها با آنهائیکه از قلمروشان معزول ساخته شده بودند ضعیف گردیدند. پس از آن آنها با وسایل جنگی خود آنقدر قدرتمند شدند که در آخر، تمام مناطق داخل فرات را بدست آوردند. آنها یوکراتیدیس و بعدا سکائیها را با قوت سلاح از یک قسمت باکتریا محروم ساختند. آنها حالا (در آغاز سده عیسوی) دارای یک امپراطوری بسیار بزرگی با مناطق وسیع و مردمان مختلفی میباشند که تقریبا رقیب رومنها بحساب می آیند. در یک فقره قبلی، سترابو با تشریح آریانا میگوید که خارینی در جایی قرار دارد که هم مرزی هند است و میافزاید که "این، از جمله تمام مناطق تحت انقیاد پارتیها، نزدیکتر به هند قرار دارد" و اینکه "کراتیروس این منطقه را پیموده و اینقسمت را در مارش از هند به کارمانیا تحت انقیاد آورده است". خارینی متذکره در اینجا خاران فعلی بلوچستان است. ارساکیس فوق بحیث موسس سلطنت ارساکیدیها که قدرت رومن ها در آسیا را برانداخت و یک سلسله 31 شاه را برای 481 سال از 236 ق م تا 245 م برقرار داشتند، بگمان اغلب متعلق به قبیله ایست که حالا توسط ارساکی یا هرزاگی (یک بخش ترکومن مرو) نمایانده میشود، این قبیله آخری مردمیست که کلاپروت آنها را بحیث کومان، ترکهای تنگه های شمال بحیره کسپین تشخیص نموده است. ترکومن های باشنده محدوده مناطق مورد بحث ما شامل بخشهای عمده ساریک، سالور، تاکاح و

ارساکی یا هارزاگی (یا ارساری که بعضی اوقات توسط اروپائیا نوشته میشود) میباشند. سالار هم نام یک قبیله ترک و هم نام یک قبیله راجپوت (یکی از نژاد شاهی راجستان و اصلا یک قبیله ساکا سکائی) است. تعداد زیاد نامهای قبایل ترکی در بین طوایف راجپوت یافت میشود طوری که توسط تاد ("سالنامه راجستان") داده شده است. تمام اینها نشان میدهد که شجره راجپوتها بایست در یک وقت نسبتا فعلی و مدتها بعد از اینکه مهاجمین و اشغالگران ترک در نفوس عمومی منطقه مخلوط و منحل شدند، تالیف شده باشد. باین علت با در نظر داشت قبول زبان، رسوم و غیره آنها بحیث راجپوت شناخته شدند.

جاغوری - شاید جاخاری هندو - باشندگان جرمتو، سوخته، جلگه، سنگماشه، وادی ارغنداب، سلسله گلکوه و غیره بوده و حدود 15 هزار فامیل اند. آنها تماما شیعه مسلمان بوده و متشکل از بخشهای ذیل اند

الاح	اتاح	المایتو	بالاناسار	باغرا
باغوچاری	بالایتو	بویک	گانجایتو	گارای
غاشی	گوجاریستان	ایزداری	قلندر	
مالیستان	ماما	موغایتو	پشای	شیرداغ
شوناسی	زاولی	ناساری		

از اینها المایتو شاید المایچا چالوک راجپوت باشد. بالا نصر همان بالا، براهمن و نصر جت است. باغرا همان باگری جت است. بویک همان بیبا راجپوت است. بلیتو، المایتو، گنجایتو، مغایتو تماما بایست نامهای مغولی باشند. گرای ترک بوده و همانند گرای در کوههای زاوه در جنوب مشهد است. پشای همانند پشای لغمان است. زاولی همان زابلی باشند زابل یا غزنی است. شناسی شاید سنپاسی، طبقه هندی مذهبی گدایان است. نصری همان نصر جت است. ایزداری شاید یزدانی پارسی باشد. گجریستان و مالیستان نامهای دهکده ها و نواحی میباشند.

شیخ علی، باید نمایانده آیولوی یونانی باشد؛ آنها باشند منطقه حوالی بامیان، غوربند و منابع رود هلمند اند. آنها حدود 10 هزار فامیل بوده و قسما شیعه و قسما سنی اند. بخشهای آنها عبارتند از

درغن	کالو	حبش	تاتار	سگپا
------	------	-----	-------	------

سگپا یا سوگپا همان ساکای سکائیاها است. تاتار همان تاتار مغول است. حبش همان حبشی عباسیان و شاید اولاده غلامان عباسی بزرگشده در بلوچستان و لذا انتقالشده بمجاورت غزنی میباشد.

زیدنات نام تطبیقی به جمشیدی و فیروزکوهی ایماق قبلا ذکرشده است؛ اما در بین آنها یکتعداد هزاره های مسکون در شمالشرق رود مرغاب هستند:

علی الهی بلخی داهی میراک درغن
خواجه میری سری پلی و غیره

علی الهی نام یک فرقه - پیروان خدائی علی - میباشد نسبت باینکه یک قبیله باشند. بلخی و سری پلی هزاره های همین نواحی میباشد. داهی میراک و خواجه میری شاید بخشهای عین طایفه داهی مردا باشند.

بابری یا بربری باشند نواحی سرجنگل و لعل و وادی علیای هریرود بوده و حدود 12 هزار فامیل میباشد. آنها نمایانده بیبریکوی سترابو، یک قبیله تراکائی جاتا یا گیتای سکائی است.

گاوی باشند غوربند و هندوکش در شرق هزاره شیخ علی و مسلمان سنی بوده و حدود 2 هزار فامیل اند. آنها نمایانده گوی "تاریخ هونها" بوده و شاید باین مناطق در زمان گیوگین هم قبیله ایشان آمده باشند که به وادی اندوس عبور نموده و تحت نام گجر در شمال هند پخش گردیدند.

فولادی، فولادی یا بولیدی نمایانده بولیدی پتولیمی و باشند ناحیه بیسود شمال ناور و وادی فولادی جنوب بامیان است؛ آنها حدود 6 هزار فامیل بوده و شیعه اند. یکتعداد باشندگان این قبیله در بلوچستان غربی بوده و بعدا هنگام مراجعه به این منطقه بحث خواهند شد.

بیسودی - پیسوروی سترابو که قبلا ذکرشد - باشند ناحیه بیسود در غرب کوههای پغمان از کابل تا بامیان بوده و حدود 40 هزار فامیل و تماما شیعه اند. آنها دارای بخشهای متعدد اند:

بابلی بورجاگی دولت پا دیهکان
درغن درویش ژالک جنگزای

ناحیه دیگری نیز بنام بیسود یاد میشود که در وادی جلال آباد بین اتصال رودهای کنر و کابل واقع است؛ اما هیچ هزاره حالا در آنجا یافت نمیشود.

در بین بخشها و طوایف فوق الذکر هزاره، بعضیهای دیگر مانند کوبتی بیسود در غرب کابل وجود دارند. بعضیها آنها را یک شاخه بیسودی دانسته و حدود 4 هزار فامیل میباشند. آنها قرار معلوم، کویته اند که اصلا از مصر هستند؛ اما از اینکه آنها چطور باین موقعیت آمده اند کاملا نامعلوم است. مهد اصلی آنها در کوهی باران بوده و آنها مسکونه های در آشدره، مگسک، سنگ شنده و غیره دارند. حبش فوق الذکر در بین شیخ علی که باشند روی در وسط بامیان و بلخ است، شاید بعضی روابط تاریخی با کوبتی داشته باشند. از طرف دیگر، این ناممکن نیست افغان ها که این کوبتیها را بنام مصری مینامند، شاید یک قبیله هندی با مردمان مصری را متعاقب مشابهت نامهای ایشان دانسته و لذا میساری دشتهای هندی شاید اول مصری و بعدا کوبتی نامیده شده باشند. بعلت نبودن از نژاد افغانها، هیچیک از این قبایل هزاره در شجره افغانان دیده نمیشوند؛ بآنهم آنها رسوم خاص خود را دارند. فولادیهها ادعا دارند که از نژاد افراسیاب، جد ترکهای مردم توران اند. بیسودی ادعا دارند که اولاده برادران ساتوک کامار و ساتوک سوکپا اند. از این نامها، ساتوک یک عنوان مورد احترام ترکی، معادل "آقا" بوده و با خواجه پارسی رابطه دارد. کامار نام یک قبیله سکائی و در افغانستان عام نبوده و قرار معلوم قبلا با راجپوت ساوراشترا ترکیب گردیده و بعدا به جیتوا تبدیل شده است (مطابق تاد). سوکپا همانند ساکا یا سکائی است که کاماری یک شاخه آنست. هزاره شیخ علی ادعا دارند که اولاده توغیانی ترک یا توخاری اند که بکتريا را از یونانی ها متصرف شدند. بربری یا بابری ادعای اولاده قریش عرب دارند؛ اما طوریکه قبلا گفتم، قریش که چندین قبیله مختلف در افغانستان ادعای اولاد بودن آنرا دارد شاید کیروچ راجپوت تاد باشد که بصورت عام بنام کوروش، گوریش، گوریچ و غیره یاد میشود و این نام در افغانستان دارای سابقه بسیار قدیمی است. در پهلوی طوایف و بخشهای هزاره که فوقا متذکر شدیم بعضیهای دیگر مانند منگول و صحرائی باشند حوالی سرآبه های رود مرغاب و دیگر قسمتهای منطقه

غور است که ادعای اولاده مسکونه های نظامی چنگیزخان و نواسه او (منگو) را در این منطقه دارند. گفته میشود که اینها از هزاره های دیگر فرق داشته و تا اندازه گفتار اصلی منگولی خود را نگهداشته اند، با وجودیکه آنها بصورت عام با همان لهجه قدیمی پارسی چارایماق و هزاره (باستثنای هر زبان دیگر) صحبت میکنند. در بین این منگولها و صحرائیها یا "مسکونین صحرا" نوکداری و نکوداری یافت میشوند. آنها توسط امپراطور بابر در بین کوچیهای ایماق ذکر میشوند که او آنها را در مسیر مارش بکابل در خزان 1504م و در چندین مورد دیگر بعد از آن دیده و قرار معلوم یکی از قبایل مشهور در زمان خود بوده است. در زمان حاضر آنها کمتر در افغانستان شنیده میشوند و شاید باین علت که آنها بنام نکوداری یا نوکداری یاد شدند پس از رئیس قبلی آنها بنام نیکودار (پسر امپراطور مغول، هولاگو خان) که منطقه هزاره یا غور را منحیث حکومت یا شهر ولایتی در اختیار داشت (قبل از اینکه بر تخت بنشیند)؛ وقتیکه او مذهب عیسوی و نام عیسوی خود (نیکولاس را در زبان مغولی به نیکودار) را به مذهب اسلامی و نام اسلامی احمد تغیر داد (طوری که قبلا ذکر گردید).

تایمنی قبیله سوم از چار قبیله ایماق قبل الذکر، نمایندگان فعلی تمنائی هیرودوتس اند؛ آنها حالا تا اندازه زیادی عین موقعیتی را در اختیاردارند که اجداد قدیمی آنها در اختیارداشتند. شهر عمده آنها تاییره یا تایواره در کنار دریای خاش و نچندان دور از زارنی یا غور، مرکز قدیمی سلطنت غور و مهد قوم سوری است که قبلا تمام حصص غربی افغانستان ما را در اختیار داشتند. تایمنی باشنده حصه جنوبغربی کوههای غور بین هرات و فراه بوده و حدود 20 هزار فامیل میباشند. آنها دو بخش عمده هستند، قبیچاق یا قبیچاق و درزای. از اینکه چطور و چه وقت قبیچاق یوزبیک یا قبیچاق باین حصه آمدند، من متیقین نیستم. دارازی، دارزای یا دوروزی نماینده های دیروسیای قدیمی پارسی هیرودوتس اند، طوریکه قبلا گفته شد. قبلا تایمنی و درازی شیبهای غربی کوه های غور و وادی هرات مجاور آنها در اختیارداشتند؛ اما بهنگام زوال سلطه سوری آنها بطرف شرق حرکت نموده و قسمت اعظم منطقه باشندگان سوری را اشغال کردند، کسانیکه با ایشان مانند همسایه همیشه دراتحاد نسبی قرارداشتند؛ و آنها حالا عمدتا در وادیهای رودهای خاش و فراه و در میلانهای جنوبی سیاه کوه (یک شاخه کوه بابا) هندوکش یافت میشوند.

سوری - این مردم قبلا یک قوم بزرگ و قدرتمند در نیمه غربی منطقه هزاره فعلی بودند که دارای یک سلطنت مستقل بومی و پایتخت در فیروز کوه و غور بودند. آنها در روزگار موجود دارای محدوده معینی اند که محدود به کوههای منابع دریای ادرسکن و سطوح مجاور سبزوار و اسپزار میباشند. در 1186م رئیس این قبیله که قسمت کم غور را در اختیارداشت، با کمک روسای سلجوق (که در این اواخر خود را در کندهار مستقر ساخته بودند) و مردمان منطقه خود (که در خدمت نظامی سلطان غزنی قرار داشتند) سلطنت ترک تاسیس شده بواسطه سبکتگین در غزنی را برانداخته و بجای آن سلسله سوری غور را تاسیس نمودند. ازاینکه سوریها که بودند خود یک موضوع دلچسپ برای پژوهش است؛ اما زمان اجازه نمیدهد که حالا این تحقیق را بیشتر از چند ملاحظه مختصر ادامه دهم.

نظر پلینی بارتباط شهر الکساندریه بنا شده در ناحیه مارگیانا توسط الکساندر که بواسطه بربریهها تخریب گردید، انتیوخوس پسر سیلیکوس آنرا دوباره در عین موقعیت بحیث یک شهر سوریائی اعمار نموده و انتیوخیا نام نهاد و بواسطه مارگوس آبیاری میشد که از آن عبور نموده و بعدا بشاخه های جهت آبیاری ناحیه زوتال تقسیم میشد؛ و این محل بود که اورودیس همانند رومنها از شکست کراسوس جان سالم بدر برد(حدود 54 ق م)؛ این بیانیه پلینی تائید نظر داده شده بواسطه افاده "بحیث یک شهر سوریائی" است که شهر جدید با مسکونه های تحت انقیاد خودش از سوریه پرنفوس گردانیده و قبیله سوری افغانستان در آنها بوجود آمده است. ساحه انتیوخیا (نظریه تشریحات فوق) را میتوان در مسیر پائینی مرغاب نظر افگند که آیا کدام رد یا اثر موجودیت آنها در این جهت کشف شده یا نه، من نمیدانم. اما نام یک شهر موجود کمی بطرف شرق و واقع در کنار دریا که در بین عین کوهها (مثل مرغاب) یک منطقه آبی متفاوت را بوجود آورده و در یک جریان جدا و مشخص و دور تر از مرغاب نشان دهنده ساحه واقعی انتیوخیا است. در اندخوی یا اندیخویای فعلی ما نتنها یک انتقال نزدیک نام یونانی را داریم، بلکه نقاط مهم دیگر توافق با تشریحات فوق در باره انتیوخیا را داریم. اینجا بواسطه یک رود که از طریق آن عبور میکرد آبیاری میگردید که شاید قدیما بنام مارگوس یاد میگردید؛ از اینکه اینطور بوده یانه، این رود بعدا بشاخه های متعدد برای

آبیاری ناحیه زاولان یا زیدانی تقسیم میگردید، یک نامی که از زوتال پلینی چندان فاصله ندارد. اندخوی یا اندکوی بعلاوه نقاط تصدیق با تشریحات انتیوخیا پلینی، میتواند بطور مستدل نشانه ساحه الکساندریه باشد، احتمالا یکی از شش شهر ایجادی توسط الکساندر در باکتريا برای دفاع از آن ولایت. نام دریا در اندخوی بنام سنگلک است؛ اما این شاید توسط پلینی در گزارش آن در حد نهائی مرز شرقی مارگیانا بنام مارگوس یاد شده باشد.

با آنهم در اینصورت، سوری "شهر سوریائی" میتواند امروز بواسطه بخش سوری هزاره چارایماق نمایانده شود. اما هنوز این برای تحقیق باقی است که این سوریائی ها یا سوری ها کی بودند.

انتیوخوس پسر سیلیکوس نیکاتور اولین شاه سوریائی باین نام است. مادر او (اپاما) دختر سپیتامینیس (آرین)، رئیس بکتريائی، توسط الکساندر به سیلیکوس در 325 ق م در سوسا داده شد، و قتیکه او جنرالهای خود را با بانوان بومی و شهزاده های پارسیان عقد نمود. سیلیکوس پس از مرگ الکساندر حکومت شرقی فارس و ولایتهای هندی اشغالشده را برای ده سال در اختیار داشت تا اینکه توسط جنگی در ایپسوس (301 ق م) تخت سوریه و حاکمیت آسیا را بدست آورده و سلطنت سیلیوکیدای را ایجاد نمود. او بعدا حکومت آسیای علیا (سترایی قبلی اش متشکل از افغانستان و ترکستان فعلی) را بعنوان شاه به پسر خود انتیوخوس داد که تا سال 280 ق م در اختیار داشت، زمانیکه او جانشین پدر خود در تخت سوریه شد. انتیوخوس سوتر در سال 261 ق م پس از 19 سال سلطنت وفات نمود.

لذا انتیوخوس یونانی-بکتريائی، افغانستان را برای مدت تقریبا 20 سال قبل از رسیدن به تخت سوریه در اختیارداشت و در عین محل، الکساندریه تخریب شده را دوباره بحیث یک شهر سوریائی بنام انتیوخیا (اندخوی فعلی) اعمار نمود. این شاید در منطقه باشد که مادرش بومی آنجا بوده و مجاور ولایت پاروپامیسوس باشد که چند سال قبل پدرش آنرا در بدل 500 فیل (که بکمک آن سیلیکوس جنگ ایپسوس و حاکمیت آسیا را بدست آورد) به شاه هندی سانداراکوتوس یا چاندراکوپتا واگذار نموده بود. مطابق گزارش پلینی صریحا معلوم میشود که "انتیوخوس پسر سیلیکوس" انتیوخیا را قبل از اینکه شاه سوریه شود اعمار نموده و از

افاده "منحیث یک شهر سوریائی" معلوم میشود که نشاندهنده جمعیت آن بواسطه سوریائیهاست، جهت حفاظت آن از سرنوشت اجدادی ایشان درعین محل (الکساندریه) که توسط بربرها تخریب شد و هم جهت داشتن یک محافظ با اعتماد سوریائی در مرزهای ولایت پاروپامیزوس که در این اواخر به شاه هند واگذار شده بود.

از طرف دیگر ممکن است با تسخیر ولایت واگذار شده پاروپامیزوس، شاه هند مسکونه های سوریا یا سوریابنسی راجپوت را جهت حفظ و نگهداری مرزهای آن با فارس و قلمروهای شاه سوریائی معرفی نموده باشد؛ و هم بتعقیب ازدواج اتحادی بین سیلیکوس و ساندراکوتوس و روابط دوستانه که بین حکومت سوریائی و هندی بوجود آمده بود، شاید شهر جدید برای راجپوت سوریائی ساخته شده باشد.

افاده "منحیث یک شهر سوریائی" در فقره فوق، شاهد ایجاد یک چیز جدید و بیگانه در منطقه است؛ و سوال که باید حل گردد اینستکه آیا با سوری های سوریه و یا با سوریهای هند پرجمعیت گردانیده شده است. این کاملاً معلوم است که تاریخ بعدی سوریهای پاروپامیزوس با هند وصل میشود نه با سوریه، و اینکه آنها تا مدتهای طولانی با قبایل هندی مشخص شده اند که بآنهم ممکن است از یک منبع اصلی غربی اشتقاق شده باشند.

بآنهم قابل ذکر است که در روزگار موجود هیچگونه اثری از سوریها در شمال پاروپامیزوس یافت نشده، در حالیکه در جانب جنوب، ما قلعه و ناحیه چاکوا سور "سرزمین یا ناحیه سور" و قلعه و شهرک نادعلی (نادوری) را داریم که هر دو در سطوح بین رود هلمند و حوزه سیستان قرار دارند، اثرات متمایز اشغال قبلی راجپوت؛ سورا و ندوریا هر دو نامهای شناخته شده طوایف راجپوت گهلوت یا سیسودیا هستند. حقیقت قابل ذکر دیگر در رابطه به مناسبات هندی سوریها، انتشار وسیع این قبیله افغانستان در مرزهای اندوس، در سراسر سند و شبه جزیره قدیمی ساوراشترا که بآن نام خود را داده اند، میباشد. مهد قدیمی سور در افغانستان منطقه ایست که توسط عربها بنام غور یاد شده است؛ این شاید با گاور یا گور راجپوت ربط داشته باشد که دارای یک قبیله باین نام است، مانند سلطنت بنگال که گفته میشود معنی "سفید، خوب" دارد.

ما تا بحال قبایل اساسی پارسیان متذکره توسط هیروودوتس را برملا ساختیم که در آغاز این پژوهش نقل کردیم و یکتعداد دیگر را در بین باشندگان افغانستان که نامهای ایشان در این جریان سر زد. من حالا بعضی اقوام قدیمی امپراطوری پارسی را بررسی میکنم، نامهای که هیروودوتس در نامگذاری 20 سترایی تقسیم شده توسط داریوش هیستاسپ بمنظور باجگذاری ثبت نموده و تا جائیکه این نامها رابطه با قبایل موجود در افغانستان داشته باشند. هیروودوتس توضیح میدهد که در این تقسیمات امپراطوری جهت جمعآوری باج (مالیه) "فقط ساحه پارسی منحصیث باج دهنده ذکر نشده، برای پارسها که زمین شان اشغال شده از مالیه معاف اند"؛ و بیشتر اینکه "در ترکیب این 20 سترایی، داریوش حاکمانی تعیین و مقرر نمود که از هر قوم به آنها باج پرداخته شود و وصل کننده مردمان مجاور با چندین قوم و حذف کننده بعضی مردمان همسایه بوده و او بعضیها را که بسیار دور بودند بدیگران ضمیمه ساخت". هیروودوتس هیچ مثالی از این تقسیمات را ذکر نمیکند؛ لیکن در توضیح سترایی هفتم شرح میدهد که چهار قوم متشکله در آن "بهم وصل" شده اند، و این یگانه موردی است که در آن ملاحظه این نوع ذکر میشود؛ از این میتوان نتیجه گرفت که در ستراییهای دیگر که نام اقوام گرفته شده اند با همدیگریکجا یا وصل نشده اند. در تمام وقایع، در مورد سترایی هفتم، نمایندگان چهار قوم متشکله این سترایی که چند بار نام گرفته شده توسط عین نام های متذکره بواسطه هیروودوتس در نواحی مجاور افغانستان یافت میشوند، یک واقعیتی که نشاندهنده موقعیت دقیق و ساحه این سترایی میباشد. در چند سترایی دیگر نیز اقوام متشکله آن ظاهرا بهمدیگر وصل اند؛ بعضی از اینها که در ساحه این پژوهش قرار دارند در جای مناسب ایشان خواهیم دید. در افغانستان امروزی قبایل زیادی با عین نامهای یافت میشوند که توسط اقوام قدیم آسیای صغیر حمل گردیده است.

باین ارتباط شاید اجازه باشد بخاطر گزارش موجودیت امروزی آنها گمان زد - امیدوارم نشان دهم که در آخرین حد ولایات شرقی امپراطوری قدیم پارسی، قبایل و اقوامی هستند که مهد اصلی آنها آخرین حد ولایات غربی اند (کم از کم در زمان داریوش هیستاسپ) - که ترکیب قدیمی اقوام مختلف برای پرداخت باج در زمانهای بعدی باعث موقعیت یکجائی آنها در یک ولایت در تقسیمات بعدی یا دیگر ترتیبات مالی امپراطوری شده

باشد؛ یا شاید اقوام و قبایل رانده شده از مهد ایشان توسط انقلابات داخلی یا اشغال خارجی، از ترکیب قبلی ایشان در پرداخت باج، بحیث دوستان و متفقین جهت تقویه دوجانبه در مسکونه های جدید نگهداشته شده باشد؛ یا شاید آنها توسط فرمان شاه انتقال شده باشند با کالا و چمدان از یک مرز دور امپراطوری تا مرز دیگری فقط بمقاصد نظامی یا بخاطر جزائی نمودی.

یکی از انواع آخری جابجائی که هیرو دوتس بطور نمونه ثبت نموده، برای این پژوهش بسیار دلچسپ و مهم است. او میگوید در زمانیکه داریوش هیستاسپ قصد لشکرکشی بمقابل سکائیاها از طریق باسفورس داشت، حاکم مصری او یک قوت دریائی و نظامی بمقابل مستعمرات یونانی بارکی و کیرینی به لیبیا میفرستد؛ و پس از اینکه پارسیان بارکی را تصرف میکنند، آنها را برده نموده و بهنگام برگشت (از لشکرکشی) به مصر میبرند. در این هنگام که داریوش از لشکرکشی سکائیاها بمركز خود در شوشه برگشت نموده است؛ هیرو دوتس درباره بازگشت پارسیان از لیبیا به مصر میافزاید: "بارکیهائی را که برده ساختند، آنها را از مصر به سلطنت انتقال دادند؛ و شاه داریوش یک دهکده برای سکونت آنها در بکتريا داد. آنها نام بارکی را باین دهکده داده و هنوز هم در زمان ما در قلمروی بکتريا زندگی میکنند". و من حالا این سخنان هیرو دوتس را تکرار نموده و میگویم که پس از گذشت تقریباً 2350 سال، دهکده بارکه که او تذکر میدهد هنوز در روزگار ما، توسط اولاده او، حداقل به نام بارکائیاها، وجود دارد؛ و بعین ترتیب در قلمروهای زیادی دیگر. مسکونه های بارکائی در قلمرو بکتريا (طوریکه "پدر تاریخ" بما خبر میدهد) امروز بواسطه قبیلۀ برکی باشندگان دهکده های برکی در ناحیه بغلان کندز، برکی برک و برکی راجان در ناحیه لوگرکابل نمایانده میشوند که یک ردیابی در داخل باختر زمین یا "قلمرو باختر" شرقیها و بکتریانای یونانی است.

این کشف دلچسپ یکجا با بعضی یادداشتهای مربوط به قبایل افغانستان، اکثر چیزهائیکه من در این اثر دوباره تولید و تصحیح نموده ام، در یک مقاله ایکه قسمت اول آنرا بنا بدعوت در جلسه انجمن آسیائی شاهی در چند سال قبل بخوانش گرفتم (چون صحت من قناعتبخش نبود)، امیدوار بودم که قسمتهای دیگر آن دنبال گردد. پیشنهاد من مورد تائید تعداد کمی

قرار گرفته و از جانب رئیس ماه اگوست آن مجمع برای ادامه پژوهش شرقی قویا رد گردید، طوریکه من یاد داشته‌های خود در این موضوع را یکجا با استعداد لازم درآشنائی طولانی با منطقه و مردمان آن، تا زمان فرارسیدن موقع مناسب که من معلومات خود را به پیشگاه کسانی تقدیم کنم که علاقمند پژوهش بیشتراند، کنار بگذارم. فکرمیکنم فرصت فعلی موقعی خوبی برای این کار باشد؛ و با ارائه این اثر به پیشگاه مردمان آگاه این نهمین کنگره بین المللی شرقشناسان، امیدوارم قبل از اینکه مورد انتقادات و موشگافی شدید قرار گیرم، این موضوع مورد توجه قرار گیرد که ادعا های وارده میتواند وسیله باشد برای روشن سازی تعداد زیاد نکات مجهول در رابطه به تاریخ مردمان این منطقه با در نظر داشت انقلابات و تهاجماتی که از زمان اشغال الکساندر بدینسو این ساحه را بصورت متوالی جاروب نموده است. معلوماتی که من دارم با عجله روی هم گذاشته شده (با وجود اینکه مربوط به شناخت مردمان موجود افغانستان و تشخیص هویت آنها با اقوام قدیمی این ساحه و جانشینان آنها یکجا با نام آنها و فضای بوجود آمده تا زمان ما در اسناد مورخین و جغرافیه دانان است) و کاملا پراکنده و پر از نقص و عیب است؛ اما من متیقین هستم که با تمام نواقص و معایب آن، میتواند بحیث یک محرک و انگیزه برای دیگران که بیشتر از من مهارت دارند در جهت ادامه این پژوهش با میتودهای دقیقتر و جزئیات بیشتر و مهمتر از همه با یک دانش بزرگتر تاریخ شرق و شرقشناسی خدمت نماید. ساحه پژوهش در افغانستان بسیار بزرگ و تقریبا بکر است (تا جائیکه تحقیقات میتودیکی و انتقادی مورد بحث است)؛ و میتواند موادی بوجود آید پر از کتابهای بسیار دلچسپ و دارای اهمیت بسیار زیاد برای مورخین و دولتمداران. برگردیم به موضوع پژوهش.

هیرودوتس بعضی مثالهای دیگر پیوند زدن یا کاشتن اقوام و قبایل توسط شاه داریوش را پس از بازگشت او از لشکرکشی سکائیها بیان میکند. او میگوید که "داریوش به میگابازوس که جنرال او در تراکیا میباشد فرمان میدهد که پایونوی را از زیستگاهشان بیرون نموده و آنها را با اطفال و زنان شان بیاورد". میگابازوس مطابق فرمان به پایونیا حمله نموده و شهرهای آنها را در اختیار گرفته و پایونوی ها فوراً تسلیم پارسیان می شوند. لذا سیروپایونوی و پایوپلای و قبایل پایونوی تا جهیل پراسیاس از زیستگاه ایشان رانده شده و به آسیا انتقال میشوند. اما باشندگان نواحی قلّه

پانگایوس و نزدیک دوبیروی، اگریانای، اودومانتوی و آنهائیکه باشنده جهیل پراسیاس بودند بطور کلی توسط میگابازوس تحت انقیاد آورده نشدند... آنعه پیانوی ها که تسلیم میگابازوس شدند به آسیا برده میشوند... میگابازوس همراه با پایونوی به هیلیسیونت رسیده، از آنجا عبور نموده و همراه با پایونویها به ساردیس میآید... پایونویهای که توسط میگابازوس از رود ستریمون منحیث اسیر آورده شدند یک مسیری در فریگیا و یک دهکده توسط خودشان ساختند". لذا قبایل انتقال شده به فریگیا شامل پایونوی، پایوپلای و دوبیری اند. پایونوی در کنار رود ستریمون نچندان دور از هیلیسیونت یک شاخه پانی یا پانونی اند که نام خود را بمنطقه بنام پانونیا دادند؛ و پایوپلای و دوبیری قرار معلوم طوایف عین قبیله اند. بهر صورت، ما در افغانستان امروزی قبایلی را یافتیم که دارای عین نامها اند مانند: پانی، پوپلی یا پوپلزی و داوری؛ و تماما یکجا در منطقه کندهار زندگی میکنند، جائیکه آنها دارای یک قله کوهی و یک ناحیه اند که با دهکده آن بنام پنجوائی یاد شده و شاید همان پنگاینهای هیروودوتس باشند. پانی قبلا یک قبیله مزدحم و مهم در افغانستان بود، اما در زمان شاهان لودی دهلی، آنها یکجا با چندین قبیله مهم افغانستان بطور جمعی به هندوستان مهاجرت کردند جائیکه آنها مسکونه های کوچک در حصص مختلف منطقه را بوجود آوردند مانند داخان در حیدرآباد، در برار، کراولی، شیخاوت و حصص دیگر هند مرکزی، راجپوت و غیره (با گذاشتن تعداد کمی از قبایل در افغانستان). پوپلی یا پوپلزی یکی از قبایل عمده درانی فعلی که 12 هزار فامیل میشوند اکثرا زراعتی و قسما چوپان اند. طایفه سدو سلسله شاهان و طایفه بامی صدراعظم شاهان جدید درانی بوجود میآورند. مهد اصلی آنها در نواحی تیری و دراوت شمال کندهار و در امتداد وادی ترینکوت در شرق آنشهر و تا شهر صفا است. داوری ظاهرا نام خود را به ناحیه زمینداور یا "قلمروی داور" در ساحل غربی هلمند متصل دراوت داده، اما حالا منحیث یک قبیله جدا باین نام در این ناحیه یافت نمیشود، بآنهم باشندگان آنجا اغلبا بنام داوری در بین مردم منطقه یاد میشوند. ناحیه دیگری بنام داور در قاعده اندوس کوههای سلیمان وجود دارد که شاید توسط مردم زمینداور فوق الذکر پرجمعیت شده باشند؛ از اینکه در باره این قبایل بعدا هم بحث خواهیم کرد در اینجا بیشتر نمیپردازیم.

در اینجا در رابطه به پایونوی پیوند زده شده و آیونیای بعدی باید خاطر نشان ساخت که شورش نمودند، این پایونی به تحریک مایلزیها کوشش نمودند که دوباره بمنطقه خود برگردند و بعضی از ایشان فرار نمودند. اما فقط یک قسمت کوچک آنها طوریکه هیرو دوتس میگوید "پایونوی که باخود اطفال و زنهای خود را گرفته بودند به ساحل فرار نمودند؛ اما بعضی از آنها از ترس در جائیکه بودند باقی ماندند. فراریها توسط یکتعداد زیاد سواره نظام پارسی تعقیب شدند، اما آنها به خیوس فرار نمودند؛ خیانها آنها را به لیسبوس برده و لیسبی ها آنها را به دوریسکوس رهنمائی نموده و باین ترتیب پای پیاده به پایونیا رسیدند". چون این فراریها توسط کشتی فرار نمودند، تعداد آنها شاید زیاد نباشد و قسمت بزرگ این پایونیهای تبعیدی، طوریکه میتوانیم نتیجه گیری کنیم، در قلمروی پارسی باقی ماندند. شاید متعاقب این کوشش فرار، پایونیهای باقیمانده از منطقه اصلی ایشان دور تر برده شدند؛ ممکن تا محل زمینداور جائیکه ما حالا نمایندگان فعلی آنها را مییابیم (طوریکه فوقا ذکر شد).

هیرو دوتس پیوند یا کاشتن مردمان دیگر توسط داریوش را ذکر میکند. او میگوید "پارسیان پس از اینکه ایونیه را در بحیره اشغال کردند، مایلیتوس را از طریق خشکه و بحیره در محاصره گرفته و آنرا در سال ششم بعد از شورش اریستاکوراس کاملا گرفت" (شورش آیونیهای که فوقا ذکر شد)، و شهر را به بردگی تسلیم نمود... چونکه مایلزیها زنده گرفته شدند بعدا به شوشه انتقال شده و شاه داریوش بدون ضرر رسانیدن، آنها را در محلی بنام بحیره سرخ مسکون ساخت در شهر امپی نزدیک تایگریس (دجله) که از آن جریان نموده و در بحیره میریزد". مایلزیها از قوم میلی آسیای صغیر بوده و یکجا با مالی قدیمی وادی اندوس ممکن در افغانستان بواسطه قبایلی دارای نام مالی نمایانده شوند. یکی از اینها، مالی یوسفزی نواحی سوات و باجور است که بخشهای کوچکی در بالای اندوس دارند جائیکه یک شهر بنام امب یادشده و حالا در مالکیت رئیس قبیله تناولی قرار دارد. این آیونیهها توسط این نام در افغانستان بشکل یونس قابل ردیابی اند. این نام اسلامی در بین بخشهای چندین قبیله افغان دیده میشوند بخصوص در باشندگان وادی اندوس در حدود ناحیه پشاور که یکی از مهدهای اساسی قلمرو یونانی بود. اما در نوشته های سانسکریت نام آیونی بشکل یونا یا یوانا و جونا یا جوانه دیده میشود. جهت حفظ زمان و

جلوگیری از زحمت ماخذ تکراری، من حالا به چندین سترایی امپراطوری داریوش میروم با همان ترتیبی که هیرودوتس تشریح نموده است: بررسی اقوام تشکیل کننده سترایی و اقوامی که حالا باشند افغانستان است.

اولین سترایی متشکل از آیونی، مگنیسوی، آیولوی، کاروی، لیدوی، میلوی و پامفیولی میباشد. از اینها آیونی طوریکه فوقا ذکر شد حالا در افغانستان بواسطه بخشهای یونس قبایل مختلف در مرزهای شرقی منطقه نمایانده میشوند. بعین ترتیب، آیولی توسط بخشهای علی یا عالی. لودی یا لیدی بواسطه قبیله لودی که قبلا ذکر شد. میلی توسط بخش های مالی یا مالو. کاری توسط بخشهای کارو و پامفیولی توسط قبیله پارمولی یا فورمولی. هریک از اینها باستانهای لودی که تشریح شدند دوباره در جای مناسب در بخشهای طوایف افغان پدیدار میشوند؛ در هیچ جای افغانستان هیچیک از این اقوام بحیث قبایل مشخص یا جدا در روزگار موجود یافت نمیشوند باستانهای پارمولی یا فرمولی که یک مردم مشخص بوده، بحیث افغان شناخته نشده و با یک لهجه پارسی صحبت میکنند (نه پختو). اولین سترایی در آسیای صغیر واقع است جائیکه این اقوام مالکیت قلمروی خویش را داشتند. نمایانده های آنها در افغانستان شاید مسکونه های (ناقلین) کاشته شده توسط الکساندر در ولایات گرفته شده از آرینها باشد، در مسکونه های خودشان طوریکه بواسطه سترابو در فقره قبلی نقل شد.

سترایی دوم متشکل از میسوی، لیدوی، لاسونوی (در فقره دیگر کابالوی میونوی یاد شد)، کابالوی و هیجینوی است. از اینها میسی شاید بواسطه بخشهای موسا چندین قبیله افغان نمایانده شود؛ قبلا آنها (قرار معلوم) یک قبیله مشخص مسکونی در موسادره در منطقه غور متصل به زمینداور غرب رود هلمند ساخته بودند که در آن جریان موسا میریزد، نچندان دور از گرشک. از طرف دیگر طوایف موسای افغانستان شاید اشتقاق از یک قبیله هندی باین نام باشد که قدیما بالای اندوس در زیر اتصال چیناب فعلی زندگی داشتند؛ آرین میگوید که در بین روسا و شهزادگان محلی این منطقه که با الکساندر بمقابله پرداختند یکی موسیکانوس است؛ یک نام که برای یونانی ها شکل موسا کا راجا یا "شهزاده قبیله موسا" است؛" اما من هیچ نامی مانند موسا در بین قبایل راجپوت و هندو در لیست داده شده بواسطه تاد و شیرینگ نیافتم. لاسونوی میتواند بواسطه لاسی یا لاسونی

بلوچستان نمایانده شود؛ آنها حالا با این نام در بین قبایل افغان یافت نمی شوند، اما توسط نام دیگر کابالی میونی، آنها میتواند بواسطه میانی نمایانده شوند یک بخش مهم مجمع تجارتي بازرگانهای کاروانی بنام پووینده؛ و شاید هم توسط بخشهای مختلف مشتریان تجارتي و مذهبی که بنام میان یاد میشوند. کابولی ممکن است بواسطه کابولیهایی فعلی و کابول-خیل قبیله بزرگ وزیري نمایانده شوند. و هیجینی بدون شک توسط خوگیانی مسکون در امتداد قاعده شمالی سفیدکوه. نظریه ترکیب آنها (با فرض اینکه تشخیص من درست است) این سترایی متشکل از یک قسمت قابل توجه پاروپامیزوس قدیمی از دره خیبردر شرق تا مجاورت فراه در غرب را در بر میگیرد. خوگیانی قبلا یک قبیله بزرگ و مهم بوده و بامتداد قاعده شمالی سفیدکوه، از نزدیکی دره خیبر تا سطوح کابل در بتخاک وسعت دارد؛ اما حالا آنها یک ساحه بسیار محدود را در اختیار دارند که در برگیرنده وادی گندمک در بین شنواری در شرق و غیلزی در غرب است. شاید این خوب باشد که خوگیانی را در این جا بررسی نمایم.

خوگانی (هیگینی هیرودوتس) نیز بنامهای خوگیانی، گیگیانی، خاوغانی و خاگوانی یاد میشوند. اینها در شجره (نسبنامه) افغانان بحیث بخش قوم غرغشتی، در بین قبایل و شاخه کرارای یا کرالانری طبقه بندی میشوند. کرالانری یک کلمه پختو بمعنی "برادری، خویشاوندی یا مجمع کاری" است؛ و کرارای یا گارای نام یک قبیله مشهور ترک است که حالا درکوه های خراسان جنوب مشهد در حوالی زاوه و تربت جام و غیره مسکون اند. خوگانی حدود 6 هزار فامیل در مهد قدیمی آن در میلانهای شمال سفیدکوه بوده و دارای یک مسکونه باقدرت در دوآبه پشاور میباشد، جائیکه آنها باشنده دهکده های سریخ ماروزی، ماتانی، ماندوزی و غیره است. آنها بعلاوه دارای بعضی مسکونه های کوچک در کندهار و نزدیکیهای خانه در وادی کندر پائینی و نواحی مجاور باجور اند. خوگانی یک مردم متمایز از مردمان اطراف آنست که نه افغان و نه پتان، نه غیلزی و نه تاجک اند؛ و اینها توسط پتانها منحیث همتراد قبیله چمکنی شناخته میشوند که در حقیقت یک شاخه خوگانی اند. در بین خوگانیهای سفیدکوه و مشترکین زمین با آنها لالی، لایلی یا لیلی وزیري گفته میشود که یک شاخه جدید قبیله بزرگ وزیري کوه سلیمان بوده و حدود 6 هزار فامیل هستند.

خوگانی شامل سه بخش عمده است: وزیری، خیربون و شیرزاد. بخش های وزیری یا لایلی عبارتند از: اگام، بارک، بیبو، نانی، رانی و غیره که بصورت جمعی سارکی یاد میشوند؛ و احمد، کانگا، خوجاک، پیرو، تره کی و غیره که مجموعاً موتیک یاد میشوند. از اینها نامهای سارکی شاید همان سورکی چالوک یا سولانکی اگنیکولا راجپوت بوده و موتیک همان ماینیلی برهمن باشد؟ بیبو همان بیبا پرامارا بوده؛ و رانی همان رانیکا چالوک است. بارک بعداً دیده میشود.

خیربون شامل دو بخش است: نجیبی متشکل از بخشهای علی، اپی، دولت، ماندو، ماستو و غیره؛ و کارائی یا گارائی متشکل از بخش های غوندی، حمزه، جاجی، خیدر، موکار، توری و غیره. از این نامها، خیربون همان خیربانی یا "نژاد خیر" یک طایفه مشهور راجپوت پرامارا است. علی همان ایولی یونانی است. کارائی نام یک قبیله ترک است که فوقاً ذکر شد. جاجی دوباره دیده میشود. خیدر همان خیجار پرامارا یا خیدار راجپوت بازرگان است. موکار راجپوت بوده و توری همان تواری یا تیاری راجپوت میباشد.

بخشهای شیرزاد شامل لغمانی، خودی، ماما، مارکی، شادی و غیره است. از این نامها، شیرزاد پارسی است؛ معادل پختوی شیر، زمری است که میتواند تغییر شکل اسلامی میسری باشد، نام یک قبیله بزرگ هندو در دشتهای هند و وادی اندوس؛ یا میتواند تغییر شکل اسلامی میسر براهمن باشد، ماما نام یکی از بخشهای یک قبیله براهمن هند شمالی است. خودی یا خادی و شادی تلفظات مختلف عین کلمه بوده و همان چاتو برهمن است.

سترایی سوم متشکل از هیلپوننتوی، فریگوی، تراکوی، پافلاگونوی، ماریندینوی و سیروی بوده و آشکارا در مرز غربی امپراطوری واقع است. هیچیک از این نامها در بین قبایل افغانستان باستانهای سیری یا سوری که قبلاً بحث شد، یافت نمیشوند.

سترایی چهارم متشکل از کیلیکوی و ظاهراً دربرگیرنده ولایت کیلیکیا، ادانه فعلی، شاید با ولایت همجوار کارامان با مرکز آن، قونیا، یا آیکونیم

قدیمی است. کیلیکی شاید در افغانستان توسط غیلجی یا خلیجی نمایانده شود. غیلجی افغانستان همچنان بنام غلزی، خالاجه و خالاجه یاد شده و گفته میشود که یک قبیله ترک از ماورای جاسارتیز و از قبیله ترک خلیجی یا "شمشیر زن" میباشد. آنها در افغانستان بنام غیلجی یا خلیجی نامیده شده و کم از کم از زمان محمود غزنی در اواخر قرن دهم در این منطقه مسکون شده باشند. این نام بشکل خیزیلچی یا خلیجی یا خیزیلجی منحیث نام اجدادی شاهان سلجوق روم یا آسیای صغیر که پایتخت آن در جریان قرن 12 آیکونیم بود، دیده میشود. طوریکه میبینیم ترکیب قبیله غیلجی افغانستان تا اندازه زیادی از عناصر هندی ساخته شده است.

سلجوقی (طوریکه توسط لاتام شناخته شده) ظاهراً همان سیلیوکی یونانی است که جانشینان الکساندر در امپراطوری یونانی آسیا بودند. توسط نویسندگان شرقشناس (آرینتال) بعضی جزئیات کنجکاوانه ثبت شده که توسط دهربیلولت نقل شده در رابطه به منشای موسیس شاهان سلجوق که در آسیا در سه شاخه جداگانه و همزمان در جریان سده های 11 و 12 و در مورد بزرگترین آنها تا نیمه سده چاردهم سلطنت کردند؛ در فارس از 1041 تا 1196 م یکدوره 159 سال؛ در کرمان از 1041 تا 1187 م، 146 سال و در روم یا آسیای صغیر از 1087 تا 1350 م یا 263 سال. دهربیلولت در ماخذ لب تاریخ میگوید که سلجوق در 34 نسل به افراسیاب، شاه توران یا ترکستان میرسد؛ اوچار پسر داشت: میکائیل (مایکل)، اسرائیل، موسا و یونس (تماما نامهای خالص عبری) که ثروت زیادی در دوستان، زمین، رمه و گله داشتند؛ آنها از ترکستان به ترانسوسیانا در جستجوی چراگاههای بیشتر در 375 هجری مطابق 23 می 985 م مهاجرت کردند؛ آنها اولاً در مرزهای بخارا و سمرقند توقف نموده و بعداً با اجازه سلطان محمود غزنوی از اکسوس به خراسان عبور کردند که آقای این ولایت بود؛ و محمود به آنها اجازه داد که خود را در محیط نیسا و ابیورد مستقر سازند. میکائیل دو پسر داشت بنامهای طغرل بیگ و جعفر بیگ؛ آنها روسای این مستعمره نشین شده و با ورود طوایف جدید ترک آنقدر زیاد شدند که باعث خطر گردیدند؛ با مرگ محمود، پسر او مسعود لشکری میفرستد تا آنها را خارج سازد اما شکست میخورد؛ طغرل پس از این خود را شاه ساخته و در 429 هجری (مطابق 23 اکتوبر 1037م) بحیث سلطان در نیشاپور برتخت می نشیند.

یک گزارش متفاوتی توسط خوندمیر داده میشود که میگوید سلجوق پسر دکاک یک کارمند اساسی بیگو، یک سلطان ترک بود که در منطقه خزار یا سطوح قیچاق در بالای بحیره کسپین زندگی میکردند. دکاک دارای نام فامیلی تازیالوق یا "سترانگیو؟" بوده و بهنگام مرگ، پسر جوانی بنام سلجوق گذاشت که او را سلطان بیگو قبول نموده و به لقب باشاچی یا "سرکرده" بزرگ نمود. سلجوق با نقض خلوت حرم ولینعمت خود مورد انتقامجویی قرار گرفته و با تمام فامیل، دوستان و اقارب خود به سمرقند فرار نموده و خود را در آن مجاورت مستقر میسازد جائیکه به اسلام مشرف میشود. با ازدیاد پیروان او اکثرا با بیلی خان حاکم شهر سمرقند در مخالفت قرار گرفته و با پیروزی بطرف بخارا پیشروی نموده و مورد استقبال قرار میگیرد. از چار پسر فوق الذکر، خوندمیر نام بیگو را به یونس داده و پسران را میکائیل، محمد و داود مینامد.

دهربیلوت در گزارش فوق از میرخوند میافزاید که مسعود پسر محمود غزنوی تمام ادعای سلجوق که اولاده ترک اند را رد مینماید؛ چون فامیل یا نژاد سلجوق در هیچ شجره ترک بملاحظه نرسیده و اینکه خودبחיث یک ترک، تمام فامیل و خانواده های بزرگ (نامدار) این قوم را میشناسد. این رد یا ممانعت توسط مسعود بیک نماینده سلجوقی داده شده است که اجازه سکونت خواسته و سوگند اطاعت و دوستی را تقدیم میکند. متعاقب این، سلجوقی با مسعود اعلان جنگ داده، بزودی تمام خراسان را از او تسخیر نموده و او را با ملکیت هایشان در ترانسوسیان {ماورالنهر} وصل میسازد.

با گذاشتن یکجائی این گزارشهای متفاوت، احتمال اینستکه مردم نمایانده سلجوق و پسران او یک بخش مبهم چوپان یا کوچی یونانیها، اسرائیلیها (چون یهودان و عیسویان در زمان تهاجم مغولها، دو قرن بعد از ظهور سلجوقها، در این مناطق بسیار زیاد و متنفذ بوده و این یک واقعیت آشکار است) و ترکهای آواره (شاید با مذهب عیسوی) مانند یک کنفدراسیون بخاطر حفاظت و تقویه یکجا بودند (مدتها قبل از نمونه قبایل موجود در افغانستان)؛ با بهره برداری از حالت مغشوش منطقه و در جریان زوال شاهان سامانی، تحت رهبری یک یونانی از فامیل سلجوق، موقعیت و ثروت خود را وسعت داده و باقوت و همکاری همسایگان آواره و ترکهای کوچی بسرعت بقدرت و حاکمیت مستقل رسیدند؛ و اینکه

موفقیت های حاصله توسط رهبران سلجوق عمدتاً بواسطه کمک پیروان و طرفداران ترک متاثر می‌گردد طوری که بطور طبیعی تعداد قبایل کوچک و جانشینان آنها با انگیزه های سیاسی هویت قومی آنها را پذیرفته و با خورسندی حاضر میشوند نام اجدادی آنها را در بالای سلطنت ایجاد خود بگذارند. سلجوقی قبلاً مالکیت ولایت کندهار را حاصل نموده بود و سلطان ششم شاخه پارسی سلطنت (سلطان سنجر) نام خود را از شهر سنجر نزدیک کندهار گرفته است که خرابه های آن حالا بنام تخت سنجری مشهور است. سلطان سنجر با وجود بدشانسی های نظامی، در شجاعت، جوانمردی و عدالت ستوده شده، برای عظمت دربارش مشهور بوده و طوری که دهیربیلوت میگوید اکثراً بنام "الکساندر دوم" یاد میشود. شاید صرف با قبولی یک نسب یونانی و بدون دستاوردهای نظامی بمشکل میتوانست باین عنوان پرافتخار نایل گردد. او در 1157 م پس از 50 سال سلطنت وفات نموده و یک خاطره جاودانی فرماندهی از بخشهای سنجری قبایل افغان در حدود بولان و از سنجرانی بلوچ در شهر مجاور آن یعنی کلات، باقی میگذارد.

سترایی پنجم متشکل از فوینیکیا و سوریه میباشد که فلسطین و قبرس نامیده میشود. اینها چیزی دلچسپی در این پژوهش برای ما بدست نمیدهند بجز از حدس و گمان اینکه شاید اینها فراهم کننده مردم انتیوخیا (اندخوی) بودند که "منحیث یک شهر سوریائی" توسط انتیوخوس پسر سیلیکوس اعمار میشود (طوری که قبلاً ذکر گردید).

سترایی ششم متشکل از مصر و لیبیا تا مرزهای کیرینی و بارکی و جهیل مویریس است. در اینجا چیز دلچسپی برای ما وجود دارد. من قبلاً فقره از هیروودوتس نقل کردم که توضیح انتقال بارکائیاها از محلات دور لیبیا به دهکده در کندزبکتريا است که تبعیدیها را با یاد بود بارکی لیبیائیها، بنام بارکی مینامیدند و در 554 ق م و فقط نیم قرن قبل از بردگی خودشان و اخراج بحیث اسیران جنگی توسط مسکونه های از باشندگان یونانی مجاور در کیرینی بنا شده بود. هیروودوتس پس از تشریح نحوه تاسیس بارکیهای لیبیائی توسط مستعمره نشینان یونانی میگوید که نام داده شده به اولین شاه، بتوس بوده که در زبان لیبیائی بمعنی "شاه" است. این را بخاطری ذکر کردم که در وادی لوگر کابل، قبیله بره کی دارای دو دهکده نزدیک بهم دیگر میباشد، یکی بنام برکی راجان و دیگری بنام

برکی برک؛ یک تمایزی شاید نشان‌دهنده بعضی تفاوت‌های موجود در بین برکیان تبعیدی (بارکه هیرودوتس) در اولین مسکونه‌ها باشد مانند بارکه‌های فامیل شاهی و بارکه‌های شهربارکی؛ چنین است معنی دقیق نام‌ها (برکی راجان بمعنی "بارکی شاهی" و برکی برک بمعنی "بارکی بارکای". این برکی‌های افغانستان یا اجداد بارکای هیرودوتس توسط الکساندر و پیروان او بحیث یونانی شناخته می‌شدند) بدون مخالفت با عدم چنین بیانیه صریح و حتی ذکر نام آنها (از یک فقره آریین آشکار می‌شود که او) پس از گفتن اینکه، الکساندر از ایورگیتس مارش خود را بمقابل بکتريا هدایت نموده و در مسیر خود بیعت درنگای، گدروزوی و اراخوتوی را بدست می‌آورد (هر یک از این اقوام بعداً توضیح می‌شوند)؛ و بعداً بسوی هندی‌های مجاور به اراخوتوی پیشروی نموده (هندی‌های پاروپامیزوس در حوالی غزنی، مهد قبلی قبیله بتانی که قبلاً ذکر شد) و تمام اقوام را با وجود مشکلات عظیم ناشی از برف عمیق تابع می‌سازد؛ بعداً به قله کیوکازوس {هندوکش} مارش نموده و در آنجا شهری بنام الکساندریه اعمار می‌کند - می‌افزاید، که در این شهر، الکساندر یک پارسی تمام عیار را با یک بخش لشکر خودش جهت تقویه او در حکومت این منطقه باقی گذاشته و بعداً از کوه‌های عبور می‌کند که سطح آن برهنه است و بجز از سیلفیوم (ترخه پختو = "بته تلخ") و درخت تورپینتاین (خنجک پختو = "مستیچ"؟) در آنجا چیزی نمی‌روید، اما منطقه بسیار پرنفوس بوده و پرورش دهنده گروه کثیری گوسفند و گاو اند که با سیلفیوم تغذیه می‌شوند. آریین می‌گوید: یکتعداد کیرینی‌ها بخاطر جلوگیری از تخریب سیلفیوم توسط گوسفندان (که ریشه آنرا می‌خورند)، آنها را در یک احاطه نگهداری می‌کنند، چون این بته در اینجا بسیار ارزش دارد. این ذکر کیرینی‌ها در بکتريا، نزدیک کابل فعلی و بارکای یا بارکائی‌ها، مسکونه‌های (ناقلین) تبعیدی یونانی انتقال شده از سلطنت کیرینی در لیبیا (که بارکی یک شاخه آنست) باین منطقه توسط داریوش هستاسپ در 330 ق م، فوق العاده دلچسپ است (طوری‌که قبلاً گفته شد) و شاهد مهمی است در تائید تشخیص من از قبیله برکی کابل با بارکای تبعیدی هیرودوتس؛ این کیرینی‌های متذکره توسط آریین نمیتوانند کسی دیگری باشند بجز از برکی‌های که هیرودوتس گفته است، مانند برکی بغلان در کندز.

پس از سلطه یونانی (قرار معلوم) برکی‌ها از نگاه تعداد و نفوذ افزایش یافته و موقعیت بسزائی بطرف هندوکش در شمال و کوه سلیمان در جنوب و در

شرق تا به اندوس حاصل مینمایند. بهنگام سلطنت محمودغزنوی، برکی یک قبیله مهم بوده و در لشکرکشی های او کمک زیادی نموده اند. اعتبار حاصله بحیث سربازان را هنوز دارا بوده و شاهان افغان (فامیل بارکزای در تمام موارد) همیشه محافظین شخصی، بخصوص از برکی ها داشتند. برکی ها توسط امپراطور بابر، در بین قبایل اساسی کابل در اوایل سده شانزدهم ذکر شده است. تعداد آنها حالا حدود 10 هزار فامیل در افغانستان بوده و در پهلوی مرکز اساسی آنها در کندز و لوگر دارای مسکونه های در بتخاک و کنیگورم در منطقه وزیری و در بالای هندوکش در حوالی بامیان و غوربند میباشند. در افغانستان، با وجودیکه منشای حقیقی آنها مورد شک نیست، برکیها توسط خودشان بحیث یک مردم متموات شناخته میشوند؛ همچنان افغانها و پتانها، غیلجی و هزاره، تاجک و ترک نیز آنها را از خود نمیدانند. در بین خودشان، برکیها یک لهجه خاص بکارمیرند که تا اندازه زیادی نسبت بهر زبانی (با در نظر داشت تعداد واژه ها و ملاقات که با ایشان داشتم) شبیه هندی است.

برکیها ادعای نژادی از مهاجمین عرب دارند، درحالیکه این ادعا فقط یک خودبینی و غرور آنها در رابطه به مسلمان شدن آنهاست. آنها یک مردم خوب، بلند، فعال و با چهره زیباتر از افغانها بوده و بحیث یک مردم قابل احترام محاسبه میشوند. آنها در شجره افغانها باین نام جای نداشته و اکثرا بحیث تاجک ها شناخته میشوند. بآنهم بصورت عام این غیرمحمول نیست که قبیله موجود حاکم درانی در افغانستان، اصلا مشتق از برکی باشد؛ چون من هیچ منبعی دیگری نیافتم که بارکزی از کجا بوجود آمده است؛ عین ملاحظه را میتوان در مورد طایفه بزرگ بارک قبیله ختک داشت. با شمردن طوایف بارک درانی و بارک ختک بحیث مشتقات برکی یا بارکای هیروودوتس (شاید در آنزمان دقیقا بارکی گفته میشدند) بزرگترین زوال برکیها از کامگاری و نفوذی که در زمان سلطان محمودغزنوی برخوردار بودند، ممکن است در اثر انشقاق و بیگانگی در آمادگی یکی و مخالفت دیگری در پذیرش اسلام شروع شده باشد.

سترایی هفتم متشکل از ستگیدای، گنداروی، دادیکای و اپاریتای متصل بهمیدیگر میباشند. اینها نامهای ظاهرا اقوام مسلط و مسئول پرداخت باج بوده اند. آنها امروز تماما توسط عین نامها در امتداد مرزهای شرقی افغانستان قابل شناسائی اند: ستگیدای یا "اقارب ستگ" حالا توسط قبایل

ختک، شتک، ستک و شیتک یا سیتک مرزهای اندوس؛ گنداروی توسط گنداری، حالا یکتعداد مشخص با این نام در کوههای شمال دره خیبر؛ دادیکای یا خیل دادی توسط دادیکا (متروک) یا دادی در بین بخش های چندین قبیله افغان در حوالی بولان و توسط دادو-پوترا یا داودپوترا یا بهاولپور؛ و اپاریتای توسط اپاریدای یا افریدی مشهور دره خیبر نمایانده میشوند. در زمان داریوش هیستاسپ تمام این اقوام بحیث هندی شناخته شده و قسمت زیاد همین مناطق را در اختیار داشتند که امروز اولاده ایشان یافت میشوند. این سترایی نظربه ترکیب آن دربرگیرنده مرزاندوس از کوه های بونیر در شمال تا کوههای دره بولان در جنوب و از دریای اندوس (درشرق) تا حوضه آبی سلسله سلیمان و خیبر (محدود کننده این وادی) در غرب است.

حال ترکیب این اقوام مختلف و موجود را امتحان میکنیم طوری که آنها را بترتیب موقعیت ایشان از شمال بجنوب در نظر میگیریم؛ این مطلوب ترین ترتیب برای بررسی آنها و قبایلی است که حالا با آنها ترکیب شده اند.

گنداری (گندهاری نویسندگان سانسکریت و گنداروی یونانیهای قدیم) حالا باشندگان یک قسمت کوچک بنام نواگی اند که مرکز آن گندهار است، یک شهریکه گفته میشود دربرگیرنده 4 هزار خانه است؛ این منطقه در شمال رود کابل، بین شاخه کنری آن و کوههای باجور قرار دارد. گنداری حالا در بین طوایف قبیله صافی شناخته شده و حدود 3 هزار فامیل میباشند. آخوند مشهور سوات بنام عبدالغفور، یک زاهد مذهبی دارای تقدس و نفوذ قابل ملاحظه چند سال قبل یک گندهارای بود با وجودیکه بنام صافی نامیده میشد، که گندهاری یا گنداری یک طایفه اساسی آنست. صافی یک قبیله قابل ملاحظه در ناحیه لغمان و وادیهای پائینی در قاعده کوههای کافرستان از دریای علیشنگ تا کنر میباشد. اینها یک نژاد خوب و جوانمرد بوده، با یک لهجه خاص خودشان صحبت نموده و بصورت عام بحیث یک شاخه پشه ئی شناخته میشوند. بعضی صافیهای که من دیدم در شقیقه های خود کاکل (زلف) گذاشته و مویهای بالای سر خود را قطع نموده بودند که تا اندازه زیادی روش یهودیان شرقی است.

در قدیم گندهاریها زیاد و مهم بودند که نام خود را بتمام منطقه بین رودهای اندوس و کابل و آبریز رود سوات و شاخه های آن داده بود؛ مرز اندوس آن از اتک تا کانرا غوربند، پائین گیلگیت وسعت داشت. این منطقه گندهارای نویسندگان سانسکریت بوده و شاید نمایانده گندهاروی هیرودوتس باشد؛ مرز جنوبی آن رود کابل در قسمت شرقی اتصال کنر است؛ و حوزه آبی کوههای باجور جدا کننده آن از وادی رود کنر، غرب آنست؛ مرز شمالی توسط کوههای بلند، این مسیر را از منطقه دارادا جدا میسازد. گندهاریتیس سترابو یک ساحه بمراتب کوچکتر بوده و اکثرا با منطقه هموار (یا ساما) بین اتصالات رودهای کابل و کنر محدود بوده است؛ و شاید بخصوص قسمت دوآبه این مسیر در بین دریاها کابل و سوات. ساحه بزرگتر گندهارا فوق در پهلوی دوآبه و ساما در برگیرنده تمام مناطق کوهی آبریزه توسط دریاها پنجکوره (گورایوس یونانیها)، سوات (سیاستوس قدیمی) و برندو و شامل قسمتهای باجور، سوات، بونیر و غیره است، تا قسمتهای شمال یعنی کوهستان کانرا و غوربند، که در ماورای آن، منطقه در دو قرار دارد.

گندهاری یا باشندگان گندهارای تعریف شده متشکل از چندین قوم و قبیله متمایز بودند که گندهاری مسلط مهد مرکزی آنرا در اختیار داشته و توسط دریاها کابل، سوات و کنر محاط بوده است؛ در حالیکه اقوام دیگر باقیمانده منطقه هموار و کوهی تا کوههای بلند جداکننده آبریزه دریای سوات از گیلگیت را در اختیار داشتند. گنداری یا گندهاریهای موجود طوریکه قبلا گفته شد حالا محدود به یک قسمت کوچک در بین کوههای ناواگای اند؛ باقیمانده منطقه قدیمی آنها در اختیار قبایل دیگر و عمدتا مهمند قرار دارد که بعدا مورد بحث قرار میگیرد.

از اقوام که قدیما باشند منطقه گندهارا بودند، سترابونامهای پنج قوم را میگیرد که ما باسانی میتوانیم با تعقیب گزارش او آنها را بشناسیم. او میگوید: "الکساندر در بازگشت به بکتریانا (از لشکرکشی به سغدیا و بمقابل سکائیها) با عبور از عین کوهها و از راه دیگری وارد آریانا شده و از اینجا بطرف هند و دریاها کوفیز (کابل) و خواسپیس (سوات یا لندي)، که در نزدیکی پلیمیریوم (دهکده فعلی پرانگ) تغییر شکل پختوی احتمالا هندی پرمارکا، "از پرماره"، یک قبیله مشهور راجپوت که بصورت زیاد در بین قبایل افغان در تمام مرز اندوس نمایانده میشود) باهم یکجا

میشوند، پیشروی میکند؛ پس از خواسپیس (خوار = دریا در پختو و اسپس یا ایسپ، نام پختوی قبیله اسپوی آرین و یوسفزی اسلامی) از شهر دیگری بنام گوریس (گوری، که خرابه های آن مظهر مشهور و برجسته دره تولاش در سوات است) عبور نموده و در مسیر خود از طریق بندوبینی (ناحیه باراول باجور) و گنداریتیس (گندهار) و گذرانیدن زمستان در ساحات هیپاسوی (سترابو آنها را در فقره دیگری بنام اسپاسوی خوانده است؛ آرین آنها را اسپوی یاد نموده که نزدیک به ایسپ یا ایسپزی پختوی معاصر یوسفزی است) و در اساکانوس (شاه راجپوت اسواکا - "اسوا" یک قبیله قدیم باشنده وادی سوات و حالا نمایانده بواسطه اسپین چترال و یاشکون یا یاسکان یاسین و گیلگیت است)، در اوایل بهار او داخل سطوح شهرتکسیلا میشود (ساحه ایکه توسط دهکده های تکحال در نزدیکی کانتونمنت پشاور علامه گذاری شده؛ نه توسط تکسیلائی که در شرق اندوس قرار دارد، چون الکساندر هنوز دریا را عبور ننموده است). پس از دریای کوفیس دریای اندوس است. منطقه واقع در بین دریاها توسط استکینوی (قبیله استکی؛ که استیس متذکره توسط آرین، رئیس آنها بود)، ماسیانوی (مشوانری گندگرد ساحل شرق اندوس که قبلا تشریح شد)، نیسایوی (باشندگان نیسایای یونانی، نیسیدای راجپوت و نیساتای امروزی که در اطراف آن خرابه های شهر قدیمی نیسایا قرار دارد) و هیپاسوی (یا اسپاسوی، اسپوی آرین و ایسپ پختون و یوسفزی اسلامی فعلی) اشغال شده بود. بعدا قلمروی اساکانوس (شاه سوات و باجور که فوقا ذکر شد) است که شهر آن ماسوگا (اگرعین گوریس فوق نباشد، شاید ساحه علامه شده توسط باجور فعلی باشد که بصورت عام بنام خهر یا شهر یاد میشود)، مسکونه سلطنتی منطقه است. در نزدیکی اندوس، پوکالایتیس دیگری است (شاید ساحه آن همان مخروبه بیکا در بالای ساحل اندوس در پائین توپی باشد)، چون در اینجا پلی ساخته شده که میتواند عبور لشکر را فراهم سازد".

آرین یک گزارش جامعتر مسیر الکساندر از طریق منطقه فوق را میدهد. او میگوید که الکساندر پس از تسخیر سغدیا دوباره به بکتیریا مارش نموده و با فرارسیدن بهار (327 ق م) او با تمام قوا بطرف هند پیشروی کرده و با عبور از قله کوکازوس (پامیر؟) به الکساندریه رسید، شهریکه اودربین پاروپامیسای اعمار نمود، وقتیکه او اولین لشکرکشی خود بطرف بکتیریا را نموده بود. از اینجا با پیشروی به نیکایا (نیجراو)، او به دریای

کوفینیز (کاو دره نجیل، جائیکه بدریای کابل وصل میشود) پیش رفت. او در اینجا با تقسیم قوت‌هایش، هیپایسشن و پیردیکاس را با یک لشکر بداخل منطقه پیوکالائوتیس فرستاد (توسط کینگهم مشخص شده - "جغرافیای قدیمی هند" - با پوشکالائواتی سانسکریت، مرکز قدیمی گندهارا و واقع در ساحل شرقی دریای سوات یا لندی در نزدیکی اتصال آن با دریای کابل)، بطرف دریای اندوس، که شهزاده آن بنام استیس یاد میشد (احتمالا رئیس استاکینوی سترابو و حاکم پایتخت آنها که حالا بواسطه چارسده فعلی نمایانده شده و بصورت عام بنام هشتنگر یاد شده و نشاندهنده یک نام قدیمی از این نوع است، بگمان اغلب هستینگر، "شهر هستی"؛ در حالیکه هشتنگر یک کلمه مرکب پارسی و هندی بمعنی "هشت شهر" بوده و لذا بطور عامیانه بچندین دهکده در امتداد این دریا و در ناحیه ایکه آنها واقع اند، اطلاق میشود).

استیس در دفاع یک شهر (نام آن گرفته نشده) مجبور به فرار گردیده و کشته میشود؛ هیپایسشن این شهر را پس از یک محاصره سی روزه تسخیر نموده و بعدا حکومت آنجا را به سنگایوس میدهد (شاید طایفه سنگا قبیله شنواری که حالا باشندگان وادی نازیان ناحیه ننگریهار در غرب دره خیبر اند). الکساندر پس از تقسیم قوت‌هایش طوریکه فوقا گفته شد، خودش با یک قطعه بمقابل اسپوی (ایسپ)، تیرایوی (تیراهی) و اراساکوی (اورکزی) مارش نموده و با عبور از منطقه ناهنجار کوهی بامتداد دریای خوی (کاو، نام دریای کابل از نطقه اتصال کاو دره نجیل تا به دریای کنر) مارش و با بعضی مشکلات عبور میکند (شاید در گذر مقابل جلال آباد که او به جنوب دریای کابل عبور کرده) او فرمان میدهد که سربازان پیاده بفرغت او را تعقیب نموده و خودش با تمام اسپها و هشتصد نشانزن مقدونی مسلح و با اسپ، با سرعت بطرف بربریاها مارش مینماید که در کوهها یا قویترین گذرگاه‌هایشان عقب نشینی کرده بودند (میلانهای شمالی سفیدکوه). اولین شهر قوی ایکه او حمله میکند (نام گرفته نشده، شاید یک قلعه تیرایوی یا تیراهی در کوت-رود، وادی "دژ دریائی") با یک دیوار دوگانه محاط شده و قویا مدافعه میگردد؛ اما در روز دوم حمله تسخیر گردیده و تعداد زیاد مدافعین به کوههای مجاور فرار میکنند. وقتیکه او آنشهر را تسخیر میکند، بشهر دیگری بنام اندکه مارش مینماید (دکه، کام دکه، دو دهکده نزدیک یکدیگر در ساحل جنوب دریای کابل در نزدیکی مدخل غربی دره خیبر)، که دارای حاصلات

فراوانی است، او در آنجا خاتیروس را با دیگر سرکرده های پیاده نظام میگذارد تا تمام ولایت را مطیع و اداره نمایند (ننگریهار یا جلال آباد)، طوریکه برای او اینجا بسیار مطلوب معلوم میشود.

لشکرکشی بمقابل اراساکوی (ورکزی)، طوریکه من در اینجا مشاهده میکنم، باید توسط کراتیروس پیش برده شده باشد. طوریکه آرین ادامه میدهد، الکساندر بعدا مارش خود را بطرف دریای ایواسپلا ادامه میدهد (ظاهرا همان خواسیس سترابو؛ با عبور از دریای کابل در گذر بین دکه و لعلپوره، و از اینجا با مارش نمودن از بالای سطوح گوشته)، جائیکه جنرال اسپوی قرار داشته، و در مدت دو روز مسافرت طولانی بشهر میآید (نام شهر داده نشده، شاید گندهار در ناوگی باشد)، که بهنگام تقرب او، بربریها آتش افروخته و بکوهها فرار مینمایند. مقدونیها آنها را تعقیب و کشتار بزرگی براه میاندازند، قبل از اینکه آنها بمحلات صعب العبور و غیرقابل دسترس عقب نشینی نمایند. بعدا الکساندر با عبور از یکی از این کوه ها به شهر اریگایوس میآید (شاید کوه توتای، و شهر اریچند، جائیکه خرابه های زیادی در اطراف دهکده موجود باین نام است، در قاعده شرقی کوه در ناحیه رانریزی یوسفزی)، و آنجا را بدون سکنه و سوخته توسط باشندگان مییابد. الکساندر که موقعیت اینمحل را فوق العاده سودمند یافته و در عین زمان کراتیروس بآنها ملحق شده است، فرمان میدهد که شهر را عمران نموده و با باشندگانی پر نماید که بطور داوطلبانه آمده اند و یا آنهاییکه از ارتش خارج شده و دیگر برای خدمات نظامی مناسب نیستند. الکساندر در عین زمان مارش خود را (شاید بامتداد دامنه های کوههای توتای و ملکند) بجائیکه بربریها فرار نمودند هدایت میدهد (شاید کوه مورا وگردنه باین نام در سوات) و در پای یک کوه معین اردوگاه میزند (شاید ملکند یا پاجاه)، جائیکه میبیند نسبت به کمپ خودش تعداد زیاد آتش در کمپ بربریها رخداده است، او با یک قوت قوی پیش رفته و بآنها حمله میکند و پس از یک تصادم کوتاه در سطوح و کوه های اشغالی بواسطه دشمن، آنها را با تلفات 40 هزار مرد و اخذ 230 هزار گاو شکست میدهد.

بعدا الکساندر با یکجاشدن دوباره کراتیروس با لشکراو، که اریگایوس را اعمار نمود، با یک قطعه بطرف اساکینی حرکت میکند (یاسکون باجور) که گفته میشود یک ارتش 20 هزار اسپ و 30 هزار پیاده در پهلوی 30 فیل

آماده جنگ داشته و با عبور از قلمروی گورایوی (که شاید از نام راجپوت گوری گرفته باشد بعوض باشندگان منطقه پنجکوره فعلی)، دریای باین نام را عبور نموده (گورایوس، پنجکوره فعلی)، با مشکلات فراوان بعلت عمق، سرعت آب و تخته سنگهای لشم، و دریافت اینکه بربریها به سنگر های مستحکم ایشان فرار نموده است، اولاً لشکر خود را به ماساگا هدایت میدهد (باجور یا خار)، که مرکز آنمنطقه توسط یک بخش 7 هزار سرباز اجیر از قسمتهای درونی هند نگهداری میشود. پس از تسخیر این محل، که در آن مادر و دختر اساکانوس گرفته شده بود، الکساندر یک قطعه به مقابل بیزیرا میفرستد (رستم بازار در وادی سودهم یوسفزی ساما یا "مسطح")، و دیگری به اورا با فرمان نگهداری محل تا زمانیکه او می آید.

در اینجا میتوانم بگویم که جوستین با صحبت از گرفتاری ماساگان، محل را بنام قله دایدالوس مینامد (تال داردیبال، یک کوه در شمال دریای پنجکوره در بین باجور و سوات)، سلطنت ملکه کلیوسیسی یا کلیوفیس (اساکانوس مطابق کورتیوس، تازه مرده بود) که قلمرو او دو باره توسط الکساندر به او برگشته شده و از الکساندر پسری به دنیا میآورد که نام او را الکساندر میگذارد. باین ارتباط میتوانم علاوه نمایم که با در نظر داشت این موضوع، در روزگار موجود، تعداد زیادی روسا و فامیلهای فرمانروایان در دولتهای مجاور چترال و بدخشان افتخار داشتن نسب اجدادی از الکساندر بزرگ را دارند.

با رسیدن به اورا (محل آن شاید بواسطه پشته های بلند مخروبه بنام ساری بهلول در سامای یوسفزی، پنج یا شش میل از مرز قلعه مردان نشانه شده باشد)، الکساندر محل را بدون مشکلات زیاد تسخیر مینماید با وجودیکه توسط هندیهای فرستاده شده باین مقصد بواسطه ابیساروس (شهزاده ابیسارا نویسندگان سانسکریت، هزاره چاپ فعلی در ساحل شرقی اندوس) دفاع میشد، و در اینجا باشندگان بیزاره (بازار) در بالای یک برآمدگی قرار داشتند که توسط یک دیوار محکم محافظت میشد، شبانه شهر را تخلیه نموده و به صخرهی بنام اورنوس فرار میکنند (شاید شاه دم یا مالکا در ارتفاعات مهابان)، و تعداد زیاد بربریها نیز با ترک دهکده هایشان آنها را تعقیب مینمایند. الکساندر مصمم بود صخره کوه اورنوس را بگیرد (ارانای یک نام مشهور هندی برای سلسله کوههای این حصه

است؛ در اینجا یک تیغه ارانی مهابان نزدیک چارورای در وادی چمله و برآمدگی ارانی دیگری در کوههای مری نزدیک کهوته در ناحیه راولپندی وجود دارد) و با گذاشتن یک قطعه در اورا و ماساگا، یک مسکونه جدید جهت دفاع منطقه به بیزیره میفرستند؛ و هیفاییشن و پیردیکاس توسط فرمان او شهر دیگری را بنام اورباتیس پرجمعیت نموده (محل که توسط سُر ای. کنگهم در مخروطه های ارابای در ساحل جنوبی دریای کابل نزدیک کانتونمنت نوشهره تشخیص شده است) و آنرا با یک قطعه مجهز کرده و به دریای اندوس پیشروی میکند تا برای اعمار پلی جهت عبور آنها مطابق فرمان آمادگی گیرد؛ او بعدا خودش بطرف شهر پینکیلاوتیس (پوشکالواتی فوق الذکر، هشتتگر یا چارسده فعلی) نچندان دور از اطراف اندوس حرکت نموده و او با گذاشتن یک گاریزون در آن محل، برای تسخیر تعداد زیاد شهرکهای کوچک در کنار دریا پیشروی میکند؛ و با دو شهزاده آن ولایت بنامهای کوفایوس و اساگیتیس (کوفایوس شاید رئیس قبیله راجپوت کوبا باشد) یکجا میشود. در آخر او به ایمبولیما میرسد (امبیلای فعلی در کانتون چمله بونیر)، یک شهرنچندان دور از صخره اورنوس (ملکه فعلی، نزدیک قله کوه مهابان؛ سنگر مستحکم و هابیهای متعصب هندوستان در سالیان آخر، که بهنگام تخریب آن در مبارزات امبیلای در 1863-1864 من در "قطعه" حاضر بودم که این وظیفه به آنها داده شده بود)، که توسط هندیها دفاع میشد، او کراتیروس را با یک بخش لشکر جهت جمعآوری آذوقه جواری و دیگر ضروریات برای یکمدت طولانی در آنجا گذارده و خود با دیگران بطرف صخره مارش میکند. الکساندر پس از تسخیر اورنوس و برگشت از صخره، بداخل قلمروی اساکینوی (شاید راجپوت اسوا-کا یا اسا-کا، یک قبیله فوق الذکر اساکیتیس که شاید نام آن همان اساجت قبیله اساء، قوم یا نژاد جت باشد؛ اساکینوی شاید حالا توسط یاسکون قبل الذکر نمایانده شود) به تعقیب بربریهایی که به کوهها فرار نموده بودند مارش مینماید؛ و هنگامیکه او به شهر دیرتا میرسد (شاید مرکز دارادا)، شهر و مناطق اطراف آنرا خالی از سکنه مییابد. (قرار معلوم الکساندر از دریای بارندو بداخل وادیهای چاکیسارو پوران عبور نموده باشد که حالا توسط افغانهای چغری مسکون اند؛ در اینجا یک دهکده قلعه مانند در چاکیسار بنام داود وجود دارد، شاید تغییر شکل اسلامی دارد و بومی که ممکن از باشندگان قبیله دردو نامگذاری شده باشد). روز بعد او قوتی بغرض پاکسازی مناطق اطراف فرستاده و خود بطرف دریای اندوس پیشروی میکند (ولی

لشکر را قبلا برای هموارسازی راه میفرستد در غیر آن غیر قابل عبور بوده است). الکساندر از بعضی بربریه‌های دستگیر شده باخبر میشود که باشندگان آن منطقه جهت محافظت خویش به بریسادیس فرار نموده اند، اما فیلهای خویش را در چراگاههای نزدیک دریای اندوس باقی مانده اند. الکساندر آنها را جهت رهنمائی بمحل فیله‌ها برده و یکتعداد فیل‌ها را گرفتار و به لشکر میدهد، الکساندر فرمان میدهد که یکتعداد درختهای که در نزدیکی دریا یافت میشد قطع نموده و کشتیهای ساختند که بآب انداخته، او و قوت‌هایش همراه با پلی که توسط هیفاییشن و پیردیکاس ساخته بودند، عبور میکند.

الکساندر بعدا بمنطقه داخل میشود که در بین دو دریای کوفینیس (کابل) و اندوس قرار داشت، جائیکه نیسا واقع است و بهنگام رسیدن به نیسا (نیساتا فعلی، در ساحل چپ دریای لندی سوات، نزدیک اتصال آن با دریای کابل) با لشکر خود، شهروندان آنجا هیئتی بسرکردگی اکالیفیس میفرستند (شاید یک رئیس قبیله اکا مربوط ناگا)، با التماس از الکساندر جهت آزاد گزاردن شهر بخاطر خدای دیونیوسوس و اطمینان اینکه بکوس هندیها را مطیع ساخته و مصمم اند که به یونان برگردند، این شهر را منحیث یک یادگار پیروزی خود ساخته و همچنان کوهی که نزدیک آنجاست (کوهی مور یا کیامور) که او را میروس مینامیدند. الکساندر از نیسا به پلی بالای اندوس حرکت نموده و لشکر خود را از دریا عبور میدهد؛ در اینجا ما مجبور نیستیم مسیر او را از اندوس با کشتی تا بحر تعقیب کنیم، در صورت ضرورت و تا جائیکه به موضوع پژوهش ما ارتباط میگیرد، خواهیم پرداخت.

از معلومات داده شده در گزارشات هیروdotس، سترابو و آرین ما نامهای اقوام اساسی قدیم باشندده منطقه گنداروی را آموختیم که عبارت بودند از استاکینوی، ماسیانوی، نیسایوی، اسپوی و اساکینوی.

استاکینوی شاید طوریکه قبلا پیشهاد کردم، قبیله استیس، شهزاده هستیکا راجپوت، باشندگان ناحیه هستیناگارا (هشتنگرفعلی) بوده باشند. آنها حالا باین نام در افغانستان شناخته میشوند، باستانهای چند بخش کوچک بنام هستی در بین طوایف بعضی قبایل پتان در این مرزها؛ مهد قدیمی آنها

حالا توسط قبیله مهمنده، طایفه محمدزی باشندگان ناحیه هشتنگراشغال شده است.

ماسیانوی طوریکه قبلا گفته شد، حالا توسط مشوانری نمایانده میشوند، که مهد عمده آنها حالا درسریکوت کوههای گندغر هزاره چاچ در ساحل شرقی اندوس میباشد؛ اما بحیث مشانی، مسانی، ماشو و غیره در بین بخش های چندین قبیله پتان در امتداد اندوس یافت میشوند.

نیسایوی شاید باشندگان شهرآزاد نیسا بوده و شاید در رابطه به محل ایشان توسط شهر فعلی نیساتا (قبلا ذکر شده) نمایانده شوند که در اطراف آن مخروطی های زیادی با پوشانیدن چندین میل مربع پشته و آشغال وجود دارد.

اساکینوی (طوریکه قبلا فرض شد) حالا شاید توسط یاسکون نواحی چترال و یاسین متصل مهدهای قدیمی ایشان در باجور نمایانده شوند. باجور شاید منطقه باجاسوا (نسب چهارم از یوجامیدا، مطابق گفته های تاد "سالنامه راجستان"، یکی از سه شاخه بزرگ بیرون شده از هستی) بوده و گفته میشود که در تمام پنجاب و هند گسترش یافته است (1600 ق م). باجسوا که مالکیت حوالی اندوس را بدست آورد، پنج پسر داشت که او نام پنجالیکی آنها را به پنجاب داده است. کمپلا جوانترین پسر، مرکز خود را بنام کمپلنگره تاسیس نمود (محل که توسط دهکده موجود کمپیلپور نزدیک اتمک نشان داده شده است، جائیکه حالا کانتونمنت برتانیه قرار داشته و بنام "کمپیلپور" یاد میشود) و شهزاده درویدیوی باین خانواده تعلق داشت (خانم مشترک پنج برادران پندو، قهرمانان مهابهارت). پنج پندو در افسانه های محلی تجلیل کننده کردار آنها هنوز در بین قبایل منطقه گندهارا شناخته شده است. یاسکون چترال و یاسین ظاهرا عین مردم اند همانند اساکینوی قدیمی یونانیها که قبلا باشند سوات و باجور بودند، اما حالا آنها در این نواحی به این نام یافت میشوند. احتمالا آنها در بین سواتی شامل اند که نام عمومی تمام باشندگان قدیمی یا هندی سوات و باجور از زمان گرویدن به اسلام اند. در بین سواتیها یک بخش بزرگی بنام گباری، گبارای یا گواری تشخیص میشوند که قبل از گرویدن باسلام (طوریکه نام نشان میدهد) "آتش پرست" و شاید مربوط قبیله پنتیالی پارسیان (قبلا ذکر شد) بوده باشند، یکی از آنهائیکه مهد

قدیمی ایشان بواسطه ناحیه پندیالی فعلی در کوههای مهمنند فعلی بین دریا‌های کابل و سوات نشان داده میشود.

اسپیوی حالا توسط قبیله ایسپ نمایانده میشود که وسیعا در بین بخشهای چندین قبیله بزرگتر واقع در مرزهای شرقی افغانستان از کندهار تا به اندوس گسترده اند؛ و در روزگار موجود تحت نام اسلامی یوسفزی موجود اند، بحیث یک قبیله بزرگ و قوی در مهدهای قدیمی اجداد دورایشان، که بآن نام فعلی یوسفزی یا ایسپزی (طوریکه توسط طوایف کوهی تلفظ میشود) را داده اند.

اسپیوی طوریکه توسط آرین بنام هیپاسیوی یا اسپاسیوی سترابویاد می شود در دورانه‌های بعدتر توسط کورتیوس بحیث اگریاسپای یا اریاسپای در منطقه کندهار یاد میشود. توسط نام فعلی یوسفزی، آنها مالکیت تمام مناطق واقع در بین دریا‌های سوات و کابل و اندوس را تا کوههای مرتفع جداکننده آنها از منطقه دارادا یاسین و گیلگیت در اختیار دارند؛ درحقیقت، تمام گندهارای قدیمی طوریکه قبلا تعریف شد، باستثنای مسیریکه این نام بسیار دقیق اطلاق شده، محلات بین دریا‌های کابل و سوات و محاط به مسیر پائینی دریای کنردر غرب؛ در ساحه ایکه گذاری یا گذاری های فعلی هنوز در کانتونهای کوچک بنام آنها در بین کوههای ناوگی در مرز های باجور یافت میشوند.

کته عظیم گندهاری قدیمی یکجا با همسایه های ایسپ آنها درساما یا "سطوح" مجاور آنها بین دریا‌های سوات، کابل و اندوس توسط یوچی، گیتای یا جاتا به وادی دریای ترنک اخراج شده و در سواحل آن در سده پنجم میلادی مسکون شدند، در زمانیکه آنها ظرف-دعا بودا را از پشاور به کندهار انتقال دادند؛ در زمانهای بعدتر من افتخار داشتم که این اثر مقدس را در سال 1857 ببینم. در آن زمان، این اثر در یکحالت حراست کامل در یک گوشه محقر معبد اسلامی در بین مخروبه های شهر قدیمی قلعه مانند کندهار قرار داشت. از اینکه بر سر گندهاریهای کاشته شده (ناقل) در کندهار چه آمده است (نامیکه شاید این منطقه از این ناقلین گندهاری اندوس گرفته باشد) زیاد روشن نیست، زیرا آنها حالا بواسطه این نام در بین قبایل موجود منطقه فعلی کندهار شناخته نمیشوند؛ حتی نه در سطح یک قبیله ساحوی. اما از هموطنان و دوستان آنها در این مهاجرت، معلوم میشود که

اولاده آنها یعنی ایسپ، ده قرن بعدتر، تحت نام اسلامی یوسفزی (یک نامیکه بعضی اشتباهات و سردرگمی در رابطه به ادعای نسب اسرائیلی افغانها ایجاد کرده است) به منطقه قدیمی و پدري خود برگشته اند در اشتراک با یک قبیله دیگر بنام مندائر (مندروانی پلینی) از سواحل دریای هلمند.

مطابق به گزارش خود آنها، یوسفزیها در مسکونه های موجود در وادی پشاور در نیمه سده پانزدهم میلادی در زمان سلطنت میرزا الغ بیگ، شاه کابل و غزنه و نواسه امیر تیمور (تیمورلنگ نویسنندگان اروپائی) و کاکای پدري امپراطور بابر (موسییس سلطنت مغولی هند) باینجا آمده اند. قبل بر این مهاجرت، آنها در ناحیه غواره مرغه یا "چراگاه حاصلخیز" در سرآبه های دریای ارغسان، یک شاخه ترنک زندگی میکردند. متعاقب یک مناقشه بر سر چراگاه با قبیله ترین (باشندگان نواحی پائینی ارغسان و کادانی) به کابل مهاجرت میکنند؛ در اینجا با ملاقات با قبایل مهاجر بنام مهمند، خلیل و داودزی که مجموعاً بنام غوریاخیل یا غوری یاد میشوند، یکجا شده و به غارت و چپاول راهها و آزار دادن منطقه مشغول میگرددند. اعمال خربکارانه آنها آنقدر غیر قابل تحمل میگردد که الغ بیگ، قوتی جهت توبیخ آنها فرستاده و آنها را از ناحیه کابل بطرف جلال آباد میراند. آنها در اینجا اتحادی با قبیله خوگیانی باشنده میلانها و دامنه های سفیدکوه تشکیل داده و بکمک آنها به وادی اندوس پیشروی میکنند. یوسفزی تحت رهنمائی رئیس یا ملک آنها بنام خان کاجوح یا کاجو، از کوههای خیبر به ناحیه پشاور عبور مینمایند، جائیکه به آنها یک پارچه زمین در امتداد دامنه کوهها جهت اقامت داده میشود. اما با مناقشه با دلزاکهای باشنده بر سر استفاده از منابع آبی آنجا، داخل جنگ شده و پس از دشمنی های دوامدار، موفق میشوند آنها را بامتداد دریا های کابل و سوات به ساما برانند. در اینجا دلزاکها در مرکز خویش که بدون تفاوت بنام کوت کپوره، لنگرکوت، کاپوردگرهی و گرهی کپور یاد میشد (یا "قلعه کاپور" یا کپول، نام یک قبیله راجپوت بازرگان) تقویه گردیده و با دشمنی بمقابل یوسفزی تجدید قوا نموده و از دریای سوات به ساما عبور میکنند. اما مساعی آنها سودی نبخشیده و یوسفزی میتواند دلزاک ها را از طریق اندوس به هزاره چاچ رانده و ساما را نیز بدست آورند.

دلزاکهای بدشانس حدود یکقرن بعدتر (1644-1647 م) متعاقب اغتشاش و بی نظمی ایکه درچاچ ایجاد میکنند، توسط امپراطور جهانگیر بصورت کتلوی به هندوستان و داکخان تبعید گردیده و در کتله نفوس عمومی تقریباً کاملاً منقرض میگردند. آنهائیکه از این تبعید فرار کردند، بشکل فامیل‌های پراکنده و جوامع کوچکی هنوز در حصص مختلف نواحی پشاور و راولپندی یافت شده و بخشهای از آنها در چندین طایفه ایسپزی درکوههای بونیر نیز یافت میشوند. باینترتیب دلزاکها که یک مردم مزدحم و قدرتمند در پشاور بودند بصورت کلی از این مناطق معدوم گردیده و جای آنها توسط یوسف و مندائر و کنفدراسیون متجاوزین اشغال میگردد. پس از اخراج دلزاکها مالکیت ساما در اختیار یوسف و مندائر قرار گرفته و در جریان 12 سال بعدی میتوانند خود را بتدریج به آقای سوات تبدیل نمایند. درعین زمان، مهمند و دیگر غوریاخل یکجا با خوگیانی که با آنها در تهاجم متحد شده بودند، مالکیت مسیر حوالی پشاور را بدست میآورند که حالا دربرگیرنده نامهای آنهاست؛ درحالیکه کتله دیگر و بزرگ مهمند مالکیت مسیرهای کوهی را بدست میآورند که حالا بنام آنها یاد میشود (دربین دریا‌های کابل و سوات، یک کوه وسطی در بین کوههای خیبر و سوات).

در این زمان سامای یوسفزی یک مسیرچراگاه وحشی بوده که پوشیده با جنگلهای کم رشد، نفوس کم و پشته‌های لچ دربرگیرنده مخروطی‌های شهرها و دهکده‌های قدیمی که گفته میشود توسط محمود غزنی تخریب شده است. محل عمده آنها شهر تقویه شده لنگر کوت است که فوقا ذکر شد، جائیکه دلزاکها آخرین مقاومت خویش را نشان داده و یوسفزی پیروزی قاطع خود را بدست میآورد. منطقه شمالشرق نزدیک سوابی، که در آن زمان بنام کرک-خانه، "کرگدن خانه" یاد شده و توسط یک مرداب نیزاز بزرگ پوشیده شده و پناگاه حیوانات بوده است. امپراطور بابر، طوریکه درخاطرات خود مینگارد، با آمدن از کابل از طریق نواحی کامه، باجور و سوات از این منطقه در اوایل 1519 م میگذرد. در اینجا او با دختر رئیس یوسفزی ازدواج نموده و کرگدن‌ها را در مسیر باتلاقی فوق الذکر شکار میکند. قرار معلوم کرگدنها باشندگان این حصص از زمانهای دور بوده و در پارسی قدیم بنام امبیلایاد میشدند، شاید علت نامگذاری دهکده باین نام در ناحیه جمله بونیر باشد که من در یک فقره قبلی آنرا بحیث ایمبولیما آراین مشخص کردم. کرگدنها از مدت مدیدی از این حصص

ناپدید گردیده و در هیچ جایی در هند شمالی یافت نمیشوند. پوششهای مخفیگاههای کرگدن در بین یوسفزی کوهی بسیار عام بوده و حالا نیز ارزش بسیار دارد.

پشته های قدیمی یا تومولی فوق الذکر آنقدر زیاد میباشند که یک مشخصه چشم انداز منطقه را تشکیل میدهند. آنها نشاندهنده موجودیت قبلی یکتعداد زیاد مردم کامگار و بسیار پیشرفته و دارای مذهب بودیست در این منطقه میباشد؛ از سفرهای حجاج چینائی، فا هیان و هوین تسانگ آموخته میشود که هند شمالی و بخصوص این قسمت افغانستان در سده پنجم شگوفان بوده و در سده هفتم روبرو بوده است. بقایای مهندسی و مجسمه ها که هنوز هم بمقدار زیادی در مخروطه های شهرها و شهرکهای بزرگ این منطقه یافت میشوند و هم در بعضی پشته هائیکه حفاریات شده دربرگیرنده شواهد هنر یونانی است؛ در حالیکه تعدد و تنوع بزرگ سکه های بکتریائیهای یونانی که در زمانهای مختلف و حتی تا زمان کنونی در آثار مخروطه مسکونین قدیمی در تمام منطقه گندهارا یافت میشود، بطور قاطع ثابت میسازد (بدون شواهد دیگر) که اینجا زمانی مهد شگوفان مسکونه ها یا ناقلین یونانی بوده است. این حقایق بطور طبیعی ما را آماده میسازد که در بین مخروطه های قدیمی، بعضی آثار (صنعت و هنر) اولاده این ناقلین یونانی را بیابیم، ما چنان ذخیره غنی آثار باستانی داریم که نمیتوان بطور مشخص از خصوصیات بیزانسی صنعت محلی و تزئینات پرداخته شده توسط بومیان این منطقه تا امروز بگوئیم؛ اما این آسان نیست که آنرا در بین تعداد زیاد قبایلی کشف کنیم که ناپدید شده اند باستانهای شاید وسایل مظنون فهرست علایم و واژه های یونانی که با گذشت زمان در یک سرزمین بیگانه و دور انحراف یافته و بطور عادی توسط دگرگونیهای اسلامی و سایر اشغالگران تغییر شکل و قیافه نموده اند. بآنهم ما در بین باشندگان موجود همین منطقه یوسفزی بعضی قبایل و طوایفی را یافتیم که دربر گیرنده نامهای است که باسانی میتواند مرجع یا منبع یونانی داشته باشد تا هر چیز دیگری؛ در حقیقت، قبایل گیتا یا جاتا، که توسط آنها یونانیها سلب مالکیت شدند، همچنان دربرگیرنده نامهای اند که شبیه یا همانند یونانیها هستند. نامهای قبایل اکا، علی، بوی، جونا یا جانا، یونس و غیره که حالا نژاد جت فرض میشوند میتواند توسط آن مردم از یونانی های گرفته باشد که با آنها مخلوط شده و زبان آنها را شاه آنها درسکه های خویش بکار برده باشند. اگر برکی فوق الذکر نمایانده بارکای یونانی لیبیائی و منبع بارک یا بارکزی

درانی افغان فعلی و بارک ختک پتان باشد، لازم نیست ما بواسطه ظهوراخای یونانی در اکای پتان و آگای جت (شریک یکدیگر در خاک) گیج نشویم؛ از ایولی یونانی در علی یا عالی پتان؛ از بیوی یونانی در بای راجپوت یا پتان؛ از ایونوی یونانی در جونا یا یونس راجپوت و پتان.

از این گیتا یا جاتای مهاجم که یک بخش عمده آن مند یاد میشد (گوت یا جوتی و ویند اروپا)، طوایف زیاد و قدرتمند هون آمدند که علامه اشغال خویش در افغانستان را با تحمیل مسکونه های قبایل خود باقی گذاشتند. در اینحصه افغانستان که حالا مدنظر داریم اینها شامل گوئی و جیوجین تاتار هون است که طوریکه دی گوگنی میگوید، با ترک مهدهای قدیمی خویش در شرقی ترین قسمت تارتاری در شمال چین، قبایل بزرگی را در یک دوران قبل از عصر عیسوی بطرف غرب فرستادند. این قبایل پس از سده های سرگردانی و زدو خورد در سرزمین پهناور آسیای شمالی، بتدریج بطرف جنوب و غرب دشت گوبی یا شامو بزرگ سرازیر شدند (شاید پس از گوئی یا گاوی باین نام یاد شده باشد)، جائیکه با یوچی یا گیتای یکجا شدند که قبل از آنها از عین منطقه در شرق دور آمده بودند (و ممکن در آغاز از قاره امریکای شمالی)، آنها بطرف شرق بامتداد جوانب کوههای سیلیستیال (تیان شان چینائیه، کیلاس برهن ها)، از طریق ایغور کاشغر و جاتا زونغر و به مناطق پرنفوس، مدنی و غنی در منابع سیحون و جیحون حمله کردند (سیر و آمو، جاسارتیس و اکسوس) جائیکه یونانیها حکومت را در دست داشتند. زمانیکه یوچی و جیوجین (جاتا و گوجر) بداخل جنوب و جنوبشرق پیشروی کردند، گوئی (گاوی یا کابی فعلی) ظاهرا در اوائل در شمال هندوکش باقی میماند؛ یگانه اثر آنها باین نام که حالا در افغانستان یافت میشود در هزاره گاوی حوالی بامیان و غوربند است، با آنها در اینجا بخشهای کابی و کبا در چندین قبیله افغان بامتداد مرز های اندوس وجود دارد؛ این نام همچنان در بین طوایف راجپوت اگنیکولا پرآمارا دیده میشود که شاید در دوره های بسیار قبل باین قبایل داده شده باشد. از جاتا و گوجر، نفوس بزرگ که در وادی اندوس و تمام هند شمالی موجود اند شاهد کامل بودن اشغال آنها در این منطقه است؛ جاتا یا جت عمدتا مسکونین زراعتی و گوجر عمدتا مردمان چوپان بودند. هر دو نژاد خوب، جوانمرد، تنومند و شجاع اند. در یوسفزی، گوجر دارای دهکده های زیاد در ساما است؛ اما در کوهها، جائیکه تعداد آنها زیاد است، اینها کاملا مصروف مواظبت گله و رمه اند

– گاو، بوفالو، بز و گوسفند. در وادی پائین اندوس و بلوچستان، جت ها عمدتا شتر پرور بوده و با مواظبت این حیوان تشخیص میشوند.

بارتباط اسپوی آرین (ایسپ یا ایسپزی یا یوسفزی فعلی) معلوم میشود که آنها باشندگان کوههای حلقوی سطوح از دریای سوات تا اندوس اند؛ در حالیکه اساکینوی (یسکون یا یشکون فعلی) عین مولف، باشندگان کوهها و وادیهای آبریز دریاها سوات و پنجکوره اند. لذا این دو قبیله و گندهاری باشندگان تمام مسیر کوهی منطقه گندهارا است. اسپوی حالا توسط بخش ایسپ یوسفزی نمایانده میشود که یک مردم آزاد در کوههای آنسوی مرز برتانیه اند؛ معلوم میشود که آنها موقعیت خود را در طول مدت طولی که توسط مقدونیهها در این حصص یافت شده اند، در اختیار خود داشته و بعدا بواسطه آنها در مالکیت خاک بحیث هموطنان مسکون یکجا شدند؛ ما میتوانیم از تاریخ اینقدر استنباط نموده و اینموارد بواسطه تفوق نامهای قبیلوی یونانی در بین طوایف آنها تصدیق شود. اساکینوی حالا توسط یسکین چترال و یاسین و شاید سواتی هزاره پکلی نمایانده شود. در اوایل سده سیزدهم، زمانیکه توسط چنگیزخان اشغال میشود، مناطق سوات و باجور بنام سواتی گبری یاد میشد، از قبیله گبری مسلط قبلا ذکر شده؛ اما از زمان اشغال این مسیر توسط یوسفزی، در اواخر سده بعدی، گبری تقریبا بطورکلی منطقه را ترک گفته و به نواحی در دو به امتداد سواحل اندوس حوالی کولی، پلاس و غیره مهاجرت کردند که بنام منطقه گبریال یا گبری یاد میشود؛ و در این دوره شاید یسکون از باجور به چترال و یاسین مهاجرت نموده باشند، در حالیکه آنها را مربوط سوات از طریق اندوس به هزاره پکلی تحت نام سواتی مهاجرت کردند؛ که نام ساحوی داده شده بتمام مردم قدیمی منطقه سوات بوده و شامل (درپهلوی گبری و یسکون) یکتعداد قبایل کوچک هندی میباشد.

لذا میبینیم که گندهارای قدیمی (طوریکه از نویسندگان قدیمی آموختیم)، بنام گنداروی یا گندهاری باشنده مسیر بین دریاها کابل و سوات؛ بنام استاکینوی یا هشتنگری در سطوح شمال دریای سوات؛ بنام ماسیانوی یا مشوانری در سطوح شمال دریای کابل زیر اتصال سوات؛ بنام اسپوی یا ایسپ در کوههای حلقوی و قاعده آنها از دریای سوات تا اندوس؛ و بنام اساکانوی یا یسکون در کوههای داخلی بودند. ما همچنان دیدیم که هریک از نمایانده های این قبایل قدیمی هنوز در بین باشندگان موجود منطقه و

اکثرا باعین نامها و درعین موقعیت های تعیین شده بآنها (توسط مولفین نقلشده) موجود اند؛ یوسفزی فعلی بر تمام آنها مسلط بوده و آنها را تحت الشعاع قرار داده است. حالا قبیله یوسفزی را تجزیه و بررسی میکنیم.

یوسفزی شامل دو بخش بزرگ مندائر و یوسف است. مطابق شجره افغانها، تقسیمبندی براین منوال است - سرابنری، اولین شاخه اولاده قیس، پتان شامل دو بخش عمده بنامهای شرخبون و خرشبون است. از اینها، خرشبون سه قسمت است بنامهای قند، زمند و کانسی. (زمند شکل مسلمانی چاوند است؛ درجریان سلطنت چاوند رای سولانکی از انهلوره، محمود غزنوی باین منطقه حمله نموده و آن را ویران نمود). از اینها، قند شامل دو طایفه بنامهای خاخی یا شاخی یا خواخی و غوریا است. خاخی شامل سه قسمت بنامهای مند، ماخ و ترکلانری است. و مند شامل دو طایفه بنامهای مندائر و یوسف میباشد.

طوایف مندائر، مندان یا مندر شامل عثمان، عثمان و راجراست. آنها در ساما یا سطوح یوسفزی زندگی میکنند. مندان نیز یک قبیله برهمن است.

عثمان شامل دو بخش کمال و عما است. کمال نام یکی از 24 قبیله اساسی اقوام ترک است. گفته میشود که عما قبیله دیگرترک کم شهرت است، لیکن شاید وابسته ناگا باشد.

کمال دو قسمت است - میشران و کیشران.

بخشهای مشران عبارتند از

ابا اما بوسی کرای متی موسا نیکبی
ویکتعداد نامهای فعلی اسلامی دیگر.

از اینها کرای یک قبیله ترک است که قبلا ذکرگردید؛ متی را قبلا دیدیم که اولاده شیخ بیت، بتنی است؛ موسا نیز موسوی هیرو دوتس درستراپی دوم است؛ اینها شاید شامل موسائی، اسرائیلیهای مذهب موزائیک اند؛ نیکبی را نیز قبلا دیدیم در نیکبختان، ایورگیتیس آرین و بعدا نیز خواهیم دید.

بخشهای کشران عبارتند از

الله داد	بداخان	بای	قاسیم	دالو
دیهگان	حمزه	لشکری	مغدود	مشوانری
رستم	ساهو	شادی	سلطان	

و دیگر نامهای اسلامی فعلی.

از اینها الله داد همان دایودوتوس است؛ بداخان همان بدا یادو یا گادون است؛ بای همان بوی یونانی است؛ دالو شاید همان دلزاک باشد؛ دیهگان همان دهی، یک قبیله جت دیگر است. مغدود گفته میشود که مانند ماخ است که همان مکواهانا راجپوت باشد. مشوانری را قبلا دیدیم؛ ساهو همان سلطانو، هندوی گرویده به اسلام است.

عما شامل دو بخش دولت و اسماعیل است. دولت شاید همان دوهیل، راجپوت بازرگان باشد؛ و اسماعیل همان سیماله، راجپوت بازرگان است.

بخشهای دولت عبارتند از

بهرام	قابیل	اسماعیل	ماهیار	مالی
معروف	مبارک	پاینده	سنگر	و غیره

از اینها بهرام همان بهری ختری یا براهمن است؛ قابیل همان قیول و ماهیار همان موهور، همان راجپوت بازرگان است. مالی حالا باشنده باجور شاید همان مال، راجپوت بازرگان یا مالی یک قبیله قدیمی هندی وادی اندوس باشد که بعد از او ملتان بنام مالیستان یادگردید. معروف میتواند همان نیر روپ، راجپوت باشد؛ مبارک همان بارک است که قبلا دیدیم؛ پاینده همان پاندی برهمن است؛ و سنگر همان سینگار راجپوت است.

بخشهای اسماعیل عبارتند از

بکال	بام	بهالر	بوکا	دور	عیسا
جونا	سکندر	سلیمان	طاوس	اوریا	و غیره

از اینها بکال همان بهاگل، راجپوت بازرگان است؛ بام همان بامه- دیوا برهمن است؛ بهالر همان بهلر، راجپوت پرامرا است. بوکا همان بوغا یک نام ترکی است. دور یا دود راجپوت است. عیسا همان اسی یا

اسیانی، اسوی سترابو، یکی از چارقبیلہ سکائی است کہ یونانیها را از بکتریانا معزول ساخت. جونا همان یونا یا یاکانا یونانی است؛ و سکندر همان الکساندر است. سلیمان شاید تغییر شکل اسلامی راجپوت، سولان-کی یا چالوک باشد.

عثمان شامل چارطبقہ است - اکا، کانا، علی، سادو. از اینها اکا شاید اخای یونانی یا آگا، جت و باحتمال بیشتر طایفہ ناگہ بہمین نام باشد. کانا همان کانی راجپوت است. علی یا عالی همان ایولی یونانی است. سادو مخفف سیہسادا است کہ همان سیسودیا، راجپوت گالوت است.

بخشهای اکا عبارتند از

عرب	بهرام	بیبو	دادو	دلزاک
دارازی	دوستی	گوجر	اسماعیل	جایل
جوگی	جونا	کابل	کالا	خوایداد
لال	ماہپالان	نیکبی	اوریا	پیراک
رسول	سین	شامہ	شاهدام	شیخ مالی

سکندر وغیرہ

ما تعداد زیاد اینها را قبلا دیدہ ایم. جایل راجپوت بازرگان است. جوگی یک قبیلہ مذہبی ہندو گرویدہ باسلام است. خویداد یا خداداد همان دایودوتوس است. لال شاید لار، راجپوت بازرگان باشد؛ مہپالان همان مہپی یا مہپال، ختری است؛ اوریا یا یوریا همان ہرایہ، راجپوت است؛ سین راجپوت است؛ شامہ همانند جریجا بہاتی، راجپوت یادو است.

بخشهای کانا عبارتند از

اسو	بارو	بوبر	چور	غلام	حمیل
حیدر	میتا	موسا	سامہ	شامکی	سیہصدا وغیرہ

از اینها اسو همانند اسی فوق الذکر است. بارو یک قبیلہ برہمن ہند شمالی است. چور یا چاور همان راجپوت چاوارہ است؛ حمیل همان حمیر، راجپوت سند است؛ میتا همان مایتیلا برہمن است؛ سامہ و شامکی همان سامہ و شامہ جریجا قبلا ذکر شدہ است؛ سیصدا همان سیسودیا، راجپوت گالوت است.

بخشهای علی عبارتند از

علی	بابو	بسو	برسیم	بیبو	چرانده
دابی	هیبو	اسماعیل	جوگی	کالا	مته
میگی	اوپی	پنجپاو	پاندو	پاینده	پیرا
سیدو	سامو	عمر	زنگی و غیره		

از اینها بسو همان بسی، قبیله برده هندی یا برده میراثی است؛ چرانده همان چارنداین یک قبیله فداکار مذهبی هندو است؛ دابی یک قبیله راجپوت است. اوپی، هوپی، هوپان یا ایپی را خواهیم دید؛ که همان اوپل ختری است؛ عمر همان عمرا سومرا، راجپوت پرآمارا است.

بخشهای سادو شامل دو قسمت جالو و داری است.

بخشهای جالو عبارتند از

ابا	آدینه	بسی	بداخان	بهالر
بودیلا	براهیم	قاسیم	دولت	دنیا
هوتی	کیچی	مالی	ماتی	نصرت
پاندو	پنجپای	رانا	شاهداد	تاجو
طاوس	عمرا	یحیا	ذکریا	

از اینها بودیلا همان بوتیلا، راجپوت است؛ خیچی یک قبیله راجپوت چوهان است؛ نصرت یک قبیله چترال است که باز خواهیم دید؛ پنجپای یا پنجپاینده همان پنج پندو، "پنج برادر" مشهور در افسانه های ایسپزی است؛ رانا همان رانیکا، راجپوت سولانکی است؛ یحیا همان جوهیا راجپوت است؛ ذکریا همان جاخر، جت است.

بخشهای داری عبارتند از

ادم	اکا	علی	بابو	بالو	بام
بانی	بارا	بیری	بیزاد	بودیلا	کمرال
کارا	چاجو	دلزاک	درپیزه	دور	گلوده
گوار	حسن	جعفر	جالو	کجو	کالو
خودو	لال	مدا	ماما	میرداد	موسا

اوسی صادق سرگین شیخان سلیمان تورکی
عثمان یوریا وغیره

از اینها ادم دوباره دربین افریدی میآید؛ بالو، بام و بارا همان بالا، باما- دیو و بارو، قبایل برهمن اند؛ بیری یک قبیله ختری است. کمرال و کارا نامهای ترکی اند. چاجو همان چجیرا، رهوراند؛ گالوده همان گالوت، راجپوت است؛ گوار یا گواری همان گبری سوات است که قبلا ذکر شد؛ جعفر همان جیپره، راجپوت پرآمارا است؛ جلو همان جلیا، راجپوت است؛ مدا یک قبیله جت است و مادا یک قبیله راجپوت بازرگان است؛ ماما یک قبیله برهمن است؛ اوسی همان اوسوال، راجپوت بازرگان است؛ یوریا همان هارایا، راجپوت است. سرگین نام وادی گیلگیت بوده و شاید یک قبیله در دو از همین محل باشد

راجر یا رازر (همان راجوار) یک قبیله راجپوت از دشت هندی است؛
بخشهای آن عبارتند از

احمد	اکل	اکو	بنگو	بهلول	بازید
بهلر	چوره	داود	دورن	گدای	غرنی
غلام	ایسپ	خضر	لنگر	ملیک	مامو
منی	معروف	مته	مغل	نیکبخت	پنجپاو
پایندو	سآدین	سرگین	شرغت	شموری	سیصده
سندی	عمر	زنده	وغیره		

از اینها بنگی یک قبیله جت و همانند سیکه بنگی و بنگش پتان است که بعدا هم دیده میشود. بهلول همان بیهیله، پرآمارا یا بهیل، خاتری است؛ چوره همان چاواره، راجپوت است؛ داود همان دادا است که بعدا هم دیده میشود؛ خضر همان خیجر، پرآمارا است؛ لنگر همان لنگها، راجپوت سولانکی است؛ مته و مغول اکثرا یکجا شده اند؛ پنجپاو همان پنج پندو است که قبلا ذکر شد؛ پاینده همان پندو یا پندی برهمن است.

یوسف یا ایسپ شامل پنج طایفه است: عیسا، موسا، بای، اکا و یوریا. آنها باشندگان کوهستان یوسفزی یا ایسپ اند که بصورت عام بنام یاغستان یاد میشود.

بخشهای عیسا، شکل اسلامی اسی (همان اسوا) عبارتند از					
عشیر	ایمل	ایپی	بربن	دادی	گدای
حسن	هوتی	ایلیاس	کیکا	کمال	کنبوه
مخو	ماما	ماشو	موسارا	میراحمد	نصرت
پنجپاو	سالار	سین	شرغه	شی	تاجو
طاوس	ورکم	ولایتی	یا	ذکریا	و غیره

از اینها ایپی همانند اوپی، یوپی، هوپی است که قبلا ذکر شد؛ کاکا در قبيله ختک دیده میشود؛ کمال و کنبوه قبلا ذکر شد؛ مدی، مدا و مدو یک چیز بوده و یک قبيله جت است؛ مخو همان مکواها است که ظاهرا یک ترکیب ماخ یا ماک و حنا با یکدیگر است. ماشوعین ماشوانری است که قبلا دیده شد. سالار و سین راجپوت اند؛ شی و یا جت اند.

بخشهای بای (بوپی یونانی) عبارتند از					
ابو	برخا	چغر	دولت	اسماعیل	ایسپ
مندی	نور	و غیره			

اکا (اها یونانی یا اگا جت و اکا ناگه) شامل دو بخش گوهره و رانری است. گوهره همان گهور، گهلوت، راجپوت است؛ و رانری یا رانی همان رانیکا، راجپوت سولانکی است.

بخشهای گوهره عبارتند از					
ابا	ادین	اکا	الا	بابو	بهلول
بای	برات	برچی	بیبو	چمبه	دادی
دولت	درزا	جوگی	خویداد	خواجو	لال
مهپالان	معروف	مشرک	متورا	میتا	موسا
ساحیل	سین	شامو	شرغه	سیبوجانه	سلیمان
زنکی	و غیره				

بخشهای رانری عبارتند از					
علی	ازی	بهرام	دور	غیبری	ایدال
جیلیم	کاره	خوازو	لندو	مدی	مخا
ملا	مالی	مردان	سین	سلیمان	سلطان

از اينها برات همان بهارت، قبيله خنياگر راجپوت است؛ برچي همان بهريجه، راجپوت بازرگان است؛ چمبه همان چنپاتا راجپوت است؛ لال همان لار، راجپوت بازرگان است؛ ساحل همان سوهور، راجپوت بازرگان است؛ سيوجانا همان سيپات و جونا، قبائل راجپوت مجاوراند. ديگران اكثرا قبالا ديده شده اند.

يوريا همان حرايا، راجپوت است. حالا در اينجا بسيار كم شده و در بخشهاي چغريزي باي يا بيزي فوق الذكر جذب شده اند. چغريزي يك طايفه بزرگ بوده متشكل است از

ارجون	باي	بركي	بسي	چور	فيروز
جونا	لغمان	مدا	مكي	مندی	ناصر
نصرت	اورمر	شكلي	سميل	طاوسان	يوريا وغيره

از اينها ارجون نام يك قبيله پندو راجپوت يادو است؛ بركي را قبالا ديديم؛ وهم بسي، برده هاي ميراثي هندي يا قبيله برده پريديال اند؛ چورشايد چوريا، قبيله گله دار هندي باشد. جونا يك قبيله راجپوت است؛ مكي همان ماكو يا مكواهانه قبل الذكر است. مدا و مندي قبائل جت اند. اورمر نام داده شده بيك فرقه مذهبي رافضي (مرتد) است كه مزاحمت زيادي در اين مرزها در منطقه امپراطوري اكبر تحت سلطه روشانيان ايجاد كردند؛ اورمر پختوي فرقه چراغ- كشان پارسي است، كه پس از عياشي نيمه شبی آنها وقتي كه چراغها خاموش ميشوند نامگذاري شده است. شاكالي همان شاكول، قبيله برهمن است؛ سميل همان سيمالا، راجپوت است كه بصورت عام در بخشهاي افغان بشكل اسماعيل ديده ميشود.

از جزئيات و تركيب مندائر و يوسف معلوم ميشود كه يگانه عنصر جديد وارده در امتداد آنها در تهاجمات قبالا ذكر شده، قبائل مندائر (مندراوني پليني) از سواحل هلمند و ترك كمال اند كه كوهها و سطوح متصل منطقه يوسفزي فعلي توسط ايسپ و طوايف وابسته بآنها اشغال شده بود. اما در اينجا قبائل ديگري بودند كه اين منطقه را يكجا با مندائر و يوسف مورد هجوم قرار دادند؛ بنامهاي غوريا يا بخش دوم قند، يك نامي كه قرار معلوم رابطه به كندهار و گندهارا دارد. قبل از امتحان تركيب غوريا-خيل

میتوانیم بطور مطلوب بخشهای باقیمانده خاخی ، بنام ماخ و تورکلانری
شجره ها را هویدا سازیم.

ماخ یا ماک همان مکواهانه، یکی از نژادهای شاهی راجپوت است مطابق
تاد ("سالنامه راجستان")، بآنهم از نگاه نسب، نه راجپوت ونه جت اند.
مکواهانه حالا در افغانستان توسط ماکو، یک قبیله کوچک تشکیل کننده
یکی از طوایف درانی افغان نمایانده میشوند. ماخ یا ماک در روزگار
موجود بحیث یک قبیله ساحوی متمایز در افغانستان شناخته نمیشوند، اما
تحت نام ماخ، بحیث یک نام- فوقانی، تشکیل دهنده خوگیانی و چمکنی و
لیلی بخش وزیری میباشد طوریکه قبلا ذکر شد.

ترکلانری طوریکه قبلا ذکر شد از نسب افغانها یا پتانها نبوده و متشکل
از یک مخلوط طوایف ترک است که اساسا در منطقه باجور و وادی کنر
متصل آن زندگی میکردند. اینها در بین افغانها از زمان قبول زبان پختو
و قومیت پختون یا پتان، پیروی پختونوالی و طرفداری از منافع پتان
شامل گشتند. آنها نمایانده مهاجمین سکائی اند که معزول کننده یونانیهای
بکتیریا بودند، طوریکه بواسطه سترابو ذکر شده است. غوریا یا غوریا-
خیل شامل چار قسمت بنامهای دولتیار، خلیل، چمکنی و زیرانی اند.

دولتیار(شاید دوهیل و جورا راجپوت رهتور) شامل دو بخش مهمند و
داود است. مهمند شامل دو بخش دارانی و خاتونی اند.

بخشهای دارانی عبارتند از					
ابا	احمد	اما	ایوب	ازگر	بابی
بوچال	دادو	دربی	غازی	حاجی	حلیم
حریرا	حسن	ابراهیم	عیسا	جانی بیگ	جایلی
کالا	خوجر	لنگر	ماخ	مندر	مندو
مرچا	متی	موسا	مزل	نیکی	نور
پندیالی	راول	سادو	ساک	سربیدال	سلیمان
تره کی	عمر	ولی بیگ	یعقوب و غیره		

از اینها دارانی شاید همان دارانگی، درنگای قدیمی آرین و چه بسا درانی
فعلی باشد. ایوب همان جوبسیا رهتور است؛ ازگر همان اگر، راجپوت

بازرگان است؛ بای می‌تواند عین بیبو باشد که اغلبا دیده شد و باینترتیب همان بیبا پرآمارا است؛ بوچل همان بوچل- گوت راجپوت است؛ دربی همان دهربی، طایفه خنیاگر راجپوت است؛ حلیم همان هلا راجپوت است؛ هریرا عین حرایا راجپوت است؛ جیلی همان جایل، راجپوت بازرگان است؛ و خجور همان خيجار، راجپوت پرآمارا است. سربیدال نام یک سلسله پارسی ایجادشده در سبزوار در 1337 م است، مطابق دهریبلوت، پس از مرگ سلطان الجایتو خاندان چنگیزخان، وقتیکه امپراطور مغول تاتار در فارس توسط عبدالرزاق باشتینی رو بزوال نهاد؛ کسیکه در راس یکتعداد ماجراجویان شروع باغتشاش نموده و شهرهای زیاد خراسان را تسخیر و سلطنتی در سبزوار اعلان میکند، جائیکه سلطنت او تحت یک سلسله 12 شهزاده برای 35 سال ادامه مییابد. عنوان قومی سربیدال، داگار بود. آخرین شهزاده سربیدال، امیرخواجه ابی مویاد، خود را به تیمورلنگ وصل نمود، وقتیکه او در سال 1380 م داخل خراسان شده و توسط این فاتح بصورت مطلوب برخورد گردید. تره کی "مربوط تارا" صورت جمع تورکی، راجپوت یادو است. دیگران را قبلا دیده ایم.

بخشهای خاتونی عبارتند از

عباس	احمد	اکا	علی	عظرا	باسی
بای	بختیار	بارک	بروید	بیان	بوتا
قسیم	دولت	گنداو	غوری	هدو	حاجی
حیدر	عیسا	اسماعیل	جنگا	کوکو	کته سر
خواجو	کودین	کوتک	مهیار	مینا	میتا
موسا	پاش	رامی	رزر	سنجر	سارا
شانی	سپیه	سلیمان	تنا	عمر	یوریا
عثمان	یحیا	یوسف	ذکریا	و غیره	

از اینها، نام-فوقانی خاتونی بمعنی "قبیله ملکه" بوده و ظاهرا به مریم، دختر خواجه مبارک، پسر و جانشین بارک حاجیب اطلاق میشود که سلطنت قرا خیتای را تحت شاهی 12 شهزاده تاسیس نمود، مطابق دهریبلوت، برای مدت 82 سال در ولایات کرمان و سوران وادی اندوس بحیث مربوطین شهزاده های مغول تاتار خانواده چنگیزخان در خراسان؛ بخشهای دارای علامه * بصورت جمعی بنام مریمزی، "طایفه مریم" یاد میشود. بخشهای دارای علامه ! بنام مستورزی یا "طایفه مستوره" یاد

میشود. بارتباط آنچه در رابطه به قبیله برکی قبلا گفته شد و هم اشتقاق بارکزی قبیله حاکم افغانستان از آنها، در اینجا باید گفت که دهیربیلوت میگوید، مولف نگارستان در رابطه به بارک حاجب فوق میگوید که بارک حاجب اولین سلطان قرا خیتای (مربوط سلطنت کرمان) از منطقه که او بومی آن بود، توسط شاه مغول فرستاده میشود (از کاشغر و زونغر، منطقه خیتای آ را) بحیث سفیر نزد سلطان محمد خوارزم شاه، و او با شناخت از توانائی های عالی اش او را در خدمت خود نگهداشته و بحیث "حاجیب" یا "پرده دار" مقرر میکند. باین ارتباط وزیر خوارزم شاه حسد برده و بارک حاجیب مجبور بترک دربار و عقب نشینی به سلطان محمد پسر جلال الدین میشود که ولایت غزنی را در اختیار داشته و در هند فرماندهی میکرد. بارک حاجب برای رسیدن باو مجبور بود از ولایت کرمان (در کنار دریای کرم) عبور کند که شجاع الدین روزینی (شاید از قبیله روسیا راجپوت چوهان، قبل از گرویدن باسلام) حاکم آنقسمت خوارزم شاه بود. این حاکم به تمنای مالکیت زندهای قشنگ در حرم حاجیب، که با فامیل و مربوطین او سفر میکردند، راه را برای او میندود. چون تعداد مردم بارک کم بود، با حیلۀ پوشانیدن کالای مردانه بتمام زنان و پیشروی جسورانه با حاکم مصادف میگردد که او توقع نداشت اینقدر مرد با بارک یکجا باشد (شاید او بواسطه بعضی از اقارب برکی ایشان در ناحیه مجاور لوگر که در مسیر آنها قرار داشت، کمک شده باشد)، جرات را از دست داده و در این تصادم نه تنها شکست میخورد بلکه اسیر گردیده و از حکومت خود محروم میگردد. لذا با بدست آوردن قدرت این شهزاده؛ بارک حاجیب خود را در راس حکومت کرمان نصب کرده و بتدریج باقای مطلق این منطقه تبدیل گردیده و خود را مستقل اعلان میکند. سلطان محمد دیگر او را کارمند خود فکر ننموده و مادر خود را که هنوز جوان بود بنکاح او در آورده و یک روز از طریق خویشاوندی یا شوخی باو میگوید "کی ترا باین مرتبه بلند و افتخار که حالا رسیدی، رسانیده است؟" بارک با افتخار جواب میدهد: "او آنکسی هست که سامانی را از سلطنت خود محروم نموده و بیکی از بردگان خود بنام سبکتگین (اولین شهزاده شاهان غزنوی) داد و او بعین ترتیب سلجوقی ها را از امپراطوری ایشان ربوده و به بردگان خود داد که خوارزمیان، اجداد تو اند." بارک 8 جانشین در قلمرو خود داشت که پسر او مبارک خواجه اولین است؛ که او این حکومت را پس از 11 سال سلطنت در سال 632 هجری (مطابق 6 اکتوبر 1234م) باقی گذاشت.

سلطنت خوارزم شاه که توسط مغول از بین می‌رود، بارک خان اراده نیک اوکتای پسر و جانشین چنگیز را حاصل می‌کند طوری که نتنها در قلمرو خود باقی میماند بلکه تا اندازه زیادی ساحه خود را وسعت میدهد. پسر او مبارک خواجه (بنام رکوع الدین خواجه حق توسط خوندمیر) چهار خواهر دارد بنامهای سنیج، یاقوت، خان و مریم که هر یک بعنوان ترکان یاد شده و تماما با خانواده مغولهای عمده ازدواج میکند. سلطنت ایجاد می‌کند توسط بارک حاجیب بحیث سلطنت قرا خیتای کرمان نامیده میشود. در اینجا 9 شهزاده این سلسله وجود داشتند که از 1224 تا 1306م شاهی کردند، یکدوره 82 سال؛ اینها عبارت بودند از بارک 11 سال، مبارک خواجه پسر او 6 سال، سلطان قطب الدین نواسه بارک 8 سال، حجاج پسر قطب الدین (چون کوچک بود خشویش برای او حکومت میکرد) 12 سال، سیور غتمیش پسر قطب الدین 9 سال؛ پادشاه خاتون دختر قطب الدین، شاه جهان پسر سیور غتمیش، محمد شاه پسر حجاج.

از بخشهای خاتونی فوق الذکر عباس، عطرا، باسی، باروید، بیان، قاسیم، کوکو، کته سر، سنجر و سپیاه تماما ترک اند (حداقل در نام). بختیار همان باختری یا "بکتریان" است. باقیمانده راجپوت و هندی بوده و تقریباً تماماً قبلاً ذکر شد.

بخشهای داود عبارتند از

علی	بابو	بازید	بیبی	باگل	حوسین
معمور	مندر	نیکو	تاجو	یونس	یوسف و غیره

از اینها داود همان دادو یا دادی بوده و بعداً دیده میشود زمانیکه درباره دادیکای قدیمی هیرودوتس صحبت میشود. بخشهای بابو، نیکو و حسین تماماً بنام مندکی "مربوط مندا" یاد میشود. دیگران قبلاً دیده شده اند.

بخشهای خلیل عبارتند از

اکو	اکا	بارو	ماتی	مشی
نور	ساک	سالار	ترک	

و دیگر نامهای اسلامی. نامهای فوق قبلاً توضیح شد بااستثنای اکو که همان اخوا و نمایانده اخیوی یا اخیان یونانی است.

چمکنی شاید یک ترکیب قبایل راجپوت چوهان یا چاهومن و کنا باشد که بهم متصل شده و شامل سه قسمت بنامهای ارنی، ارانی یا ارنیا، خانی و خوجه است. از این سه نام، ارانی یک طایفه کچواکه بوده و باز هم در بین قبایل کافرستان دیده میشود. خانی همان کیم خانی، یکی از قبایل راجپوت شاهی لیست تاد است. خوجه همان خو، یک طایفه دیگر کچوانه است که با ارنی یا ارنیا دیده میشود. کچوانه یا کشوانه یک قبیله مشهور هندی، نه راجپوت (نژاد آفتاب) و نه جت (نژاد مهتاب) از نگاه نسب است، اما در راجپوت قبول شده است. قرار معلوم آنها نام خود را به منطقه کش یا کج بلوچستان فعلی در جنوب و به هندوکش و کشمیر در شمال داده است. چمکنی با این نام عمدتاً در سفیدکوه بامتداد خوگیانی و لیلی وزیری مسکون اند، لیکن آنها در این حصص اکثراً پراکنده بوده و یک دهکده بنام خود در چند میلی شرق شهر پشاور دارند. گفته میشود که قبلاً تعداد چمکنی در این حصص بسیار زیاد بود؛ اما حالا آنها یک مردم گمنام اند.

بخشهای ارنی یا ارانی عبارتند از

برهم	کمر	دریا	دریپلاره	حسین
خوکی	لشکری	ناصر	تاوکی و غیره	

بخشهای خانی عبارتند از

امبرک	بلاجوا	گورگه	جمال	مدی
ماموت	مصطفا	شیرو	سلطان	توله

بخشهای خوجه عبارتند از

دری	حکیم	گلشیر	فتح	جلال
لنگر	میرزا	شومی	ولی و غیره	

از نامهای فوق، بهرم یا براهیم میتواند همان برهم باشد. کمرعین جیتوا یا جاتوی بوده راجپوت است. خوکی همان خوگیانی است که تشریح شد. تاوکی، توکی یا تویگی در بین قبایل سیستان دیده خواهد شد.

زیرانی همان جیران، راجپوت بازرگان است که حالا در افغانستان بحیث یک قبیله ساحوی شناخته نمیشود؛ اما فامیلهای پراکنده زیرانی یا جیرانی در بین تاجیک های ننگرهار یا جلال آباد در غرب خیبر یافت میشود.

مهمند (یا "مند بزرگ" که ترکیب آنرا دیدیم) یک قبیله یا مردم بزرگ بوده و اکثرا در نواحی ساحلی شمال بمبی یافت میشوند. در افغانستان آنها حالا عمدتا در ناحیه پشاور و در کوههای مسیر بین دریاهای کابل و سوات مسکون اند؛ اما هنوز بقایای یک قبیله در مهد اصلی آنها در حوالی کندهار در مند- حصار و دهکده های مجاور وجود دارد، جائیکه آنها مندرانی پلینی را نمایانده و نام خود را به دریای هلمند داده اند. آنها در اروپا توسط ویند فعلی سلطه آستریائیها نمایانده میشوند. از مهمندهای کوهی در مرز های پشاور، یک قسمت بزرگ بنام پندیالی یاد میشود پس از ناحیه ایکه آنها باشند آن شده اند؛ اما قسمت بزرگ بنام بای یا بایزی یاد شده و حدود 16 هزار فامیل تخمین میشوند. شهر عمده آنها گوشته بوده و گفته میشود آنها یک مردم منظم و ذکی بوده و نشاندهنده تعداد زیاد خواص وابستگی هندی میباشند. بای در چندین بخش طوایف مندانر و یوسف دیده شده و میتوان آنها را حالا در کوهات بیابیم، فقط در منطقه ایکه قبلا در اختیار یونانیها بود، بحیث یک مسکونه شگوفان و موقعیت ستراتیژیکی مهم در بین هند و بکتریا.

داود یا داودزی آشکارا یک شاخه مردم داودیوتره بهاولپوراست. داودزی و داودیوتره (پسران داوید) تغییر شکل اسلامی (پختو و هندی بالترتیب) نام هندی قدیمی دودی یا دادیکا، مردمی اند که حالا مورد بحث اند. در پهلوی داودزی در ناحیه هشتنگر، یک شاخه دیگر مهمند بنام محمدزی وجود دارد؛ و ماورای آنها در کوهها، قبیله عثمان- خیل یا عثمان قرار دارد. آنها مردم کاملا متمایز از طوایف عثمان فوق الذکر بوده و باشند کوه های هر دو ساحل دریای سوات از کوهی مور تا کوههای خنوره است که بین مهمند کوهی و رانریزی واقع اند. گفته میشود که آنها از منطقه غور باینجا آورده شده و بحیث ناقلین نظامی توسط سلطان محمود غزنی در اوایل سده یازدهم نشانده شده است. آنها نمایانده یوتوی هیرو دوتس اند که قبلا ذکر شد.

بخشهای عثمان- خیل عبارتند از

اکا	علی	اصیل	بدو	بلو	بوره
غازی	عیسا	کمر	کورش	مدا	مغول
مندل	سرکانی	سرنی	شامو	شینو	تیراهی
توری	عمر	زا			

از نامهای فوق، اصیل شاید مربوط به یوت، یوتی یا عثمان حقیقی است؛ بدو همان یادو بوده، بلو همان خاتری بهلی است؛ و بوره همان بوره راجپوت بازرگان است؛ غازی یک عنوان افتخاری عربی است که به رزمندگان اسلام داده میشود؛ کمر نام دیگری جیتوا یا جاتوی راجپوت است، طوریکه قبلا توضیح شد؛ کورش، کوریش، گوریش یا گوراچ تلفظ های مختلف راجپوت شاهی کیروچ، کوروچ یا کوریچ است. گرویدن این قبیله باسلام و حذف مذهب اصلی ایشان باعث تبدیلی نام به کوریش و ادعای نسب قبیله عربی است که خود نیز میتواند اصلا از کورش قدیمی پارسی مشتق شده باشد، قبیله کورش بعوض قریش که محمد بآن تعلق داشت، قرار معلوم در واقعیت یک قبیله اصیل عربی نیست؛ گفته میشود که کورش نام قومی اصلی کافر یا کافرستان فعلی است. مدا یک قبیله جت است؛ مندل همان مندن یا مندائر است؛ شامو عین سامه است، نسب فرقه بزرگ جریجا قبیله یادو است؛ مهد اصلی آنها در سیویستان یا سیبی فعلی است، جائیکه شهزاده نامی آنها، سمبوس با الکساندر جنگید، طوریکه توسط آریین ثبت شده است. شینو همان شنواری است که دوباره دیده میشود، همراه با تیراهی و توری.

بخش عثمان مندئر فوق الذکر که بصورت عام بنام عثمان - نامه یاد میشود باشندگان میلانهای جنوب کوههای مهابان در ساحل چپ اندوس و متصل قبیله گدون یا جدون میباشد. این گدون نمایانده قبیله بزرگ یادو است که مطابق تاد "بهترین مثال یا تصویر تمام قبایل هند است." نام آنها نام پدری اولاده بودا، اجداد نژاد مهتاب گردید. مهد قبلی آنها در این حصص در جادو کا دنگ یا "کوههای یادو" در کوههای سالت (نمک) جیلیم است؛ از اینرو آنها یک مسکونه بزرگ را به داخل زابلستان عبور دادند، جائیکه آنها شهر گنجی (غرنی فعلی) را بنیاد نهاده و "انمناطق را حتی تا سمرقند پرجمعیت ساختند". آنها در منطقه زابل نام بهاتی (ازینرو شاید بتنی افغان) را اختیار کردند. شاخه دیگر یادو که در سیویستان مستقر شدند (سیبی فعلی) تحت نام جریجه نیز لقب خود را تغییر داده و عنوان هری

یا کریشنا را بحیث نام نسبی خود اختیار نمودند که نظر به رنگ چهره سیاه و تیره او بنام سامه یا شامه یاد میشد. از زمان گرویدن باسلام، این نام به جم تبدیل شده که عنوان شهزادگان جریجه کوچک لس بیله در بلوچستان میباشد.

گدون مهابن یک شاخه گدون یا جدون مربوط پکلی در هزاره (ابهیسارا سانسکریت) در جانب مقابل اندوس است، جائیکه آنها بامتداد دریای دورح (ازینرو دوروابهیساره راجاتارینگینی) تا سطوح یوراش قرار دارند؛ شاید یک مهد قبلی یوراش، وراش، بوریش یا بیوریش قبیله راجپوت. گدون مهابن شامل دو بخش سالار و منصور است.

بخشهای سالار عبارتند از

ادین	علی	علیشیر	اتو	قلندر	قاسیم
دولت	گوار	عیسا	خواجه	متی	سالار
شاه	سلیمان	یود	عمر		

بخشهای منصور عبارتند از

بارا	کمر	دولت	دود	دونو	غوری
ایدو	عیسا	اسماعیل	خیدر	کورم	موسا
پریایه	شیب	تورا	عمر	ذکریا و غیره	

از این نامها علیشیراغلبا در بین بخشهای چندین قبیله افغان در مرزهای اندوس دیده میشود و معلوم میشود که با شهزاده مشهوری باین نام ربط دارد که او در خراسان در اواخر سده پانزدهم حکمرانی میکرد. امیر علیشیر، نظام الدوله، یک کتابخانه بزرگی در هرات جمآوری کرده بود (دهیربیلوت میگوید) که ریاست آنرا خوندمیر مورخ بعهده داشت. گوار همان گوارای، گبر سوات است که قبلا توضیح شد. یود، یوت یا یوتا میتواند همان عثمان باشد. عمر همان عماره پرامارا است که بکثرت در این مرز دیده شده است. بارا یک قبیله برهمن است. کمر شاید عین قمر باشد. دود همان شیواچاری، طایفه مذهبی فدائیان هندو است. توره همان تواره، توری یا توار، یک قبیله مشهور نژاد یادو یا گدون است.

در پهلوی قبایل منظم یوسفزی که فوقاً تشریح شد، در بین آنها یکتعداد زیاد مردم مخلوط طبقات پائین و محتاج وجود دارند که تقریباً تماماً دارای منشای هندی بوده و بصورت جمعی هندکی یاد میشوند. آنها تماماً مسلمان بوده و شامل طبقات مختلف صنعتگران، کارگران، موسیقی دانان، محافظین، جاروکشان و غیره میشود. آنها در اکثر موارد مربوط به زمین بوده و با وجودیکه هیچگونه مالکیتی بر آن ندارند، به منطقه بومی خود چسبیده و وفادار اند (صرفنظر از تغییرات در مالکین، فاتحین و حکمرانان منطقه). هندکی نمایانده قشر سودره هندی بوده و بصورت عام در امتداد مرزهای اندوس منحیث وابسته ها، رعیت (باجگذار) و نوکران قبایل افغان و پتان وجود دارند. در اینجا یکتعداد زیاد طبقات روحانی متشکل از تنظیمات مختلف و اکثراً ارثی نیز وجود دارند که بواسطه اعانه داوطلبانه افراد قبایلی بصورت بخشش زمین، اجوره یا هزینه غذا، عشریه و غیره کمک و تقویه میشوند. مانند سید، پیر، ملا، میان و غیره. در اینجا یکتعداد کشمیری و گوجر نیز یکجا با دیگر ولگردان مسلمان و یکتعداد قابل ملاحظه مسکونه های قبیله ختک وجود دارند که حالا دیده میشوند. در اینجا در تناسب متفاوت و در حصص مختلف یکتعداد تجاران و دکانداران هندوان نیز هستند که بانک و تجارت منطقه را اداره نموده و مذهب بتپرستی یا شرک خود را تحت قیودات معینی در مقابل رعایت عامه آن حفظ نموده اند. طبقات پائین و آنهائیکه سهمی در زمین ندارند فقیر و همسایه یاد شده و بردگان بنام مرای نامیده میشوند. باینترتیب سروی قبایل باشنده فعلی منطقه گنداروی قدیمی هیروودوتس پایان میرسد.

در جنوب گنداروی منطقه اپریتای قدیمی یا افریدی فعلی قرار دارد. برای این پژوهش میتوانیم این منطقه را شامل تمام گردنه های شرقی و میلان های جنوبی سفیدکوه و آن قسمت میلانهای جنوبی کوههای سلیمان که بواسطه دریای کرم آبیاری میشود فرض نمائیم. این ساحه در شرق محدود است به اندوس در آنقسمتی که بین اتصالات دریاها کابل و کرم واقع است؛ و توسط دریای کابل در شرق کوه خیبر از منطقه گنداروی جدا شده است. لذا این مسیر شامل وادی کورم و شاخه های آن و نواحی بنو، کوهات و پشاور در قلمروی برتانیه است. در این ساحه وسیع، اپریتای هیروودوتس، من یک قبیله را بنام افریدی کوههای خیبر تشخیص کردم که میتواند قوم مسئول برای باجدهی داریوش بوده و در آنزمان قبیله مسلط در

اینقسمت سترایی باشد. از جمله اقوام دیگر باشند این منطقه، آریین دو قوم دیگر را نام میبرد: تیرایو و ارساکوی که بمقابل آنها الکساندر لشکرکشی میکند. از اینها، تیرایوی شاید تیراهی روزگار ما باشد در تقدم به توری وادی کرم که شاید پس از واگذاری ولایات اندوس توسط سیلیکوس نیکاتور به ساندر-ا- کوتوس به منطقه آمده باشند(طوریکه قبلا ذکر شد). ارساکوی بطور مطمئنه توسط اورکزی فعلی نمایانده میشود. بدون شک این قبایل قدیم در ساحه وسیعتری نسبت بساحه موجود آنها زندگی می کردند؛ و موقعیت آنها نیز بواسطه تهاجمات قبایل دیگر در دورانهای بعدتر تا اندازه زیادی تغییر یافته است. از جمله قبایلی که حالا در ساحه فوق یافت میشوند مهمترین و پرنفوس ترین آنها عبارتند از افریدی، اورکزی، ختک، بنگش، توری، جاجی، منگل، شنواری و تیراهی. و در بین آنها یک مردم وابسته یا پائین بنام هندکی فقیر و همسایه یافت میشود مشابه به آنچه ذکر شد در بین یوسفزی. حالا ترکیب قبایل متذکره را بررسی میکنیم.

افریدی، اپاریدای یا اپاریتای هیرو دوتس را میتوانیم باشندگان تمام منطقه جنوب دریای کابل از کوه خیبر تا اندوس و تا جنوبترین منطقه یعنی معادن نمک کالاباغ و بهادر-خیل در نظر گیریم. در روزگار موجود آنها محدود به کوههای حوالی شهر پشاور اند - تا نیمه غربی کوه چرهات (چیرات)، گذرگاههای کوهات و خیبر و کوههای شمال گردنه ملاغر قلعه راجگل سفید کوه و حدود 30 هزار فامیل تخمین میشوند. افریدی در شجره نامه افغانها، در بخش کاکای کرای، کرارای، کرارانی یا کرالانری شاخه غرغشتی افغان بامتداد ختک، جدران، عثمان، خوگیانی، شیتک، سلیمان و غیره طبقه بندی شده اند. کرالانری عین ترکلانری بوده و متشکل از دو بخش کودی و کاکای است؛ کاکای (شاید عین کوکی، یک قبیله ناگه که تا هنوز وجود دارد) متشکل از قبایل فوق الذکر است؛ کودی متشکل از دلزاک، اورکزی، موسا، منگل، توری، حنی، وردک و غیره است. مطابق گزارشات بومی، گفته میشود که افریدی توسط قبیله دلزاک از سطوح هموار منطقه اخراج شدند که قدیمآ تعداد آنها بسیار زیاد و قدرتمند بوده و اولین قبیله بودند که از کابل از طریق معبر خیبر بناحیه پشاور داخل شدند که در آنزمان بنام بگرام یاد میشد(محلّی در پشاور که حالا کانتونمنت برتانیه در آن قرار دارد) پس از نام مرکز آنها که از راجای لاهور یکجا با تمام منطقه تا به اندوس بدست آورده و با عبور از دریا

فتوحات خود بطرف شرق را ادامه دادند. آنها یک قوت قوی از طوایف خود را با لشکر سلطان محمود در تهاجم به سومنات فرستادند. در زمان تهاجم دلزاک، اینقسمت افغانستان شرقی یعنی وادی پشاور و هر دو ساحل اندوس توسط سورکافر یا سرخ کافر اشغال شده بود که فکر میشود اولاده یونانیهای باشنده قبلی تمام منطقه از کابل تا دریای جیلیم یا جهیلیم بوده باشند، اما شاید بشمول سوریا یا سورجیانسی راجپوت نیز. این دلزاک ها که گفته میشود یک قبیله ترک در زمان محمود غزنوی یا پدر مشهور او سبکتگین بود (اما بگمان اغلب یک طایفه جاتا سکائی که یونانی را سلب مالکیت کرد)، بتدریج از منطقه هموار بکوههای اطراف و عمدتاً به ارتفاعات کوههای سوات و بونیر و خیبر رانده میشوند. دلزاکها رفاهیت خود را تا زمان میرزا الغ بیگ حاکم کابل (1520 تا 1545 م) نگهداشته بودند، تا وقتیکه آنها بواسطه قبایل یوسفزی و غوریا (طوریکه قبلاً ذکر شد) سلب مالکیت و از منطقه به ساحل شرقی اندوس، به چاچ و پکلی رانده میشوند. در این حصص (هزاره چاچ) دلزاک بمقابل حکومت مغول دهلی اغتشاش میکند، امپراطور جهانگیر (1546م) یک لشکر جهت سرکوب آنها فرستاده و یکقسمت بزرگ قبیله که زنده مانده بودند به هندوستان تبعید گردیده و در حصص مختلف هند مرکزی و دخان پراکنده میشوند. یک مسکونه کوچک اولاه این دلزاکها در ایالت راجپوت دولپور وجود داشته و شاخه های کوچک و پراکنده این قبیله در تمام نواحی چاچ، هزاره و پکلی بشمول کوه های بونیر و در خود پشاور یافت میشوند.

دله زاک یا دلزاک ("زاک بزرگ") پکلی و بونیر شامل بخشهای ذیل اند:
 اما بوری* مندو* مانی موتیک سمر*
 سنی عمر* وتک* یاسین ذکریا* و غیره

از اینها، آنهاییکه علایم* دارند راجپوت و هندی هستند که در فقرات قبلی ذکر شد.

افریدی، مطابق گزارشات خودشان، از منطقه غور آورده شده و در مهد فعلی ایشان توسط محمود غزنوی بحیث ناقلین نظامی جهت دفاع گذرگاه خیبر نشانده شدند. آنها بواسطه ناقلین تازه از عین محل تقریباً دو قرن بعد تر تقویه میشوند که توسط شهاب الدین غوری آورده و نشانده شدند. آنها

ادعا دارند که اولاده یک کریرای از طریق زن او یعنی میمانه میباشند؛ و ظاهرا بمعنی اینستکه آنها کرای یا گرای ترک منطقه میمنه در مجاورت مسکونه های موجود ترک کرای در کوههای خراسان جنوب مشهد هستند. افریدیها دارای چندین قریه بوده و خیمه ندارند، اما اکثرا در کلبه های متحرک و چوکاتهای چوبی زندگی نموده و مردمان شدیداً غارتگر و جنگ جوی، لاغر اندام، تیز چشم و چهره روشن و بدن نامناسب میباشند.

افریدی شامل پنج بخش است

میته آدم یولا اکا میری

میته. بااستثنای داشتن یک مسکونه کوچک در تاخال یا تاکال و دهکده های مجاور آن در حوالی شهر پشاور، حالا در افغانستان بحیث یک طایفه جدا شناخته نمیشوند؛ اکثریت آنها توسط امپراطور جهانگیر به هندوستان تبعید شده و عمدتاً در حوالی حیدرآباد در دخان مسکون میشوند؛ دیگران در زمانهای مختلف به ایالات راجپوت هند مرکزی مهاجرت می کنند؛ گفته میشود که بعضی از آنها در پانی پت نزدیک دهلی مسکون اند.

آدم. آدم-خیل یک طایفه بزرگ و مهم افریدی است که حدود 4 هزار فامیل اند؛ و عمدتاً در تجارت نمک بین معادن کوهات و ارتفاعات در شمال و غرب ماورای مرزهای برتانیه مصروف اند. آدم-خیل باشندگان کوههای کوهات و چرهات بوده و نسبت به دیگر طوایف افریدی در موقعیت، رسوم و منافع کاملاً متمایز بوده، شامل فرقه های شامل و گار نیستند اما نظر به مقتضیات میتوانند بهر یک وصل شوند. آنها شامل سه بخش حسن، جواکی و گلی هستند که جمعاً بنام کتوری یاد میشوند؛ طوریکه تمام آدم-خیل کتوری بوده و کتوری نام یک قبیله مشهور جاتا است.

بخشهای حسن عبارتند از

خور علی افریدی اشو* جونا*
کالا* میامی شاهو زاگو و غیره

بخشهای جواکی (جاوا-کی = "مربوط جاوا")، نام یک گردنه جنوبی یا سرآشویی سفیدکوه، عبارتند از

عطا ایتم بیبی* دولت گودی* حسنو*
 پای* سینی* یاغی مهوال

بخشهای گلی (گلی شاید گایلی کورد باشد) عبارتند از
 باکل* بوستی دربی* فیروز میری* مولا*
 نیکزن شرقی* زرغون و غیره

از اینها دارای علامه* راجپوت و هندی اند طوری که قبلا ذکر شد. اخور یا اکور بمعنی خانه یا فامیلی میباشد؛ اینها بعضی اوقات بنام ای-خیل یاد می شوند. بآنهم گفته میشود که خور نام یک قبیله برهمن هند شمالی است؛ و اینکه کلمه خور به نامهای چندین بخش مهمند کوهی پندیالی و غیره افزود شده است. اپریدی نمایانده اپریتای قدیمی است. اشو نمایانده اشیاک هندی و اچی یا اچاک درانی است. زاکو شاید همان دلزاک باشد. هستو یک نمایانده مقدس (عتیقه) هستی قدیمی یا قبیله استیس، و لذا استکینی قبل الذکر گندهاری است. یاغی بمعنی آزاد و مستقل است. مولا نام یک کوه جداکننده افریدی از اورکزی است؛ ملاغر = "ملا کوه" (پختو) است. زرغون بمعنی سبز و تازه (پختو) است.

یولا شامل شش بخش است: ملیک دین، قمبر، قمر، کوکی (که جمعا بنام فیروز-خیل یاد میشود)، سپاه و زخه.

بخشهای ملیک دین (سامل درسیاست) عبارتند از
 الائی دربا* دولت جنده جعپر* جونا*
 کالو* کرمننا کتی* مته میری نصرت
 ناتو رنرا* شاهی عمر و غیره

بخشهای قمبر (گار درسیاست) عبارتند از
 علی انای بوی دربی متخان میران
 نیکزن پیپی پخال شان شیخمل سورانی
 تور وتار زنه و غیره

بخشهای قمر (سامل) عبارتند از
 ابابکر ابدال ایمل اسکندر خروگی خداداد

کرمانه لندی مته پاینده تورکل زخا وغیره

بخشهای کوکی (گار) عبارتند از
ابدال باری گلی کتی مدار مدو
ماکو مشی میران پریدی شیرخان سکندر
توار ولی وغیره

بخشهای سپاه (سامل) عبارتند از
ابابکر ابدال بغداد دریوندی غیبی هورموز
جاواکی کارو لندی سوران وغیره

بخشهای زخا (سامل) عبارتند از
انای باری خسروگی محب نصرالدین پخای
پاینده شان زوالدین وغیره

ازنامهای فوق، یولا شاید هول راجپوت باشد. ملیک الدین-خیل بمعنی "آنهاى دارای مذهب شاهى اند"؛ دولت-خیل "خدمتگاران دولت" سلطان محمود اند. میری-خیل "بستگان قصر شاهى" اند. شهو-خیل "بردگان شاهى" اند. علامه داران * قبایل راجپوت و هندی اند طوریکه قبلا ذکر شد. دربا همان دهربی، قبیله خنیاگر هندی است.

قمبریک طایفه کرد بوده و شاید یک شاخه قمبرانى بلوچستان باشد، همان قبیله ایکه فامیل حکمران کیلات مربوط آنست. در بلوچستان، قمبرانى ("آنهاىیکه مربوط قمبراند") گفته میشود که منشای عباسی دارند؛ در افغانستان، گفته میشود که آنها در کوههای شمال کیلات توسط محمود غزنوی مسکون شدند. انای عین یونای و انوای بوده و یک قبیله ختری و هم هندوی کیاست. بوری شاید همان بور، راجپوت بازرگان یا بهری ختری بوده و پبی همان پبیا، راجپوت چوهن است.

میران همان میر میروره است که نام خود را به ناحیه میرنزی داده است. پخای همان پشه ای است که بعدا خواهیم دید. شان شاید چوهان راجپوت باشد. شیخمل همان سری مل، راجپوت بازرگان و شامل بخشهای فرعی باش-خیل، نظرببیگ، میرزا-بیگ و ولی-بیگ است؛ عناوین نشاندهنده

تازه واردین، شاید در زمان تیمورلنگ که توسط او عنوان بیگ اول در هند معرفی شد. متخان همان سری مت قبیله راجپوت است. سورانی همان سوره چوهان است که نام خود را (سوران جمع سوره یا سور) به یک ولایت سوران و آبریز دریای گومل داده که ناحیه بنو (برتانوی) یکحصه آنرا تشکیل میدهد. تار و وتر شاید همان توار و تواری، راجپوت یادو است.

قمریک نام دیگر راجپوت جیتوا بوده و شکل متمایز قبر فوق الذکر است که هر دو مربوط به فرقه های متخاصم (سامل و گار) اند. ابدال بعدا در بین درانی دیده میشوند. ایمل شاید سری مل، راجپوت بازرگان، کرمانه یا کیرمانه همان مردم کیرمان وادی دریای کرم است.

کوکی یک طایفه ناگه و بسیار قدیمی در اینحصه است. باری همان بارا برهن است. کتی یک شاخه قبیله ایست که نام خود را به ناحیه کتواز غزنی داده است. پریدی عین اپریدی فوق است و یکجا با بخشهای همین نام در بین مموزی، زیموخت و علیخیل مهسود وزیری و شاید یکتعداد دیگر دیده شود (نمایانده اپریتای هیرو دوتس).

سپیه شاید نمایانده یک قوه نظامی کاشته شده در اینجا بحیث ناقلین توسط سلطان محمود باشد. دریوندی بمعنی "سه دسته یا کمپنیها" است. هرمرز و بغداد شهرهای شناخته شده اند، و شاید خانه قبایل آمده باینجا که دارای این نامها بودند. غیبی و جاواکی نیز پس از موقعیت های غیب در ناحیه راولپندی و گردنه جاوه سفید کوه نامگذاری شده اند. کارو در بین بخشهای بعضی قبایل پتان دیده شده و شاید همان کاوروی یونانی یا همان لیدی (گریاوس) باشد.

زخا شاید یک شاخه دلزاک باشد. خسروگی عین خروگی بخشهای قمر بوده و شاید همان ششروزی قبلی باشد، طوریکه خسروگی نیز بنام خسروزی یاد میشود، همان چچیره-روسیا یکجا با چوهان راجپوت.

بخشهای اکا (سامل) عبارتند از

بسی	عیسا	کریرای	کتی	مدا	معروف
میری	سنجر	شیر	سلطان	و غیره	

از اینها بسی شاید همان بسی هندی یا بردگان ارثی مالکان راجپوت باشد؛ یا همان بیسی پلینی، یک قوم پایونای که چندین قبیله آنها در سواحل ستریمون در قاعده قله هایموس، سلسله کوه بالکان مسکون اند. کریرای همان کرای ترک است. سلطان یک قبیله هندو دشتهای هند است. دیگران را قبلا دیده ایم.

میری یا مری یک قبیله هندی بوده و عین میران است پس از آنها ناحیه میرانزی (برتانوی) نامگذاری شد. میری حالا بحیث یک قبیله جدا در اینجا وجود ندارد اما با ملیک الدین و اکا فوق الذکر یکجا شده اند. در اینجا بررسی ترکیب قبیله افریدی پایان میرسد. متصل بآنها در جنوب مردمان اورکزی اند که من در فقره قبلی با اراساکوی آرین تشخیص نموده ام.

اورکزی از افریدی بواسطه سلسله ملاغر جدا شده است، که آبریزی بین دریاهاى بارا و تیراه است، اولی جریان شونده در منطقه افریدی و دومى در ورکزی است. اما قبل از تشریح ورکزی، مطلوب است که اولاً تیراهى را بررسی کنیم، منطقه قدیمی آنها و هم منطقه شنواری که تیراهى حالا در بین آنها عمدتاً مسکون اند.

تیراهى را من بحیث تورایوی آرین در تقدم به توری کرم تشخیص داده ام که همسایه های نزدیک آنها و هم مردمان باشنده قدیمی در این حصص اند؛ زیرا باساس گزارش آرین، تیرایوی قرار معلوم منطقه شمال سفیدکوه وهر دو ساحل کوفینیس (دریای کابل) را در اختیار داشتند و مسیری است که در آن تیراهى ها بتعداد زیادى یافت میشوند؛ در حالیکه توری کرم تماماً در جنوب سفیدکوه بوده و دارای مسکونه در شمال آن سلسله نمیباشند. تیراهى ها یکمردم دارای جلد خوبتر نسبت به توری بوده و هم با یک لهجه خاص خودشان صحبت میکنند که تیراهى یاد میشود؛ اما آنها حالا در افغانستان بحیث یک قبیله ساحوی جدا وجود ندارند. منطقه قدیمی آنها حالا بنام تیراه یاد شده و بواسطه ورکزی مسکون است که متشکل از وادیهای مستوری و خانکی بوده و آبریز منطقه واقع در بین گردنه ملاغر و سلسله سمانه غر است، این آخری (سامانهغر) جداکننده منطقه تیراه از وادی کرم و قبیله زیموخت میباشد. قبلا منطقه تیراه، قرار معلوم، دارای

یک ساحه بمراتب وسیعتر در جنوب و شمال شاخه شرقی سفیدکوه بوده است؛ ناحیه تیری جنوب میرانزی که حالا توسط ختک مسکون شده و تیرگری در بالای دریای کابل که توسط جریانهای علیشنگ و علینگار وصل شده، شاید نامهای خود را از تیراه اخذ نموده باشند. شاید این در ناحیه تیرگری باشد که بار اول الکساندر با تیرایوی مقابل میشود. در روزگار موجود مهد عمده تیراهیهها در کوترود - "دریای قلعه" - وادی منطقه شنواری در ناحیه ننگرها یا جلال آباد است؛ و احتمالاً در همین وادی نازیان بوده که الکساندر شهرک دو-دیواره را تسخیر و تخریب مینماید جائیکه او زخمی میگردد؛ و بعداً از همینجا بطرف اندکه مارش میکند، طوریکه قبلاً گفته شد. در وادی نازیان (کوترود) تعداد تیراهیها حدود 2 هزار فامیل بوده و تعداد زیاد دیگری در ناحیه پشاور وجود دارند، جائیکه آنها در شاخه های کوچک در بین نفوس عمومی پراکنده اند؛ آنها همچنان در اکثر حصص لغمان بطور پراکنده در بین تاجیکها یافت میشوند که یکجا با آنها بحیث اولاده مشترک از یک نسب شناخته میشوند (توسط افغانها). آنها حالا در منطقه تیراه یافت نمیشوند چون این منطقه کاملاً بواسطه ورکزی اشغال شده است، آنهائیکه قبلاً در منطقه هموار کوهات و میرانزی مسکون بودند. در مورد قبیله شنواری که حالا تیراهیها در بین آنها مسکن عمده خود را دارند، در رابطه به منشا و مقدم پیشین آنها معلومات اندکی وجود دارد.

شنواریها توسط بعضیها از اولاده البانیهای فعلی فرض میشود که در منطقه موجود ایشان در وادی نازیان، بحیث محافظین مدخل غربی گذرگاه خیبر توسط نادر افشار در نیمه سده گذشته مسکون ساخته میشوند و از آنزمان نام اصلی شیروانی آنها به شنواری تغییر شکل یافته مییابد. خود مردم نیز هیچگونه شکی نه در مورد چنین منشا دارند و نه کوچکترین اثباتی برای داشتن چنین منبع. زبان آنها پختو بوده و رسوم و پیشه آنها با پتانها هموائی دارد. مسکونه های 12 هزار ترکمن قزلباش کاشته شده توسط نادرشاه در کابل، زمانیکه او بطرف هند پیشروی میکند، هویت خود را در مجموع حفظ نموده اند؛ آنها در بین خود ترکی صحبت نموده اما زبان پارسی را در امور روزمره بکار میبرند و خود را در بین یک نفوس متعصب فرقه سنی، قویا پیروی فرقه پارسی اسلامی شیعه میدانند. شنواریها احتمالاً سنوبری یا سیناوری، اولاده راجپوت هندی اند. آنها باشندگان میلان های شمالی و قاعده سفیدکوه از معبر خیبر بطرف غرب

تا وادی مازینان میباشند، جائیکه آنها با قبیله خوگیانی (هیگینوی هیرودوتس) قبل الذکر ملاقی میشوند؛ آنها نیز دارای یک مسکونه قابل ملاحظه در وادی کاوشان هندوکش و دیگری با قوت کمتر در شایگل یا سایگل وادی کافرستان، آبریز دریای کنر میباشند. شنواریها حدود 15 هزار فامیل تخمین شده، عمدتاً قاطر پرور بوده و تعداد زیاد قاطر برای انتقالات خود پرورش میکنند. شنواری شامل چار بخش بنامهای سنگو، مندو، سپاه و علیشر است. سنگو-خیل و مندو-خیل باشندگان قدیمی و شاید طایفه تیرایوی باشند؛ سنگو شاید قبیله سنگایوس باشد که هیفاییشن ریاست شهر گرفته شده از استیس (از هستو-خیل جاواکی افریدی) را باو میدهد، طوریکه در یک فقره قبلی ذکر شد. مندو را قبلاً دیدیم؛ آنها قسمتی از مند بزرگ قبیله جاتا بوده و دارای عین منشا مانند ویند اروپائی است. معلوم میشود که سپاه و علیشر تازه واردین بوده و قبلاً دیده شد.

اورکزی (اراساکوی آرین) قبلاً باشنده نواحی کوهات و میرانزی بوده و اولاً توسط ختک و بعداً توسط بنگش حدود 6 یا 7 صد سال قبل بواسطه اولی و حدود 450 سال قبل و یا کمتر توسط بعدی، مطابق به گزارشات بومی، بکوههای تیراه رانده شدند. تعداد ورکزی حدود 30 هزار فامیل بوده قسماً سنی و قسماً شیعه در مذهب و قسماً شامل و قسماً گار در سیاست اند. بعضی طوایف ایشان ورکزی اصیل شناخته نمیشوند؛ این طوایف قبولشدهٔ مشتی، علی و شیخان اند. میشتی در پختو بمعنی "باشندگان و مسکونین" بوده و میتواند به باشندگان قدیمی قبل از تهاجم ورکزی اطلاق شود؛ بخش میشتی شامل ماما، یک قبیله برهمن است؛ دادی یک قبیله هندی است که بعداً بهنگام صحبت بر سر دادیکای هیرودوتس خواهیم دید؛ حیدر و دیگران نامهای اسلامی است. علی که من آنرا نمایانده ایولوی یونانی میدانم تشکیل دهنده بخشهای چندین قبیله پتان در این حصص افغانستان بوده و نام خود را به یک ناحیه قابل ملاحظه در سرآبه های دریای کرم (علیخیل) داده است؛ بخشهای آن شامل اختان، براهیم، گندا، مستوره، سوکری و غیره است که از آنها اختان بحیث اختو دوباره ظاهر میشود. براهیم شاید همان برهمن باشد. گندو همان گوندا، قبیله هندی گله دار است. سوکری همان ساگره راجپوت پرامارا است. مستوره شاید مها استوره یا ماه اوستوره، قبیله اوستوری باشد که بعداً بحیث ستاوری پلینی خواهیم دید. شیخان جمع شیخ است، یک عنوان داده شده به گرویدگان اسلام در هند؛ بخشهای آن مره، مولا،

رنگین و غیره است. این سه قبیله قبول شده تماما سنی و شامل اند باستانهای علی که گار است؛ اینها در بین همسایه یا "وابسته" شناخته شده و بیش از 10 هزار فامیل تخمین میشوند که یک سوم قبیله ورکزی میباشد. ورکزی با یک لهجه پختو خاص خودشان صحبت میکنند که از پختوی معمولی یوسفزی نسبت به افریدی دورتر است؛ اینها اکثرا در بین خودشان بواسطه دشمنیهای فامیلی تقسیم هستند؛ اینها شامل چار بخش بشمول همسایه فوق الذکر اند یعنی دولت، اسماعیل و لشکر.

بخشهای دولت عبارتند از			
عبدالعزیز	برمحمد	بزوتی	مانی
سپاه	اوستوری	عثمان	فیروز و غیره

از اینها عثمان و فیروز شامل و سنی است؛ دیگران تماما گار و شیعه اند، باستانهای بزوتی و اوستوری که هر دو سنی اند.

بخشهای اسماعیل (تماما سنی) عبارتند از			
اکا	براهیم	عیسا	خادی*
محمد			
مما	موسا*	ربیا*	سده و غیره

از اینها علایم* شامل و دیگران گار اند.

بخشهای لشکر (تماما سنی و گار) عبارتند از			
علیشیر	ایا	مامو	پری
			سالار
			تاغا و غیره

از اینها مانی شاید همان مند، راجپوت بازرگان باشد یا پیروان مانی، موسیس فرقه مانی رافضی که در یکزمان بسیار زیاد و مشکلزا در این حصص بودند. تاغه همان تاگه برهمن یا توغ یک طایفه توغیانی (توخاری) ترک است. متصل ورکزی در غرب، قبیله زیمخت، زوایمخت یا دومشت است که گفته میشود یک مسکونه قبیله تورترین بوده و حدود 5 هزار فامیل تخمین میشود. آنها از نگاه فزیکتی یک نژاد بلندقامت بوده و اغلبا مثل مردان انگلیسی خوب و نیرومند اند؛ باین ارتباط از جمله قبایل عالی در اینجا بوده و باینجهت در کوههای بین ورکزی و توری کرم

زندگی میکنند، جائیکه اینها دارای چندین دهکده بامتداد سواحل شکالی، سنگروبه و مخزای، منابع دریای کرم میباشند.

بخشهای زیرمخت شامل خویداد و مامو است.

بخشهای خویداد یا خداداد عبارتند از					
علی	برات	بابکر	حسن	ابراهیم	اسماعیل
قدم	کریم	خدیر	مزکی	میراح	نیکبی
پاینده	سنگو	تپی	عمر	زاوا و غیره	

از اینها خدیر همان ختیر، راجپوت بازرگان است. زاوا همان جاوا است، زمانیکه جاواکی افریدی توضیح شد. اکثریت دیگران را قبلا دیده ایم.

بخشهای مامو عبارتند از					
بالو	بسی	بوگزی	بوستانم	چار	داود
درانی	دریپلاره	کجیر	قمر	خادی	کرما
مانه تو	مندانر	مستو	میرو	پریدی	سپری
شاهی	یوزبه	وتی	یوسف و غیره		

از اینها بالو همان بالا برهمن، مامو که محمد نیز نامیده میشود همان ماما برهمن است. بوگزی همان بومیان بوغز در بالای دریای کرم، قبلا مرکز ولایت کیرمان و نغز خاطرات بابر و تاریخ تیموری است؛ دهکده موجود بواسطه مخروبه های زیاد و مستحکم محاط میباشد. چار همان چاوره راجپوت است. کجیر همان کيجار پرآمارا است. دریپلاره پختوی "سه پدری" بوده و اغلبا در بخشهای مرز اندوس قبایل پتان دیده میشود. مانتو همان مانت، بازرگان راجپوت است. در پهلوی زیرمخت در جنوب، قبیله توری قرار دارد.

توری نماینده تواری یا توار راجپوت است که قبلا یک قبیله مهم در این حصه بوده و یک شاخه تومار، تاور یا توار راجپوت است، زمانی یک قبیله قدرتمند و حکمران در هند و آخرین سلسله شاهان هندو در دهلی مربوط آنست، وقتیکه سلطه برهمن بواسطه اسلام توسط شهاب الدین غوری سقوط داده شد (در اواخر سده دوازدهم). مطابق بعضیها، گفته می

شود که توری اولاده ختیر راجپوت است، اما این نام در بین طوایف یا بخشهای آن دیده نمیشود. توریها یک مردم تیره پوست، کوتاه و قوی اند، اما بسیار فعال و سختکوش؛ گفته میشود که اینها سواران ماهر و جسور بوده و بعضی رسوم مختص بخود را دارند؛ اینها دارای موهای دراز بوده و معتاد به زندگی آواره در خیمه ها هستند، در محدوده منطقه خودشان که قبلا تا تورآوری در میرانزی وسعت داشت. در روزگار موجود آنها محدود به وادی کرم و میلانهای جنوبی سفیدکوه اند، ناحیه بالیامین کرمان مهد عمده آنها را تشکیل میدهد. قبلا آنها بطرف غرب نوکه پیوار تا سرآبه های دریای کرم وسعت داشتند؛ طایفه علی آنها نام خود به یک مسیرقابل ملاحظه بنام علیخیل داده که حالا توسط قبیله جاجی اشغال شده است. توری تماما شیعه بوده و حدود 10 هزار فامیل تخمین میشوند؛ اینها شامل پنج بخش یا طایفه اند که جمعا بنام پنجپدیری یاد میشوند: گوندی، علی، مستو، سرغلی و دوپا.

بخشهای گوندی عبارتند از

عیسا محمود رستم شمسی تنی یوسف و غیره

از اینها گوندی همان گوندی، قبیله گله دار هندی است.

بخشهای علی عبارتند از

چوگو خویداد ماستو مت میرو مولا
شامو و غیره

از اینها مت شاید سری مت راجپوت، شامو همان شامه جریجه راجپوت یادو است. تمام نامهای دیگر هندی هستند.

بخشهای مستو عبارتند از

ازی بوغزی دریوندی فیروز جونا ماما
مرو مولا سین تورکلی و غیره

مستو و مولا همان بومیان وادی مستوره و برآمدگی ملاغر در منطقه متصل ورکزی است. جونا راجپوت است. ماما برهن است. مرو همان

مرواری، یک بومی دشت هند است. سین راجپوت است. تورکلی شاید تغییر شکل اسلامی تاکوریلی، جت هندی باشد.

بخشهای سرغلی عبارتند از
اکا بادی درپیلاره حمزه جانی خیشگی
پری ساتی شکور سپین و غیره

از اینها پری، ساتی و شکور شاید پرسیا، سات و شوکول قبایل برهمن باشد. بادی، جانی و خیشگی نام ترکی اند؛ خیشگی یا خویشگی شاید همان کنیشکا مشهور شاه کابل و کشمیر یا هویشکه برادر کنیشکا مشهور باشد که بعدا نیز دیده میشود. اکثریت اینها کاملا کوچی اند.

بخشهای دوپا عبارتند از
امبار دولت جعپر کچهین کیوی خیرو
پای سمه ترو

از اینها جعپر و خیرو همان جیپره و خیر راجپوت پراماره است؛ پای همان گهلوت است. سمه یک طایفه جریجه راجپوت یادو است. ترو همان تری برهمن است. کچهین، خچین یا کچین یا خاجین که قبلا در بین اولاده شیخ بیت دیدیم، در بین قبایل دردی نیز دیده خواهند شد. کیوی یک قبیله هندی دشت سند است.

متصل توری در غرب تیغه پیور، قبیله جاجی قرار دارد که حدود 5 هزار فامیل تخمین میشوند؛ اینها مسلمانان سنی بوده و نسب همانند منگل دارند که در همسایگی آنها در جنوبغرب قرار دارد. اینها پختو صحبت نموده و با پختونوالی همنا اند، اما بحیث افغان یا پتان، غیلزی یا تاجیک شناخته نمیشوند. اینها تا اندازه زیادی منزوی بوده و معلومات اندکی درباره آنها وجود دارد، اینها در خصومت دایمی با توری قرار دارند. اینها شاید مربوط کرا ختیری کیرمان باشد، چونکه در هیچ جای دیگر این حصه افغانستان، کرا ختیری باین نام یافت نمیشود. در بین کارا ختیری مربوط کاشغر و یارکند، سربازان سواره نظام بنام جیگیت و سرباز پیاده نظام بنام جاجا یاد میشود. شاید همین جاجی ما نمایانده اولاده این سربازان جاجا بوده و شاید در اینجا بحیث ناقلین نظامی مربوط شهزاده قرا خیتای سلسله تاسیس

شده در کیرمان (1224 م) توسط بارک حاجیب قبل الذکر کاشته شده باشند. این سلسله ولایات کیرمان و سوران (مناطق آبریز توسط دریا‌های کرم و گومل) را بحیث وابستگان حاکمیت مغول در خراسان و فارس برای مدت 82 سال در اختیار داشتند. از طرف دیگر اینها نمایانده جاجوتها برهن میباشند.

جاجی طوریکه ما آنها را یافتیم، باشند ناحیه علیخیل و آبریزشونده توسط هریاب و کیریا، تغذیه کننده دریای کرم، و وسعت یافته بطرف غرب کوههای شتر گردن تا تانه جاجی یا "پوست نظامی" در گردنه هزار درخت است. اینها به هشت وان تقسیم شده اند: اده، احمد، علی، بیان، حسین، لیونی، پیتله و شامو. اده، بیان و شامو نامهای قبایل ترکی اند. لیونی شاید همان لوانی راجپوت باشد؛ و پیتله همان پاتیلی راجپوت است؛ در حالیکه نام- فوقانی جاجی شاید همان جیجا یا جیجوتیا برهن بوده و شاید این منبع حقیقی آن باشد. شامو شاید همان ترک شاملو یا شامه راجپوت باشد، نام دیگر قبیله جریجا، یادو یا گدون نژاد مهتاب.

در آنسوی جاجی و متصل به توری، قبیله منگل قرار دارد. تعداد منگل حدود 6 هزار فامیل تخمین شده و باشند وادی چمکنی، جنوب دریای کرم و کوههای غرب مچلگو (بچلگوت قبیله راجپوت) در ناحیه زرمتم غزنی میباشد. گفته میشود که اینها هم‌نژاد جاجی بوده و بصورت عام درسیاست متحد میباشند. اینها شاید نمایانده منگلی (منگل برنی یا منگ برنی، قبل الذکر در رابطه به اپرنی داهی هزاره) سلطان جلال الدین منگلی، پسر مشهور سلطان محمد خوارزم شاه باشد که حکومت خاص و حوزه شهزادگی آنها ولایت غزنی، مقر فامیلی وابستگان و پیروان آنها بود. منگلی یک نام مشهور در بین مغول تاتار بوده و بواسطه دهریبیلوت گفته میشود که شکل تاتاری عبرانی میکائیل است، یک نام معرفی شده در بین آنها در سده های اول عیسوی توسط اسرائیلیها یا نیستوریها. از طرف دیگر، منگلیا نام یک طایفه مشهور گهلوت راجپوت و هم نام یک قبیله ختری است. منگلیا دشت های هند و جیسلمیر باید منبع مینگل بلوچستان بوده باشد که بعدا خواهیم دید و اینها شاید منبع حقیقی منگل باشد که حالا مورد بحث است. منگل کیرمان قسما زراعتی و قسما چوپان بوده و تمام آنها کم و بیش غارتگر و مستقل اند. اینها شامل پنج بخش اند:

میرل خجوری مرغا کمال زاو

از اینها میرل یا میران یکبخش میر یا میران، یک قبیله هندی است که نام خود را به ناحیه میرانزی کوهات موجود (برتانوی) داده و حالا توسط قبیله بنگش اشغال شده است (که حالا دیدیم). خجوری همان خجر پراماره راجپوت است. کمال یک قبیله ترک است. زاو شاید همان زاولی یا باشندگان زابل، نام بومی منطقه غزنی باشد. هریک از این طوایف به بخشهای فرعی ببو، درمن، مده، سلیمان و غیره تقسیم شده است.

جدران پیوست منگل است و تعداد اینها حدود 10 هزار فامیل بوده و باشندده کوههای پرجنگل سلیمان بین خوست و زرمت اند؛ بخش عمده آنها بنام اختون باشندده ناحیه شمال در غرب مرزهای خوست است. جدران بهیچ صورت افغان محسوب نشده و کاملاً یک مردم آزاد اند؛ در منطقه خودشان آنها عمدتاً زراعت پیشه اند. در زمستان تعداد زیاد قبیله بحیث روزمزد به ساحه برتانیه آمده و یک مردم آرام، غیر متجاوز و صنعتگر محسوب شده و در بیل زدن و چاه کندن مهارت دارند. در منطقه خودشان، آنها از تمام جوانب محدود بوده و لذا از ارتباط با باقیمانده منطقه قطع میباشند؛ در شرق آنها خوستوال، در غرب گوربز، در جنوب غیلزی و در شمال منگل قرار دارد. جدران احتمالاً نمایانده گدروسای قدیمی بوده و قرار معلوم در موقعیت منزوی فعلی ایشان در زمان سلطان محمود غزنی و توسط او کاشته شده اند، زمانیکه او ولایات کلات و لاس بلوچستان را مورد هجوم قرار داده و آنها را با قبیله جالوان تعویض نمود. گدروسای قدیمی در منطقه خودشان بواسطه گدرای مربوط لاس نمایانده میشوند و این نامی است که صورت جمع آن گدران میشود که منبع جدران ما است.

بخشهای جدران عبارتند از

اختر	اختون	احمت	ال	الیک	علی	الو
ایو	ببر	بخای	بشک	بازکی	بیت	بیبو
بولا	بریست	برهن	دنگی	دیری	دوبی	دریپلاره
فیروز	گریزی	غنی	گویان	حوس	جامکی	جول
خانی	خرمز	خطر	خوی	خوجه	لالا	مدو
ممل	مندل	مرسین	مته	مزی	موسم	ملتان

موسا نیموت نمبت پاو پرنگی شیر سپاری
 شودوت سپرکی سلطان سوری تینپا توکر توله
 تورکی عمر ولی ولیدی زاوگی زنی وغیره

از اینها اخترو اختون قرار معلوم عین چیزاند. ال، الیک، علی، والو اشکال مختلف یک نام اند. ایو یک قبیله جت است. بابر یک قبیله گوجراست. بشک همان بچک راجپوت است. بیت شاید بهاتی، قبیله شیخ بیت، بتنی قبل الذکر، جدران حالا باشنده قسمتی از منطقه ایست که قبلا بواسطه بتنی مسکون شده بود. بیو همان بیبا راجپوت پرآماره است. بولا شاید عین ولی و ولیدی در پائین لیست بوده و همان بولیدی، یک قبیله قابل ملاحظه در قسمت کج مکران بلوچستان بوده و عین مردم فولادی، فاولادی، پولادی هزاره (بولیدی پتولیمی) قبل الذکر باشد. بوله شاید منبع بولان (معبّر) و بیله (شهر) و ناحیه (لاس بیله) باشد. دنگی شاید همان دنگست و دوبی همان دابی، قبایل راجپوت باشند. هوس همان اوسوال، جول همان جائیل و ختر همان ختیر، قبایل راجپوت بازرگان است. جامکی بمعنی "ازجام"، عنوان ارثی جریجه شهزاده لاس بیله در بلوچستان است که قبیله او قبل از گرویدن باسلام بنام شام یاد میشد، طوریکه قبلا گفته شد. خوی و خوجه شاید عین چیز بوده و همان خو کچوا، یک قبیله که بعدا خواهیم دید، وقتیکه کافرستان را بحث میکنیم. مدو همان مد و مندل همان منداهل، راجپوت بازرگان است. خرمن شاید همان هرمن باشد. نیامت و نامبت عین چیز اند. پاو همان پاهه گهلوت راجپوت است. پرنگی را قبلا دیده ایم؛ این یک نامی است که باز خواهیم دید که منشای یونانی دارد. سپاری، یا سپری و سپرکی یا سپرکی عین چیز بوده و شاید همان سرپرای پلینی باشد. سلطان نام یک قبیله (هندو) دشت هندی است. سوری همان سور راجپوت یا سوری ختری است. تینپا همان تینبا و توکر همان تاکور جت یا تاکور راجپوت بازرگان است. عمر همان عمره پرآماره است. زنگی یک بومی زنگ (زنگوبار) بوده و شاید یک قبیله برده باشد.

دریپهلوی جدران در شرق آن، خوستوال و داوری قرار دارند.

خوستوال یا "مردم خوست" باشنده یک وادی حاصلخیز و آبریز بواسطه منابع بالائی شاملیل یا دریای کیتی یک شاخه عمده کرم است که در

زیروال 12 میل بطرف جنوب حد توری در تل بیلند-خیل یکجا شده و تعداد آنها حدود 4 هزار فامیل تخمین میشود. اینها توسط همسایگان آنها بنام خوستوال یاد شده و قرار معلوم هیچگونه وجه مشخصی قبیلوی برای خود ندارند. با وجودیکه اینها در مالکیت وادی خوست با وزیری سهیم اند اما وزیری در حقیقت مهاجمین اجباری بوده و به خوستوال اجازه نمیدهند که دارای عین نسب با آنها باشد، بلکه بآنها منحیث یک نسب پائینتری بینند. خوست احتمالاً یک اختصار خوستان، "منطقه خو"، یک قبیله کچواکه باشد که مهد اصلی ایشان در شیخاوت یا شیخاروات، کوههای حوالی یودیپور قرار دارد. لذا خوستوال بایست خو هندی بوده و عین مردم خو کافرستان باشد که بعداً خواهیم دید. همانند افریدی، ورکزی و دیگر قبایل پتان در این حصه مرز اندوس، خوستوال و داوری و هم قبایل بنو (که خواهیم دید) در دو بخش متقابل سیاسی یا گوندی قرار دارند؛ لیکن آنها در اینجا بنام تورگوندی یا "فرقه سیاه" و سپینگوندی یا "فرقه سفید" بعوض شامل و گار قبل الذکر یاد میشوند. منشای این فرقه ها درست معلوم نیست؛ اما با قضاوت از نامهای شامل و گار، اینها شاید نشاندهنده بودیست (سرامن) و مگیها (گبر یا گور) قبل از ایجاد اسلام باشند.

بخشهای خوستوال عبارتند از

بصیر	اسماعیل	لکن	مندو	متون	مولا
سبن	شمل	تنی	تواری و غیره		

از اینها بصیر شاید همان باگریا، قبیله هندو دشت هند و رجواره باشد؛ اسماعیل همان سیمله راجپوت (کچواکه) است. مندو یک قبیله کچواکه است. متون یا متین شاید متی باشد که قبلاً در بین بتنی توضیح شد؛ مولا و شمل نامهای موقعیتها است. تنی، تانی یا تونی را قبلاً در بین طوایف بتنی (غیلزی) دیدیم. تراوی یا تروی شاید همان تری قبیله برهمن باشد. موله قرار معلوم نام یک قبیله (شاید یک طایفه کچواکه) باشد که قبلاً در بالای یک ساحه وسیع این مرز اندوس وسعت داشته و نام خود را به ملا پاس (معبّر) به خضدار در کیلات بلوچستان و به کوه ملا (ملاغر) در منطقه افریدی در حد نهائی جنوب و شمال سلسله کوه بزرگ سلیمان بالترتیب داده است. لاکان نیز نام یک محل وسیع در این مرز است بشکل لکی در مولاپاس فوق الذکر و هم در ناحیه بنو؛ این میتواند نشاندهنده

مهدهای اصلی یک طایفه کچواکه باشد که حالا در نفوس و نامگذاری مسلمانان معدوم شده است.

قبیله داوری یا دایوری باشند ناحیه داور یا دایور است که در جنوب وادی خوست قرار داشته و بنام رورح یا رودح یاد میشود. این متشکل از دو وادی باز و حاصلخیز است که از یکدیگر بواسطه یک گردنه باریک و دراز بنام تنگی توگرای، "تنگه توگرا" (توغرا یا توگرا، یک قبیله سولانکی یا چالوک راجپوت) جدا گردیده که از طریق آن دریای توجی یا گمبیل یک منبع کرم عبور میکند. داوری که نام خود را به ناحیه رورح یا رودح داده است، فکر میشود زمانی باین حصص از زمینداور هلمند انتقال شدند که قبایل افغان توسط شهاب الدین غوری درحوالی نیمه سده دوازدهم از کوههای غوربه کوههای سلیمان منتقل شدند. شهاب الدین غوری که توسط او برای بار اول اسلام در هند ایجاد میگردد، با تعقیب مثال سلطان محمودغزنوی یک نسل متوالی ناقلین افغان را در کوههای حایل بامتداد اندوس از باجور در شمال تا خضدار در جنوب مستقر میسازد و اکثرا هم در جاهائیکه قبلا توسط محمود در حدود 150 سال قبل کاشته شده بود. تعداد داوریهها حدود 6 هزار تخمین شده و شامل دو بخش تپی و ملی هستند.

بخشهای تپی (داورپائین) عبارتند از

ارغند	بنگش	بری	بته	بیبا	بوکی
بلبل	چارگل	دوری	گلی	هوتی	حیدر
ایدک	ایسوری	جاگر	جرس	جاواکی	کتی
خادی	خوشی	مخی	مینا	میرو	موسیقی
پهار	پلاله	راجی	روزی	سمی	سرکی
شنگی	سیواکی	سپین	تپی	تروتی	تارو
تته	تغرای	توری	عثمان	ژو	زیراکی

از اینها بنگش را خواهیم دید. باری و بته قبایل برهمن هستند. مخی همان مکواهنه است. مینه و میر همان هندیهای هند مرکزی و دشت میباشند. موساکی را قبلا دیدیم. بهار همان پوار (پراماره) راجپوت یا پریهاره راجپوت است. تمام لیست در حقیقت نامگذاری هندی است.

بخشهای ملی (داوربالا) عبارتند از					
احمد	علی	امرانی	اسوان	ایدل	بابی
براهیم	چار	درپو	دهن	فیروز	گدای
گارا	ایدل	جبر	کاکا	کرای	کتی
خدی	کوری	لند	لرح	ملخ	ملی
مندو	مریم	موساکی	میانی	نانی	ناسرکی
سمل	سینی	سوهو	طاوس	تره کی	تروتی
تایب	تریکی	توار	عمر	زیره و غیره	

از اینها امرانی همان امرا برهمن است. ایدل عین ایدل درپائین لیست است. بابی عین بیبه و همان بیبا پراماره است. درپا همان دربی، قبیله خنیاگراست. دهن و گدای نامهای قبایل ختری اند. مندو یک طایفه کچواهه است. ریهر یک طایفه پراماره است. سپکی یا سپرکی را قبلا دیدیم. سمل شاید سری مل، راجپوت بازرگان یا راجپوت سیمله باشد. سوهو همان سوهه گدون است؛ و تروتی همان تیلوته، راجپوت بازرگان است. دیگران تقریباً همه هندی اند که قبلا دیدیم.

درپهلوی داوری بطرف شرق، قبیله شیتاک ناحیه بنو قرار دارد؛ اما قبل از اینکه در باره اینها صحبت کنیم، بهتر است اولاً دو قبیله دیگر را بنام بنگش و ختک بررسی کنیم که باشند منطقه از شرق و غرب در بین دریا های اندوس و کرم اند.

قبیله بنگش باشندگان سطوح کرم، میرانزی و کوهات از قله پویهار یا پیوار در غرب تا مرز ختک در شرق است که تماماً در مسیری بنام بنگش (نام قبیله آن) زندگی میکنند. تعداد بنگش حدود 10 هزار تخمین شده که 2 هزار آن در کرم (در ماورای مرز برتانیه) است جائیکه آنها وابسته توری اند. در کرم هر بنگش مکلف است که خود را بحیث همسایه یا "رعیت" با یک مالک توری وصل کند تا او را در مقابل توریهای دیگر حفاظت کند که بنام نایک یا نائیک یا "محافظ، نگهبان" او یاد میشود. نائیک توری بنگش همسایه خود را با یک پاسپورت یا محافظ بهنگام حرکت از یکحده به حصه دیگر همراهی نموده، در جنگ یا تصادمات فر قوی باو کمک نموده و حق ملکیت او را بحیث یک بنگش مستقیم میراثبر دارد.

مطابق گزارشات بومی، بنگش اصلا از سیستان آمده و در ناحیه گردیزغزنی مستقر شدند، جائیکه اینها در ربع آخر سده نهم در جریان سلطنت سلطان اسماعیل سامانی باسلام گرویده و فکر میشود که نام او را بحیث نسب اسلامی برمیگزینند؛ شاید به احتمال قویتر آنها این نام-فوقانی را در ارتباط به فرقه اسماعیلی برگزیده باشند که توسط مسلمانان ارتدوکس بنام ملاحیده یاد میشوند که بواسطه حسن صباح درفارس در 1099 – 1100م بنیاد نهاده شده و توسط هلاکو خان در 1265م نابود میگردد. ملاحیده اسماعیلیه یا "فدائیان" بغرض فرار از تخریب، بتعداد زیادی بافغانستان فرار کردند. این روشن نیست که آنها از کدام سیستان آمده اند: از ولایت هلمند که در برگیرنده این نام است (سیستان، سجستان نویسندگان عرب، سکستان یا "منطقه ساکا") یا از ولایت هم مرز معبر بولان، سیبی فعلی (سیوستان یا شیوستان هندیها). بهر صورت، آنها پس از تقریباً 500 سال سکونت در گردیز توسط غیلزی اخراج شده و بتدریج بطرف شرق و به امتداد اندوس رانده شده و حدود 400 سال قبل مالک سطوح میرانزی و کوهات شده و بکمک ختک تیری باشندگان ورکزی را بکوههای تیراه میرانند جائیکه ما حالا آنها را یافتیم (طوریکه قبلا توضیح شد). قسمت اعظم بنگش مسلمان شیعه بوده و در سیاست فرقه گارمیباشند. آنها بحیث قبایل پتان شناخته میشوند در حالیکه منشای آنها بطورمختلفی توضیح و بمنابع مختلفی ارتباط داده میشود. مطابق بعضیها اجداد بنگش، اسماعیل نام دارد در رابطه به سلطان اسماعیل موسیس سلطنت سامانی که تازمان صفاریها (که توسط یعقوب بن لیث ایجادشد) در سال 875م ادامه داشتند. سامانی لقب اسماعیل است چون نام پدر بزرگش سامان بود، یک شترران و دزد که در مجاورت مرو زندگی میکرد. نام پدر بزرگ سامان نیز طاهری یا داهری است که مربوط به قبیله یا فامیل داهیر است. داهیر نام یک هندو راجای سند است که بواسطه جنرال عرب محمد قسیم بهنگام تهاجم باین منطقه بقتل رسیده بود؛ و طوریکه پیشتر گفته شد از فامیل همین داهیر است که پس از مسلمان شدن، سلسله شاهان طاهری بوجود میآید. اما شاید بنگش (یا بنگخ طوریکه بواسطه پتان کوهی تلفظ میشود) شاید همان بنگت یا بنکت، راجپوت چوهان باشد. یا بنگش شاید یک شاخه بخش بنگی ختک بوده و یکجا با آنها از بخش بنگی قوم سیکه و اولاده جاتا باشند. قسمت زیاد بنگش بهند مهاجرت کردند، جائیکه آنها در حصص مختلف هند و عمدتا

در فرخ آباد در ولایتهای شمالغرب، مسکونه های قابل ملاحظه ای را ایجاد کردند.

بنگش شامل دو بخش گارا و شامل است. گارا شامل دو بخش بای و میران است.

بخشهای بای عبارتند از

علیشیر	بلند	دنگ	دولت	درسمند	دودا
گلشاه	حسن	عیسا	جمشیدی	کمال	کتی
لندی	مندر	مستو	موسا	میسرو	شادی
شینگی	تپی	عمر و غیره			

بخشهای میران عبارتند از

ابا	علیشیر	ازی	بده	حسن	ایسپ
خوجه	لابی	لودی	مندر	مردو	شاهو
عمر و غیره					

بخشهای شامل عبارتند از

علی	دربی	کلیسر	کاسی	خادی	خدیر
خوتی	لندی	ماما	مری	مستوری	موزو
موسا	ناسو	پای	تانا	تازی	اوستری و غیره

از نامهای فوق گارا و شامل آنهاست که دارای دو فرقه سیاسی اند و قبلاً توضیح شد. این فرقه ها (در منطقه آبریز دریای گومل و جریانهای جنوبی کرم که بنام سپینگوندی و تورگوندی یاد میشود) تمام قبایل پتان در مرز های اندوس در تمام منطقه بین جریانهای کابل و گومل این دریا را بفرقه های متخاصم تقسیم میکند که در زمانهای قبلی بسیار قدرتمند و فعال بودند نسبت بآنچه امروز هستند. در داخل مرزهای برتانیه این فرقه ها کاملاً از بین رفته اند، لیکن در آنسوی مرز بسیار قوی اند، جائیکه مردان طایفه در تخاصم یکی با دیگری بحیث یک وظیفه ارثی قرار میگیرند (نسبت باینکه اقتضائی یا انتخابی باشد). باین علت معلوم میشود که آنها هیچگونه اطلاعی در مورد منشای این فرقه ها و یا نامهای که توسط آنها مشخص میشوند ندارند؛ آنچه آنها میدانند اینستکه پدران و پدرکلانان ایشان طرفدار

فرقه ای بودند که بآن تعلق دارند و این سابقه برای رهنمائی آنها کاملا کافی است. این فرقه ها بگمان اغلب بهنگام ایجاد تفوق و برتری اسلامی در این حصص بوجود آمده اند، و قتیکه علمای دو مذهب عمده و غالب در آنزمان درپهلوی همدیگر در شرق افغانستان بنام بودیزم و مگیزم یا آتش پرست (مردم عوام آن بالترتیب بنامهای سرامن و گبر یاد میشدند) یکجا بنام برادری، عقیده عالی و حکومت عالیمقام زندگی میکردند. بای و میران را قبلا دیدیم که نمایانده بویوی یونانی یا بای کچواکه راجپوت و میر یک قبیله هندی بومی دشت بزرگ جیسلمیر و کوههای هند مرکزی و راجواره است؛ دنگ نیزیک قبیله هندی بومی عین منطقه قبلی است؛ میسرو نیز بعین کتگوری مربوط است یکجا با شینگی و لابی. دیگران را قبلا دیده و توضیح کرده ایم. بده یک قبیله یادو یا گادون است. کلیسر شاید همان کلیوسر پرآماره باشد. خدیر همان ختیر قبلی است. خوتی همان خوجوتی، راجپوت بازرگان است. تانا همان تون قبلی است. اوستوری عین ستوری بوده و همان ستواری پلینی است که بعدا خواهیم دید.

قبیله ختک باشنده منطقه عقیم، سنگی و سوزان سواحل اندوس در طول یکصد میل مسیر بالائی آنست: کمی بالا تر از نقطه اتصال دریای کابل در اتک تا نزدیک اتصال دریای کرم در پائین کالاباغ. عرض این مسیر ختک بسیار متغییر است، فقط چند میل در بالای اتک تا 50 - 60 میل در حوالی مَخَد و کالاباغ. تعداد ختک 30 هزار فامیل تخمین میشود که تقریبا نیمی آن در ساحل شرق اندوس مسکون اند. آنها یک مردم بسیارخوب، بلند و انکشاف یافته نژاد هندی با چهره مرغوبتر نسبت به قبایل همسایه خود میباشند. منطقه آنها فوق العاده غریب (باستثنای نمک که کوههای آن وجود داشته و چندین معدن آن درحال بهره برداری است)، مخروبه و صعب العبور با مقدار کمی زمین قابل زرع میباشد. من در فقرات قبلی ختک را با ستگیدای هیروودوتس تشخیص کردم و میتوانم بیافزایم که آنها اصلا عین مردم شیتک بنو بوده و تفاوت در نام کاملا نتیجه تلفظ لهجه های محلی یعنی صدای نرم در جنوب و خشن در شمال است. مهد اصلی ختک درنواحی شامل و برمل در میلانهای شرقی کوههای سلیمان است که حالا توسط وزیری اشغال شده است. در این منطقه آنها بنام ستک، شتک، سیتک یا شیتک یاد میشوند؛ اما زمانیکه آنها توسط وزیری از مهداصلی ایشان بطرف شمال رانده شدند، توسط همسایگان مطابق به تلفظ آن منطقه بنام ختک نامیده شدند؛ و پس از مدتی آنها نیزخود را با

این تلفظ سازگار ساختند، با وجودیکه در پختوی عام خود هنوز تلفظ لهجه های جنوبی و غربی آن زبان را حفظ نموده اند. درحقیقت، ختک یگانه قبیله ایست در نواحی کوهات و پشاور که با لهجه نرم پختوصحبت میکند، تمام قبایل دیگر در شمال کوهات و کرم با لهجه های مختلف پختوی سخت شمالی صحبت میکنند.

قرار معلوم این ختکها از زمین هایشان در منطقه فوق توسط وزیری در اوایل سده سیزدهم اخراج شدند، در دوران حاکمیت قرا خیتای در ولایات کرمان و سوران که بصورت یکجائی قلمروی بارک حاجیب قبل الذکر را تشکیل میداد. معلوم میشود که در اول آنها در سلسله کافرکوه تشکیل کننده مرز جنوبی ناحیه فعلی میرانزی مهاجر میشوند و از اینجا بتدریج بطرف شرق از طریق ناحیه تیری و معادن نمک بهادر-خیل تا اندوس و عبور از آن دریا بمنطقه ناهنجا حوالی مخد و میانولی منتشر میشوند که نقطه اتصال دریای سوهن با اندوس میباشد. در زمان حاضر صرف با آنقسمت ختک سروکار داریم که در منطقه تعریف شده قبلی، اپاریتای قدیمی هیرودوتس، قوم مسلط و مسئول باجگذاری به داریوش هیستاسپ بود. در اینجا آنها در دو بخش عمده مسکون اند: بنامهای ختک اکوره در قسمت شرقی ناحیه پشاور و سلسله کوههای چرهات، جائیکه آنها در تماس با افریدی و ورکزی اند؛ و ختک تیری در قسمت جنوبی ناحیه کوهات، جائی که بنگش و میرانزی در شمال آن قرار دارند، و در تل بلند در بالای دریای کرم که در تماس با وزیری اند. این ختکها همچنان دارای یک مسکونه قابل توجه در منطقه وزیری، در جمالگری و کاتلنگ نزدیک وادی لندخور میباشند. ختکها شاید عین مردم ستک یا ستاخی، راجپوت بازرگان بوده و شامل دو بخش بزرگ تورمان و بولاک اند.

تورمان یا توران شامل دو بخش تری و تره کی است.
بخشهای تری عبارتند از

اکو	امان	امیر	انو	عزیز	بابر
بهرام	بارک	برگویت	بیان	گخو	درپی
درشی	غوری	گودی	گل	هاتی	حسین
ادریس	اسماعیل	جنده	کابل	کچیر	کمال
کامی	کانی	کچین	خوشحال	خورم	مدی
مایشی	مخل	ملی	ماما	مندولی	مشر

میری	مورگی	ناصر	پش	رجر	سرو
شخل	شخاوت	شیخالی	شوی	سوریا	تره کی
وتر	یاسین و غیره				

از این نامها تورمان یا توران شاید همان توموری، تواری، توار، تیری یا توری، اشکال مختلف توار بزرگ، راجپوت یادو است؛ و تره کی همان توری-کی - "ازتوری" است. تری نام یک قبیله برهمن است. اکو عین اکا بوده و همان اخوا یونانی یا اگا جت یا شاید دقیقتر همان اکا قبیله ناگا بسیار قدیمی در این حصص باشد. امان همان اوان یک قبیله قویا نمایانده شده در ساحل مقابل یا شرق اندوس است که دارای منشای سکائی میباشد. امیر همان امرا برهمن و انو همان یونای ختری یا انوای کیاست است. ببر همان بابر گوجر است. بارک همان بره کی قبلی است (بارکای هیرودوتس) چنین نامی در بین قبایل راجپوت یا هندی دیده نمیشود یا در بین قبایل ترک در این حصص. برگویت همان پرامرای برکوته یا بیرگوته راجپوت است. بیان یک قبیله ترک است. چخو شاید همان چکیت رهتور است. درپی همان دهربی، قبیله خنیاگراست. درشی همان درزی غور قبل الذکراست. گودی همان گودا گهلوت است. گل همان چوهان یا گوھیل راجپوت است. هاتی یا هوتی همان هودی جت است. کاجیر همان کوچر ختری یا کچیره گهلوت است. کمال یک قبیله ترک است. کانی یک قبیله راجپوت است. کچین را قبلا دیده و باز خواهیم دید؛ این با زبان خجونه گیلگیت وصل است. مدی همان مدی راجپوت بازرگان است. مایشی همان مهیچه رهتور است. مندولی همان منداطله، راجپوت بازرگان است. مشریا میشر همان میسار برهمن است. رجر یک قبیله راجپوت دشت هند، یک طایفه رهتور است. سرو همان سورا چوهن است. شخل و شیخالی ظاهرا عین چیز بوده و همان شوکول برهمن است. شخاوت همان شیکاروت کچواهه است. وتر شاید همان باتر راجپوت یا بتار گوجور است.

بخشهای تره کی عبارتند از

اودل	اودنی	بدین	بهرام	بشر	بوگر
داور	درخن	گنده	جلی	کشید	خوجک
لغاری	مهپال	مندر	ناصر	اوستوری	یوسف و غیره

از اینها او دل عین ابدال است که قبلا دیدیم. بدین شاید همان بهادیل یا بهدیل رهور است. بشر شاید همان بهسیر، ختری است. بوگر همان بایری جت یا بهگیر راجپوت است. درخن همان درگبندی راجپوت است. گوده همان گونده قبیله گله دار هندی است. جلی همان جلیه راجپوت است. خوجک، لغاری و مهپال دوباره دیده میشود. اوستوری عین ستوری است که قبلا دیدیم. یوسف همان ایسپ است که قبلا دیدیم.

بخشهای بولاک عبارتند از

اکو	بابر	بنگی	برمل	چاوری	دلو
گلی	غوری	جانہ	خرک	خورم	کوئی
ممر	متون	مریم	مندی	مکوری	مروز
میسری	موسا	نگوری	نندرک	نره	روزی
سده	ساغری	سکو	سینی	شان	شیوی
شوی	تپسی	تره	تره کی و غیره		

از اینها بولک شاید یک شاخه بولیلی قبل الذکر بوده و بعدا در بلوچستان نیز دیده میشود. اکو همان اچی (بهمن ترتیب اچکزی درانی) یک قبیله مشهور هندی در تاریخ کشمیر (راجاتارینگینی) است. بابر و بنگی هر دو قبایل جت اند. چاوره راجپوت است. دلو شاید همان دوهیل، بازرگان راجپوت است. خرک همان خاراره، سولانکی است. مریم را قبلا در رابطه به سلسله قرا خیتای کیرمان دیدیم. مکوری همان مکوری، راجپوت است. نگوری راجپوت بازرگان است. نندرک شاید همان نندی، ختری است. روزی همان روسیا، چوهان است. سده همان سیسودیا، گهلوت است. ساغری همان ساگره، پراماره است. شان شاید همان چوهان، راجپوت باشد. شیوی و شوی همان شیوه-چری، فرقه مذهبی هندی است؛ تپسی فرقه مذهبی دیگر هندی است. تره کی همان توار-کی است. در اینجا بررسی قبایل موجود در ساحه مربوط به منطقه اپریتای قدیمی پایان میرسد. چهارمین قوم متذکره توسط هیروودوتس باین ارتباط سنگیدای "اقارب یا وابستگان ستگ" است؛ اینها ظاهرا در ساحه بین کوههای سلیمان و اندوس و آبریز دریای گومل و معاونین آن ژوب و بوری تا کوههای ویهووه در جنوب (که نشانه مرز بین قبایل پتان و بلوچ درمرزهای اندوس است) زندگی میکردند. این مسیر کوههای پهناور قبلا بنام سوران یاد شده و یکجا با کیرمان (منطقه آبریزی کرم) تشکیل کننده

سلطنت قرا خیتای قبل الذکراست؛ قرار معلوم در این ساحه چندین قبیله زندگی میکردند که ستگیدای قوم مسئول تادیه باج بوده است.

من ستگیدای را با ختک و شیتک امروزی مشخص نمودم. آنها قدیما در برگیرنده نواحی شاول یا شامل و برمل یا برمومل (شاید عین فرمول یا فورمول قوم فرمولی باشد که من آنرا بحیث پمفیلائی قدیمی هیروودوتس تشخیص کردم) در کوههای حالا اشغالشده بواسطه وزیری (بوسیری پلینی) یکجا با منطقه همواری اند که حالا بنام ناحیه بنو یاد میشود و بعدا بنام ستک، شتک یا شیتک یاد شده است (هر سه شکل در نسخه بومی وجود دارد)؛ لیکن با اخراج قسمتی از ختک باشندگان شامل و برمومل و مهاجرت آنها به نواحی مجاور منطقه اپریتای، آنها در لهجه شدید تر آن منطقه ختک نامیده شدند؛ در حالیکه قسمتی از قبیله که در منطقه قدیمی خود باقی ماندند (درحوالی بنوفعلی) نام اصلی خود ستک یا شتک، سیتک یا شیتک را حفظ نموده اند طوریکه در لهجه نرم آن منطقه تلفظ میشود و قبلا تمام اینها بنام عمومی سوران (از راجپوت سور) یاد میشدند.

دو ولایت کیرمان و سوران (طوریکه قبلا ذکر شد) تشکیل کننده قلمروی قراخیتای بارک حاجیب بود. قبایل باشنده کیرمان (منطقه آبریزی دریای کرم) را در صفحات قبلی روشن ساختیم. حالا بتشریح باشندگان سوران میپردازیم (منطقه آبریزی دریای گومل) که نمایانده ساحه تعیین شده ستگیدای قدیمی است. این مسیر وسیع توسط یکتعداد قبایل مختلف اشغال شده است که شیتک، وزیری، کاکر و شنواری عمده ترین آنها بوده و یکجا با چند قبیله دارای قدرت و شهرت کمتر از قبیل گوربز، خروطی، فورمولی، اوستورانی و غیره زندگی میکنند.

گفته میشود که قبیله شیتک از نسب شاه افرید بوجودآمده است؛ یک پیشامد که نشاندهنده بعضی روابط مبهم با افریدی است، چون گفته میشود که آنها نیز اولاده همین افرید اند. شیتک باشنده قسمتهای فرعی ناحیه بنو است که در اینروزها بصورت عام بنام بنوچی یاد میشود. اینها شامل سه بخش کیوی، سورانی و شامی اند.

بخشهای کیوی عبارتند از

بای	بخی	بلبو	بارک	بوبل	بوره
بوتی	براهیم	بورته	قلندر	دله	دوده
گله	گیدی	غازی	گوندی	گیدر	هوید
ایسپ	اسماعیل	جیلیم	کبیر	ککی	کماری
کرک	کیوی	خوجک	لیوان	ماما	مندی
میرگل	میری	میته	مغل	موسا	نیری
نورالدین	راوت	رستم	سربی	سیتی	شادی
شوبه	سیندی	تپی	ترگلی	توهلی	تورر

عمر و غیره

از این نامها بخى شاید همان بهيکته، یک قبیله مذهبی هندی باشد. بلبو همان بیبه، پرآماره است. بارک قبلا ذکر شد. بوبل همان بابر، گوجراست. بوره، راجپوت بازرگان است. بوتی همان بوته راجپوت است. براهیم همان برهمن است. بورته همان بورته، سولانکی است. قلندریک قبیله مذهبی مسلمان است (شاید چارندین هندی مسلمان شده). دله همان دوهیله، راجپوت بازرگان است. گیدر دوباره در بین قبایل بلوچستان دیده میشود (بحیث گیدور و گدره، نمایانده گیدروسای قدیمی یونانی). خوجک نام خود را به بخ سلسله کوه خوجک عمران منطقه پشین داده و عین کجک است که نمایانده یک قبیله کچواکه است. نیری شاید همان نایری یا نایر، یک قبیله مشهور هند جنوبی است. نورالدین همان نگدره، بازرگان راجپوت است. راوت یک قبیله گله دار هندی است. سربی همان سوربیبه، دیتو است. سیتی همان سیتی ختری است. شوبه همان شیوا-چاری، قبیله مذهبی هند است. ترگلی همان تگالی، ختری است. توهیلی همان دوهیل، راجپوت بازرگان است. تورر همان درر، قبیله گله دار هندی است. عمر همان عمره پرآماره است. دربنو، همانند دیگر نواحی هموار درمرز، یکتعداد زیاد نفوس مخلوط اقارب و رعیت طبقات هندو در بین قبایل مسلط زندگی دارند؛ اینها جمعا بنام هندکی یا "هندی" یاد شده و متشکل از قبایل یا طبقات مختلف مسلمان و هندو مشغول در تجارت و صنایع مختلف میباشند؛ قبایل هندو شامل ارورا، بهاکه، بهاتیه، ختری و غیره و مسلمان شامل دوم، گوجر، جولاهه، کشمیری و غیره است.

بخشهای سورانی عبارتند از

ادم اماندی ایمل باره بهنگی بوری

بویک	بویکر	چندن	چار	دنده	دولت
دهرمه	دوران	گبرک	کوچی	کیوی	کاکل
کچین	خادی	خاتون	خوجک	خوتی	لادی
لالی	لته	مهیت	مخل	ملی	ممکت
مندو	مشکی	میشو	میته	نانی	نوکر
پک	پلی	ریمی	سبو	سلمی	سنگو
سرنی	شوردوره	شومی	سیرکی	سلطان	توته
توره کی	عثمان	ذاکر	ژوب	و غیره	

از نامها، سورانی بمعنی مربوطین سور بزرگ قبیله راجپوت است. تعداد زیاد دیگر قبلا دیده و تشریح شده اند. قلندر شاید همان چندو، چوهن باشد. چار همان چاهیره راجپوت، دنده همان دندی قبیله مذهبی هندی، درمه همما دورمیا گهلوت، دوران همان دور راجپوت، گبرک همان گبر و گواره قبل الذکر، جاجی همان جیجوتی برهمن، کیچی همان کیچی چوهن یا خیچی بازرگان راجپوت، کیکل یا ککل همان کاکر پتان است. خوتی همان کوچوتی، بازرگان راجپوت است. لادی همان لادی بازرگان راجپوت، للی همان لیلی برهمن، میشو همان مهیچه رهنور، نوکر همان نگار برهمن بازرگان راجپوت یا نگار گوجر، پک همان پتک راجپوت، پلی راجپوت بازرگان، ریمی همان رمدیوه رهنور، سیرکی و توته همان سیرکیه و تیلوته راجپوت بازرگان، ذاکر همان جاخرقبیله هندی دشت هند است.

بخشهای سامی عبارتند از

بابک	بده	بدل	بهلول	بجل	بنگش
بارک	بشر	باتک	بازید	بهاون	چیت
چیغه	دادی	گوده	گری	غزنی	غیب
حمیر	حسن	هاتی	هیبت	انجل	عیسا
اسماعیل	کفاح	کمال	کلره	کتی	کینگر
ختک	خوجری	لچی	لادی	لنگر	ممیت
منده	منگور	مسی	متی	مصری	موسا
ناتک	نیل	اودی	پای	پهار	پرید
سبو	سملی	سرور	سرتوی	شخل	سکندر
سیناور	سوکری	سورو	سرور	تپی	وزیری

ویران یاسین زلو و غیره

از این نامها تعداد زیادی قبلا دیده و توضیح شده است. چیت یا چایت شاید همان چکیت رهنور باشد. کلره و خوجیری شاید کلهر و کوچر ختری، منگور همان منگوره راجپوت بازرگان، مصری همان میسار برهمن، پای همان پاهه گهلوت، پهار همان پوار پراماره، پرید همان اپریدی یا افریدی، سملی همان سیمله راجپوت، سرور یک قبیله راجپوت، سیناور یا سنوبر یک قبیله جت است.

باقیمانده ناحیه بنو توسط قبایل عیسا-خیل و مروت اشغال شده است. عیسا-خیل قبلا بحیث یک فرقه شاخه نیازی قبیله لودی غور دیده شده است. نیازی قسما مسکون وزراعت پیشه وقسما چوپان و پوینده یا "بازرگان کاروانی" است. نیازی زراعتی متشکل از عیسا-خیل در ناحیه باین نام، کمر مشانی بین عیساخیل و کالاباغ، خوندی یا کوندی در ناحیه تانک و سرهنگ در میانوالی در ساحل شرقی اندوس است.

بخشهای عیساخیل عبارتند از

اوان	بدر	بنگی	جت	کزیر	کورش
مامو	ماسو	مولو	شیخان	و غیره	

از این نامها عیسا قبلا توضیح شد شاید نمایانده اسی (اسیانی سترابو و اسوا کتابهای سانسکریت)؛ و شاید همان عیسائی، "پیروان عیسا" یا عیسوی باشد. اوان قبلا دیده شد. کازیر و کورش یا گوریچ عین چیزاند؛ و کورش قبلا بحیث کیروچ راجپوت تشخیص شد که یک طایفه یا رهنور و یا کچواکه است.

بخشهای پوینده عبارتند از

علی	مهسود	مله	ممریز	نوروغیره
-----	-------	-----	-------	----------

اینها تابستان را در خراسان و زمستان را در هند سپری میکنند (با رفت و آمد از مسیر گوالری گومل).

مروت یا ماورت (یک قبیله هندی دشت بزرگ) باشندده بخش مروت ناحیه بنو و یک شاخه لوهانی قبل الذکراست. اینها قسما زراعتی و قسما چوپان بوده و حدود 8 هزار فامیل تخمین میشوند. اینها یک نژاد خوب، بلند و عضلانی راجپوت اند.

بتتی که باشندده میلانهای غربی کوه گبر و گردنه های خارجی کوههای وزیریه هم مرز نواحی بنو و دیره اسماعیل (برتانوی) است یک شاخه بتتی قبل الذکر بوده و حدود 5 هزار فامیل تخمین میشوند. این بتتی شامل سه بخش تاتا، دانا و اورشپون اند.

بخشهای تاتا یا پالا عبارتند از

اشک	بای	بولاک	درکی	دیوی	جاول
کنه	کتگرام	کیچی	خیر	نیامت	پیره
سدی	سری	سین	شکر	شان	تری
توران	عمرو غیره				

از اینها اشک عین اچک است که دوباره در بین قبایل درانی دیده میشود. دیوی همان دیبه پرماره، جاول همان جایل راجپوت بازرگان، شکر همان سکروار راجپوت است. دیگران قبلا دیده شده اند.

بخشهای دانا عبارتند از

ادم	ادی	اجاد	علی	ایوب	ازغه
بابر	بوبک	دادی	داوری	گلی	هاتی
کاکا	کیسو	لمر	مخل	معروف	پای
پار	پیرا	سورج	سین	شادی	شیخ
سکندر	تری	ورغره	وروکی	وریه	و غیره

اکثر این نامها قبلا دیده شده اند. پار شاید همان پوار (پرماره) بوده و داوری همان داوری قبل الذکراست.

بخشهای اورشپون یا ورشپون عبارتند از

بارک	برمست	چپلی	دند	دری	دریپلاره
گلر	غربون	جنگی	جریک	خت	دودین

مغزی	مندره	مندی	مویا	میانی	سمر
سرور	سیکره	شخی	شنبی	تری	تره کی و غیره

از اینها، ورشپون شاید همان بیوریشه راجپوت (کچواهه) یا بیوریشبنسی باشد. ما قبلا ورشپون یا اشپون را با کچین یا غرشین، پسران شیخ بیت، بیتنی دیدیم؛ و باز هم آنها را در منطقه برتانوی دردا خواهیم دید. چیلی همان چوپرا ختری، دند همان دهند پراماره و دری همان دیوره چوهن است. گلر همان کولهر ختری، غربون نام یک شاخه مهم دریای خانکای یا کاشا تیراه است، جائیکه با جریان هنگو در میرانزی کوهات یکجا میشود. جنجی همان جینجر گوجر است. خت همان کتک قبيله خنیاگر هند، مغزی همان مگراسی گهلوت، مندی همان مندو کچواهه، سمر همان سومره پراماره، سرور همان سرور راجپوت بازرگان یا یکجا با شنبی همان سروریا و سامپی قبایل برهمن، تری نیز برهمن و تره کی شاید تریکی "مربوط تری" است.

در غرب شیتک یا بنوچی در آنسوی نواحی تانک، کولاچی، درابند و چودوان (برتانوی)، قبيله شیرانی قرار دارد که باشندگان منطقه بین زمري در جنوب و وزیری وادی گومل در شمال بوده و محدود است در غرب بواسطه کاکر و مندو وادی ژوب.

شیرانی (جیران راجپوت بازرگان) یک نژاد بلند، خوب و کوهگردان سختکوش اند که اکثرا در زراعت مشغول بوده و بواسطه بعضی رسومات خاص ایشان تشخیص میشوند. طور مثال اینها نسبت بدیگر قبایل پتان ناوقتتر ازدواج نموده و پدر نه تنها چیزی برای دختر خود اخذ نمیکند بلکه جهیزیه ای نیز با او میدهد؛ اینها هیچگونه وابسته یا برده نداشته و تمام کارها و زراعت خویش را خود انجام میدهند؛ اینها یکتعداد پیشه ور، هنرمند و دکانداران هندو دارند؛ رئیس آنها دارای عنوان نیکه "پدرکلان" (شاید نایکه هندی، "رهبر، رئیس، نگهبان" و غیره باشد) بوده و صلاحیت زیادی بالای قبيله دارد که از آنها جهت اجرای وظایف آمرانه و روحانی سهم گوسفند، گاو و غیره اخذ میکند. گفته میشود که شیرانی با وجودیکه مدتها قبل باسلام گرویده اند، هرگز گوساله نمیکشند؛ اما گوشت گاو مرده را پس از قطع گلو بطریقه ارتدوکسی میخورند.

شیرانی قبلا نظریه عادت غارتگری اش عامل وحشت و ترور در این مرز بود اما حالا برای پتانها، آرام و منظم اند؛ اینها راجپوت و یا جت محاسبه نمیشوند اما پس از یک جد قدیمی باین نام، بنام چار یا چهیر نیز یاد میشوند. اینها از زمانهای بسیار دور در اینحصه وادی اندوس زندگی نموده و مطابق تاد باید سورا سوریشترا باشند.

شیرانی شامل سه بخش ودم، جلوانی و هریپال میباشد.

بخشهای ودم عبارتند از					
احمد	انجر	انگو	بابر	بابی	بهلول
بارک	بیرام	دولت	حمیم	هنی	هرمز
حیدر	جهیم	کمال	کپیپ	کارو	خارو
لالا	لند	مینا	ممند	منگل	مسانی
مرهیل	مرو	موسا	نورو	نیازی	پیو
رودین	سنجار	سیدانی	عمر	یحیا و غیره	

از این نامها ودم همان بیدمن یادو، انجر همان انجیره برهمن، انگو یا هنگو نام یک شهرک در میرانزی، بابر یک قبیله گوجر، بابی و بهلول همان بیبا و بیهیل پرآماره، هنی همان هنا براهمن، جهیم همان جایمو راجپوت بازرگان، کپیپ همان کپول دیتو یا کپار کوری جت، خارو همان خورو قبیله گله دار هندی، کارو همان کوری جت، لالا همان لیلی برهمن، لند یک قبیله سندی، ماما برهمن، منگل ختری، مسانی همان مشوانری قبل الذکر بحیث مسیانوی سترابو، مرهیل شاید مهولی رهنور یا هیله جت و یکجا با مرو رهنور است. مرو همان موری برهمن و یحیا همان جوهیا راجپوت است.

بخشهای جلوانی عبارتند از					
انو	ایمل	بابکر	بیزی	براهیم	بوبک
گدو	حمیم	عیسا	کابل	کلشه	کامو
کیرمان	خیدر	خوجک	کولار	کینگاری	لوده
ممند	مندل	منو	معروف	مروت	مایار
میر	موسا	نیکبی	نیکزن	اوبه	پرچه
پریک	پیرک	سدو	سالار	سرو	شکر

شمل شنبی سپند سپایی سلطان تره کی
 ترخان وریا یعقوب و غیره

از این نامها، جلوانی همان جهاله، مکواہنا (جمع جاله وان) است. اینها قرار معلوم مردمی اند که پس از آنها ولایت جالوان کلات بلوچستان نامگذاری شد. انو همان یونای ختری، ایمل همان سری مل راجپوت بازرگان، گدو همان گدی گله دار هندی، کلشه همان کلچه سولانی که بعدا در بین قبایل کافرستان دیده میشود، کانو همان کانی (رهتور) راجپوت، کولار یک قبیله هندی بومی همانند کونگاری برای خنگر یا کنجر برای چنگر قبیله هندی جیپسی (کولی)، اوبه نام یک ناحیه در منطقه غور بطرف هرات و در اینجا شاید اوپل ختری باشد که قابل شک است. پرچه شاید پرانچه قبیله پیدلر و حوکر است. شمل همان شیخ ملی یا سری مل یا سیمله تماما قبایل راجپوت قبل الذکراست یا همان قبیله بومی ناحیه شمل. شندو همان سمپی برهمن، سپایی یا سپیایی همان سیپت و پیا پراماره اند.

بخشهای هریپال عبارتند از

ارو	ادریس	کالو	کرمو	خلیل	نازک
سدو	سین	شاهو	توری	یاسین	یوسف و غیره

از این نامها هریپال یک شاخه جریجه یادو است. ارو شاید همان هری برهمن یا هاره چوهان یا هرایا راجپوت (کچواہه؟)، ادریس شاید ایدر یک شاخه گهلوت، سدو همان سیسودیا گهلوت، یاسین شاید یسکون یاسین در منطقه گیلگیت که بعدا دیده میشود. نام شیرانی (نام فوقانی سه طایفه فوق) شاید همان جیران راجپوت باشد که فوقا توضیح شد؛ لیکن شاید بطور صحیحتر همان میسری هندی دشت بزرگ و جیسلمیر باشد؛ لذا میسری در پختو مزاری یا زمری میشود که معنی شیر در فارسی داشته و شاید تغییر شکل اسلامی نام هندی بهنگام گرویدن قبیله باسلام باشد.

درپهلوی شیرانی در شمال، قبیله بزرگ وزیری قرار دارد. اینها شاید از بوسیری تیمیسیرا در پوتوس یا بحیره یوساین متذکره بواسطه پلینی اشتقاق شده باشند؛ یا شاید بهسیره ختری باشند. وزیری همچنان بنام سلیمانی، یکجا با غیلزی، منحیث باشندگان کوههای سلیمان، یاد میشوند. کوههای سلیمان شاید توسط اشغالگران عرب بهمین نام یاد شده باشند پس

از اینکه سولانکی راجپوت را در مالکیت این منطقه در دوران تهاجم ایشان یافتند. از آنجائیکه غیلزی قبیله مسلط باشنده در میلانهای غربی و گردنه های سلسله کوه سلیمان در حصه شمالی آنست، بعین ترتیب وزیری قبیله مسلط باشنده میلانهای شرقی و گردنه های آن سلسله در شمال آنست. وزیری در این ساحه سلسله کوه از تل بلند در کورم هم مرز میرانزی تا به معبر گومل وسعت داشته و نواحی عمده آنها شامل (یا سوال)، برمل (یا برمول)، خیسور، مرغت، شم و غیره است. تعداد اینها بسیار زیاد بوده و یک قبیله قدرتمند و غارتگراند که در خشونت رسوم و شدت عادات معروف اند. اینها شامل دو بخش خیزاری (خیجر پراماره) و لیلی (لیلی برهمن) اند. وزیری لیلی حدود 6 هزار فامیل بوده و برای سده ها در بین خوگیانی در میلانهای شمالی سفید کوه مسکون بوده اند (طوریکه قبلا تشریح شد) و حالا بطور کامل از وزیری اصلی متمایز اند. وزیری خیزری شامل سه بخش موسا، مهسود و گریز است.

موسا شامل دو بخش عثمان و احمد است که یکجا بنام درویش نامیده میشود. از اینها، عثمان حدود 18 هزار فامیل بوده و شامل سه طایفه محمود، ابراهیم و ولی اند.

بخشهای محمود یا مهمیت عبارتند از

ایدل	ایبز	ببر	بدی	بخشی	بلل
براک	بوزی	چالاک	درنی	دردانی	درمل
دوسالی	گوگی	حسن	حکیم	هیبت	ارامیه
جنگی	خلپ	خرمنز	خوجه	لالی	لوچی
مشی	ملی	ماما	مندی	مرچی	مسکی
مهرمان	مهتر	نانا	نزل	نور	پهار
پینگ	رجی	رزوتی	ریشمین	شادی	شمل
شاپی	سرمست	شیخ ولی	سکندر	سلیمان	تری
ترگلی	تورگی	توله	وزر	وزی و غیره	

از این نامها تعداد زیادی دیده و تشریح شده اند. چالاک همان چالوک سولنکی، گوگی همان گوگادیوه رهتور؛ درسالی همان دوسوره راجپوت بازرگان؛ دردانی همان دیندوریه دیتو؛ ایرمیه شاید ارنیه کچواکه که در بین قبایل کافرستان نیز دیده خواهد شد؛ کلپ عین چلی یا چیلی

بخشهای یورشپون؛ لوچی یا لاچی نام یک شهرک در ناحیه بنو؛ وزی و بوزی شاید عین چیز باشند.

بخشهای ابراهیم عبارتند از

علی	ددین	بجل	بوبلی	بوزی	قلندر
دادی	دپته	هپیت	اندس	اسکندی	جانبیگ
جنگی	کرای	کئی	خوجه	خوشحال	لاچی
لخی	مده	مچگن	مختر	ملی	منظر
متی	میوا	میرالی	نونیا	نیمت	پاله
پپله	رامی	سخی	سلمی	سمی	شخه
شامیره	سیرکی	سوگی	سنی	ترپشی	تولک
توری	یودی	وروکی	زرنی	و غیره	

از این نامها بدین (یا شیخ بدین) قبلا زیاد دیده شده و شاید همان بودند راجپوت یا بیده برهمن یا بیدمن یادو باشد. بجال یا بوچل همان بچل راجپوت، اندس همان اندوه پریهارا، نونیه همان نینیاور راجپوت، رامی همان رامدیوه رهتور، سوگی همان سوهگنی راجپوت، تولک یک شهرک در ناحیه تیمنی غور که توسط چنگیزخان محاصره و تخریب شد، زرنی هیزیک شهرک غوری و مرکز روسای تیموری است، ذکر همان جاخر جت است.

بخشهای ولی عبارتند از

اندی	ارل	ارم	ایدیه	ببه	بده
باجی	بکا	بنگت	بشکی	دادا	دری
دیگان	فتوح	گلی	گری	هندی	امبر
عیسا	جبی	جمال	جانبیگ	جانی	جوگی
کابل	کجی	ککه	خندر	خرمز	خوزی
کوتر	لدی	مده	ملیکشهی	ملو	ممه
ممیت	مندر	معروف	مینه	میستی	میته
میتکی	موسا	میامی	میان	نانک	نرمی
نور	پال	پپیلی	پولیه	ریشمین	سالی
سردی	شبر	شخل	شربت	شوبر	شومی
سنی	سور	سیفلی	تختی	تاتار	تتی

تور تورک توره وروکی وغیره

از این نامها اندی و هندی همان اندوه پریهاره، بده همان بده یادو، بنگت همان چوهن، بشکی همان باچک راجپوت یک بخش بزرگ و مهم وزیری ویکجا با میمی نمایانده کبلی میونوی هیروودوتس (یا لاسونوی) متذکره درستراپی دوم است. قرار معلوم لاسونوی نام خود را به ولایت کلات بلوچستان داده اند. هیروودوتس در پهلوی کبلوی میونوی، نام کبلا و بعدا هیجینوی در عین سترایی دوم را ذکر میکند. هیجینوی را ما در خاکانی یا خوگیانی در میلانهای شمال سفیدکوه تشخیص کردیم. کبلوی که ما نمایانده کابلی تشخیص کردیم حالا وزیری کابل-خیل است. مینه یا مینا یک قبیله مشهور هندی بومی میور است. پل و پولیه عین چیز است. پیلی همان پییره گهلوت و شاید عین پوپل یا پوپلزی درانی باشد. شبر و شوپر عین چیز بوده و شاید سبروال ختری باشد؛ و شربت همان سوربیه بازرگان راجپوت، شخل و شومی همان شخل و شونک برهمن، سونی یا سنی همان سونی راجپوت بازرگان، تختی شاید توکه پرماره و وروکی همان بوریشکی یا بیوریشه راجپوت است.

احمد، بخش دیگر موسا درویش، حدود 10 هزار فامیل بوده و شامل دو بخش سین و کالو است.

بخشهای سین عبارتند از

اگر	الله داد	علی	امل	ایدل	بیر
بکر	برت	بولا	بوتی	براهیم	دودی
گلی	گندای	گرره	هاتی	عیسا	ایسپ
جانبیگ	جنگر	ککه	کمال	کیمل	لالا
لندی	مدک	مدی	مدید	مریض	مروت
موسا	میان	نانا	پای	پایک	پرپا
پتوح	پیرگه	سلیمی	سنزر	شامی	سیرکی
سودت	طاوس	تره	تولک	تورک	توری
عمر	ولی	ولید	زیرک	وغیره	

از این نامها سین یک قبیله مشهور راجپوت (سینگرچ) است. اگر راجپوت بازرگان است. برت شاید راجپوت برت است. بیلا همان بالا

برهمن ویا بولدی بلوچستان وغیره است. بوتی همان راجپوت، دودی همان دوده راجپوت، گندای و گرره همان گندوال و گرریه قبایل کله دارهندی، هاتی همان هودی جت، جنگر همان جنگم قبیله مذهبی هندی، ککه همان ککا ختری، پر با همان پربیاہ چوہن، پای همان پاہہ گهلوت، سنزر همان سنجر، سیرکی شاید سیرکیہ راجپوت بازرگان است. سوت یا سورت همان سوده یا سورتیہ قبایل پرآمارہ، سلیمی همان سلیمانی، شامی همان شامہ جریجہ و عمرہمان عمرہ پرآمارہ است.

بخشهای کالو عبارتند از

اندرس	ایسپ	ایسو	کبیر	کرنی	کتی
خوجل	کودو	لالی	ملک	مندک	مستی
متہ	مصری	مغول	مالا	نگرا	نانا
نصری	نظربیگ	پسرکی	پوتی	سدر	سخریہ
سنجر	سوزی	سینی	شادی	شخن	شمسی
شیخ بازید	شیرک	شیوکی	سیدی	سپاہی	تخی
تکرہ	توری	عمر	عثمان	واسکک	وتک
زا	زازا	ذکریا	زالی	زرگروغیرہ	

از این نامها کالو همان کالم راجپوت گهلوت است. اندکی، ایندکری و اندس عین چیز بوده و همان آندوه پریہرا راجپوت است. بلوچ بعدا دیدہ میشود. بامی همان بامدیوہ برہمن است. بیچ شاید پیا پرآمارہ یا پپہ ایست کہ بعدا دیدہ میشود. بیزن دو بارہ بحیث بیزنجو بلوچ دیدہ میشود. قمر تغییر شکل اسلامی چندرا برہمن است. دربہ همان دہربی قبیله برد یا خنیاگراست. درویزہ شاید دوہریہ یا داہیریہ رھتور باشد (از ہمینرو سلسلہ طاہری مسلمان خراسان وفارس). گالہ همان گوہیل چوہن، گلوت همان گهلوت یا گراہیلوت راجپوت، گیدرہمان لومری بلوچ کہ بعدا دیدہ میشود با قبایل بلوچستان، کبیرہمان کبریہ رھتور، کرنی همان کرن کیاست قبیله راجپوت، نگرہ همان نگورہ بازرگان راجپوت، نانا شاید ناو ناگہ جت، نصری یا ناصری همان ناصر قبیله پویندہ تجاران کاروان،

پوتی نام یک ناحیه در افغانستان (وادی ترنک) و یک ناحیه (پتوار) در شمال پنجاب که شاید از یک نام قبیله جت باین نام یاد شده باشد، سدن شاید همان سوده پراماره، سخریه همان سیرکیره راجپوت بازرگان، واشک همان باچک راجپوت (رهتوریا کچواهه؟)، تخی همان تگه برهمن، ذکریه همان جاخریه قبیله هندی دشت بزرگ، زالی همان جالیه راجپوت (کچواهه یا پریهارا؟)، زازا و زا شاید همان جاجی قبل الذکر باشد.

مهسود یا مسعود وزیری شامل دوبرخش علی و بهلول است.

بخشهای علی عبارتند از					
اکا	استانی	اتا	بنگش	بسی	بوری
چار	دودیا	دوسنگ	گذاری	گلی	گری
گلپ	جمین	کنگر	کتی	کیمل	کیسی
خالی	خوجک	مچی	مده	مهپال	مله
من	منگی	متی	میراک	ناجیل	پپیلی
پوتیه	سلمی	سرگله	شهابی	شمن	شیبانی
شیخا	تره کی	تتری	توتیاه و غیره		

از این نامها استانی همان اشتهانه راجپوت کیاست، بیری یک قبیله ختری، گلپ عین خلیپ در بخش مهمیت وزیری، کنگر همان خنگر قبیله بومی هندی، منگی همان من-کی "ازمرد"، شهابی یا شیبانی و تتری نامهای تاریخی ترکی اند. اکثریت نامهای دیگر قبلا دیده و توضیح شده اند.

بخشهای بهلول عبارتند از					
اشنگی	ایکم	بابل	بلم	بنده	بتنی
بلال	بورتی	قیامت	درمن	درویش	گیگه
غورکی	حمل	هیبت	جوگی	کمال	کتی
خرمن	خورمنگ	لادی	لنگر	لیلا	ملای
ملیکشاهی	موده	مسوره	میرت	نناک	ناصری
نورنگ	پنجی	پاپو	روزی	سلیمکی	سندر
سرمت	شمک	شنگی	شومی	سورا	تنو
تنو	توخی	توتیه	یودی و غیره		

از این نامها بهلول شاید بیهیل پراماره یا بیهیله سولانکی، اشنگی همان اشیاگ قبيله هندو دشت بزرگ و جسلمیر، بورتی همان بورته سولانکی، قیامت همان گویمای راجپوت بازرگان، درمن همان دورمیه گهلوت، گیگه همان گوگدیوه رھتور، لادی راجپوت بازرگان، لنگرھمان لنگهه چالوک یا سولانکی، لیلہ همان لیلی برھمن، میرات همان میروت (میر) قبيله بومی ہندی نانک یا نانوگ راجپوت یا نای ناگہ جت، پنچی همان پنچم راجپوت بازرگان، روزی همان روسیه چوھان، سلیمکی همان سولانک چالوک راجپوت، سندرھمان سندرہ رھتوراست. سرمت (کہ قبلا بنام سرمست نیز دیده شده است) همان سری مت راجپوت، شنگی همان سنگلی راجپوت، توتیہ همان تیلوته راجپوت بازرگان، یودی یک نام مشهور راجپوت (یودیپور) است. از بخشهای فوق، لادی و بتتی ہردو بنام نیکزن و شاید تغییر شکل اسلامی نیکومبہ یا نیکومپہ چوھان است. ممیت، مدی و پیلی وزیری جمعا بنام ستروزیری – "وزیری بزرگ" یاد میشود؛ اینها همچنان بنام دری-نغری – "سه کورہ" یا فامیلها یاد میشوند. جرگہ یا "شورا"ی این سه قبيله بحیث آخرین داوری (حکمیت) در تمام مناقشات در بین طوایف میباشد کہ خود نمیتوانند حل نمایند؛ و حکمان مطابق بہ یک کود خاص تصمیم میگیرند کہ بنام نرخ یاد میشود، یک کلمہ ہندی بمعنی "تعرفہ، قیمت ثابت" و غیرہ میباشد. ستروزیری حدود 12 صد فامیل بودہ و تماما مربوط بہ سپین گوندی یا "حزب سفید" اند.

گربز وزیری شامل دو بخش ناصری و خری است. بخشهای آن عبارتند از

بیگی	بیری	بوریه	گندہ	حسین	کودی
لندی	منی	پخہ	پیری	پریت	سرگلی
شیر	زین الدین و غیرہ				

از اینها خری شاید همان ختری باشد. بیری یک قبيله ختری است. بوریه شاید همان بورہ راجپوت بازرگان، گونده یک قبيله گلہ دار ہندی، پریت همان پروت گهلوت است. گربز با وجودیکہ در بین وزیری تقسیم بندی شدہ، گفته میشود کہ یک مردم متمایزاند. گفته میشود کہ قبلا آنها در وادی شخدو و کوه بابر مسکون بودند اما از اینجا توسط مہسود وزیری رانده شدہ و در کوههای گبر پناهنده شدند، از اینجا نیز بواسطہ اشغالگران قبلی، کچین بتتی اخراج شدند. گربز کہ حالا قوت آنها تا اندازہ

زیادی کاهش یافته است بکوههای غیرقابل دسترس در شمالغرب منطقه وزیری و هم مرز نواحی خوست و داور عقب نشینی نموده اند.

قبیله بزرگ کاکر در جنوب وزیری قرار دارد. اینها باشنده یک مسیر بسیار وسیع منطقه کوهستانی و آبریز شونده بواسطه جریان ژوب دریای گومل بوده و متشکل از وادیهای پرنفوس و حاصلخیز میباشد از قبیل ژوب، بوری، کانچوگی و وادیهای کوچکتر برشور، حنه، ژوره و غیره. کاکر بایست یک شاخه گاکر، یک قبیله بزرگ در منطقه پتوار در ساحل شرقی اندوس متصل هزاره چاچ باشد؛ مگردرنسخه های خطی بومی، این نام اکثرا بشکل کیکان، کایان، کیکانان، کاکان و هم کاکرنوشته شده که وابستگی به کیکایه مهابهارت و کایانی سیستان را نشان میدهد. اینها همچنان گفته میشود که اولاده تیموری (تمنای قدیمی هیروودوتس) باشنده منطقه غور بوده و تا اندازه زیادی با تیمنی مخلوط شده که از کاکر بحیث برادران و حامیان بزرگ خویش میدیدند. کاکر شاید خوکره رهنور و رابطه قبیلوی با تیمنی باشد که مربوط به زمانهای بسیار قبل است وقتیکه کاکر باشنده کوههای غور بحیث مردم مسلط بودند. درشجره نامه افغانها، کاکر مربوط به بخش غرغشتی قوم است که متشکل از دانی، بابی، و مندو است. از اینها دانی شامل چار بخش کاکر، ناغر، پونی و داوی نمایانده داناه مهابهارت و نویسندگان سانسکریت است.

بخشهای کاکر عبارتند از

ادم	اکا	علی	انگو	انو	اپخ
عربی	استانه	اتو	برات	چوی	دادر
دلور	درپی	دومهر	غوری	حاکلون	حسین
ابراهیم	الیاس	عیسا	اسماعیل	اسمام	جدران
جفره	کابل	کمال	کپیپ	کرکراتو	کیوی
ختن	مکران	ملی	مندو	مردان	مستک
موسا	مزری	پای	پخی	پونی	پندار
پوخی	رجر	رانی	رومی	سباک	سالور
سنتیه	سنجره	سرگری	ستگ	سین	شام
شمل	شیراد	شوری	سیتم	سودان	سلیمان
سوران	تبرک	طاهر	ترهغاری	تارن	تور
یود	عثمان	یونس	یوسف	زن	غوری و غیره

از این نامها تعداد زیادی را قبلا دیده ایم. انگو همان اننگه راجپوت، اپخ همان اپهریه قبیله گله دار هندی، عربی همان قبیله قدیمی در کنار دریای اربیس (هب فعلی) در مرز سند متصل ولایت لاس بلوچستان یا قبیله اربیس سترابو است. مخروبه های یک شهرک قدیمی در کنار دریای کابل نزدیک پشاور قرار دارد که بنام اربی یاد میشود (اوروباتیس آرین) طوریکه قبلا گفته شد؛ این شاید قبلا یک شهر اربی، اجداد همین کسانی باشند که نامشان مورد بحث است. چوی شاید چوهان راجپوت یا چیره رهتور باشد. دومهر همان دامره یک قبیله ایکه قبلا تعداد آن بسیار زیاد بوده و در تاریخ کشمیر (راجاتارینجینی) بحیث یک مردم قدرتمند و یاغی در منطقه حدود لاهور برجسته شده است. دومهر، دومر یا دامر باشند کوه توکاتو مشرف بر وادی شال (کوئته) در کلات بلوچستان است. حاکلون همان هیکلان یا مردم قریه دروادی پیشین کلات بلوچستان است که حالا بنام هیکلزی یاد شده و شاید نمایانده ایگلی هیروودوتس (سترایی دوازدهم) باشد. مکران نام یک ولایت بزرگ بلوچستان فعلی است که بعدا خواهیم دید. مندو یک قبیله کچواکه، مزی همان میسری هندی دشت جیسولمیر بوده و در توضیح شیرانی دیدیم. پنی همان پراماره راجپوت، رومی شاید رام-دیوه رهتور، سباک نام یک قبیله قدیمی هندی (شاید یک طایفه کچواکه) باشد. یک قریه در کنار دریای کابل نزدیک کانتونمنت نوشهره قرار دارد که بنام سباک یاد میشود، این شاید نشاندهنده یک مهد قبلی قبیله سباک باشد که شاید مربوط به سبکتگین مشهور غزنی باشد. قسمت آخری نام تگین یا دکین (دکماک، "نامیدن") یک کلمه ترکی و بمعنی "نامیدن" است که بواسطه شاهان ترک به بردگان ایشان اطلاق میشد، سبکتگین معادل "یکلیپت سبک" است. سنتیه همان سندهیا برهمن، سنگ نام قدیمی ستگیدای هیروودوتس و ختک و شیتک فعلی است که توضیح شد. طاهر شکل اسلامی دوهریه یا داهریه رهتور است.

بخشهای نغر عبارتند از

بهرند	غندولی	چندرو	دور	حیدر	خادو
مشو	مترولی	نمیر	پاهت	پلکت	پرید
رورک	سلایح	سیلتی	ترک	ترنک	تیرو

یونس و غیره

از اینها ناغرنام یک قبیله بازرگان راجپوت است. اینها حالا در افغانستان بحیث یک قبیله ساحوی وجود نداشته و قسمت عمده آنان بهندوستان با لودی و دیگران مهاجرت کردند. اینها در هند عمدتاً در کراولی، شیخاوتی و ایالات دیگر راجواره در برار داخن مسکون اند. چندولی همان چندیلی گوجر است. چندرو همان چندره برهمن و بورک همان رورا پریهاره است.

بخشهای پنی عبارتند از					
ادین	اغضر	احمد	علی	بابر	بابکر
بهون	بای	بلال	بیدین	قاسم	دهیل
دریپلاره	گهدا	حمزه	حزران	هیبت	انزار
ایسوت	کابل	کمال	کانو	کریر	کرمو
خیتانی	خوجک	لهر	مغدود	مامی	ملهی
مردو	مرغستانی	مرغرانی	مرسین	موکی	مولا
موسی	ناصر	پک	سامی	سندود	سرهنگ
سین	شادی	شکون	شیرو	توله	توتی
عمر	عمرگت	عثمان	ودیر	زمری و غیره	

از نامهای فوق پنی یک قبیله پرآماره است؛ حالا تعداد بسیار کمی از این مردم در افغانستان باقی مانده و اکثریت اینها یکجا با ناغر قبل الذکر بهند مهاجرت نموده و در عین موقعیتها مسکون شدند، لیکن تعداد زیاد اینها در نواحی برار و دخن و بخصوص حیدرآباد میباشند. ایسوت یا سوت یک طایفه رهور است. لهر شاید لاهیری برهمن باشد. تعداد زیاد دیگران را قبلاً دیده ایم و بعضی نامهای جدید شناخته و یا تشخیص نشدند. و دیر شاید عین و دیهو کافرستان باشد که بعداً خواهیم دید.

بخشهای داوی یا دابی عبارتند از
 علی بلیل دومر همر خندی موسا
 سکندر و دیگران با نامهای اسلامی فعلی.

از اینها داوی یا دابی یک قبیله راجپوت (پریهاره) بوده و حالا در افغانستان و یا حتی در بین کاکر دیده نمیشود. کاکر یک قبیله بزرگ و مهم پتان است؛ تعداد آنها حدود 20 هزار فامیل در کوههای سلیمان میباشند.

کاکر همچنان دارای مسکونه های در حصص مختلف هندوستان و بخصوص در نواحی بلندشهر و روهتک است؛ لیکن مسکونه های پتانهای دیگر در هندوستان از نگاه زبان و رسوم و هم سیما کاملاً هندی است. یک مسکونه دیگر کاکرنیز در کندهار و تعداد زیاد این قبیله در منطقه غور با تیمنی هستند که با آنها ادعای قرابت دارند. فیروزکوهی این منطقه و کاپانی سیستان یکجا با عثمان-خیل پشاور نیز ادعای نسب مشترک با کاکر دارند.

بخش بابی افغان غرغشتی در ساحه قبلا قلمداد شده به ستگیدای هیرو دوتس یافت نمیشود با استثنای جوامع کوچک و پراکنده. قسمت بزرگتر قبیله که عمدتاً مصروف بازرگانی اند در داخل و حوالی شهر کندهار و هم در کلات مرکز بلوچستان مسکون اند. بابی شاید نمایانده بیبا پراماره است.

بخشهای بابی عبارتند از

عزرائیل	بخی	ادریس	جندر	کتو	میر
صائب	سرو	شیلوی	و غیره		

گفته میشود که بابی قبلا متشکل از چار طایفه بنامهای جبرائیل (گبریل)، میکائیل (مایکل)، اسرافیل (اسرافل) و عزرائیل (عزرائیل) بود که بارتباط فرشتگان آسمانی نامگذاری شده است؛ اما افغانها با گرویدن باسلام این نامگذاری را رد کرده و نام را تبدیل کردند. این قصه نشاندهنده بعضی ارتباطات با فامیلهای یهودها یا اسرائیلیها در دورانهای قدیمتر است. یک قبیله بزرگ و مهم در فارس بنام بابی وجود دارد که شاید با بابی افغان رابطه داشته باشد.

شاخه مندو غرغشتی در وادی ژوب بامتداد مسیر دریا یکجا با کاکر مسکون است.

بخشهای مندو عبارتند از

ایمل	بابکر	بنگی	بارک	براهام	چار
همزه	هیبک	اسماعیل	قمبر	لالی	مالیوه
ممکتی	میس	نانی	نیکبی	نوکر	سلمی

شوردره شومی سیرکی توره کی وغیره

مندو یک طایفه بزرگ کچواکه بوده و بطور وسیعی در بین قبایل پتان در مرزهای اندوس منتشر گردیده اند. قمبر بازهم در بلوچستان دیده میشود. دیگران را اغلبا دیده ایم.

در آنسوی کاکر بطرف شمالشرق، قبیله خروتی قرار دارد که یکی از طوایف عمده تشکیل کننده مجمع پووینده تجاران بازرگان است. خروتی نمایانده خریتا راجپوت بازرگان است؛ اینها حدود 6 هزار فامیل تخمین شده و باشندده نواحی پلتو و دوه گومل در میلانهای شرقی کوههای سلیمان بوده و تقریبا کاملا کوچی یا چوپان اند. شهرک عمده در منطقه آنها بنام اورگون یا ورغون نامیده میشود که بواسطه قبیله فورمولی مسکون شده است. خروتی نیز باشندده میلانهای غربی کوههای سلیمان از معبر پلتو تا ناحیه کتواز است. خروتی که در بین پووینده شامل نیست اکثرا در زراعت و گله چرانی مصروف اند؛ اینها دارای گله های بزرگ شتر و تعداد زیاد بز و گوسفنداند. خروتی زراعتی و چوپان بطور قابل ملاحظه ای در سیما و رسوم وحتى زبان از خروتی بازرگان فرق دارند که در برخورد خویش بسیار درشت و ژولیده درهیکل اند؛ اما اینها یک مردم بسیار خوب و مردانه بوده و دارای رنگ چهره روشنتر نسبت به هندیها اند.

بخشهای خروتی عبارتند از

ادیک	علی	الو	امند	امبر	اصغر
بابر	بدین	بناس	بندر	بوستام	بی
دریپلاره	گاری	غیبی	غوری	گوندی	هارون
عیسا	ایسوت	کاکل	کراهه	خدیر	خاران
خیدر	لاجمیر	لعلی	لالی	لنگی	لیون
مدد	ملیک	ملی	متوک	مزرک	موتیک
مریگت	موسا	نادیر	نوره	پنجو	پروتی
پسانی	رایو	سخته	سندر	سید	شائب
شاهتوری	شالی	شامو	شارق	سلیمان	سلطان
سوران	تار	تور	یاه	یحیا	یاسین
زاکو	زاولی	ژونیه وغیره			

از این نامها اصغر شاید آگستور راجپوت پریهره باشد. بناس همان مونس راجپوت، ایسوت یک طایفه رهتور که قبلا دیده شد، کاکل همان کاکلسه راجپوت بازرگان، خدیر همان ختیر راجپوت بازرگان، خاران شاید مردم خراب در بلوچستان، خیدر همان کیدر راجپوت بازرگان، کرابه همان کربیره راجپوت بازرگان، پنجو همان پنجم راجپوت بازرگان، پروتی همان پروت گهلوت، سندر همان سندر رهتور، یحیا همان جوہیا پریہارہ است. تعداد زیاد دیگر قبلا دیده شده اند. خروتی ادعای وابستگی با غیلزی داشته و میگوید که یک شاخه توخی است که اینها مدتها قبل جدا شده اند. ساحک غیلزی ادعا دارد که خروتی وابسته یا همسایه آنها بوده و یا وصل آنها است.

قبیله دیگر مشابه به خروتی، ناصر یکی از طوایف پووینده تجاران بازرگان است. آنها ادعا دارند که یک شاخه هوتک غیلزی اند، اما این آخری ادعا دارد که ناصر همسایه یا وصل آنها است. رابطه کاملا همانند مالک و مستاجر است، هر دو خروتی و ناصر تابستان را در چراگاه ساحه اشغالی بواسطه توخی و هوتکی گذرانیده و زمستان را در دامان دیره جات اندوس سپری میکنند. یکتعداد ناصرها ادعای نسب شاه حسین غوری داشته و تعداد دیگر ادعای نسب بلوچی دارند. با وجودیکه ناصر در زبان و رسوم مشابهت به پتان دارند یکمردم متفاوت در رنگ چهره و سیما با آنها بوده و علایم بدون شک منشای هندی نشان میدهند. اینها بتعداد 13 هزار فامیل تخمین میشوند. یک مسکونه کوچک ناصر در کوه دامان کابل وجود دارد، اما اکثریت قبیله هیچ زمینی در افغانستان نداشته و عمدتا در انتقال تجارت بین هند و مناطق آسیای مرکزی مصروف اند.

بخشهای ناصر عبارتند از

علمبیگ	بنو	بهر	بوری	چالاک	داود
دوموش	حبیب	کمال	خیدر	ملی	نانک
مندی	مروت	موسا	ناسو	نعمت	شادی
سپینکی	سورکی	تره کی	عمر	یوریا	عثمان
یحیا	زنگی و غیره				

از اینها بهر نام یک قبیله بومی هندی بوده و حالا نمایانده در این منطقه بواسطه براهوی کلات بلوچستان است. چالاک همان چالوک یا سولانکی

راجپوت، دوموش همان زوایمخت قبل الذکر، مانک همان مانت راجپوت بازرگان، شادی عین خادی و خودی که قبلا دیده شد و همان شودی (شودی روسها و ایستونیهای فعلی) یا همان چوتو برهمن، سپینکی و سورکی و تره کی و بمعنی سفید و سرخ و سیاه اند. اکث ردیگر نامها قبلا دیده شده است.

فورمولی یا پورمولی (پمفیلا هیروdotس) گفته میشود که حدود 6 هزار فامیل در افغانستان بوده و باشندده میلانهی شرقی کوههای سلیمان هم مرز معبر پلتو است. ناحیه ایکه آنها در اختیار دارند پس از ایشان بنام فورمولی یاد شده و شهر عمده اینها بنام وورگون یا اورگون نامیده میشود که قبلا دیده شد. فورمولیها باندازه بسیار کمی در بیرون افغانستان شناخته میشوند، گفته میشود که اینها در ساحه منزوی خود بسیار کم با همسایگان خود مخلوط شده اند، اینها یک مردم آرام و صنعتگر بوده و در زراعت و تجارت آهن مصروف اند، اینها تا اندازه زیادی در فورمول (برمول) در نوب آهن مصروف اند، اینها در فروش تجارت آهن در افغانستان غربی از طریق نمایندگی خروتی مصروف اند. ناحیه فورمول (برمول وزیری قبل الذکر) بحیث یک وادی آبریز دریای کورم بوده و جوانب آن بطور ضخیم با درختهای صنوبر و دیگر درختان جنگلی پوشیده بوده و حصه مرکزی آن زراعتی و پوشیده با باغها و درختان بوده و تولید کننده تمام میوه های معمولی و سیب با کیفیت عالی میباشد. فورمولی در بین وزیری و خروتی واقع بوده و بحیث تاجیک شناخته میشوند؛ زبان آنها پارسی قدیمی شاهنامه است؛ آنها از افغانها و پتانها کاملا متمایز اند، اما ادعا دارند که نسب مشترک با غیلجی دارند که مرکز آن شهر خیلیج بطرف غرب هلمند و قلعه بست بوده است. شاید در اینجا بعضی ماخذ مبهمی در رابطه به کیلیکیا قدیمی در آسیای صغیر باشد. گفته میشود که بعضی فورمولیها در کابل و در نواحی غرب آن عمدتا در تجارت مصروف اند. دهکده ای نیز بنام فورمول یا پورمول در منطقه یوسفزی در مدخل جنوبی معبر سرخاوی به بونیر وجود دارد.

اوشترانی، اوشتورانی، اوشتوری، ستوریانی یا ستوری نمایانده های فعلی ستاوری قدیمی متذکره بواسطه پلینی یکجا با تپیری، انریکای و هیرکنی باشندگان منطقه بین اپاورتین (ابیورد) و مارگیانا (مرغاب) میباشد. مطابق گزارشات افغانها، اوشتوریانا قدیمی اشغال شده بواسطه نواحی

ستوریانی چاه و تراوی یا تری در شمالشرق کندهار اند؛ نواحی با زمینهای حاصلخیز که باآسانی میتواند بواسطه جریانهای کاریزی آبیاری گردد و از همینجا بواسطه طایفه لهوان کاکراخراج شدند.

اشتوریانیها اجازه ندارند که از نسب افغان یا پتان باشند، با وجودیکه آنها در بین قبایل پتان بعلت قبول زبان و قومیت آنها شامل اند؛ اینها حالا مردمی اند که قسما زراعتی و قسما کوچی اند؛ طبقات زراعتی باشند کوههای غرب کولچی در دیره اسماعیل اند، درحالیکه بخش دیگر با تجاران کاروان پووینده یکجا شده و در بین دیره جات دامان دراندوس و سطوح کندهار و هلمند نظر بموسم در سفراند که زمستان رادرهند و تابستان را در خراسان بسر میبرند. اوشتوریانی کوچی کاملا در خیمه های سیاه- موئی بنام کیژدی زندگی میکنند، در خوشه های کوچک و بشکل یک کمپ که بنام کیری یاد میشود (کوره ترکستان شرقی)؛ اما بخشهای مسکون قبیله در کلبه های کوچک و متحرک سبدی و پلستر شده با گل زندگی میکنند که از چوب گز ساخته شده و بشکل یک قریه میباشد که بنام جهوک (یک واژه پنجابی) و کیری یاد میشود، هر دو اصطلاح دارای منشای هندی بوده و معنی "دایره" یا "خوشه" را دارد. اوشتوریانی حدود 5 هزار فامیل تخمین شده و تقریبا نیمی از آنها بحیث زارع و معامله داران گاو میباشند؛ اینها یک مردم آزاد، شجاع و مردانه بوده اند اما در رسوم خویش خشن بوده و تمایلات غارتگرانه دارند. بخش گندهپور اوشتریانی بطور عمده در ساحه برتانوی بامتداد دیره جات دامان از تانک تا درابند مسکون بوده و بیک مردم آرام، منظم و صنعتگر تبدیل شده و حالا در بین آنها یکتعداد تجاران سرمایدار و ثروتمند (از همین مردم) شده اند. گندهپور اکثرا نمایانده سلسله گوندوفریس است که در منطقه سیستان و کندهار در شروع عصر میلادی حکومت کردند.

اوشتریانی شامل دو بخش بزرگ گندهپوری و حمر است.

بخشهای گندهپوری عبارتند از

اخته	علی	امر	امران	ایدک	بابر
باهیر	بارا	بازک	بوجر	براهیم	دادی
دانا	دودا	دریپلاره	گدای	گنده	حاجی
حیات	حسین	عیسا	ایسپ	جعفر	جالی

جامک	کمال	خلیل	خوبی	خیری	مکی
مله	ملنگ	مانی	مریری	مینا	نصرت
نیکل	پبھی	پایک	پرا	سروان	سیدل
شابی	شداد	شیخی	سکندر	سلطان	تجی
تانو	تره	عثمان	یعقوب	یحیا	زاوی
زرنی	زوہاک و غیره				

از این نامها اخته یک قبیله قدیمی غور است که هنوز هم در بین تیمنی بنام اختن شناخته میشود. امر و امران ظاهرا یکی بوده و همان اومره پراماره است و شاید کوههای خوجک عمران از همینها ناشی شده باشد. بابر یک طایفه گوجر است. باراً یک طایفه برهمن، بوجر شاید بهوجک برهمن یا بیجریه راجپوت، گدای و گنده شاید همان گدی و گندوال قبایل گله دار هندی، جماک همان جایمو راجپوت بازرگان، خیری همان خیر پراماره، سکندر همان الکساندر و شاید نشاندهنده اولاده الکساندر بزرگ و پیروان او باشد. پبھی همان پبیه چوهان، پرا عین پری است که قبلاً دیدیم و همان پریهاره راجپوت نژاد شاهی است. یعقوب همان اکوبی یک طایفه سکلاب (سلاوی) ترک، زاوی و زرنی نامهای قبایل است که باشند نواحی زاول و غزنی مربوط غزنی و غور است. زوہاک عین زاک و ساک بوده و همان باشندگان قدیمی سیستان و مکران است، تابعین آشوریهای نیمرود شاه بابلون.

بخشهای حمر عبارتند از					
ادین	اکو	الدو	امان	بگر	بای
دادر	گگل	غورنی	حدو	حسن	عیسا
جرو	قدر	کمال	کری	لالک	مدید
مشر	متک	موسا	پانیه	سابی	سالی
سین	شامو	شی	تورمان	توسا	و غیره

از اینها حمر نام یک قبیله راجپوت دشت سند است. بگر شاید بگریه قبیله دشت هند (بومی)، گگل همان کاکلسه راجپوت بازرگان، یا همان گوگادیوده رهنور، جارو همان جورا رهنور، متک و موتیک و مته و میتا عموماً عین چیز بوده و همان سری مت راجپوت است. توسا همان تسیره چوهان، پانیه همان پونی پراماره است. طوایف حمر از گندپوری

اصیل در چهره و رسوم تفاوت داشته، بعضی از اینها موی را بشکل حلقوی میگذارند مثل بلوچ و بخصوص امان.

این بخش تکمیل کننده قبایل باشنده منطقه مربوط به ستگیدای قدیمی میباشد. ما حالا به آنهای میپردازیم که در منطقه دادیکای هیرو دوتس، دادیکی هندی یا "قبایل دادی"، دادی موجود یافت میشوند. دادی حالا در افغانستان بحیث یک قبیله ساحوی جدا باین نام یافت نمیشود؛ اما بخشهای دادی در تعداد زیاد قبایل پتان یافت میشوند، بامتداد مرزهای اندوس و در جانب دیگر این دریا که خارج ساحه پژوهش ماست، داودپوتره بهاولپور نمایانده دادیکای قدیمی در تغییرشکل اسلامی آنست. منطقه دادیکای قدیمی که مرکز آن احتمالاً بواسطه شهر دادر نزدیک مدخل معبر بولان از جانب هند است نمایانده میشود میتواند بحیث محدوده ای در شمال توسط کوههای خوجک عمران و ویهووا، در جنوب بواسطه معبر مولا تا خضدار، در شرق بواسطه اندوس و در غرب بواسطه منطقه خاران بشمول نوشکی و شوراوک تعریف شود. در ساحه فوق الذکر ناحیه سیبی (سیوستان قدیمی) قرار دارد. معلوم میشود که خاران قدیمی (کارینی سترابو که قبلاً ذکر شد)، شامل تمام ولایت کلات فعلی بلوچستان یا بخشهای ساروان و جاله وان در شمال و جنوب است که قرار معلوم نامهای خود را از قبایل سروانی و جلوانی افغان گرفته اند که گفته میشود بحیث مسکونه نظامی در این حصه مرز بطرف مکران توسط سلطان محمود غزنی کاشته شده بودند، پسر و جانشینان او با تجدید حملات بمقابل مکران، در جریان نیمه اول سده یازدهم این مناطق را تثبیت و توسعه دادند. سروانی یک شاخه بتنی و جلوانی شیرانی قبل الذکر است. بخشهای عمده جلوانی عبارتند از کونگری، مایار، مروت، نیکبی، سالار و سپیند.

بخشهای سروانی عبارتند از

اچو	اغوک	احمد	اکو	علی	اسیک
اسو	بلی	بوبک	دای	دودو	گدای
حدیه	هارون	هییک	اسماعیل	ایسوت	جعفر
ککور	کربوری	ملنه	مالاته	ملیکیار	مامو
مته	موسا	ناهر	نور	پونی	رستم
سکنوت	سام	سمیه	سنجر	سینی	شاخا

از این نامها سروانی یک قبیله راجپوت (پریهاراه؟) است. اچویک قبیله هندی قبل الذکر بوده و در بخش اچکزی درانی دیده میشود. اغوک شاید اغوری قبیله مذهبی هندی، ککور همان ککی ختری، کربوری همان کربیره راجپوت بازرگان، ملوا همان ملنی چوهان، مالاتا همان مالاوت رهتور، ملیکیار همان مولک قبیله گله دار هندی و جوره رهتور یکجا با یکدیگر، مامو همان ماما برهمن، ناهر همان ناغر راجپوت بازرگان، پونی یک قبیله پرآماره که بنام سوده نیز یاد میشود. اکثر دیگران قبلا دیده شده است.

منطقه هموار بین دریای اندوس و کوههای سلیمان تشکیل کننده ناحیه برتانوی دیره غازی است که در آن نفوس بسیار مخلوطی وجود دارد متشکل از قبایل مختلف مسلمانان مانند سید، افغان، پتان، بلوچ با بخشهای متعدد و قبایل زیاد هندو مانند برهمن، ختری، اروره، لبانه، سود، بهاتیه و غیره. بلوچ متشکل از لگری، بزدار، مزاری، لوند، کسرانی، دریشک، کوساح و تعداد زیاد طوایف دیگر با نسب بسیار مخلوطی که گفته میشود باین مناطق در نیمه سده شانزدهم آمده اند، بهنگام پیشروی همایون بکمک فارس از طریق خراسان جهت بدست آوردن تخت دهلی با یکتعداد لشکر بزرگ که در سرکردگی آنها یکتعداد بلوچ و قبایل دیگر منطقه کندهار قرار داشت. بلوچ حالا یک قبیله بسیار بزرگ و مخلوط است؛ و در حقیقت یک قوم متمایز را میسازد که کاملا جدا از افغانها بوده و در زبان و جداول نسبی آنها شامل نیستند. بعین ترتیب بلوچها نیز در نامگذاری افغانها یا پتانها بیشتر به روابط سیاسی نسبت به نسب خونی ایشان شامل نبوده و آنها بیشتر پارسی میباشند تا هندی؛ باوجودیکه از نگاه نژادی، زبان، رسوم و چهره هندی هستند نه پارسی. بلوچها در اصل بلاچیه راجپوت و باشند منطقه خاران متصل به همقبیله های ایشان راجپوت بهرایچه اند (حالا در افغانستان بواسطه بهریچی شوراوک نمایانده میشود) که هر دو طوایف بزرگ چهومن یا چوهان، اگنیکوله است. قبیله آخری بعضی مسکونه های مهم و وسیع در هند ایجاد نمودند و نام خود را باین نواحی داده اند (بهرایچ) دراودح؛ نووایی جهجر (ناحیه دهلی) یک مسکونه دیگر این قبیله است که رئیس مرحوم آن یک بهرایچه پتان بوده و بجهت خیانت در موتینی هندی در 1857 اعدام شد. ما درباره بلوچ

بعداً صحبت خواهیم کرد اما در اینجا بارتباط قومیت اینها ضرورت است مکتبی داشته باشیم، چون در ساحه مربوط به دادیکای یافت میشوند. با آنهام اولاً مطلوب است که بهریچه را در شور اوک افغانستان بررسی کنیم.

بهریچی یا برایچی حدود 3 هزار فامیل بوده و شامل بخشهای ذیل است
 ابو علی بادو بهادر مندو شیرو وغیره

منطقه آنها یک سطح لامزروع و خاک سخت است که بواسطه دریای لوره پیموده شده و توسط ریگها احاطه شده است. بریچی در کلبه های سبدی و بوریائی زندگی میکنند که بنام کدل (کده پارسی = "خانه") یاد شده و تعداد زیاد شتران را پرورش میدهند. ابو شاید نمایانده ابی قدیمی، یک قبیله سکائی متذکره بواسطه هومر است، یا ناحیه در راجواره (قله ابو) که از آنجا آمده اند. دیگران را قبلا دیده ایم.

در منطقه هموار بین اندوس و کوههای کله روه در غرب، قبایل بلوچ فوق الذکریافت میشوند که میتوان اینها را در اینجا توضیح کرد. بعوض خیل و زی پتان و افغان، بلوچ به نام طوایف و بخشهای خود، حالت اضافی پارسی انی را علاوه میکنند که بمعنی "مربوط آنها" است؛ لذا علیانی، "مربوط به طایفه یا فامیل علی"؛ سنجرانی "مربوط فامیل یا خیل سنجر" و مشابه به علی خیل و علیزی پتان و افغان وغیره میباشد.

بلوچ لغاری متشکل از طوایف علی، هادی، باگل و هیبت بوده و باشنده پچاده یا خاک سخت بامتداد دامنه کوه است.

بخشهای علیانی عبارتند از
 بزدار چچی چندی
 خلیل لنجو مهر و
 سورج تالپور وغیره

بخشهای هدیانی عبارتند از
 اسار بشم بیجر
 کلوهی سمله شاهو
 دیبی حاجی
 زنگل وغیره
 چهار

بخشهای باگلانی عبارتند از
 باگل باغی دادو کلیری ماسو ننگری و غیره

بخشهای هیبتانی یا هبتانی عبارتند از
 بدوی هبتی فیرو رستم سور سوراج و غیره

اکثریت نامهای فوق به آسانی شناخته میشوند. بوزدار همان بزدار، پارسی "ر مه - بز" و شاید تعویض اسلامی همان بهگتا هندی است. چاجی همان چجیره رهنور است، چندی همان چنده چوهان، چانگو همان چوهان، گبول همان کپول راجپوت بازرگان است. جوگی یک قبیله مذهبی هندی است. خلیلی شاید کوهیله پرماره یا همان کوهلا ختری است. لنجو شاید لنگه سولانکی، میهرو شاید مهرا ختری، میته شاید میتیلی برهمن، موند همان موندا کچواهه است.

هدی همان هودی جت، بشم همان بیسن، بیجر همان بیجهیریه راجپوت (پریهاره؟)؛ دبیبی همان دیبا پرماره، حاجی همان هیوبنسی راجپوت، چهارهمان جینهر گوجر، کلوهی همان کوهلی ختری، سمله همان سیمله راجپوت (کچواهه یا پریهاره؟) است. شاهو یا شاهی را که در فقرات قبلی دیدیم شکل اسلامی راوکه هندی، سولانکی است که معنی هر دو "مربوط شاهی" در پارسی و هندی است. زنگل همان جنگم قبیله مذهبی هندی است. باگل همان بهگیله سولانکی یا بهاگل راجپوت بازرگان است. باغی همان بیراگی قبیله مذهبی هندی، دادو همان دادی، کلیری همان کلهر ختری، ماسو همان مهاسو یا مه اسو "اسوه بزرگ" قبیله راجپوت، ننگری؟؟؟. هیبتی یا هبتی مربوط ناحیه دریای هب، بدوی همان بهدایل رهنور، فیرو همان پریهاره است. رستم نام قهرمان مشهور پارسی است که شاید منشا و وابستگی هندی داشته باشد، منطقه بومی او زابل یا غزنی و حکومت پدرش سیستان و کابل بوده است.

بوزدار باشند کوههای بین معابر سنغر و ویدور است که لونی پتان در مرز غربی آنها قرار دارد. بخشهای آنها عبارتند از

بسکن	بهره	چاکر	چندیه	چنگو	دیگر
دول	دورک	گدی	گهم	گمو	غلام
عیسا	جعفر	کلاتی	کایانی	لادو	لگر

لوند	مری	میر	میثا	نامور	نندو
پولادی	شمر	شاهو	شوکر	سیهه	سوبی
سورب و غیره					

از اینها بسکن شاید بستب کیاست، بهله همان بهله سلطان راجپوت یا بهلی ختری، چاکر نام یک رئیس اجدادی بلوچ کلات و شاید یک چاکیت رهنور باشد. دیگر شاید همان دینگر هندی قبیلہ گلہ داریا دوگل ختری، دول همن دوهیل راجپوت بازرگان، دورک همان دورگبندی راجپوت (کچواہه) است. گدی هم گلہ دارختری و هم هندی است، گهم همان گهورو و گامو همان گموهه راجپوت، لادو همان لادی راجپوت بازرگان، لوند یک قبیلہ راجپوت از سواحل دریای لونی در راجواریه، مری همان موری پرآماره، نندو همان نندی ختری، پولادی عین فولادی هزاره است که دوباره دیده میشود، این نمایانده یک قبیلہ بسیار قدیمی و مهم در این حصص است پس از او معبر بولان نامگذاری شده و مقبره او نچندان دور از زیارت پولاجی و هم معبد مشهور و قدیمی بول یا بوله در ملتان است. نام حقیقی او بوله است، دی نهائی کاملاً پیوست اضافی سندی مربوط به کی هندی و د پختو است. شمر همان سمرقله قبیلہ گلہ دار، شوکر همان شوکل برهمن، سیها شادی سہانی ختری، سوبی و سورب ظاہرا عین هم بوده و همان سوربیه راجپوت بازرگان است. بوزدر پیرو هزاره سلیمان و جعفر نسبی یا موسیس زیارت تاوسه است که با سخی سرور یک محل زیارتگاه بسیار مشهور در این منطقه است. سلیمان فوق شاید تعویض اسلامی سولانکی و جعفر همان جیپره یک طایفه پرآماره است.

خوسه یا کوسه باشنده منطقه هموار هم مرز بوزدار در غرب است. بخشهای خوسه عبارتند از

بده	بلیل	چنگال	دلانه	دستی	گمو
حاجی	حمل	عیسا	ججیلہ	جندہ	جنگل
جروار	جایا	کلول	لشاری	مموری	متی
میہیر	سکندر	یوغ	عمرو غیره		

از این نامها خوسه یک قبیلہ هندی دشت بزرگ بوده و شاید یک شاخه خو یک طایفه بزرگ کچواہه باشد. بده همان بده یادو، ججیلہ همان ججوتیه

برهمن، جنگل ظاهرا عین جنگال در بالای لیست باشد. جرور همان جرواریه قبیله گله دار، میهیر همان میهریه راجپوت بازرگان یا مهره ختری است.

مزاری باشند یک مسیر در حوالی 50 میلی در 30 میلی تشکیل کننده قسمت جنوبی ناحیه دیره غازی بوده و متشکل است از بخشهای ذیل

ابدال	ازاد	بلاچ	بنگی	باتیل	بهیمبر
چاوگی	چاونگل	دیوه	دهرو	گرنی	گوله
گورک	گولشیر	هرو	جالا	جسک	جرک
قیصر	کیسر	لوت	مروی	مسید	مینگل
مور	موسی	نوزک	پندی	پیراک	پولت
تکر	زاد				

از این نامها مزاری همان میسری قبیله هندو دشت هند، بلاچ همان بلوچ و مربوط به بلاچه چوهان، بنگی یک قبیله جت، باتیل همان بوتیله راجپوت، بهیمبر همان بهیمله گهلوت، چاوگی ظاهرا عین چاونگل بوده و شاید چاونده پرآماره، دیوه همان دیبه پرآماره، دهرو همان دوهریه رهتور، هرو همان هری برآهمن، مور همان موهور راجپوت بازرگان و قبیله دشت بزرگ هند، موسا همان موسو که در بخشهای قبایل پتان و افغان دیده شد و در اینجا با پیوست آنی تغیر یافته مانند مسیانی بعوض موسا-آنی، پندی همان پاندی برهمن، پولات عین پولادی فوق الذکر، ریس یا ریسانی همان راوکا سولانکی، تکر همان تاکر راجپوت بازرگان، سرگه همان سگره پرآماره است.

لوند شامل دو بخش سوری و تیبی است. بخشهای آن عبارتند از

الو	برن	چندیه	چاتو	چولی	دولت
دستی	دیگو	گدی	گرنی	جینجور	گوریچ
حیدر	جامو	جندی	جنگو	جت	کمال
قمبر	کنج	خوندی	کوسه	لادی	لوند
مری	میلو	میو	ناتو	پشم	پیشگ
ریند	سدو	ساه	ساک	شاه	سیدیک و غیره

از نامهای فوق لوند یک قبیله سواحل دریای لونی در ماروار بوده و بخش های آن سوری و تیبی پس از اشغال این نواحی بواسطه آنها نامگذاری شده است. چاتو یک قبیله برهمن است. گوریچ همان کیروچ راجپوت که بصورت عام بنام گورچانی یاد میشود، این نام قبلا دیده شده و بعدا نیز خواهیم دید، جامو همان جایمو راجپوت بازرگان، ریند یک قبیله رین یا رن کاچ مربوط به باطلاق بزرگ نمک که دریای لونی در آن میریزد، میو بومی میوات قبیله بومی هندی، ساه یک قبیله هندو در ساحل شرقی اندوس در ناحیه جیلم است.

کسرانی باشند منطقه در اتصال نواحی دیره اسماعیل و دیره غازی و کوههای متصل به غرب بوده و متشکل از بخشهای ذیل است

ادم	اته	بلو	بنج	بهده	بهاتی
بووه	بروه	غلگری	چاوره	چوره	دنه
گوریجه	حمل	هولت	جند	جرور	جوسه
کیچ	لغا	لنگو	لشکر	مم	مندو
میر	پیهور	رنج	سوبه	واسو	و غیره

از این نامها کسر یا کسرانی شاید کوچره گهلوت باشد. بهده و بهاتی همان بده و بهاتی قبایل جدون یا یادو است. بووه قبیله ایست که بووی یا دیلمی شاهان فارس از آن بوجود آمده است. جرور همان جروریه قبیله گله دار است. لغا عین لغاری است که جمع آری-آنی قبل الذکر بوده و بعدا در بین بلوچ دیده میشود. لنگو همان لنگنه سولانکی است. مم برهمن است. نوتکانی یا ناتک باشند بخش سنغر ناحیه دیره غازی بوده و متشکل از بخشهای زیر است

باگل	چوت	جسم	لالو	مندر	مرو
ماسو	متی	سنجر	تنگو	و غیره	

از این نامها نوتک شاید همان نت یا نات یک قبیله بومی هندی با رسوم کوچیگری و مصروف شعبده بازی، ریسمان-بازی، ورزش و غیره است. چوت شاید همان چاتو برهمن است. دیگران قبلا دیده شده است. اکثریت این بخش قبایل بلوچ فوق الذکر دارای چند فامیل است که از 15 یا 20 تا یکصد و یا بیشتر میباشد. تمام بلوچهای متذکره تابع برتانیه است.

گوچنی نسب خود را از یک جد بنام گوریش میگیرند که تصور قرابت ایشان به قریش عرب را بدست میدهد. گوریش واقعا هندی و عین مردم کیروچ راجپوت، شاید یک طایفه کچواکه یا پریهاره است. گوریش یا کوریچ یا کوروش که در بخشهای مختلف تلفظ میشود یک قبیله گسترده در مرزهای اندوس است. نام کوریش یا کوروش گفته میشود نام قومی قبایل کافر شمال لغمان بوده و این ناممکن نیست که شاید نام فامیلی کوروش شاه فارس باشد که در منطقه کابل تولد شده بود. کیروچ نام یک قبیله یا طایفه راجپوت است که شاید به قوم راجپوت قبول شده باشد با وجودیکه از نژاد و نسب متفاوت اند.

بخشهای گورچنی عبارتند از

الیخ	ایری	بابی	بابول	بدول	بکر
بنگل	بازگیر	براهم	چنگ	چوتی	دلال
دوده	دورک	گبول	گندغ	والخ	گات
غورم	گیشکوری	گوکچلم	گورک	هیلو	هوتی
جلب	جلال	جامو	جند	جنگی	جرو
جسک	جوگی	قمبر	کنگ	کتال	خلیل
خیری	کوهن	کورپت	کولنگ	لشا	ملوک
مانیک	میلوبر	میو	میته	موتیک	نوک
پهید	پیتافی	پیر	پومیل	ساگور	سرمور
سرو	شالو	شیخ	سوهو	سور	تنگو
تالر	تورکل	عمر	زوود	زهرو غیره	

از این نامها تعداد زیاد را قبلا دیده ایم. بابل همان بابر گوجر، بدول همان بهدیل رهتور، بنگل همان بنکت چوهان، دولال یک قبیله راجپوت، دوده یک طایفه راجپوت بدون قبیله، گات همان گاتواره جت، هیلو و هوتی همان هیلا و هودی جت، جرو همان جورا رهتور، گیشکوری همان کوری یک قبیله جت گیش، کورپت همان کور قبیله گله دار، لشا یا لشاری شاید بمعنی لسی یا مردم لاس باشد. سوهو همان سوهور راجپوت بازرگان است.

دریشک بلوچ یک قبیله بسیار قدیمی در اینحصه و باشنده بخش رجنپور دیره غازی بوده و متشکل از بخشهای ذیل است

عرب	اراهو	بسکل	بهاگ	گمبری	گاموک
گوندفز	گوپنگ	ایسان	جسک	کیرمان	کتحل
مالو	مندو	مسید	مزر	مینگو	نوک
فل	سامین	سرگنی	سید	سزیب	شیخ و غیره

از اینها عرب قبلا توضیح شد. اراهو شاید اهاریه گهلوت، گاموک همان گاموکا و گامو همان گموهه راجپوت است. گوندفز و گوپنگ قبایل گله دار (هندی) است. قبیله دیگریکه بصورت عام در بین بلوچ ها شناخته میشود ختران است، باوجودیکه آنها ترجیح میدهند که بحیث پتان در نظر گرفته شوند.

ختران باشند کوههای غرب دیره غازی بین لونی پتان در شمال و مری بلوچ در جنوب است، در غرب آن کوههای جدران قرار دارد که در آنسوی آن ترین افغان قرار دارند. اینها با یک لهجه خاص صحبت میکنند که بنام خترانکی یاد شده و کاملا متمایز از پختو بوده و بطور قابل ملاحظه ای از بلوچکی تفاوت دارد و دربرگیرنده یک نسبت بزرگ کلمات پنجابی و سندی است. ختران مویهای خود را مثل بلوچ دراز میگذارند، آنها درسیما نیز همچنان معلوم میشوند اما رنگ چهره روشنتر دارند؛ اینها یک مردم مستقل بوده و حدود 5 هزار فامیل تخمین میشوند؛ شهر عمده آنها ناهرکوت یا لغاری برخن است.

بخشهای خترن عبارتند از

بهرهای	بلایت	بیبی	بوهر	چاچی	چاکر
دابی	داهیمه	داریوال	گنجوره	حسن	هوسی
عیسا	ایسابلته	جاکره	جاهیه	جام	جوگی
کاظم	خیچی	للك	لنجه	معروف	مت
مزار	موهیمه	ناهر	پتو	روتار	سلار
سیمین	شامیر	سیدک	تایک	واگدیو	زکری و غیره

از اینها بهرهای همان بهاوهر راجپوت بازرگان است. بلایت همان بلماین جت، داهیمه یک قبیله گله دار هندی و یک قبیله برهمن نیز هست. گنجوره گفته میشود که نام جد مشترک قبیله ختران بوده و اصلا مربوط به قبیله ترین است. چاچی گفته میشود یک شاخه دودای بلوچ است. هوسی شاید

اوسوال راجپوت بازرگان باشد. ایسابلاته یک ترکیب ایسپ و لته یکجا شده با همدیگر اند. مت همان سری مت برهن است. ناهر در زمان امپراطور مغول ریاست ختران را ایجاد کرد که سکونت او در ناهرکوت بود. بوتر همان رهنور است. تایک همان تیکه پراماره است. واگدیو همان گوگادیوارهنور است. اکثریت دیگران را قبلا دیده ایم.

درشمال ختران، موسا یا موسا- خیل قبيله پتان قرار دارد. درآنسوی آنها بازهم در شمال، شیرانی قبل الذکر و در غرب، کاکر میباشند. موسا-خیل حدود 6 هزار فامیل بوده و توسط بعضی ها منحصی یک شاخه کاکرشناخته میشوند، باوجودیکه کاکر آنها را اقارب خود نمیدانند. موسا-خیل پختو صحبت نموده و تماما مسلمانان سنی اند، اما آنها با داشتن شکل حکومت فیودالی نسبت به دموکراتیک پتانها بیشتر بلوچ معلوم میشوند.

بخشهای موسا- خیل عبارتند از

باهر	بلیل	بازی	حمزه	حسن	کانو
لهر	مغدود	سلیم	شاید	عمر و غیره	

متصل موسا-خیل درشمال، قبيله پتان دیگری بنام ایسوت یا سوت قرار دارد که یک طایفه رهنور است. آنها حدود 300 فامیل بوده و اکثرا بشکل کوچی درگردنه های کله روه در غرب دیره غازی بوده و درزمستان در مغاره ها زندگی میکنند. اینها با پتان جعفر(جیپره پراماره) از طریق ازدواج متحد گردیده و بعضی از آنها مصروف حمالی (باربری) و کشاورزی اند. بخشهای ایسوت عبارتند از

ادو	چندو	خادی	خیدر	کوتی	مولا
نوح	پاینده	سدو	ستار و غیره		

درجنوب ایسوت قبيله پتان جعفر فوق الذکر قرار دارد. آنها حدود 500 فامیل بوده و شهر عمده آنها دروگ است.

بخشهای جعفر عبارتند از

هیل	جتل	جیره	خیدر	موهره	پتو
رجلی	رامید	روانی	سده	سیلهه و غیره	

هیل و جتل قبایل جت اند. جیره همان جیرن راجپوت بازرگان است. موهره همان موهور دیتواست. پتو همان پتوریه راجپوت است. بجلی همان رجور یا رجر راجپوت دشت هند است. رامید همان رامدیوه رهتور است. روانی همان ریواری قبیله گله دار و سیلهه همان سینلهه ختری یا سیلهه راجپوت است.

در غرب ختری، پتان لونی نمایانده های فعلی لوانیه قدیمی با همسایه های آنها دامره، دومر فعلی قرار دارند که بطور برجسته در تاریخ کشمیر در جریان سده دهم و یازدهم ذکر شده است. پتان لونی (که از لوند بلوچ عین نژاد تفاوت شود) حدود یکهزار فامیل بوده و باشنده منطقه ترین در شمال چوتیالی است. زبان آنها یک پختو خراب و مخلوط با بلوچی است.

بخشهای لونی عبارتند از

بابو	بنجی	دروک	کت	لادو	مدو
مل	سدو	سغو	سمند	شادی	شیمی
زنجیل و غیره					

قبیله ترین باشنده نواحی سیبی و پیشین بوده و یکی از پنج قبیله تشکیل کننده بخش شرخبون افغانهای سرابنری است؛ دیگران شیرانی، میانه، باریچ و اورمر اند. از اینها قبیله شیرانی توضیح شد، دیگران حالا بررسی میشوند. ترین قسما زراعتی و قسما چوپان بوده و شامل سه بخش سپین، تور و ابدال است. ابدال متشکل از قبایل درانی بوده و بعدتر توضیح میشود.

سپین ترین، "ترین سفید" باشنده ژوره یا گودال تل چوتیالی بوده و بیشتر درانتقالات تجارتي مصروف اند. آنها حدود 6 هزار فامیل بوده و بخشهای آن عبارتند از

ابابکر	احمد	علی	بابو	بادهی	بدو
بتی	هارون	هدیه	حیدر	هیکل	اسماعیل
کنده	کوک	ملیکیار	ملمونی	مندی	منگل
نیکبختی	نور	سیخی	تره	یعقوب و غیره	

سپین ترین بمعنی "ترین سفید یا عالی" و تور ترین "ترین سیاه یا فرعی" بوده و شاید این لقب سپین و تور مربوط به فرقه های سیاسی باشند که قبلاً مورد بحث قرار گرفت. نام ترین بخودی خود عین تری برهمن است. ابابکر را یکجا با ابا و ابی دیدیم که شاید ابویوی سترابو، یک قبیله سکائی باشد. هیکل شاید نمایانده ایگلای قدیمی قبل الذکر باشد.

بریچی یا بریچ همان بهرایچه چوهان اگنیکوله راجپوت وباشنده ناحیه شوراوک بین پیشین و دشت سیستان است. اینها حدود 4 هزار فامیل بوده و دارای مسکونه های کوچک در قلعه-بست، در رودبار و پولالک و بعضی جاهای دیگر غرب هلمند میباشند. اینها اکثراً کوچی اند اما یکتعداد در کلبه های بوریائی و سبدگزی با پلسترگلی زندگی میکنند که بنام کدل یاد میشود. اینها اکثراً در امتداد مسیر دریای لوره قرار دارند که از منطقه آنها و اتصال به ترنک جریان دارد.

بخشهای بریچی عبارتند از

ابو	علی	بدل	بارک	بسا
بسوک	چوپان	داود	حسین	محلّی
مندی	مردان	شکر	شیخ	زکو و غیره

بسا و بسوک عین چیز بوده و همان بسی هندی قبیله برده قبل الذکر است. چوپان از طایفه هزاره ای باین نام اشتقاق شده است. محلّی شاید همان محیله قبیله گله دار است.

در جنوب بریچی، قبیله بلوچ نوشکی قرار دارد. بلوچی را منحیث بلاچه چوهان تشخیص کردم. اینها باز هم دیده میشود و قتیکه باشندگان بلوچستان فعلی را بررسی کنیم.

قبیله میانه حالا بحیث یک مردم ساحوی متمایز در افغانستان یافت نمیشود، اما در اکثر مرزهای شرقی منطقه بین بخشهای قبایل بزرگ پتان مانند شیرانی، بنگش و غیره و هم تجاران پووینده گسترده اند. میانی شیرانی در وادی گومل مسکون اند، بخشهای آنها عبارتند از

بدر	فیروز	اسماعیل	لوغمن	مایار
میرگل	نرو	سین	شری و غیره	

بخشهای دیگر میانی عبارتند از					
ابیس	غرشین	غورانی	جعفر	جوت	کیکی
ختران	لت	لوانی	ملهی	سلاح	سمره
سرغی	شیکون	سوت	سور	توغ	زیری
زورا					

از این نامها میانی شاید نمایانده میونوی قدیمی باشد که بعدا لودی نامیده شده و بواسطه هیرودوتس در بین تابعین کروسیس، شاه لیدیا و فتح شده بواسطه داریوش ذکر شده است. لت یا لس شاید همان لیث یا لیت سیستان باشد که سلطنت آنها در اینجا پس از طاهری شگوفان بود. سمره همان سومره پراماره است. زیری و زوره شاید عین چیز بوده و همان زوری غور باشد. دیگران را دیده ایم.

قبیله اورمر (عمرا پراماره) از بخش چراغ-کش که مربوط به آنها بود نامیده شده و حالا بحیث یک قبیله ناحیوی در افغانستان وجود ندارد. مرکز این رافضیان در کنیگورم در منطقه وزیری است، جائیکه گفته میشود بعضی فامیلهای اورمر هنوز یافت میشوند. بخشهای آنها عبارتند از

خیکنی	خرمجان	ملاتانی	بیکنی	جیرانی
-------	--------	---------	-------	--------

تعداد اینها جمعا 400 فامیل تخمین میشود. باقیمانده اورمر در حوالی این مرز افغانستان و در نواحی متصل هندوستان پراکنده بوده، بعضی در بین برکی در لوگر و دیگران در پشاور یافت میشوند جائیکه اینها دارای یک قبیله بنام اورمر میباشند. اینها یک مردم آرام و صنعتگر بوده و عمدتا در زراعت و تجارت مصروف اند.

بخشهای اورمر عبارتند از					
بوکی	داهیری	دالچه	دواتوی	هران	جلویان
کنیگورم	خلیل	خیزران	کونیک	ملانی	منتوی
مشکور	مشوی	رنگ	سیدانی	سنگوتی	سین
شکتوی زیک و غیره					

تعداد زیاد اینها نامهای محلات اند؛ آنهائیکه با توی ختم میشوند که اسم پختو بوده ومعنی "جوی"، کانینگورم و غیره دارد.

در پهلوی قبایل فوق که در منطقه ددیقای قدیمی یافت میشوند، مری و بوگتی بلوچ نیز وجود دارند.

مری یک قبیله وسیع و پراکنده در این قسمت بوده و قویا هم در لوور سند در حوالی سکر و خیرپور حضور دارند قسمتی از قبیله که ما با آن سروکار داریم باشند کوههای اطراف کچی در شرق و شمال در پهلوی ختران، لونی و ترین بوده و بوگتی در جنوب آن قرار دارد. محل عمده آن کاهن است که در اطراف آن تا همواریهای سیبی و شم و فیلواروسعت دارند. اینها یک مردم کوچی و غارتگر بوده و دهکده ای ندارند، اما دارای کمی زراعت و بعضی برجهای کوچک میباشند. بخشهای آن عبارتند از

اه	بهاول	بیجار	قلندر	چلگری	غزنی
گوسر	ایسان	جنگی	کندر	خونگری	کیوی
لنج	لوهار	مزار	موهند	پودی	سالار
سرور	شهیجه	سومر	و غیره		

از این نامها اه شاید یک قبیله ناگا باشد؟ بهاول همان بهاور چوهان، بیجار همان بیجهیرییه راجپوت است. گوسر همان گسوره راجپوت بازرگان، خونگری همان خنگر قبیله بومی هندی، پودی همان پاوریه قبیله خنیاگر است. دیگران باسانی قابل شناخت اند.

قبیله بوگتی باشند کوههای جنوب مری و غرب رجنپور است. بخشهای آن عبارتند از

بگی	چندر	دامگی	دریگ	فیروز	گور
جعفر	جکر	جسک	کهیجه	کلپر	کمک
محل	مندو	میسوری	نات	نوک	نوری
پجلور	فونگ	رامه	روهل	سیخر	شالو
شمبی	سوده	سوندر	سورکی	و غیره	

از این نامها بوگتی شاید بهاگته قبیله گله دار هندی است. چندر همان چنדרه برهن یا چنده چوهان است. کلپر همان کلپوسرپراماره، رامه همان رامدیوه رهتور، روهل همان روهیله بومی روه، شالوهمان شال بومی یا کوپته است. بوگتی مانند مری کوچی و غارتگراست اما در سالیان آخر یکجا با یکتعداد قبایل مستقل پتان در مرزهای برتانیه تا اندازه زیادی منظم گردیده و به زراعت روی آورده اند.

این بخش تکمیل کننده نامگذاری قبایل باشنده منطقه مربوط به دادیکای هیرودوتس است. این همچنان تکمیل کننده بحث چهار قوم یاد شده بواسطه مورخینی است که تشکیل کننده سترایی هفتم امپراطوری داریوش هیستاسپ بودند. ستراییهای هشتم، نهم و دهم در خارج منطقه آریانا قرار دارند که پژوهش ما منحصر به آنست، اما سترایی یازدهم در داخل ساحه قرار دارد.

هیرودوتس میگوید سترایی یازدهم متشکل از کسپوی، پوسیقای، پنتیماتوی و داریتای است. از اینها نخستین شاید نمایانده قبیله کسپایه بودا باشد که پس از او منطقه کشمیر نامگذاری شده است، در سانسکریت کسپایمار یا کسپایگاره در خارج ساحه پژوهش ما قرار دارد. سه قوم دیگر بهم پیوست اند (حداقل اگر تشخیص من صحیح باشد) و از هلمند تا اندوس امتداد دارند (از طریق منطقه پاروپامیسوس)؛ مسیر کوهستانی بامتداد مرزهای جنوبی بکتریانا (حالا تشکیل دهنده ارتفاعات زابلستان یا غزنی)، کابلستان یا کمبوجیه (کافرستان فعلی) و منطقه کوهستانی دردیستان یا کوهستان بولور. تمام منطقه بصورت مایل در بین مرزهای شمالی سترایی هفتم قرار دارد (طوریکه توضیح شد) و مرزهای جنوبی سترایی دوازدهم که توضیح خواهد شد. ترتیبی که در آن این سه قوم قرار دارند، از غرب به شرق، پانتیماتوی، پوسیگوی و داریتای.

تا جائیکه من میدانم پانتیماتوی در هیچ حصه افغانستان باین نام قابل ردیابی نیست. نام شاید یک ترکیب یونانی بمعنی "تمام متی" باشد، یک قبیله ایکه مطابق شجره نامه افغانها متشکل است از (طوریکه قبلا دیدیم) تمام اولاده متو (دختر شیخ بیت، بتنی که جمعا بنام متی یاد میشد) که لودی و غیلزی عمده ترین آنهاست. از طرف دیگر پنتیمتوی هیرودوتس شاید یک شکل یونانی پندومتی یا پندو متی باشد، در تفاوت با متی

پارسی، متینوی سترابی هجدهم که عین مردم متیانوی اند، توسط سترابو ذکر شده بحیث متصل میدها در زیر کوههای پاراخواتروس در فارس در جنوب سلسله کوههای البرز. در فقره دیگری سترابو سورومتی را در بین اقوام مسکون در بین بحیره های کسپین و یوکسین تا کوکاسوس ذکر میکند. اینها یک شاخه متفاوت متی - سور متی یا متی نژاد آفتاب اند، یک صفتی که برای متی افغانستان قابل تطبیق نیست، کسانیکه اولاده شیخ بیت، بتنی، نمایانده نسبی نژاد مهتابی راجپوت یا سکائی شاهی در افغانستان اند (طوریکه قبلا گفته شد). نژاد مهتابی راجپوت در افغانستان مانند اولاده شیخ بیت، بهاتی رئیس، تماما اولاده پندو و شاهان پندو سلسله پال دهلی (قبیله توار، تواری یا توری راجپوت) که در افغانستان یکجا با دیگر شاهان راجپوت برای چندین قرن و تا زمان فروریزی توسط سلطان محمود غزنی در اوایل سده یازدهم حکومت کردند.

متی افغانستان شامل دو شاخه بزرگ غیلجی و لودی است. قرار معلوم غیلجی اشتقاق شده از یک قبیله ترک ماورای جاسارتیس بنام خیلجی - "شمشیرزن" است. اما با قضاوت از ترکیب قبیله، نام غیلجی تا اندازه زیادی تغییر شکل راجپوت کیروچ هندوستان و راجواره است که بامتداد اندوس مانند گوریش، گوریچ، کوریش، گوریچ، کوروش و غیره تلفظ میشود؛ طوریکه نامهای طوایف اکثرا منابع راجپوت یا هندی دارند، در حالیکه قبیله به پختو صحبت نموده و پختونولی (کود قوانین و رسوم پتان) را رعایت میکنند؛ بعوض هرگونه عنعنۀ دارای منشای ترکی، نسب آنها از یک شهزاده غور بواسطه دختر رئیس بتنی رد یابی میشود که سکونت او در کوههای حوالی غزنی بود. این یک منظر قضیه است. دیگر اینکه، نامهای بتنی و غیلجی شاید نمایانده قبایل آسیای صغیر باشد (بیتینی و کیلیکی) توابع کریسوس، شاه لیدیا، وقتیکه او توسط داریوش هیستاسپ شاه فارس سرنگون شده و این قبایل یکجا با یکتعداد دیگر از این قسمت شاید به ولایات شرقی امپراطوری او انتقال و کاشته شدند، جائیکه قبیله اولی شاید بواسطه بتینی پلینی نمایانده شود. شاید اینطور باشد اما این طوایف غیلجی اند (طوریکه دیدیم) که تا اندازه زیادی دارای نام های هندی میباشند.

قرار معلوم متی افغانستان قبلا باشند وادی ارغنداب و ساحل شرقی هلمند در شمال کندهار بوده و از اینجا بطرف شرق از طریق ارتفاعات غزنی

تا به قاعده کوههای سلیمان و از آنجا بطرف شمال از طریق ارتفاعات غربی سفیدکوه تا مرزهای جلال آباد، ناحیه کمبوجیه کابلستان امتداد یافته است. قسمت غربی این مسیر قبلا بواسطه شاخه لودی متی اشغال شده بود، اما اینها از زمانهای طولانی منطقه را ترک گفته، در هندوستان و عمدتا در سرهند مسکون شدند؛ در حالیکه این قسمت شرقی است که از مجاورت کلات غیلزی تا جلال آباد هنوز در اشغال غیلزی میباشد.

پس از پننیماتوی، پوسیکای هیروودوتس قرار دارد. نام شاید معادل پشی-کی "مربوط پشی" هندی باشد. اینها ظاهرا عین مردم پسینانی (شکل جمع پارسی نام هندی که معنی "اقارب پسی" دارد) متذکره بواسطه سترابو اند، یکی از آن قبایل سکائی که یونانی های بکتریانا را معزول ساخت. سترابو با صحبت در مورد سکائی ها میگوید: "قبایل بسیار مشهور که یونانیهای بکتریانا را معزول ساختند عبارتند از اریوی، پسینانوی، توخاروی و سکرولوی که از منطقه ماورای جاسارتیس مقابل ساکای و سغدیانوی و منطقه اشغالی بواسطه سکای آمدند".

اروی بایست مردم آریای قدیم (هرات فعلی) در غرب و جنوبغرب بکتريا (بلخ فعلی) باشد که در آن منطقه قبل از آمدن یونانیها وجود داشتند. توخاروی بایست مردم توخاریستان قرون وسطی در شمال و شمالشرق بکتريا باشد، یک ولایتی که دربرگیرنده قسمت شرقی بکتريا و متصل سغدیا بوده و متشکل از تمام منطقه کوهستانی در سرآبه های اکسوس است. این مردم تحت نام ترک توغیانی بتمام وادی اندوس منتشرگردیدند؛ قرار معلوم نام اصلی توغ مفرد و توغیانی و توخاری شکل جمع فارسی و بلوچی آنست؛ پایانی اری که غالبا درنامهای قبایل بلوچ دیده میشود بعوض انی پارسی است. سکرولوی توسط بعضیها بواسطه سریکولی فعلی نمایانده میشوند، اما یک تشخیص قابل ترجیح بواسطه خواندن سکتوروی بعوض سکارولوی بدست میآید؛ ما در شرق بکتريا قوم بزرگ و قدرتمند کتور یا کاتور را داریم که شاخه شاهان همزمان درکابل و کشمیر ایجاد کردند و دراین روزها درافغانستان بواسطه شهزاده های شاه-کتور چترال و کاشکر نمایانده میشوند.

آخری، پسینانی بایست پشه ئی فعلی در جنوب بکتريا در مسیرکوهی از بامیان از طریق کافرستان تا وادی کنرباشد. نام اصلی این مردم درمفرد

پس یا پیش است؛ این نام باین شکل در "راجاتارینجینی" در نامگذاری یک رئیس نظامی بنام پسیکا تاکور "رئیس پاسی" دیده میشود؛ پخ پختو و پوغ یا پوژ بلوچکی. پشائی یا پشای یا پخائی عبارت از نسبت پختوی اشکال جمع آنهاست بمعنی "ازپش یا پخ". پشای هنوزباین نام درنواحی بامیان و لغمان و دروادیهای جنوب کافرستان یافت میشوند. با وجودیکه حالا باسلام گرویده اند، پشای منحیث همان نژادی همسایگان غیرگرویده ایشان در منطقه مستقل میلانهای جنوبی هندوکش معامله میشوند که بواسطه اقوام مسلمان اطراف آنها جمعا بنام کافرومنطقه آنها بنام کافرستان یاد میشود. این نامهای اهانت آمیز بصورت نادرست بواسطه مردم که بآنها اطلاق میشود قبول شده باوجودیکه اینها نه مناسب اند و نه پایدار، چون اینها قبلا ساحه تطبیق وسیعی داشته و نژادهای زیادی را نسبت بزمان حاضرمتاثر ساخته است. حدود سه یا چار سده قبل، تمام بدخشان و ایالات متصل در آبهای بالای اکسوس یکجا با تمام منطقه بولور و بالتیستان شامل کافرستان بوده و مردمان آن بنام کافر یاد میشدند؛ اما پیشروی دوامدار اسلام تمام این مناطق پرنفوس و صعب العبور را باین دین جذب نموده طوریکه در زمان حاضر اصطلاح کافر و کافرستان محدود به مردم و منطقه کوههای وسطی و میلانهای جنوبی هندوکش در بین وادیهای پنجشیر و کنر اطلاق میشود. پشای این مناطق با یک لهجه همجنس با زبان قبایل کافر صحبت نموده و تماما منشای متمایز سانسکریتی دارند. قرار معلوم تعداد پشای در قدیم نسبت به قبیله گمنامی که حالا آنها نمایانگی میکنند بسیار زیاد، وسیعا پراکنده و متنفذ بودند. معلوم میشود که پشای قبلا دربرگیرنده یکتعداد قبایلی بوده که دارای عین لهجه و شاید اقارب آنها باشد، اما آنها حالا بواسطه نامهای متفاوت مانند صافی، لغمانی، دهگانی، دره نوری و غیره شناخته میشوند.

کافر (طوریکه نامیده میشوند) برای چندین قرن در کوههای غیرقابل دسترس خویش کاملا منزوی و از ارتباط با دنیای خارج بدور مانده اند و معلومات اندکی درمورد ایشان وجود دارد. آنهائیکه با لغمان ارتباط دارند خود را کوریش، گوریش یا کوروش مینامند باشنده مسیرکوهی تا وادی پنجشیر هستند؛ و این باعث شده که بعضی قبایل مرزی که باسلام گرویده اند، ادعای اولاده عرب نمایند، از اجداد قبیله نجیب و مشهور قریش که محمد پیامبر مربوط آنست؛ بدون اینکه کسی تحقیق نماید چرا و چطور این اولاده برجسته عرب از چنان یک رابطه افتخار آمیز جدا شده و در

شرایط خوار و حقیر کافر قرار گیرد. این واضح است که نسب قریشی ادعا شده بواسطه کافر کاملاً یک غرور اسلامی است در جهت پنهان نمودن نسب حقیقی ایشان از کیروچ راجپوت، یک قبیله بسیار قدیمی در این حصص و وسیعاً منتشر شده در تمام وادی اندوس، طوریکه ما در نواحی گورچانی یا گوریشانی دیره غازی و کوریش دیره اسماعیل و بنو دیدیم. در قدیم ممکن است کیروچ یک قبیله بسیار مهم افغانستان بوده باشد؛ و قبیله کوروش که سایروس، شاه فارس مربوط آن بود (و قریش عربی شاید یک شاخه آن بوده باشد)، شاید عین کیروچ قبل از قبول آن (تحت نام بعدی) از قوم راجپوت باشد؛ که در افغانستان متعاقب و اگذاری منطقه (تا پاروپامیسوس و بشمول آن) به سندراکوتوس (چاندر اگوپتا ماوریا؛ عنوان دلالت کننده است) توسط سیلیکوس نیکاتور تاسیس شد (طوریکه قبلاً ذکر شد).

در پهلوی راجپوت کیروچ در بین کافر، چندین قبیله دیگر راجپوت و هندی وجود دارند که در بین طوایف آنها ما نام آنها را داریم. بعضی بخشهای بزرگ و بسیار مهم کافر در ارتباط با چترال و وادی کاشکار عبارتند از قبایل که بنام خو و کلشه و ارانیا یاد میشوند؛ تمام هر سه نام بدون هرگونه تغییری قبایل مشهور راجپوت اند. خو یک طایفه کچواکه، یک قبیله بزرگ که قرار معلوم قبلاً در تمام افغانستان از بحیره تا کوهها امتداد داشته و نام خود را به مناطق مقابل انتهای مسکونه ایشان داده اند (به کاچ گنداوه و کاچ مکران بلوچستان فعلی در یک جهت و به هندوکش و کاشکار در جهت دیگر). کلاشه یا کلاچه یک طایفه چالوک یا سولانکی راجپوت است؛ و ارانیه یا ارویه نیز راجپوت اند (راتور یا کچواکه؟)، و شاید نمایانده اریسنی دیونیسیاکس نونوس (طوریکه ترویر در "راجاتارینجینی میگوید)، جائیکه آنها با خوتی (خوتی پتان یا کوته نوآگی)، زاوری (زوری غور)، جوری (جوره راهتور و یارو پتان)، و کاسپیری (کاشوری کشمیر) یکجا شدند. ارینوی نیز در بساریکای دینیس ساموس با کاسپیری و کوسای (کاشوری و خاسه) ذکر شده که مردم اصلی کاسپیریا (کاشور یا کشمیر) بودند طوریکه عین مولف خاطر نشان میسازد. قبیله دیگر کافر راجپوت بنام نورگل یا دره نوری است که همان نور یا نورکا، یک قبیله بسیار منتشر در افغانستان غربی، عمدتاً در سیستان و حوالی هرات است. وابستگی هندی کافر در یک منظر در لیست قبایل و بخشهای آنها ذیلاً نشان داده شده است

امیسی	ارنیا	اسکین	اشپین	اتیر	ایرت
بشگلی	باری	بیرگلی	چاناک	چنیش	چیمی
چونیا	دنگریک	دیبا	دیمیش	دینگ	دوهتک
گدو	گمبیر	گواچی	گوشته	گومی	جاما
کاموج	کاموز	کمپر	مکتوز	کستوز	کتار
کتی	کیات	خچین	خلام	مندیکل	مندول
منچشی	میل	نوره	پینتار	پاشاگر	پاندو
پرونی	پیت	پیمیچ	پونوز	رانا	سیگل
سالار	سماجیل	سانو	شونه	سوکوی	سونیندیش
تپاکال	تری	ودیهی	وای	وایگل	وامه

ویلی-وای و غیره

پایانی گل، گلی، کال بعضی نامهای فوق مربوط به کوله هندی و خیل پختو بوده و هم تغییر نیافته در بعضی قبایل بلوچستان است؛ این بمعنی "طایفه" یا "قبیله" یا "خانواده" یا "انجمن" میباشد. بعضی بخشهای فوق به اسلام گرویده و تابع حکومت کابل در جوانب وادیهای جلال آباد و کنر و حالا مستقل یا باجگزار روسای کاشکار در جانب وادی چترال است. اما قسمت اعظم آن آزاد مانده و مذهب، رسوم و زبان قدیمی خود را حفظ نموده اند. قبلا کافر تمام وادیهای کاشکار و کنر را تا نواحی متصل یاسین و پنجکوره بطرف شرق در اختیار داشتند؛ تا منطقه دارادا با بومیانی که معلوم میشود نسب مشترک دارند. اما حالا آنها (باشندگان کنر و کاشکار) تماما مسلمان اند؛ طبقه حاکم بخش سنی بوده شیعه فرعی و پائین است؛ در پهلوی این دو فرقه اسلامی ارتدوکس، یک فرقه رافضی بنام مولای وجود دارد یک واژه (مطابق دی گیگنی) ترجمه چینائی ملاحظه عربی "رافضیان" است؛ کلمه آخری نامی است که به "اسماعیلیه" داده شده و در اروپا بحیث یک بخش "فدائیان" شناخته میشوند. تعداد مولای ها در ایالات اکسوس علیا شمال هندوکش بسیار زیاد است، اما در وادی کاشکار آنها اکثرا محدود به وادی لودخو اند که بواسطه ارنیا و خاچین کافر مسکون بوده و جمعا بنام خو یاد شده و زبان آنها خوار یا خاجونه (خاچینه) است.

درلیست فوق طوایف و بخشهای کافر، یک تناسب زیاد دارای نامهای خالص راجپوت است. امیشی شاید اماشت، طایفه کیاست است. اسکین همان یاسکون (اساکانی قدیمی) یا یاشکون یاسین و گیلگیت است. باری نام قبیله برهمن شمال هند است؛ اما در اینجا باری متشکل از یک طبقه پائین بوده و بواسطه کافر در هیچ تخمینی گنجایش ندارند؛ گفته میشود که درحقیقت باری یک نژاد مختلف از کافران دیگر است که آنها را به بردگی گرفته بودند و اغلبا آنها را به تجاران- برده مسلمان میفروختند. بشگلی قسما باسلام گرویده اند. زنهای آنها چادریهای نوکداری میپوشند که خاص جاتا قدیمی کاشغر بود. نام اصلی این قبیله باش یا پاش است که نمایانده پوسیکای هیروودوتس و پسینوی سترابو و پشای افغانهاست. بیرهگلی همان بری ختری است. چاناک، چانیش و چونیا شاید همان چانن و چوریا، طوایف گله دار هندی است. چیمی همان چماین گوجر است. دنگر یک قبیله گله دار هندی است. دیبا راجپوت پراماره است. دیمیش همان دما برهمن؟ گدو همان گدی ختری یا گدی گله دار است. گومی همان گامو یا گموها راجپوت است. جامج و جامکا همان جام، تعویض اسلامی شومه جریجه راجپوت است. کهراه یا کاهاراه همان کهوریا پراماهر یا کهریا برهمن است. کاما، کاموج یا کاموز، کمپر و کامتوز تماما طوایف بشگلی است. کاموز و کامتوز بالترتیب کامه علیا و سفلا است. ناحیه کامه یک مهد اصلی پشای لغمان است یا بود که شاید قبل ازایشان مهد کمبوه بوده است که پس ازایشان بنام کمبوجیه یاد میشد. کتار یا کاتور عین مردم همانند کاتوران یا کاتورمان است که شاهان ترک را ایجاد کردند که همزمان در دو شاخه در کابل و پشاور فرمان میراندند (از آغازسده پنجم یا آخر سده نهم) زمانیکه پس از باخت قدرت و قلمرو به توار راجپوت شاهان دهلی، آنها بالاخره بواسطه آنها و غزنویها سرنگون شدند. تحت فرمانروائی کاتور یوچی (گیتای یا جاتا) بودیزم مذهب منطقه بوده اما در جریان یک قرن حاکمیت بوار راجپوت، برهمنیزم مذهب مسلط بوده است تا وقتیکه هندوها بالاخره توسط سبکتگین خلع گردیده و سلطنت غزنوی ترکی را تاسیس کرد. شاه کاتوری کاشکار و چترال طوریکه فوقا گفته شد نمایانده ساکار اولوی سترابو عین مردم کاتار کافرستان است، نام منطقه ایکه قبلا کاتور بود (حداقل در زمان تیمورلنگ در آغاز قرن پانزدهم). کایات همان کایاست، قبیله منشی یا کاتب راجپوت است. خالام همان خالم راجپوت گهلوت است. مندیکل و مندول همان مندو کچواکه است. پشگر یا پشگل همان پشای قبل

الذکر است. پرونی یا پروتی همان پروت گهلوت است. پاندو همان پاندی برهن، رانا یا رونو همان راوکا سولانکی است یا بنام هورایا (بگفته دولف) همان هریر پراماره است. سیگل یک قبیله ختری است. سونیندیش همان سونیگره چوهان است. تری یک قبیله برهن است. ودیهو بازهم دربین قبایل بلوچستان دیده خواهد شد و شاید نمایانده ویدیهه مهابهارت و غیره باشد. وای، وایگل و ویلی وای همان بای قبلا گفته شده به بویوی یونانی بوده و بحیث یک طایفه بدون قبیله توسط راجپوت قبول شده است. وامه همان بامه است.

در زمان حاضر فامیل حکمران در کاشکار از قبیله کاتور است؛ شاخه مهمتر این خانواده شاه کتوری و غیر مهمتر آن خوشوختی است. کاتور در تمام کاشکر بحیث یک طبقه ممتاز منتشر بوده و طایفه عمده آنها سنگالیه است. طایفه مادون آنها و هم یک طبقه ممتاز که مالیه و سود نمیپردازد رونو نام دارد و هم مطابق میجر جی. بیدولف ("قبایل هندوکش") زوندری و هرایو میباشند؛ اینها در کاشکر و یاسین پراگنده بوده و اکثریت ماموران حکومت را تشکیل داده و تامین کننده وزرای حاکم اند. زوندری شاید بمعنی چندرا قبیله برهن باشد. باقیمانده مردم وادی کاشکر متشکل از قبایل زراعتی و طبقات صنعتگر مختلف اند که بنام فقیریا "رعیت یا برده" یاد میشوند. اکثریت آنها منشای راجپوت و هندو دارند؛ یکی از پرنفوس ترین این قبایل، کلاشه (کلاچه راجپوت) و دیگری ارنیا یا خو(کچواهه) است. دنگریک نواحی اشريت وکلکتاک جت هندی اند؛ شاوکی، جکانی و کاشی نیز هندی اند. کاشی شاید نمایانده کچواهه اصلی (کچواهه بلوچستان) یا کش باشد که پس از ایشان کاشکارو هندوکش نامگذاری شده است.

در نواحی بیرکوت و نریسات چترال یک قبیله بنام گبر یا نصرتی یاد میشود؛ اینها قبلا در سوات بسیار زیاد بودند که پس از آنها تا نیمه سده سیزدهم بنام گبرک یاد میشد. گبر، گباری، گواری، نصرتی یا نصرالدین خیل (که بعضی اوقات نامیده میشوند) حالا بطور وسیعی از طریق بونیر و سراسر اندوس در پکلی پراگنده اند. بشکلی کافر باشند منطقه شمال وایگلی، وادیهای بامتداد جنوبشرق هندوکش تا دریای کنر در بریکوت بوده و نمایانده یک قبیله متفاوت از راجپوت و نژادهای هندی است. بیدولف میگوید کافر میتواند به سه قبیله جدا تقسیم گردد: روگلی یا لومگلی

(لغمانی) که باشند وادیهای بالائی جنوبشرق هندوکش اند؛ وایگلی که باشند وادیهای جنوبشرق هندوکش با وادی کنر در چغان سرای اند؛ و باشگلی که باشند وادیهای بالائی شمال و امتداد یافته از جنوبشرق تا وادی کنر در بریکوت اند. این تقسیمات شاید بدین معنی باشد که رومگلی (راماکولا یا رامادیوه رهور) قبایل راجپوت؛ باشگلی (باشکولا یا پشای یا پاوسیگای) قبایل جاتا سکائی؛ و وایگلی (بایکولا یا بویوی) قبایل یونانی اند.

آخرین اقوام متذکره توسط هیرودوتس بحیث تشکیل کننده سترایی یازدهم امپراطوری داریوش، دریتای است. اینها دارادای مانو و پورانز، دیردای سترابو، داردای پلینی، دارادرای پتولیمی و داردو بومیان امروزی است؛ یک مردمی که بارتباط آنها پژوهشهای پروفیسور دبلیو. جی. لیتنر ما را با معلومات بسیار دلچسپ و آموزنده مزین کرده است.

منطقه داریتای قدیمی را میتوان بحیث تمام سلسله کوههای بلند واقع در جنوب اتصالات قسمت تسونگلینگ هیمالیا و هندوکش در تاغدومباش (تاغنگباش) یا "قله کوهها" منطقه یخچالها و امتداد بطرف جنوب تا ساحه آبریز دریاهاى پنجکوره و سوات و وادیهای کانرا-غوربند شمال بونیر، در غرب اندوس و تا ناحیه پکلی و مرز آبیاری دریای کیشانگنگا در ساحل شرقی آن تصور نمود. در غرب، شامل وادی مستوچ در بلند ترین حصه کاشکر؛ و در شرق، محدود به بالتیستان یا تیبِت کوچک است (اگر قبلا این مسیر را در برنمیگرفت). لذا منطقه درد یا داردیستان منحنی را بدور مرز های شمالی منطقه قبلا متعلق به گنداروی سترایی هفتم تشکیل داده، اندوس را قطع نموده، با کشمیر و بالتیستان در سواحل جنوب و شمال مسیر غربی اندوس و قبل از کج شدن بجنوب، نزدیک بونجی مرز میسازد. لذا منطقه توضیح شده در نیمه شمال خود شامل نواحی مستوچ، یاسین، پونیال و گیلگیت، یکجا با منطقه کنجود هونزه و ناگر، که تمام اینها با بالتیستان تا قسمت شرق آن، منطقه بولور را میسازد، است. در نیمه جنوبی خود، دربرگیرنده وادیهای تابع گور، داریل، تنگیر، کاندیا و غیره است، در ساحل غربی اندوس جنوب گیلگیت و چیلاس، استور، کاغان و ناحیه شینکاری پکلی در ساحل شرقی مقابل؛ تمام مسیریکه تشکیل کننده کوهستان یا شینکاری ساحه درد است، که یکحصه آن در ساحل غربی اندوس هنوز استقلال خود را بحیث یک منطقه

آزاد حفظ نموده است. قرار معلوم قبلا تمام منطقه پکلی در دردیستان شامل بود؛ مرزهای جنوبی آن مربوط به دروابهیسارا راجاتارانجینی است که تا نواحی دورح و ابهیسارا است. از این ابهیسارا (منطقه ابیساریز متذکره بواسطه آراین) هزاره فعلی اشتقاق شده که شامل چاچ و پکلی است.

در تمام این منطقه دارد فعلی یا در دو، قبیله مسلط بنام شین یاد شده که زبان ایشان شینا بوده است. میجر جی. بیدولف در "قبایل هندوکش" خود کشفیات و پژوهشهای دکتور لیتنر در این منطقه قبلا ناشناخته (حداقل برای اروپائیها) را با معلومات بسیار دلچسپ و ارزشمند در باره قبایل متعدد موجود در این منطقه فراهم نموده است. از این گزارش معلوم میشود که گیلگیت قبلا بنام سرگین یاد شده و هنوز هم بواسطه باشندگان آن بحیث سرگین گیلگیت یاد میشود که مربوط به گاهلاتا ادبیات قدیمی سانسکریت است؛ و حاکمان قبلی آن که آخری اش شیری بودوت نام داشت در آغاز سده چاردهم توسط یک مهاجم مسلمان سرنگون و بقتل رسید که سلطنت آنها بعدا بنام تراخانی یاد شده و عنوان "را" را داشته و برای یکقرن تمام منطقه فوق یعنی دردیستان را فرمانروائی کرد، اجداد شیری بودوت بهنگام فرمانروائی این منطقه بنام شاهریز یاد میشدند. از تمام اینها معلوم میشود که قبلا گهلتا، گیلیت یا گیلگیت مهد اصلی حاکمان یک شهزاده راجپوت قبیله بزرگ پراهیلوت یا گهلوت بوده و (که بعدا بطور متوالی بنام اهاریا و سیسودیا نامیده شده است) سلطنت او متشکل از تمام منطقه درد فوق الذکر است. تاد در "سالنامه مختصر راجستان" خود بارتباط این قبیله راجپوت ذکر میکند که او نام قدیم گراهیلوت یا گهلوت را به اهاریا تبدیل نموده و این آخری (اهاریا) باز هم بواسطه سیسودیا تعویض شد که نام فعلی گیلگیت است. سیسودیا که ما قبلا دیدیم طوری که در طوایف یوسفزی و دیگر پتانها تحت اشکال سیهسدا، سدا، و سدو ردیابی شد؛ و باز هم این نام را در بین طوایف درانی خواهیم دید.

اشغالگران تراخانی اسلامی شاید ترک یا مغول ترخان مربوط دربار چنگیزخان و یا یکی از جانشینان او بوده است؛ ترخان یک عنوان افتخاری طبقه شهزادگان و نجبا در بین مغولها بوده است؛ و فامیلهای زیاد روسای مغول و ترک دارای این عنوان، بمقامات قدرت و حکمرانی در زمان سلطه مغول در آسیای مرکزی از روزهای چنگیز تا بابر ارتقا

یافتند؛ درحالی‌که شیری بودوت که بواسطه مهاجمین اسلامی سرنگون و بقتل رسید شاید یک رئیس یا شهزاده طایفه بده راجپوت یادو نژاد مهتاب و دارای عقیده بودیستی باشد. طوریکه تاد اشاره میکند در دوران چند قرن قبل از تهاجم محمود غزنوی، چهار سلطنت بزرگ در هندوستان وجود داشت: دهلی تحت توار و چوهان؛ قنوج تحت رهنور؛ میوار تحت گهلوت و انهلواره تحت چاوره و سولنکی. تمام اینها تحت حاکمیت سور غور در آمدند، سلطان شهاب الدین که اشغال دایمی هند را کمائی کرد. شیری بودوت فوق الذکر شاید قلمرو گیلگیت خود را بحیث یک تابع سلطنت میوار در اختیار داشت. شاهریز که منحیث اجداد شیری بودوت در حاکمیت منطقه ذکر شد شاید یک شاخه فامیلی سهریس راجا باشد (طوریکه تاد از منابع ابوالفضل و فرشته میگوید) که قبلاً در سند سلطنت نمودند و مرکز آنها در الور بوده و سلطه آنها تا کشمیر در شمال امتداد داشت. سلطنت سهریس قرار معلوم برای چندین نسل متوالی ادامه یافت تا بالاخره بطور کامل در 717م زمانی نابود گردید که محمد قاسیم پیشاهنگ اسلامی در مسیر هند، سند را اشغال و راجا داریر را بقتل رسانید؛ بعداً از فامیل موصوف (زمانیکه باسلام گروید) بااحتمال زیاد سلطنت طاهری خراسان بوجود آمد که در 869 م تاسیس شد، در زمان خلافت المامون بواسطه طاهرازفامیل مساب که تخلص الخوزای ("بومی خوزه") و لقب ذوالیمینین داشته و زمانیکه او حاکم خراسان بود جنرال قوتهای مامون بود، قبل از اینکه طاهر خودش او را بخلافت ارتقا داد. شاهان طاهری (ازمشاهدات دهیربیلوت) اولین کسانی در بین مسلمانان بودند که در تحت امپراطوری خلافت بوجود آوردند. این سلسله برای مدت 56 سال و توسط پنج شاه دوام نموده و بعداً توسط صفاریها (که توسط یعقوب بن لیث سیستان ایجاد شد) ادامه یافت. من این خصوصیات را بخاطری آوردم که در سیستان (طوریکه بعداً خواهیم دید) قبیله وجود دارد بنام شاهری یا شاهریکی ("ازشهری")، که شاید نمایانده اولاده شاخه دیگر فامیل سهریس راجا باشد. پس از مرگ قاسیم، سند بواسطه انصاری عرب حکمرانی میشد اما آنها بزودی توسط سلسله بومی سومرا معزول شدند (عمر سومرا راجپوت پرامارا) که بنوبه خود توسط سلسله بومی دیگری بنام سامه یا شامه (نام پدری جریجا) راجپوت یادو سیوستان (سیبی فعلی) واژگون گردید، شهزاده ایکه پس از گرویدن به اسلام ادعای نسب پارسی نموده و عنوان جم را اختیار کرد که هنوز هم بواسطه روسای جریجا ایالت کوچک لاس بیلا در بلوچستان پیش برده میشود. ما موجودیت وسیع و

وفور این قبایل راجپوت را در بخشهای عمر و شامو قبایل پتان در تمام وادی اندوس و کوههای سلیمان دیدیم.

شین گیلگیت و دردیستان نمایانده چینا یادشده بواسطه مانو در بین نژادهای طبقه کشاتریا یا راجپوت بعلت فروگذاری برهمینزم، بتدریج به طبقه سودرا، پائینترین چهار طبقه هندوها سقوط میکند. لذا چینا که از کشاتریا به طبقه سودرا فرو میافتد توسط مانو یکجا با پارادا، پهلوا، کیراته، دارادا و خاسه یاد میگردد؛ تمام این نژادها باشندده منطقه کوهستانی بین کابل و کشمیر اند که در آن بودیزم از زمانهای طولانی قویترین سلطه خود را داشت. پاراده و پهلوا شاید باشندده مناطق پاروپامیزوس و بلخ و بامیان باشد، کیراتا و خاسا باشندده کشمیر (جائیکه طبقه کولی یا کارگران غیر ماهر هنوز بنام خاسه یاد میشود، یک مردم متمایز از کاشوری یا کشمیری)، و چینا و دارادا باشندده مناطق پکلی و بولور یعنی دردیستان فوق الذکر. واژه های کیراته و دارادا هر دو منشای سانسکریت داشته و بمعنی "کوهنورد" است، باینترتیب نام دردیستان مترادف کوهستان بوده و نام فعلی عام این منطقه کوهستانی است. اقوام دیگر متذکره بواسطه مانو در عین کتگوری عبارتند از کامبوجیه، یاوانه و ساکا؛ اینها شاید قبایل کمبوه یا کاما کافرستان فعلی، یونا یا یونس اسلامی، ... یونانی فارس یا بکتریا و ساکا سجستان یا سیستان باشد. سه نژاد دیگر یاد شده در لیست فوق الذکر عبارت از اودره، پوندراکه و درویرا میباشند؛ اینها ظاهرا در هند جنوبی مسکون بوده و با این نامها در امتداد مرزهای اندوس افغانستان قابل ردیابی نیستند.

منطقه شین بنام شینگری یاد شده و متشکل است از یک مسیر این نام در هر دو جانب اندوس؛ آنهاى ساحل شرقی یک حصه پکلی بوده و حالا بواسطه قبایل افغان مانند سواتیها و دیگران مسکون شده اند؛ در حالیکه در ساحل غربی مقابل بین گور و غور بند بواسطه شین مستقل مسکون اند. یک خاصیت قابل ذکر شین عبارت از مخالفت و بیزاری به گاو و محصولات آن و هم مرغان خانگی است که هر دو را ناپاک پنداشته و بآن تماس نمیکند، با وجودیکه آنها برای چندین نسل مسلمان بوده اند. شین بحیث طبقه فرعی یا پائین نسبت به رونو توضیح میشود؛ اما آنها خود را یک نژاد عالی تصور نموده و از کار و صنعتگری نفرت داشته و فقط به شکار و زراعت بحیث حرفه های شرافتمند نگاه میکنند. در

بالتسیتان، جائیکه آنها تابع باشندگان تاتارانند، شین بنام بروکپا "پشت کوهی" توسط بالتی تاتار یاد میشوند؛ اما آنها خود را روم نامیده و شامل چهاربخش اند

شارسینگ گبور دورو یودای

روم که با یشکون ازدواج نمیکنند در خرمنگ و هیمبایس بنام بروشه (بیوریشه راجپوت) یاد میشوند. از نامهای فوق، روم همان راما جد بزرگ نژاد آفتابی راجپوت؛ گبور همان گباری؛ دورو همان دورح راجپوت و یودای یا یودی همان یادو راجپوت نژاد مهتابی و دارای مذهب بودیستی است. یشکون که بروشه یاد میشود (عین بوریش یا بوریشو فعلی میباشد) نشاندهنده یک قسمت قبیله بوریش اند، اما از طریق نسب خونی و یا قبولی قبیلوی، واضح نیست.

درپهلوی شین از نگاه اهمیت، یشکون است. مطابق بیدولف، یشکون تشکیل کننده نفوس کامل هونزه، ناگر، پونیال، تقریبا تمام یاسین و بیشتر از نیمه گیلگیت، سای، داریل و استور میباشد. آنها در هونزه و ناگار خود را بوریش و دریاسین که هنوز هم بنام سابق خود اورشیکوم (بورشیکوم) یاد میشود خود را اورشیک و بوریشو مینامند. زبان آنها بوریشکی، بوریشاسکی و اوریشمی - خجونه دکتور لیتنر نامیده میشود؛ اما بیدولف میگوید که اصطلاح خجونه توسط مردم گیلگیت به بوریشکی ناگر اطلاق میشود، با وجودیکه هرگز در آن منطقه استعمال نمیشود. وابستگی یشکون (اساکانوی یونانیها) با اوریش یا بوریش (بیوریشه راجپوت) یاسین یا بوریشگوم قابل کنجکاوی بوده و موضوع دلچسپ برای پژوهش است، بخصوص در رابطه به وراشپون یا اشپون و کچین یا غرشین قبیله بتنی غور که ما قبلا تشریح کردیم. این کاملا کنجکاوانه است که زبان بوریش یاسین باید خجونه یاد شود با آنها در اینجا یک طایفه خو کافر بنام کچین یاد شده و کچو یک نام اصلی مشهور در بین کافر است (من دونفر کافر باین نام را ملاقات کردم یکی کچو از سیگل و دیگری کچوک از دروش)؛ و هنوز هم باید از تمام لهجه های دیگر بواسطه مردمان همسایه فرق داشته باشد. میجر بیدولف میگوید که بوریشکی (خجونه دکتور لیتنر) فکر میشود مربوط به فامیل تورانیان باشد؛ باین ارتباط با ارزش است که آنرا با زبان کچین مانپیور و مرزهای آسام مقایسه کرد که فکر میشود اولاده پاندو از طریق ارجونا باشد، با وجودیکه بیشتر احتمال میرود که واقعا ناگا باشد

(یکجا با کچین ما یا کچین افغانستان). باشندگان بومی کشمیر و منطقه کوهستانی شمال آن از نژاد ناگا است، نامی که شاید در ناحیه ناگر فعلی زنده مانده باشد. در اینجا بعضی ابهامات بین یشکون و بوریش یاسین و غیره وجود دارد؛ در منطقه کنجد هونزه و ناگار، مردم خود را بوریش مینامند اما توسط شین بنام یشکون یاد میشوند. اینها مسکونین زراعتی بوده و توسط فامیل‌های اولاده مختلف خود اداره میشوند. اسمای این فامیل‌های حاکم توم اند که گفته میشود یک اصطلاح چینائی و معادل "حاکم" است؛ و بیدولف میگوید که اینها اولاده دو برادر (دوقلو) بنامهای موغلت و گیرکیس بودند که در حوالی آخر سده پانزدهم میزیستند و فامیل حکمران ناگر که بنام موغلت یاد میشد و از هونزه ایشی و هر دو عنوان سوری داشتند، زنهای ایشان گنیش و پسران ایشان گشپور، تمام واژه‌های اشتقاق سانسکریتی اند. نامهای موغلت و گیرکیس دلالت بر نسب مغولی و قرغیزی داشته و عایشه رابطه به چندرابنسی یا نژاد مهتابی راجپوت (بودیستها) برای عایسی ترکی "ازمهتاب، مهتابی" داشته باشد. عنوان چینائی توم نشاندهنده حمایتی است که تحت آن این بیگانه‌ها در موقعیت فعلی خود توانستند ایجاد کنند. عنوانهای هندی سوری و غیره شاید در اول بواسطه تابعین آنها اطلاق شده و بعدا بواسطه حاکمان قبول شده باشد. در پونیال و هاراموش، باشندگان آن یشکون بوده و شینا صحبت میکنند طوریکه بوریشکی یا خجونه یک لهجه خاص به بوریشو یا اورشیک است نسبت باینکه یشکون باشد.

در پهلوی قبایل عمده فوق الذکر در دیستان یکتعداد مردم زیاد نوکر در بین یشکون یافت میشوند که شامل کرامین (اوستاد چترال و کاشکر) یا طبقات "صنعتگر" یکجا با طبقه دُوم یا خنیاگراست. در گیلگیت نیز یک مسکونه کشمیری وجود دارد که در اینجا از زمانهای حدود نیمه سده گذشته مسکون اند. در اینجا یکتعداد زیاد نفوس گوجر وجود دارند که باشنده مسیرهای کوهستانی در جنوب گیلگیت بوده و تا سوات و بونیر و غیره ادامه دارند؛ اینها کاملا بحیث گله چرانان، چوپانان و گاو پروران بوده و با مردم منطقه بهیچوجه مخلوط نمیشوند. همانند اقارب ایشان در سوات، باجور و کوهستان بصورت عام گوجر با یک لهجه پنجابی صحبت میکنند.

این بحث تکمیل کننده فصل قبایل باشنده منطقه مربوط به اقوام تشکیل کننده سترایی یازدهم باستانهای کاسپیوی است. هیرودوتس میگوید سترایی دوازدهم متشکل از بکتوری تا آیگلائی است. نام بکتوری یک اصطلاح جامع است که بتمام باشندگان منطقه بکترا اصلی اطلاق میشود طوری که از بکتریانا متمایز است و یک مفهوم وسیعتر دارد. بکتریا اصلی را میتوان بمنظور تحقیق خودمان در تمام موارد متشکل از مناطق فعلی بلخ و بدخشان در نظر گرفت که از حوزه آبریز دریای اندخوی در غرب تا ناحیه سریکول (زرقول) در شرق امتداد داشته و در شمال بواسطه دریا‌های اکسوس و وخش و در جنوب بواسطه سلسله کوه‌های هندوکش و بابا محاط میباشد. در تمام این مسیر، حالا قبیلۀ بنام بکتوری یافت نمیشود؛ قرار معلوم جای آنها را قبیلۀ علی (ایولوی یونانی) گرفته است که حالا بیشتر بنام شیخ علی هزاره یاد میشود. این یک فضای قابل ملاحظه است که در تمام این منطقه بلخ، رسوم مردم به حضرت علی (داماد محمد) ارجاع میشود، یک بهره برادری قهرمانی یادگاری از آرامگاههای مقدس و مخروبه های باشندگان قبلی پراکنده در تمام منطقه، بدون برداشت این واقعیت که او هرگز در نزدیکی این منطقه آسیا نبوده است. معلوم میشود مشابهت نامها به گرویدگان مسلمان یک فرصت و سوسه انگیز داده است تا نسب واقعی خود را با انتقال به رئیس فرقه مذهبی خویش که مربوط به اجداد یونانی آنهاست تغییر شکل دهند؛ طوری که در واقعیت با نامگذاری قبیلۀ - "شیخ علی" - نشان داده میشود که بمعنی "علی گرویده" است چون شیخ اغلبا عنوان افتخاری بخشیده شده به گرویدگان قدیمی اسلام بوده و در اینجا بطور آشکارا با علی جد قبیلوی فرضی یکجا شده و بحیث نام اجدادی قبیلۀ قبول شده است. شیخ علی حالا در بین هزاره شناخته میشود اما یک بخش بزرگ آنها بنام علی الهی (آنهائیکه به خدا بودن حضرت علی معتقد اند) در بین مهاجمین ترکمن و یوزبک زمانهای آخر نیز دیده میشود. یونانیهای بکتریا طوری که قبلا گفته شد بواسطه قبایل معین سکائی معزول شدند که در بین آنها توخاری نقش بسیار مسلط داشت؛ اما با آنها نام خود را به نیمه غربی منطقه و بطور خاص به یک ولایت در ساحل شمالی اکسوس داده اند، آنها حالا بحیث یک قبیلۀ متمایز در هیچ حصه منطقه بلخ یافت نشده و جای آنها بواسطه قبایل متعدد ترکمن و یوزبیک تاتار گرفته شده است.

قرار معلوم توخاری باید عین مردمی توچاره یا توشاره متذکره در رامایانه، مهابهارت و هریوانسا ("راجاتارینجینی" ترویرز دیده شود) و یک نژاد هندو- سکائی زمانهای بسیار قدیم بوده و با ناگا یکجا شدند که قرار معلوم مهاجمین قبلی هند از شمال بودند. توخاری در زمانهای قبلتر بتمام وادی اندوس منتشر شدند، جائیکه اولاده آنها قبلا بنام توغیانی ترک شناخته میشدند؛ در زمان حاضر اینها در افغانستان بحیث یک قبیله متمایز باین نام یافت میشوند، باوجودیکه بدون شک تعداد زیاد قبایل آنها هنوز در بین طوایف و بخشهای ناشناخته قبایل پتان در تمام مرزاندوس افغانستان نمایانده میشوند و بطور خاص شاید در بخش تورکولانری شجره نامه افغان ها که مورد بحث قرار میگیرد.

نیمه شرقی بکتریای اصلی متشکل از نواحی کوهستانی بدخشان، واخان و شغنان از یک زمان بسیار دور بواسطه یک مردمی دارای نسب و زبان پارسی مسکون شده بود. این مردم حالا بواسطه اصطلاح عام تاجیک یاد میشود که نشاندهنده قومیت پارسی در بین اقوام ترک آسیای مرکزی است؛ اما در بین خودشان بنامهای بدخشی، واخی، شغنانی یا پس از نواحی بومی ایشان متمایز میشوند. آنها در سیما و خصوصیات از همسایگان ایشان در جنوب هندوکش بسیار کم فرق میشوند باستثنای نواحی بسیار باز که با مهاجمین یوزبک مخلوط شده اند. بعضی مردمان میلانهای شمالی هندوکش دارای عین نژاد باشندگان کافرستان بوده و با آنها بصورت عام دارای روابط دوستانه و مبادلات صمیمانه اند. وردوجی یا مردمان ناحیه وردوج قرار معلوم یک مسکونه در زمانهای قدیم در مجاورت غزنی کاشته بودند جائیکه اولاده آنها حالا بواسطه قبیله وردک، نه تنها از نگاه مشابهت نامها بلکه از نگاه شرایط تائید کننده مشابهت سیما، خصوصیات و رسوم نمایانده میشوند. وردکها از نگاه نسبی نه افغان، نه پتان، نه غیلزی، نه هزاره، نه ترک و نه مغول اند؛ بعضیها اینها را تاجک میدانند و بعضیها شیخ، درحالیکه خودشان ادعای نسب قریش عربی دارند. اینها پختو صحبت میکنند اما با یک لهجه خراب مخلوط با تعداد زیاد واژه های بیگانه که شاید از زبان وردوجی آمده باشد. با آنهام طوریکه فوقا گفته شد حالا هیچ طایفه در منطقه بلخ بنام بکتری یافت نمیشود آنمردم قدیم شاید نمایندگان فعلی خویش را در بختیاری داشته باشند که حالا بصورت وسیعی در فارس منتشر بوده و بطور پراکنده در حوالی کوههای سلیمان در دسته های کوچک اینجا و

آنجا یافت میشوند. در فارس، بختیاری قبلا یک قبیله بزرگ بوده و بواسطه مهارت عالی سپاهی گری مشهور بودند؛ اینها خود را در افغانستان بواسطه اشغال جنگلات کوهی کندهار در زمان نادرشاه در نیمه سده گذشته متمایز ساختند؛ اما این قبیله مسکونه های خود را در منطقه کندهار بسیار قبل از این واقعه دارا بود. بختیاری متشکل از بخشهای مختلف بوده و عمده ترین آنها در افغانستان عبارتند از

اکو اتو الیاس کرای مارغاچی مقری
نظری پری توری یحیا وغیره

از اینها سه آخری نمایانده پریهار، توار و جوہیا راجپوت اند. سه قبلی تماما طوایف پووینده اند که دو اولی پس از مسکنت ایشان در مارغه و مقر، در جنوب غزنی باین نام یاد شدند. کرای یک قبیله ترک است.

هیرودوتس میگوید که بکتری تا دور ترین نطقه یعنی ایگلای بدون نشان دادن موقعیت آن امتداد دارد. شاید اینها بواسطه هیکالی یا هیکلزی پیشین نمایانده شود. طوریکه گفته شد توخاری حالا در افغانستان بواسطه ترکلانری یا کرارانی یا کرالانری نمایانده میشوند که فقط یک نام فوقانی است. ترکلانری شامل دوبرخش است - کودی و کاتی. دلزاک، ورکزی، منگل، توری، موسا، هنی، وردک و واتو دربین کودی شامل اند. تمام آنهائیکه ما در صفحات قبلی شرح دادیم. یکجا شدن این قبایل باین ترتیب شاید دربرگیرنده روابط سیاسی توخاری با مردمان این حصه افغانستان باشد. دلزاک یکی از قبایل عمده آنها بوده و مدت زیادی پشاور را در اختیار خود داشت (طوریکه قبلا گفته شد).

بخشهای دلزاک عبارتند از

اما	امان	باچو	بوری	خیدر	لوری	مندر
مانی	متی	سمر	سانی	عمر	واتک	یعقوب

یاسین ذکریا وغیره

افریدی، ختک، جدران، خوگیانی، شیتک، سلیمان وغیره در بین کاتی شامل اند که تماما را قبلا دیدیم. نامگذاری این قبایل پتان تحت نام فوقانی ترکلانری یا کرارانی شاید نشاندهنده وسعت منطقه ایست که توخاری بالای آن تسلط داشت. کاتور یا قبیله اقارب با توخاری قدرتمندترین و

مهمترین جاتا، گیتا یا یوچی است که یونانیهای بکتیریا را سرنگون ساختند. کاتور یک سلطنت مستقل ایجاد کرد که بالای تمام وادی اندوس از همالیا تا بلوچستان و سند و از کابل و غزنی تا مرزهای دشت هند و لاهور امتداد داشت. تمام شاهان آنها بودیست بوده و سلطه آنها از سده دوم قبل از میلاد تا سده نهم میلادی دوام کرد و قتیکه اینها در کابل بواسطه یک سلطنت برهمن تعویض شدند. کاتار حالا باین نام در افغانستان فقط در وادی چترال و نواحی متصل کافرستان یافت میشود؛ تا شرق اندوس آنها در حصص مختلف نواحی راولپندی و جیلیم یافت میشوند. قسمت بزرگ بکتیریا قدیمی حالا طوریکه فوقا گفته شد بواسطه قبایل ترکمن و یوزبک از ماورای اکسوس اشغال شده است. اینها از نگاه فزیک، زبان و رسوم از باشندگان قبلی منطقه صرفنظر از اینکه هندی، پارسی و یا یونانی بودند کاملا فرق دارند.

طوایف و بخشهای قبایل ترکمن و یوزبک هنوز تکمیل نشده است. یک لیست مکمل بعدا علاوه میشود.

* * * * *

سترایی بعدی هیروودوتس (سیزدهم) متشکل از پکتیکا و ارمینیا و مردمان مجاور تا دور ترین نقطه یعنی بحیره یوکسین بوده و یکجا در ماورای منطقه مورد پژوهش ما قرار دارند. با آنها قابل یادآوریست که در اینجا شناسائی نامهای بین این پکتیکای غربی و پکتیکای اندوس (هر دو بواسطه هیروودوتس چنین نامیده شده است) و مشابهت عرصه های فزیک هر دو منطقه دور از هم که بیک نام اطلاق شده است، یکجا با این حقیقت که ارمینیا ادعای قرابت با افغانها دارند و اینکه افغانها خود ادعا دارند که اولاده اسرائیلیهای اسیر شده تبعیدی به میدیا و مرزهای ارمینیا اند تماما میتواند موضوع تحقیق بسیار دلچسپ و کنجکاوانه باشد. ما باین موضوع بهنگام ردیابی منشای نام افغان (که حالا شامل مردمان منطقه میشود که ما افغانستان مینامیم) خواهیم برگشت.

بعدا سترایی چهاردهم میاید که هیروودوتس آنرا متشکل از سگرتوی، سرنگوی، تمنای، یوتوی، میکوی و باشندگان جزایر بحیره سرخ (که در آن شاه، مجرمین را مسکون میسازد) میداند. قرار معلوم این سترایی

دربرگیرنده قسمت جنوب‌غربی افغانستان یعنی سیستان فعلی (سجستان یا سگستان عرب) است. محدوده آن بطور تخمینی قرار زیر است: در شمال آبریزه حوزه کوه سیاه کوه یا سیاه بند که جداکننده آبریزه دریای هرات در منطقه اوبی از قسمت جریان‌کننده بطرف جنوب در جهیل سیستان بوده و آنقسمت پاروپامیزوس که بواسطه حوزه های دریا‌های هلمند علیا و ارغنداب علیا بشمول هر دو تشکیل شده است؛ در جنوب دشتهای ریگی جداکننده کندهار از خاران و سیستان از مکران است؛ در غرب کوهستان جداکننده سیستان از کرمان و یزد، و در شرق فلات مرتفع جنوب غزنی از دریای ترنک و شاخه های ارغسان و کدانی تا پائین کوه خواجه عمران جداکننده کندهار از بلوچستان است. بعباره دیگر این سترایی میتواند نمایانده جیوگرافیکی سیستان و کندهار فعلی باشد. از قبایل نام‌گرفته شده بواسطه هیروودوتس، سگرتوی حالا با این نام یافت نمیشود. درشمال پنجگور در مکران یک سلسله کوهها و یک ناحیه بنام سگرکند در جنوب محدوده سیستان وجود دارد که شاید نشاندهنده سکونت سگرتویها بوده باشد؛ و شاید نمایانده فعلی آن قبیله دربین ایلات یا کوچیان پارسی این منطقه موجود باشد؛ چون هیروودوتس میگوید، سگرتوی یک قبیله پارسی با رسومات چوپانی است. سرنگای عین زرنگای و درنگای است که نام خود را به درنگیا قدیمی و درنگیانا وسیع سترابو، پلینی و پتولیمی داده که نام ایشان در زمانهای معاصر بواسطه نام درانی سلطنت افغان تاسیس شده در نیمه سده گذشته بواسطه احمدشاه ابدالی احیا شده است (طوریکه قبلا گفته شد). تمنای مدتها قبل بواسطه سر ایچ. راولسن با تایمنی فعلی منطقه غور تشخیص شده است که در توضیح چار ایماق بحث شد. اینها (تایمنی) باشند حصه جنوب‌غرب کوهستانهای غور بین کندهار، فراه، و هرات اند که تا اندازه زیادی عین موقعیت تمنای هیروودوتس را دارند. مرکز آنها شهر تیباره یا تیواره در بالای دریای خاش، نچندان دور از زرنی یا غور، پایتخت قدیمی شاهان غور و مهد شهزادگان و قوم آنها است که قبلا تمام منطقه غربی غور یا پاروپامیزوس را در اختیار داشتند، هر دو نام با اهمیت مشابه و بمعنی "منطقه کوهستانی" است. تایمنی فعلی ادعا دارند که عین خیل کاکر کوههای سلیمان بوده و در حقیقت تعداد زیاد کاکر با آنها زمین مشترک دارند. تایمنی شامل دو بخش بزرگ است (درزای و کبچاق، طوریکه قبلا ذکر شد). یوتوی بواسطه یوت و عثمان فعلی نمایانده میشوند که قبلا توضیح شد؛ مهد قدیمی آنها شاید بامتداد مسیر هلمند در حوالی بست

(ابیستی قدیمی پتولیمی)، گرشک و زمینداور باشد. شاید اوتاک یا هوتکی (هات، هوت، یوت) کلات غزنی شاخه های از یوتی قدیمی باشد. عثمان- خیل فعلی (که مهاجرت ایشان به اندوس یکجا با مندور و یوسف در فقره قبلی توضیح شد) نیز مانند تایمنی ادعای قرابت با کاکر دارند با وجودیکه آنها حالا از این قبیله جدا شده اند. میکوی که قبلا ذکر شد شاید حالا بواسطه ماکو درانی کندهار نمایانده میشود. قسمت بزرگ ماکو بغرض فرار از وحشت تهاجم مغول در زمان چنگیز خان بهندوستان مهاجرت کردند. یکتعداد مسکونه های آباد ولی کوچک ماکو در ملتان و دیره جات وادی اندوس وجود دارد. ماکو بصورت عام با خوگیانی و یک شاخه خوگیانی وابستگی داشته و طوریکه قبلا ذکر شد، با آنها بحیث نژاد ماک یا ماخ شناخته میشوند که من فکر میکنم ماکواهانه شجره نامه راجپوت باشد.

شجره نامه افغان با قبایل باشنده منطقه کندهار فعلی آغاز میشود که حالا مورد بحث ماست و تمام آنها تحت بخش سربنی (سوریابنسی) قوم افغان طبقه بندی میشوند. سربنی شامل دو شاخه بزرگ شرخبون یا شرف الدین و خرشبون یا خورالدین بوده و هر دو بدون تفاوت بنام فرسبون نامیده میشوند. شرخبون متشکل از پنج قبیله ترین، شیرانی، میانه، بریچ و اورمر است. خرشبون متشکل از سه قبیله کند، زمند و کانسی است.

قبیله ترین شامل سه طایفه است: ابدال، سپین ترین و تور ترین. نام ترین شاید همان تری قبیله برهمن شمال هند باشد که مهد اصلی آنها در وادی ترنک بود. نام ابدال یا اودال شاید نمایانده ابتیال هون (هیتال که جمع آن هیاتیله است)، ایپتالیتیس و نیپتالیتیس نویسندگان بیزانتین باشد؛ اما شاید اشتقاق شده از یک منبع راجپوت باشد (شاید از اودی یا یودی)؛ چون ابدال شامل دو بخش راجر یا رازر و کاکای یا کاکا است، هر دو نامهای خالص راجپوت بوده و دربرگیرنده قبایل دشت هند و مرزاندوس اند.

طوایف رازر، راجر یا راجوار عبارتند از عیسا، ماکو، علی و اود یا یود.

بخشهای عیسا عبارتند از					
ابدی*	اچک	اکا	الیکو	اپو	ایوب
بهادر*	بهلول	بای	باکل	باکو	بنو

بارک	بسامه	بایان	بور	چالاک*	درزای*
دولت	فیروز	غیبی	گورجی	حسن	حوا*
اسحاق*	اسماعیل	جیبیب	قلندر	کانو*	خوجک
خونسی	لشکر	لوت	میله	مهیا*	مندان*
معروف	موسا	نصرت	نور*	پاگل*	پنجپای*
پوپل	پروت	سدو	صافو	سنجر	سرکالی
شیخ	عمر	عثمان	یعقوب	یادو	زکو
زنگی	زیرک	زیتک	و غیره		

نامهای فوق تا اندازه زیادی راجپوت و هندی بوده و تعداد زیاد آنها را قبلاً دیدیم. ایوب شاید تغییر شکل مسلمانی جو بسیه رهتور باشد. بهادر یا باتور همان بتار گوجر یا باتر راجپوت است. باکل عین پاگل و شاید بهاگیل سولانکی است. بسامه جت هندواست؛ و بور راجپوت بازرگان است. گرجی یا یک بومی ناحیه گرجستان منطقه غور یا جورجیا در قفقاز است. جایب شاید جایل یا جایمو راجپوت بازرگان است. کانو همان کانی راجپوت است. میله همان مهیله قبیله گله دار هندی است. مندن یک قبیله برهمن است. پروت راجپوت گهلوت است. یعقوب شاید اکوبی ترک باشد. از بخشهای فوق علامه داران * ابدالی بوده و بدون آن نیز مربوط ابدالی اند.

بخشهای ماکو عبارتند از

بیدیل فیروز صاحب و دیگران فهرست فعلی اسلامی.

بخشهای علی عبارتند از

الیک	گیورا	حسن	خویداد	خیر	ماشو
شیخ	سکندر	سوگانی			

از اینها گیورا شاید گاهور، راجپوت گهلوت باشد. خیر پراماره است. ماشو همان مشوانی، مسیانی قدیمی قبل الذکر است. اود یا یود حالا در افغانستان باین نام یافت نمیشود. اجداد قبیلوی این نام گفته میشود که یک فدائی مذهبی بود؛ بدین معنی که این قبیله با گرویدن باسلام نام خود را باسلامی تبدیل کردند.

طوایف کاکای عبارتند از سلیمان (سولانکی؟) و خاگوانی است. اولی با غیلزی ترکیب گردیده و دومی یک شاخه خوگینانی است؛ هر دوی اینها قبلا توضیح شد.

بخشهای سپین ترین عبارتند از
 ادهمی ادوانی لغجم لسران مریانی شادی
 سلیمان وزیر یحیا و غیره

از اینها ادهمی و ادوانی ظاهرا یکی بوده و همان ادم یک طایفه کاتور ترک است. مریانی شاید عین سرپانی قبل الذکر باشد. لغجم و لسران باز هم بحیث قبایل بلوچ دیده میشوند. دیگران قبلا توضیح شده است.

بخشهای تورترین عبارتند از
 ابابکر احمد علی بدو بلی بتی
 گونداری هدیه هارون حیدر هیکل اسماعیل
 کند کربلا کوخ ملیکیار ملمونی منا
 منی منگل منزل نیکبختانی سیخی سید
 تورل و غیره

از اینها بدو شاید بیده برهمن باشد. بلی همان بهلی ختری است. بتی همان بتیسواره گهلوت یا بتیواره راجپوت بازرگان است. گونداری همان گونده، قبیله گله دار هندی است. هدیه همان جت هودی است. هیکل را من قبلا نمایانده ایگلای هیرو دوتس دانستم. منا و منی ظاهرا یکی بوده و شاید ماننت، راجپوت بازرگان باشد. منگل یک قبیله ختری است. سیخی ظاهرا یک تورید فعلی سیخ (یا سیکه) پنجاب است. نیکبختانی را قبلا من نمایانده ایورگیتیس ("نیکوکاران") دانستم، معادل یونانی نام داده شده بواسطه سائروس به اگریاسپوی یا اریاسپوی قدیمی در قدردانی به خدمات آنها در تهاجم بمقابل سکائیا بود. اینها توسط آراین در گزارش کمپاین الکساندر در این منطقه ذکر گردیده و هم علاوه میکند که الکساندر "باشنیدن اینکه آنها با روش بربریهای همسایه ایشان زندگی نکردند، بلکه مانند بهترین دولت یونانی عدالت نموده، آنها را آزاد ساخته و بآنها آنقدر زمین از مناطق همسایه اعطا نمود که تقاضا کردند، چون درخواست آنها متعادل بود". در اینجا هنوز مخروبه های قابل ردیابی از

یک شهر بنام سری اسپ در سواحل ترنک حدود 10 میل از کلات غزنی وجود دارد که شاید علامه محل پایتخت اریاسپی قدیمی باشد؛ و در کوه‌های مجاور بطرف وادی ارغنداب و قسمت شمالتر یک قبیله کوچک بنام نیکبی-خیل (همان نیکبین-خیل)، "قبیله نیکوکار" وجود دارد. نیکبی-خیل یک مسکونه بزرگ در وادی سوات دارد جائیکه آنها با طایفه سیوجونه ترکیب شده اند. این نام آخری متشکل از وصلت دو قبیله راجپوت سیپت و جونه است. نیکبی-خیل همچنان در بین بخشهای چندین قبیله پتان در امتداد مرزهای اندوس یافت میشود، بعضی اوقات بنام نیکبی-خیل، بعضی اوقات بنام نیکنام-خیل و بعضا بنام نیکبختان. الکساندر از منطقه زرنگیا یا درنگیا به ایورگیتیس آمد؛ یعنی از منطقه غرب یا راست ساحل دریای هلمند یا منطقه سیستان فعلی. از همین درنگای یا اولاده آنها درانی امروزی ما نام خود را اشتقاق نموده اند. احمدشاه ابدالی زمانی که مردم خود را بیک قومیت مستقل تحت شاهی از نژاد خود ارتقا داد (در حوالی نیمه سده گذشته یا کمتر از 150 سال قبل)، اولین کسی بود که این نام را بحیث یک نام قومی متمایز از رعیت خود قبول کرد. طوریکه من چند سال قبل گفتم، در این مقاله "احمدشاه در کندهار نه بحیث شاه قوم افغان، بلکه بحیث شاه مردم درانی برتخت نشست. لذا شاه جدید یک سلطنت مستقل ولایت درنگیانای قدیمی را احیا و ارتقا داده و ظاهرا نام گمشده درنگای قدیمی را بشکل درانی فعلی تجدید کرد". لذا مردم درنگیانای قدیمی (ولایت کندهار فعلی (با سیستان)) حالا بنام درانی تشخیص میشود، "در حالیکه باقیمانده نفوس افغانستان در ترکیب سلطنت خانوادگی تاسیس شده بواسطه احمدشاه درانی بنام بردرانی یعنی "درانی بیرونی یا اضافی" خوانده شده است. لیکن نام حکومت و هم عنوان شاهی بطور ساده درانی بود (شکل جدید درنگای قدیمی)؛ و در سالیان آخر، وقتیکه حکومت برتانیه شاه شجاع فراری و بدبخت را در تخت اجداد او نشانید، قلمروی جدید برای یک دوره کوتاه و ظاهری دارای عنوان تحمیلی امپراطوری درانی بود."

درانی شامل دو بخش بزرگ زیرک و پنجپای است. زیرک شاید همان جیران راجپوت بازرگان و پنجپای همان پنجپاینده یا پنجپاندو است. زیرک شامل طوایف پوپل، الیکو، بارک و اچک است. پنجپای شامل طوایف نور، علی، ایشاک (یا سهاک یا ساک)، خاکوانی و ماکو است. نام های فوقانی زیرک (مخفف زیرانکی یا جیرانکی راجپوت) و پنجپای

(مخفف پنج پاندو راجپوت) شاید نشاندهنده بخشهای قبلی راجپوت منطقه کندهار یا درانی فعلی باشد که پس از اشغال قبایل هندی نامگذاری شده است. هر یک از طوایف فوق تحت این دو بخش بزرگ پس از یکجا شدن در حکومت درانی بسار زیاد و قوی شده اند. طوایف زیرک - پوپل، الیکو و بارک را من پایوپلای، ایولوی و بارکای قبل الذکر یونانی میدانم؛ اچک یک قبیله متمایز از دیگران بواسطه خود درانیهاست، که من نمایانده اچی یا اچیهلاده هندی میدانم. "اچی یاغی" راجاتارینجینی یک شاخه قبیله داماره (دامر کاکر قبل الذکر) است که در تاریخ کشمیر بحیث یک مردم قدرتمند و سرکش در حدود لاهور و پنجاب شمالی در سلطنت های اوانتیوارما 857 تا 886 م و هارشاه 1090 تا 1102م، هر دو شاه کشمیر شناخته شده است؛ اینها شاید نمایانده قبایل توخاری یا توغیانی ترک یا کاتور باشند. طوایف پنجپای نور و ماکو را قبلا بحیث نمایانده نور یا نوکو راجپوت و ماکواهانه راجپوت دانستم؛ علی نمایانده ایولوی یونانی؛ ایشاک تغییر شکل اسلامی ساکه یا سوک نمایانده ساکه پارسی و ساکای یونانی، اشغالگران سکائی که نام خود را به سیستان، سجیستان نویسنندگان عرب و ساکاستان هندیها دادند. شاخه دیگر سکائیهای ساکا در سگپای و سگجوی طوایف هزاره قبل الذکریافت میشود. خاگوانی عین خوگیانی قبلا تشخیص شده با هیجینوی هیروودوتس است. حالا به ترکیب هریک از این طوایف درانی میپردازیم.

بخشهای پوپل عبارتند از

علی	ایوب	بادو	بهلول	بامی	بانو
بسامه	قلندر	حبیب	حسن	اسماعیل	کانی
معروف	نصرت	سدو	صالح	عمر	زینک

از اینها ایوب همان جو بسیه رهتور (اجب یک نام اصلی عام در بین پتان هاست). بدو همان بادیه ترک است. بهلول همان بیهپله سولانکی است. بامی همان باما برهمن؛ بانو همان بنافر راجپوت؛ نصرت نام یک قبیله در کنر و سوات و شاید یک شاخه کاتور ترک باشد. زینک یا زیناک نیز ترک است. دیگران را قبلا دیده ایم. پوپل شاید همان پیپاره راجپوت گهلوت یا همان پایوپلای یونانی است طوریکه قبلا دیدیم. طوریکه فوقا گفته شد هیروودوتس تذکر میدهد که پایپلای بواسطه فرمان داریوش از دریای ستریمون یکجا با قبایل مختلف پایونوی یا پانوی انتقال داده شده و

در یک ناحیه فریگیا مسکون شدند. قبایل انتقال داده شده عبارت بودند از پایونوی، سیروپایونوی، پایوپلای و دوبیروی. این قبایل قرار معلوم بطرف شرق حرکت نموده و در درنگیانا قدیمی (کندهار فعلی) مسکون گردیدند که ماحالا در این منطقه قبایل معینی را مییابیم که دارای عین نام و یا مشابه آنهاست. لذا پایونی یا پانوی میتواند بواسطه پانی افغان موجود نمایانده شود که اکثرا به هندوستان مهاجرت نموده اند، اما بقایا و آثار این قبیله در منطقه سیبی و حوالی شال باقی مانده اند. سیروپایونوی بواسطه سرپانی یا مرپانی که حالا در بین سپین ترین پیشین یافت میشوند. پایوپلای بواسطه پوپلزی یا پوپلی کندهار و دوبیروی بواسطه داوری زمینداور هلمند و داوری داور در مرزهای اندوس. از طرف دیگر پوپل شاید همان پیپاره گهلوت باشد، طایفه که بیشتر متشکل از بخشهای راجپوت اند. در پهلوی آنهائیکه تشریح شدند، اسماعیل، کانی، سادو و عمر همان سیماله و کانی راجپوت، سیسودیا گهلوت و عمرا پراماره است. سدو همان قبیله ایست که احمدشاه ابدالی شاه درانی از آن بوجود آمده است؛ بهنگام شاه گردیدن این قبیله، سدوزی در تعداد، ثروت و نفوذ بسیار انکشاف نموده و بزودی بیكتعداد شاخه های دیگر دارای نامهای اسلامی فعلی تقسیم شدند. بعضی از این نامها بخصوص در مراجعه به وابستگی راجپوت عبارتند از

علی	هارون	اسماعیل	کمال	کامران	خیدر
مغدود	موسا	رستم	سرمست	شاجل	یارا
زعفران و غیره					

از اینها علی شاید همان ایولوی یونانی؛ هارون همان ارانیه (کچواهه)؛ اسماعیل همان سیماله راجپوت باشد. کمال و کامران نامهای ترکی اند. خیدر یا خضر شاید خیجر پراماره یا کیهدر راجپوت بازرگان باشد. مغدود عین ماکو بوده و شاید مکواهانه باشد. موسا شاید نمایانده اسرائیلیهای مذهب موسائی یا میسوی قدیمی لیدیا یا موسی وادی اندوس و سند باشد که قبلا ذکر شد. رستم نام یک قهرمان بومی زمانهای افسانوی بوده و شاید بمعنی "کوهگرد" باشد. سرمست شاید تغییر شکل مسلمانی سری مت راجپوت؛ شاجل همان سوجت راجپوت بازرگان؛ یارا همان جورا رهور؛ و زعفران (جمع زعفر) همان جیپره پراماره است. بخش فوق، خیدر یا خواجه خیدر طایفه فامیلی احمدشاه ابدالی است. منطقه سدوزی در حوالی شهر صفا در وادی ترنک و مربوط پوپلزی است که

بصورت عام در حوالی کندهار و هلمند تا ناحیه خاکریز میباشد. تعداد پوپلزی حدود 13 هزار فامیل و قسما زراعتی و قسما چوپان بوده و مدنی ترین قبیله یا کمترین غارتگر در بین تمام قبایل افغان میباشد.

منطقه الیکو یا الیکوزی نواحی جلدک، ارغنداب، پنجوائی و غیره در شرق، شمال و غرب خود کندهار بوده و تعداد آنها حدود 15 هزار فامیل است که اکثرا زراعتی اند. نام الیکو عین الیکا "مربوط علی" است. علی (علی خیل و علیزی) یک قبیله بسیار منتشر شده در افغانستان بوده و فکر میکنم که نمایانده ایولوی یونانی باشد. در داخل و حوالی کندهار، در پهلوی نواحی فوق الذکر، آنها دارای مسکونه های در خاکریز و کوههای شمال میوند و در زمینداور در ساحل غربی هلمند و امتداد یافته تا هرات است. در منطقه هزاره، آنها قرار معلوم مثل شیخ علی و در بین ترکمنهای ولایت بلخ مثل علی الهی دیده میشوند. علی همچنان در بین قبایل پتان در مناطق کابل و غزنی و در ساحه برتانیه در دوابه پشاور و نواحی چاچ راولپندی و هم در بعضی حصص دخان (هند جنوبی) یافت میشوند. بخشهای فرعی عمده الیکوزی عبارت از ناسو، سرکانی و زیوره است. مادر احمدشاه ابدالی مربوط قبیله الیکوزی و هم از وزیر یار محمد مشهور هرات مربوط به بخش ناسو است.

تعداد بارک یا بارکزی بیشتر از دو چند تعداد پوپلزی است که در سالهای 1818-1819م از حکومت سلب حاکمیت شدند. از این زمان، بارکزیها حاکمیت افغانستان را بکمک برتانویها در اختیار دارند. بارکزیها قسما زراعتی و تجارتي و عمدتا چوپان و نظامی اند. اینها باشنده یک مسیر بزرگ منطقه آبریز دریای ارغسان اند که از فلات توبا و مارغه کوههای خوجک عمران در شرق مرزهای گرمسیل بطرف غرب، تماما بامتداد جنوب کندهار تا مرزهای شور اوک و دشت ریگ بلوچستان امتداد دارد. در قسمت جنوبشرق این مسیر، بارک قبلا با اچک پیوست بود، اما احمد شاه بهنگام تاسیس سلطنت درانی این وصلت را قطع نموده و اچک حالا کاملا بحیث یک قبیله متمایز شناخته شده و از نگاه اعتبار بحیث جاهلترین و وحشیتترین طوایف درانی محسوب میشود. بارکزی حالا قبیله مسلط در افغانستان بوده و اعتبار زیادی از نقطه نظر خصوصیات نظامی متعاقب دلاوری ایشان در جنگها با برتانیه کمائی نموده اند. آنها قرار معلوم عین مردم بره کی یا بارکی لوگر و طایفه بارک قبیله ختک

اند، با وجودیکه مدتهای زیادی اند که جدا گردیده و حالا معترف بچنین وابستگی نیستند، حداقل از نقطه نظر اعتراف یا اقرار کردن. تعداد بارکزی بیشتر از 30 هزار فامیل در افغانستان بوده و مهد اصلی آنها نچندان دور از مسکونه های بره کی روزگار ما است طوریکه قبلا ذکر شد. گفته میشود که بره کی قبلا ساحه بمراتب وسیعتری را در اختیار داشتند نسبت بآنهاییکه حالا چند قلعه و دهکده در اختیار دارند. باوجود اینکه بحیث یک مردم متمایز از دیگر قبایل افغانستان بواسطه بومیان خود این منطقه شناخته میشوند، بآنهم بره کی بحیث یک نژاد عالی مدنظر گرفته شده و از نگاه اعتبار صاحب مشخصات شجاعت و سربازی اند. بره کی تا اندازه زیادی مورد الطاف حاکمان بارکزی منطقه بوده و بحیث محافظین اعتمادی در خدمت دربار شاهی قرار دارند. چنین بود وضع، حداقل تا زمان مرحوم امیر شیر علی خان.

اچک یا اچکزی کاملا چوپان و غارتگر بوده و باشند وادی کادانی و میلانهای شمال کوه خوجک عمران تا همواریهای توبا است. اما اینها تا قسمتهای غرب آواره بوده و در تمام منطقه تا بهرات و بادغیس و قسمتهای منطقه غور پراکنده اند. تعداد اینها حدود 5 هزار فامیل بوده و شامل دو بخش بهادر و گاجان است.

بخشهای بهادر (باتر یک طایفه بدون قبیله راجپوت) عبارتند از
اشدان بکر فام غبی ککو شامو و غیره

بخشهای گاجان (کچین قبیله ناگه) عبارتند از
اده ادراک علی اشی بادی هارون جلی
کامل لالی ملی ماپی موشکی شکر و غیره

از بخشهای فوق اشدان و اشی ظاهرا یکی بوده و اشکال متفاوت اچی و اچک است. بعضی بخشهای دیگر شناخته نشدند مانند فام غبی، ادا و ادراک. نامهای دیگر تماما هندی بوده و قبلا دیده شده است؛ با آنهم شامو یک نام ترکی، و بادی و کامل نیز ترک و هارون اسلامی است.

نور یا نورزی درانی پنجپای باشند حصص غربی منطقه کندهار و اکثرا چوپان و غارتگر اند. تعداد اینها حدود 30 هزار فامیل و پراکنده در

حوالی هلمند در گرمسیر، فراه، دراوت (ده راوت یا دهی راوت؛ راوت یک قبیله راجپوت گله دار و گاو چرانان است)، کوههای سیاه بند غور، اسفزار (که اسفراین، سو فدر اوان و سپیروان نیز نامیده میشوند) و وادی ادرسکن تا مرزهای سیستان اند. نام نور یا نورزی بطور آشکارا عین راجپوت نور یا نورکا بوده و اصلا سکائی و شاید یک شاخه یا طایفه ساکا باشد. از بخشهای نورزی، بخش بادی ترک و چالاک (چالاک یا سولانکی) راجپوت است. معلومات کمی درباره این قبیله وجود دارد.

تعداد علی یا علیزی حدود 16 هزار فامیل و باشندده قسمت اعظم نواحی همقومان خود مانند الیکو فوق الذکر بوده و مهد عمده آنها در همواریهای زمینداور تا غرب هلمند بین بست و چخانسور است. با علیزی که یود و یودزی یکجا شده حدود 5 هزار فامیل بوده و آنها دارای مسکونه های در دراوت، نادعلی، گرمسیر، معروف و غیره است. نام یود شاید همان راجپوت یودی یا یوتی هیرو دوتس باشد.

ایشاک، سهاک، ساک یا ایشکزی قسما چوپان و قسما زراعتی و باشندده مسیر پائینی دریای ارغنداب بین کندهار و بست و بامتداد هلمند تا حوزه سیستان است؛ مهد اساسی آنها در خان نشین و اوکات لاش-جوین و فراه است. تعداد اینها حدود 12 هزار فامیل است که حدود یک هزار اینها در منطقه بلخ مسکون اند. ایشاک نمایانده ساکا قدیمی فاتحین سیستان یا ساکاستان است که پس از ایشان نامیده شد؛ قبلا این منطقه توسط شرق شناسان بنام نیمروز (منطقه نیمرود شاه بابلیون) و بواسطه یونانیها درنگیا نامیده میشد.

خاگوانی و ماکو باهم یکجا شده، تعداد شان بسیار کم بوده و دارای ساحه نمیباشند باستثنای غزنی که اینها دارای چند دهکده در حومه شهر دارند.

این بخش تکمیل کننده قبایل طبقه بندی شده تحت ترین در شجره نامه افغان هاست. قبیله بعدی شاخه شرخبون افغان سربنی عبارت از شیرانی است که همچنان بنام چار (چاوارا یا چاوره راجپوت) یاد میشود. چاوره مطابق کلونل تاد ("سالنامه راجاستان") زمانی یک قبیله معروف در تاریخ هند بود، او میگوید این نام حالا بندرت شناخته شده و منشای آن در گمنامی مستور میشود. این نه به نژاد خورشیدی و نه به نژاد مهتابی تعلق داشته و

شاید نسب سکائی داشته باشد. این نام در هندوستان ناشناخته بوده و یکجا با تعدادی دیگر منشای ماواری اندوس تا به جزیره سوراشر را دارد. تاد ادامه میدهد در صورت بیگانه بودن به هند اصلی، تاسیس آن باید در یک دوران دورتر باشد طوری که افراد قبیله با اجداد سورجبنسی شهزاد فعلی میوار ازدواج نمودند، وقتیکه این فامیل مالکان بالابهی بودند. مرکز چاوره در دیوبندر منزوی (جزیره) در ساحل سوراشر بوده و معبد سومنات با تعداد دیگر در این ساحل، اهدا شده به بالنات، باین قبیله سورا یا پرستندگان خورشید نسبت داشت. این وینا راجا یا بنراج شهزاده دیو بود که در 746 م بنیاد انهالواریه را گذاشت و سلطنت او برای 184 سال دوام کرد وقتیکه بهوجراج (هفتم پس از موسیس و آخرین چاوره) سرنگون شد (در 931م) بواسطه پسر دختر خودش (مولراج قبیله سولانکی). مولراج انهالواریه را برای 58 سال تحت فرمان داشت. بهنگام سلطنت پسر و جانشینش (چاوند یا چوند رای که توسط مورخین اسلامی بنام جاماند یاد میشد)، محمود غزنوی سلطنت انهالواریه را مورد تهاجم قرار داده و آنرا از ثروت بیکران آن تهی ساخت، چون انهالواریه در آنزمان انبار محصولات نیمکره شرقی و غربی بود.

انهلواره بطور کامل از خرابیهای محمود بهبود یافت و ما سید رای جای سینگ (هفتم پس از موسیس) را یافتیم که از 1094م تا 1145م بر سر ثروتمندترین سلطنت هند، اگر رزمجو ترین نباشد، حکم راند. 22 قلمرو از کرناتیک تا قاعده همالیا در یکزمان تحت فرمان او بود. جانشین او بواسطه چوهان، پریتویراجا تعویض شد که در تخت کوماریپال نشست و بعدا قبیله چوهان خود را ترک کرده داخل سولانکی شد. هردو سید رای و کوماریپال حامیان بودیزم بودند. انجام سلطنت کوماریپال بواسطه افسران شهاب الدین مغشوش گردید؛ و جانشین او، بالو مالدیو سلطنت او را در 1228 م بپایان رسانید وقتیکه سلطنت لهاگیله (اولاده سید رای) جانشین گردید. تحت حاکمیت بهاگیله ویرانیهای ناشی از آزار مذهبی دوباره ترمیم شد و سومنات از مخروبه های آن بالا شده و سلطنت بهلیکا رای اهمیت پیشین خود را کمائی نمود و در زمان گهلا کاران شهزاده چارم، علاوالدین تهاجم نموده و سلطنت انهلواره را نابود کرده و ثروتمندترین شهرها و همواریهای حاصلخیز گوزیرت و سوراشر را غارت و چپاول کرد. مجسمه های بودا در همه جا پائین آورده شده و تخریب گردید، کتابهای مذهب او در همه جا سوزانیده و نابود شد. شهر انهلواره با زمین

یکسان گردیده و تمام بنیاد های آن کنده شد. بقایای سلطنت سولانکی بهر طرف پراکنده گردیده و این قسمت هند بمدت بیشتر از یکقرن بدون رئیس مهم ماند، تا اینکه شکوه و جلال آن بواسطه سهاران تاک (یک گرویده باسلام) بازسازی شد، تحت نام ظفرخان که بعنوان مظفر بر تخت گوزیرت جلوس نمود و پسر او (احمد) شهر احمد آباد را بنا کرد.

من این اقتباس طویل را بخاطری از تاد "سالنامه راجستان" آوردم که روشنائی زیادی در باره مقاربت چندین قبیله فعلی پتان کوههای سلیمان و مرزهای اندوس دارد. چاوند رای که بنام جاماند توسط نویسندگان اسلامی یاد میشود، بطور آشکارا منبع بخش زمند شاخه خرشبون افغان سربنی است؛ دست کشیدن کوماریال از قبیله چوهان خود و داخل شدن به سولانکی، آشکارا منشای گزارش افغانها در باره ترک شیرانی از سربنی و داخل شدن به شاخه غرغشت قوم افغان است. بهاگیلا حالا درافغانستان بواسطه بخشهای پاگل، بهاگل و باکل چندین قبیله کوههای سلیمان نمایانده میشود. بهنگام سده های طویل حکومت چاوره و جانشینانش، تمام قسمت شرقی افغانستان عمدتا بواسطه قبایل راجپوت و هندی اولاده سکائی پر نفوس شده که باین منطقه در دورانهای مختلف آمدند و شاید هم از جهات مختلف؛ مهاجرتهای اولی از مناطق شمال اکسوس و بعدی از جانب هندوستان بوده است.

شیرانی یا چار شامل سه بخش دامر، جلوانی و هریپال است. دامر، دومور یا دومار عین چیز بوده و من آنرا داماره راجاتارینجینی قبل الذکر میدانم که بطوربرجسته در تاریخ کشمیر بین سده های نهم و دوازدهم ذکر شده، در زمانیکه آنها منطقه حوالی لاهور را در اختیار داشته و در چندین مورد با اغتشاش خود باعث ایجاد مشکلاتی گردیدند. آنها بعضا یکجا با لاوانیا و اچیهلادا، قبایل دارای خصوصیات نا آرام ذکر شده اند، اما چیزیکه باعث دلچسپی ما است هویت نامهای آنها با در نظر داشت همسایه های موجود افغان یا پتان دومر پیشین و شالکوت (کوئته) یعنی لونی پتان و اچکزی درانی است. اچکزی طوریکه قبلا گفته شد، در بین تمام قبایل افغان در اغتشاش و وحشت نامدار بوده و نام سانسکریتی اچو- هولاده یا اچو- هولاره راجاتارینجینی افاده کننده این مشخصه آنها یعنی "اچی سرکش یا یاغی" است. تاد در نامگذاری قبایل هندو دشت هند نام اشیاک را ذکر میکند که شاید همان اچی سانسکریت و آشکارا منبع اچک

افغان است که قبلا در بین طوایف درانی دیدیم. لونی سیبی و مرزهای شال و پشین بطور واضح عین لوآنیا راجاتارینجینی بوده و اصلا مشتق از سواحل دریای لونی راجواره میباشد. لوآنی، لیونی و لوهانی کوههای سلیمان نیز شاید از همین منبع بوده باشند.

بخشهای دومور یا دامر عبارتند از

احمد	انجر	بابر	بویا	دولت	حمیم
هنی	هرمز	جهین	کپیپ	لندومر	میانی
موسا	نیازان	پونبازن	سید	سنجر	شاهمیر

عمر و غیره

از اینها بابر یک طایفه گوجراست. بویه شاید شکل دیگر بای بوده و همان قبیله باشد که شهزاده بووی شاهان دیلمی فارس بوجود آمده، که بویه موسیس آن پسر کابا خسرو گفته شده است؛ کابا یک طایفه راجپوت پراماره است. هنی شاید هنا برهمن؛ حمیم همان همیر یک قبیله راجپوت سند؛ و جهین همان چوهان است. نیازان عین نیازی قبل الذکر است. پمبه زن "پنبه زن" آشکارا یک تغییر شکل اسلامی است. بابر حالا بخش بسیار زیاد دومر بوده و بحیث یک قبیله متمایز شناخته شده و بصورت عام با همسایگان آنها یعنی کاکر ترکیب شده است. انجر شاید بعضی ارتباطات با انجیره ناحیه کلات بلوچستان داشته باشد. سنجر ترک بوده و شاهان این نام که در کندهار سلطنت کردند.

بخش جلوانی شیرانی ظاهرا مشتق شده از جهالا راجپوت (مکواهانه) است که شاید نام خود را به بخش جهالاوار کلات بلوچستان داده است.

بخشهای جلوانی عبارتند از

کونگری	مروت	میار	نیکبخیل	سالار	سپند
--------	------	------	---------	-------	------

از اینها کونگری همان خانگر دارای منشای هندی؛ مروت همان مارو دشت هند؛ میار همان موهور راجپوت (بازرگان) است. نیکبخیل قبلا توضیح شد. سالار راجپوت و ترک بوده و سپند همان سپیت راجپوت است.

هریپال یک قبیله کوچک و باشنده کوههای بین وادیهای بوری و ژوب است، جائیکه آنها با همسایه های قبیله کوچی بنام ایسوت یا سوت و طایفه دیگر رهنور ترکیب شده اند.

بخشهای هریپال، یک نام خالص هندو، عبارتند از
یوسف نازک توری یا تواری

بخش بعدی شرخبون سربنی افغان قبیله میانه است که من فکر میکنم نمایانده میونوی قدیمی لیدیا باشد. میانی وسیعا در تمام مرزهای اندوس از خیبر تا بولان منتشر است، اما بطور عمده در دیره جات یا دامان کوههای سلیمان مسکون اند.

بخشهای میانی عبارتند از					
اهیر	اکا	بای	بودر	غرشین	غورانی
هاتی	جوت	کتی	کیهی	ختران	لاس
لوانی	لوهانی	ملاحی	مشا	مشوانی	موسا
نانا	نورو	پاسانی	رانا	رهوانی	سرغی
سین	شادو	شکون	سیلاج	سوت	سومره
سور	توغ	وروکی	زکوری	زمری	زوره

از اینها اهیریک قبیله گله دار هندی؛ اکا یک طایفه ناگه؛ بای همان بویوی یونانی؛ جوت همان جات یا جت؛ کتی یک قبیله سکائی که نام خود را به به ناحیه کتواز غزنی داده است؛ شاخه بزرگ هندی قبیله نام خود را به کتیوار در شبه جزیره سوراشرترا داده است؛ کیکی یا کایکی یک شکل نام کاکر است؛ لاس یک قبیله بلوچستان است که بعدا دیده میشود. لوانی و لوهانی قبلادیده شده؛ ملاحی همان مهولی رهنور؛ رهوانی عین ریوار قبیله گله دار هندی؛ شکون یا شکوان؟؛ توغ همان توغیانی یا توخاری ترک؛ زکوره یا زکوری همان جاخر و زمری همان میساری قبایل هندو اند؛ زوره همان جوره رهنور است. تعداد زیاد میانی بحیث پووینده یا تجاران کاروانی مصروف اند و مهمترین آنها لوهانی، سوت، سین، بابر، پسانی، رهوانی، کتی و غیره است.

در پهلوی این میانی، یک قبیله دیگر بنام میان دارای منشای هندی در هشتتگر پشاور و غیره وجود دارد که در تجارت کاروانی با نواحی کوهی شمال تا چترال و بدخشان مصروف اند. اینها با کاکا-خیل ختک ترکیب گردیده و مانند این طایفه از یک اعتبار مذهبی در بین کوهنوردان که با آنها معامله دارند برخوردارند؛ اینها همچنان بعضی امتیازاتی در اجاره داری زمین بواسطه مردم خودشان یعنی پتانها موافقاتی دارند.

بخش بعدی شرخبون سربنی افغان قبیله بهریچ یا بریچ است که من بحیث بهرایچه طایفه چوهان اگنیکولا راجپوت تشخیص کردم (مشهور در هندوستان، جائیکه نام خود را به یک ناحیه قابل ملاحظه اود داده است). اینها باشنده ناحیه شور اوک کندهار، هم مرز دشت ریگی بلوچستان بوده و بامتداد دریای هلمند از بست (قبلا مسکونه زمستانی محمودغزنوی) تا سیستان ادامه داشته و قسما زراعتی و قسما کوچی اند که در کلبه های متحرک زندگی میکنند که بنام کداله یاد شده و از چوکات سبدی چوب گزبا پلسترگلی ساخته شده است؛ اینها دارای تعداد زیاد شترهای دارای نژاد عالی بوده و در بین افغانها با پرورش این حیوان متمایزاند. بهریچ تا اندازه زیادی به هندوستان مهاجرت کرده، جائیکه آنها دارای چندین مسکونه در منطقه دهلی، جهاجر، گوهانه و غیره است.

بخشهای بهریچ عبارتند از

بدل	بارک	بسا	چوپان	دادو	حسین
ملاحی	مندی	مردان	شکور	ثابت	زکو و غیره

از اینها بدل شاید بهادیل رهنور؛ بسا یا بسو همان بسی رعیت هندی یا قبیله برده های میراثی؛ چوپان همان دای چوپان هزاره درخاکی چوپان یا کاکای چوپان "مخزن چوپان" قبل الذکر است؛ دادو همان دادی قبل الذکر نمایانده دادیکای قدیمی هیروودوتس؛ ملاحی همان مهولی رهنور؛ مندی همان مندو کچواهه؛ مردان همان دای مردا یا مردی قدیمی آرین و سترابو؛ شکور همان شوکول برهن؛ ثابت یا شیخ ثابت همان سیپت راجپوت (پریهاره؟)؛ زاکو همان جاگه قبیله خنیاگر هندی است.

بخش بعدی و آخری شرخبون سربنی افغان قبیله اورمر قبل الذکر است. گفته میشود که اورمر پسر امرالدین بوده و بارتباط محل تولدش نامیده شده

است. شاید اورمر همان عمرا پراماره باشد نامیکه بیک قسمت طایفه عمرا سومره راجپوت پراماره اطلاق شده که در زمان سلطنت امپراطور اکبر در سالهای 1580 - 1590م مزاحمت زیادی در مرزهای پشاور با فعالیت در توسعه تعلیمات رافضی فرقه روشانیه ایجاد کرد. آخوند درویزه، روحانی مشهور سوات، یک فعال مخالف و همزمان بایزید، موسیس این فرقه در این حصص، که او را بصورت اهانت آمیزی بنام پیرتاریک می نامید، یک گزارش این فرقه را با اعمال آنها در تذکره خود نگاشته است. روشانیه عقاید حلول روح، عشق آزاد و جوامع اجناس را قبول نموده و بحیث یک شاخه اسماعیلیه ملاحده شناخته میشود که در اروپا بحیث "فدائیان" شناخته میشوند. اینها توسط پتانها (در پختو، اور - آتش و مر- کشتن معنی دارد) اورمر نامیده میشوند، همانند یک فرقه مشابه در بین پارسیها که بنام چراغکش یاد میشوند بادر نظر داشت مجالس شبانه آنها، وقتیکه کشتن چراغ را علامت آغاز اعمال تیره آنها میدانند. گفته میشود که فرقه اصلی "اورمر" در کانیکورام است، جائیکه این فرقه تمام این ناحیه را در کوههای سلیمان در اختیار داشت و حالا بواسطه مهسود وزیری مسکون گردیده است. در فرونشانی فرقه توسط افسران اکبر در کابل، اورمر پراکنده شده و در اکثر نقاط ناپدید شدند؛ اما این نام بواسطه جوامع پراکنده اولاده آنها نگهداشته شده است. سردار حیات خان، سی. ایس. آی. واح در پنجاب در حیات افغانی خود میگوید که حدود 300 یا 400 فامیل اورمر بنام های قدیم خود در کانیکورام مربوط بخشهای خیکانی، بیکانی، خرم جانی، ملاتانی و جیرانی وجود دارند. از اینها نام آخری یک قبیله مشهور راجپوت بازرگان بوده و اولی یک تغییر شکل کیکان همان کیکایه یا کاکر است. همچنان بعضی اورمر ها در بین بره کی لوگر کابل و مسکونه های کوچک آنها در دهکده اورمر ناحیه پشاور وجود دارد. اینها یک مردم غیر متعرض و صنعتگر بوده و اکثرا در زراعت و تجارت مصروف اند.

این بخش تکمیل کننده بحث ما در باره قبایل تشکیل کننده درانی افغان است. ما حالا مردمان باشنده درنگیای قدیمی (سیستان موردن) را بررسی میکنیم، منطقه ایکه درانی نام خود را از آن اشتقاق نموده است. سیستان قبلا بنام نیمروز (پس از نیمرود شاه بابیلون) نامیده شده و مسکونه جمشید و دیگر شاهان پارسی سلسله پیشدادی افسانوی بوده است؛ این همچنان بخاطری مشهور است که مرکز ظهور قدرت پارسیان بوده و هم

وطن یا خانه رستم قهرمان است. باشندگان اساسی سیستان سیستانی هاست، یک مردم بسیار مخلوط که هیچگونه مالکیتی در خاک نداشته و دارای موقعیت پائین در بین قبایل مسلط منطقه بوده است. باین ارتباط، بخشهای سیستان را میتوان گفت که اوکتای (جمع اوک یا اوک یک اشتقاق احتمالی از ترکی اوی یا آوی - "خانه باشندگان") لاش- جوین و فراه که بواسطه ایشاک یا ساک، درانی مسکون اند؛ چکنسور مسکون توسط سربنی بلوچ؛ سیکوهه توسط کایانی (حالا اکثرا بواسطه غائین در خراسان پارسی)؛ گرمسیر مسکون بواسطه بلوچ، بهریچ، نور و دیگر درانی؛ و کندهاری بواسطه شهریکی و کرد. از اینها بلوچ که عموماً بنام سربندی (سربنی؟) یاد میشود و شهریکی ("ازشهری") قبایل مسلط از نگاه تعداد و نفوذ اند؛ لیکن کایانی قدیمترین بوده و گفته میشود که اولاده شاهان کای فارس تاسیس شده بواسطه سایروس (کوروش) اند. درپهلوی اینها بعضی تاجکها که فرض میشود اولاده پارسیان قدیمی باشند و بعضی قبایل گمنام وحشی شکارگر و گاو پرور در سواحل هامون یا جهیل سیستان، در مرکز یک سنگ منزوی که بنام کوهی زور یا سور یاد میشود مسکون اند و گفته میشود جایگاه قلعه رستم بوده است.

ایشاک، ساهاک یا ساک درانی را بررسی کردیم. بلوچ قابل دقت خاصی است. اینها درشجره نامه افغانها شامل نیستند ولی از جمله اقارب ایل آنها محسوب میشوند. دلیل بیرون بودن آنها از شجره نامه افغانها اینستکه نه به پختونوالی هموائی دارند و نه به پختو صحبت میکنند. بلوچها از نگاه اداره فیودال اند نه جمهوری، طوریکه افغانها یا پتانها هستند؛ اینها بیک زبان متمایز صحبت میکنند که بلوچکی ("ازبلوچ") نامیده شده، یک لهجه هندی پارسی شده بوده و شباهت بیشتر به زبان سندی دارد تا به هر زبان دیگری. بلوچ از افغانها نیز در نمای فزیک، لباس، رسوم و عادات فرق دارند؛ اما نه بیشتر از سیکه جت از مسلمان جت پنجاب و نه بواسطه شرایط سیاسی متفاوت موجودیت آنها در طول سده های طولانی گذشته. بلوچ اصلاً بلاچیه چوهان اگنیکولا راجپوت و باشندنده ناحیه نوشکی تا جنوب بهریچ فوق الذکر است. این بسیار دلچسپ است که تاریخ این قبیله را تحقیق کرد که بطور آشکارا تحت نفوذ مستقیم، کامل و طویل پارسیان نسبت بهریک از قبایل دیگر افغانستان بوده است. قرار معلوم آنها از نگاه تعداد و قدرت بسیار افزایش یافته و نام خود را بیک قومیت متمایز و به یک مسیر بزرگ منطقه داده اند که در آن چندین قبیله متفاوت یافت شده و

بعضیها از عهد عتیق که تماما تحت نام عمومی بلوچ یکجا شده اند. اینها بهنگام بررسی قبایل بلوچستان بیشتر تحقیق میشود. اما بسیار کنجکاوانه است که تفاوت بین دو طایفه همسایه راجپوت چوهان قبلی (بهرایچه و بلاایچه) را خاطر نشان کرد: بهریچ افغان با زبان پختو و ادارات جمهوری و بلوچ با زبان قومی خود و اداره فنوودال، که هر دو از زمانهای طولانی به اسلام سنی ارتدوکس گرویده اند؛ اما یکی تحت نفوذ از جانب هند و دیگری تحت نفوذ از جانب فارس. تفاوتهاییکه حالا نشاندهنده بلوچ و افغان و جدا کننده آنها به اقوام متمایز و ظاهرا نتیجه مسایل سیاسی بوده است؛ ما حالا این موضوع را بیشتر بحث میکنیم.

بلوچ مانند بهریچ با رسوم کوچیگری و غارتگری و وقف آنها به شتر منحصیث وسیله معیشت و ثروت متمایز میشوند؛ اما یکی بلوچکی صحبت میکند و دیگری پختو. بهریچ ادعا دارد که اولاده اسرائیلی قیس یا کاش، عبدالرحمن، پتان (شاید نمایانده کاش یا کوش پسر راما، جد بزرگ نژاد خورشیدی راجپوت، موسیس قبیله کشواحه یا کچواحه) است؛ و بلوچ از اجداد عرب که مسکن ایشان در الیپو است (شاید از اربیتای قدیمی دریای ارابیوس آرین، هب فعلی یا الهب "عربی")؛ در هر صورت، یک غرور اسلامی بهنگام گرویدن باسلام. بهریچ یکجا با دیگر افغانها با بنی اسرائیلی بودن خویش افتخار میکنند؛ در حالیکه بلوچ مفکوره داشتن یک نسب مشترک با افغانها را مسخره و اهانت میدانند.

با بلوچها در سیستان چندین طایفه و قبیله مانند سربندی، نهروی، سنجرانی، تاوکی، مماسانی، کوردگلی و دیگر آوارگان در مسیر دشتها تا جنوب و امتداد یافته تا نواحی پارسی همسایه کرمان، یزد، غابین و تمام کوههای خراسان تا مشهد و قم ترکیب گردیده است. سربندی قبلا یک قبیله مهم در اینجا بود تا اینکه قدرت ایشان بواسطه تیمورلنگ از بین رفته و گفته می شود یک کتله قبیله را در همدان کاشت و از همینجا بعضی از آنها بواسطه نادرشاه دو باره به سیستان آورده شدند. ناهوی از جمله آخرین آمدگان (تازه واردان) از بلوچستان اند. سنجرانی یک قبیله ترک بوده و اکثرا کوچی اند که در غرفه ها یا الونک های ساخته شده از بوریا و سبد زندگی میکنند؛ و در زمان حکمرانی شاهان سنجر در کندهار قبیله مسلط در این حصه بوده اند. تاوکی یک قبیله نوکر و مخلوط چند نژاد (عمدتا سنجرانی) اند. مماسانی شاید نمایانده ممیسی متذکره بواسطه پلینی و

باشنده چهار گانه ممیسیه در کوئیل سوریه باشد؛ تعداد زیاد آنها در مکران و کرمان بوده و در زمان تهاجم الکساندر در حوالی جاکسارتیس زندگی میکردند. مماسانی، تاوکی و سنجرانی جمعا بنام نخای یا نوغای نامیده میشود؛ اینها همه ترک بوده و کم و بیش کوچی اند.

کردگی در اینجا نگهدارنده نام دو گانه ایست که بواسطه آن پلینی اجداد آنها را در توصیف اقوام این منطقه تذکر میدهد: "گایلی توسط نویسندگان یونانی بنام کدوسوی یاد میشود". کردهای فارس از مدتهای طولانی بحیث عین مردم کدوسوی قدیمی شناخته شده اند؛ و اینجا در سیستان ما دونام گایلی و کدوسوی ترکیب شده در کردگی فعلی داریم. تمام این توصیف پلینی قابل بررسی است. او میگوید که از ارتفاعات کوههای مارگیانا بامتداد قفقاز، نژاد وحشی ماردی (که ما آنرا قبلا در داهی مردا هزاره تشخیص نمودیم) یک مردم آزاد تا بکتری ادامه دارد؛ اینکه در پائین ناحیه ماردی ما اقوام اورسیانی (ارغندای وادی ارغنداب)، کوموری (کمری و کمبری افریدی و بلوچ)، بیردریگای (بیردرنگای، بردرانی فعلی؟)، هرماوتروپی (یا "پرورشدهندگان اسپ ارابه" شاید رهتور راجپوت، رتوان - "راننده ارابه")، سیتوماریای (تشخیص نگریدید)، کومانی (کومان ترک، ترکومان)، مروکای (مروکی "ازمرو" قبیله راجپوت) و مندرونی (قبلا با مندائر وادی هلمند و یوسفزی پشاور تثبیت شد) را یافتیم. پلینی میافزاید که دریاهاى اینجا عبارتند از مندروس (هلمند) و چندروس (ارغنداب)؛ و در ماورای اقوامی که ذکر شد عبارتند از خوارزمی (خوراسانی)، کنداری (کندهاری)، اتاسینی، پریکائی، سرنگای (زرنگی یا درنگای، درانی فعلی)، مروتیانی (مروتی قبل الذکر)، اورسی، گایلی (که توسط نویسندگان یونانی بنام کدوسی نامیده شدند یا کردگی فوق الذکر)، شهر هیراکلای بنا شده بواسطه الکساندر که بعدا تخریب شده و بواسطه انتیوکوس دوباره اعمار شد و توسط او بنام اچایا (محل علامه گذاری شده بواسطه قلعه گاه) یاد شد؛ دیربسی (دهربکی، راجپوت قبیله خنیاگر) نیز، که از وسط قلمرو آنها دریای اکسوس جریان میکند، پس از برآمدن درجهیل اکسوس؛ سیرماتای (سور متی قبل الذکر)، اوکسیدراکای (واخان و درواز؟)، هینیوچی (وینیتیان قبلی؟)، بتینی (بتنی قبل الذکر)، سراپرای (سرپرا بلوچستان که بعدا دیده میشود) و بکتری که شهر عمده آن زیراسپی (هزار اسپ) است که بعدا نام بکترا را از نام دریا در اینجا اختیار کرد. قوم آخری در عقب کوه

پاروپامیزوس، در مقابل منابع دریای اندوس و محدود بواسطه دریای اوچوس قرار دارد.

اورسی فوق الذکر مطابق سترابو یک قبیله بزرگ تجارتي بوده که تا شمال و شمالشرق بحیره کسپین زندگی نموده و شاید یک مسکونه در این حصه داشته بودند؛ اینها حالا باین نام در افغانستان قابل ردیابی نیستند به استثنای بخش یوراس یا یوراسوس داهی زنگی هزاره. هینیوچی قرار معلوم یک مسکونه وینیتی یا وینیتیانها است که بمنظور تجارت در بکتريا مسکون شدند؛ با آنها اینها یکجا با یهودان (قرار معلوم) با توقف تجارت روی زمینی بین اروپا (بیزانتیوم) و شرق دور ناپدید گردیدند.

شاهریکی یک قبیله قدیمی در سیستان مطابق به گزارشات محلی است. من ارتباط آنها را با شاهان سهریس سند فرض کردم؛ گفته میشود که آنها بطور وسیعی در فارس، در غاین، کیرینان، لار و غیره پراکنده اند. سیستانی که بنام دیهکان یاد میشود نمایانده باشندگان اصلی منطقه اند؛ اینها حالا باشندده یک موقعیت بسیار فرعی در بین نفوس عمومی داشته و تا اندازه زیادی با عناصر بیگانه مخلوط شده اند؛ اینها زمینی در اختیار ندارند اما در صنایع مختلفه و پیشه وری مصروف بوده و رعیت بلوچ سربندی و شهریکی اند، قسمت زیاد تاوکی از سنجرانی است. کوردگی سیستان یک شاخه کورد (کوردیونی و کاردوخی قدیمیها) کردستان است که یک سلطنت را در لورستان (بین کرمان و خوزستان) در حوالی آغاز سده دوازدهم تاسیس نموده و قدرت خود را تا شاه عباس نگاه داشتند که آن ولایت را ضمیمه خود ساخت. شاهان ملک کرد غور توسط شمس الدین کرد حاکم خراسان برای سلطان غیاث الدین غوری در حدود 1245 م بنا شد. او در قدرت خود بواسطه هلاکو امپراطور مغول تصدیق گردید که یک رعیت او بود و بصورت وسیعی قدرت و صلاحیت خود را در سلطنت جانشین او اباکه خان افزایش داد. شمس الدین در هرات (مرکز او) بواسطه پسرش رکن الدین جانشین شد که شهر کندهار را تسخیر نموده و در زمان سلطنت سلطان ارغون خان در 1280 م فوت نمود. برادر او غیاث الدین ملک کرد بعدا جانشین شده و توسط الجایتو خان امپراطور مغول سلطه او از غور افزایش یافته و شامل محدوده ولایات اندوس گردید. شاهان ملک کرد پس از این بواسطه امیرکازان خیره به رعیت کاهش یافته و بالاخره در 1383 م ناپدید شدند، وقتیکه امیر تیمور

(تیمورلنگ) هرات را تسخیر و آخرین شهزاده آن، غیاث الدین دیگر و پسر او را بقتل رسانید. این بخش تکمیل کننده بحث ما در مورد قبایل باشنده قلمروی مربوط به سترایی چاردهم است.

هیرودوتس میگوید سترایی پانزدهم متشکل از ساکای و کاسپیوی است؛ موقعیت و ساحه آنها حالا بواسطه خیره و بخارا نمایانده میشود، یک منطقه ایکه بیرون از محوطه پژوهش ما است.

سترایی شانزدهم متشکل از پارتیوی، خورازموی، سوگدوی و اریوی است؛ این سترایی دربرگیرنده یک ساحه وسیع در جنوب و شمال اکسوس بوده و در بین مرزهای غربی پاروپامیزوس و بکتیریا قرار داشته و از سیستان در جنوبغرب تا خوکند در شمالشرق انحا دارد. در منطقه جنوب اکسوس، پارتیوی و اریوی زندگی دارند. پارتوی قرار معلوم عمدتاً متشکل از کومن ترک یا ترکمان زمان ماست، یک گروه کوچیان بسیار زیاد و قدرتمند در جوانب شرق، شمال و غرب بحیره کسپین تا سواحل جنوبی آن. یگانه قوم در داخل ساحه مورد پژوهش ما تورکمان نواحی مشهد و مرو است. اینها را ما قبلاً با قبایل چارایماق بررسی نموده و بخش هزرگی آنها را بحیث نمایندگان فعلی ارساکی قدیمی موسیس امپراطوری پارتیها ذکر کردیم. سترابو میگوید که "پارتیا یک منطقه کوچک است، پوشیده از درخت و کوهستانی که هیچ چیزی تولید نمیکند؛ باینعلت تحت سلطه پارسیان با هیرکانوی بمقصد پرداخت باج یکجا گردید و بعداً در جریان یکمدت طولانی، وقتیکه مقدونیها آقایان منطقه بودند. در حال حاضر وسعت یافته، کومیسینی و خورینی بخشهای پارتینی را ساخته و شاید نیز منطقه دروازه های کسپین، راگوی و تاپیروی که قبلاً به میدیا متعلق بود". کومیسینی متذکره در اینجا قم یا کومیس ناحیه فارس است؛ خورینی قرار معلوم باید عین خارینی متذکره بواسطه سترابو و عین خاران فعلی بلوچستان بوده باشد.

اریوی مردم اریا یا ولایت فعلی هرات است که نمایانده هروی یا هراتی است. در سده های اولی عصر ما ولایت هرات و عمدتاً منطقه کوهستانی غرب آن بواسطه ابدالی (هیاتیلی هان) اشغال شده بود؛ اما قرار معلوم این مردم مهاجرت کرده در حوالی سده نهم شاید بطرف شرق و در فلات مرتفع قاعده غربی کوههای سلیمان مسکون شدند و مهد اصلی ایشان در

منطقه هرات حالا بواسطه کرای یا گرای ترک اشغال شده است. اریوی مطابق سترابو در غرب بواسطه پاروپامیزادوی و امتداد یافته در شمال و غرب درنگای طوریکه آنرا حلقه نماید؛ و درنگای در جانب اراخوتوی و گیدروسوی. در فقره دیگر سترابو میگوید: "در آنسوی هند در غرب و پس از کوهها در طرف راست یا شمال یک منطقه وسیع است که بسیار کم مسکون بوده با در نظر داشت بی باروری خاک با مردمان نژادهای مختلف که بطور مطلق در یکحالت وحشت قرار دارند. اینها اریوی نام دارند و از کوهها تا گیدروسیا و کرمانیا امتداد دارد". منطقه وسیع در اینجا شامل سیستان و مکران بلوچستان فعلی بوده و نژاد های مختلف وحشی نمایانده قبایل متعدد بلوچ کوچی و غارتگر است. در فقره دیگر سترابو میگوید: "اریا و مارگیانا که بهترین نواحی در این حصه آسیاست بواسطه دریای ارینز و مارگوس آبیاری میشود. درنگیانا تا کرمانیا یکجا با اریا مسئول تادیه باج است".

سترایی هفدهم متشکل از پاریکانوی و آسیاتیک ایتیوپیانهاست. این سترایی مربوط به بلوچستان فعلی است: گادروسیا یا گیدروسای سترابو، پلینی، آرین و غیره و تشکیل کننده تمام آن منطقه کوهستانی، خشک، عقیم و در اکثر حصص دشت و مسکونه های پراکنده که از اندوس تا ولایت پارسی کرمان در شرق و غرب ادامه دارد؛ و در شمال محدود است به دشت ریگی جدا کننده آن از کندهار و سیستان و در جنوب به بحیره عرب. قسمت غربی این منطقه مربوط فارس است و بنام بلوچستان پارسی تشخیص میشود؛ این سترایی در اکثر حصص پوشیده با کوهها و فلات سرحد بوده و دربرگیرنده نواحی سرحد، بمپور (شهری باین نام مرکز این بخش بلوچستان است)، دیزک، گاه و غیره است. قسمت شرقی مربوط به هند است که بنام کلات بلوچستان یاد میشود (شهری باین نام مرکز این بخش بلوچستان است) و دربرگیرنده ولایات ساراوان، جالاوان، کاچ گنداوه، لاس بیلا و کاچ مکران است. قدیما نام تمام این منطقه که حالا بلوچستان نامیده میشود قرار معلوم کاش، کاچ، یا کاچ (یا کوش یا کوچ طوریکه پارسیها آنرا تلفظ میکنند) بوده که این نام در هر دو قسمت شرقی و غربی بنام کاچ گنداوه و کاچ یا کاچ مکران دیده میشود؛ و اینجا بواسطه نژاد کاش یا کاچ (کوش باییل - "کوش بیگت نیمرود")، ایتیویی های هیرو دوتس مسکون شده بود. از این کاش یا کاچ، کاشواوه یا کچواوه بزرگ (کوشواوه یا کوچواوه) شجره راجپوت اشتقاق شده است.

پاریکانوی (جمع پارسی شکل هندی پرا-کا یعنی "کوهنورد") متذکره بواسطه هیرودوتس یکجا با ایتیوپیه‌های آسیاتیک حالا بواسطه براهوی، براوی یا باروهی یک واژه بومی دارای عین معنی "کوهنورد" نمایانده میشوند. اصطلاح ایتیوپیه‌های آسیاتیک هیرودوتس متذکره در اینجا بیک شاخه کوشیتیز قدیمی اطلاق میشود که در زمانهای بسیار قدیم دروادی تاگریس مسکون بوده و از آنجا بامتداد ساحل تا اندوس امتداد داشته است. از این حصص اینها بطرف شرق تا قلب راجپوتانه یا راجواره بحیث کچواه و بطرف شمال تا هندوکش توسعه یافتند جائیکه ما قبایل کچواه را در بین مردمان کافرستان و کنر یا کاشکار دیدیم. عادات موجود در بین بلوچ و اجداد ایشان که از الپو در سوریه آمده اند بطور آشکارا نشان دهنده منشای کوشایتی باشندگان قدیمی منطقه میباشد.

سترابو با توضیح این قسمت آریانای باستان یا افغانستان ما میگوید که قبایل ساحل شرقی از اندوس تا کرمانیا (کرمان پارسیها)، شامل اربیز، یک قبیله در ساحل شرقی دریای اربیس، که آنها را از اویتای جدا میسازد؛ در پهلوی آنها ایختیوفاگوی و بعدا کرمانوی قرار دارند؛ و اینکه در بالای ایختیوفاگوی، گیدروزی قرار دارد. پلینی نیز اوریتهای را بحیث ایختیوفاگوی اوریتهای ذکر میکند که با زبان مخصوص خودشان صحبت میکنند که لهجه هندی نبوده و همسایه های گیدروسی و پاسیریسی بوده و توسط دریای اربیس از هندیها جدا شده است. آرین با تشریح مارش الکساندر از طریق این منطقه میگوید که پس از شروع نیرکوس جهت عبور نیروها از بحیره، الکساندر خودش بامتداد ساحل تا دریای اربیس مارش نمود تا به اوریتهای حمله نماید، یک قوم هندی مسکون در نزدیکی آن دریا؛ و بهنگام تقرب موصوف، اوریتهای به دشت فرار نموده و الکساندر با تهاجم به قلمروی آنها به دهکده آمد که رمباکیا نام داشت و حیثیت مرکز آنها را داشت. کورتیوس در گزارش همین مارش میگوید که الکساندر یک شهر در اینجا اعمار نموده و با مردم اراخوتوی آنها مسکون گردانید. در آنسوی اوریتهای، آرین ادامه میدهد، الکساندر با نگهداری در نزدیکی ساحل، از طریق یک دره باریک داخل قلمروهای گیدروسی شد که مارش بعدی بفاصله دورتر از بحیره، از طریق یک مسیر بسیار خطرناک و عدم دسترسی بتمام احتیاجات زندگی، تا اینکه به پورا (بامپور) مرکز گیدروسی رسید (در روز شصتم پس از ترک قلمروی

اوریتای). پس از یک استراحت در پورا، او بداخل کرمانیا مارش نمود. یگانه مردم متذکره بواسطه آرین بحیث باشندگان اینحصه آریانا عبارت بودند از اوریتای و گیدروسی. نام اوریتای شاید یک واژه یونانی باشد ("کوهنوردان") و مربوط به نام بومی پاریکانی مستعمل بواسطه هیرودوتس بوده و هر دو بواسطه نام محاوره ای فعلی براهوی نمایانده میشوند. از طرف دیگر در اینجا سلسله کوههای حارا و جدا کننده لاس بیلا (منطقه اوریتای) از مکران است که شاید منبع اصلی نام اوریتای باشد. در اینصورت، هر دو ی این مردم (گیدروسوی و اوریتای) تحت نامگذاری ایختیوفاگوی آمدند که معادل یونانی پارسی ماهیخوران، هنوز در مکران فعلی زنده است.

پورا (بامپور) مطابق آرین، مرکز گیدروسوی بوده که پس از آن تمام این منطقه بنام گیدروسیا نامیده شده است. اینها شاید در آن زمان مسلط ترین و پرنفوس ترین قبایل بوده اند؛ نام اینها هنوز در نمایانده های فعلی آنها یعنی گادار و لاس بیلا زنده است، جائیکه آنها عمدتاً در معاملات بازرگانی مصروف بوده اند. بخشهای گیدار بعضی قبایل پتان کوههای سلیمان شاید از همین منبع و یا بطور مستقیم از لومری، یک نام دارای عین اهمیت بوده باشد؛ و طوریکه قبلا گفته شد، جدران کوههای سلیمان در نزدیکی غزنی نمایانده عین مردم اند. اما گیدروسوی قدیمی شاید حالا بصورت عمده در بلوچستان بواسطه لومری نمایانده شود که یگانه شکل هندی دیگر گیدار باشد، هر دو واژه بمعنی "جاکال" یا "روباه" است. از طرف دیگر گیدار پتان شاید همان ویدورا مهابارت سانسکریت باشد در حالیکه گاداری نمایانده گاودرای سریع، دشمن ناگا است.

محل گیدروسوی قدیمی حالا بواسطه بلوچها اشغال گردیده، توسط پرنفوس ترین قبیله در منطقه که پس از ایشان (گفته میشود) بواسطه نادرشاه، این منطقه بنام بلوچستان نامگذاری میشود (حدود 150 سال قبل)، زمانیکه او افغانستان مورد پژوهش ما را تحت سلطه پارسیان در آورد. من دریکی از فقرات قبلی بلوچها را من حیث بلاچچه راجپوت تشخیص کردم. اینها قبلا بایست یک قبیله قدرتمند بوده و نام خود را بحیث نام قومی مخلوطی از قبایل ونژادها داده باشند که حالا بحیث طوایف بلوچ باهم ترکیب شده اند. با آنهام حالا بلوچها قبیله مسلط در این منطقه نیستند که در برگیرنده نام آنها است. این موقعیت برای براهویها داده شده است. حالا ترکیب این دو

قبیله بزرگ گیدروسیای قدیمی و بلوچستان فعلی یعنی براهوی نمایانده پاریکانوی یا اوریتای قدیمی و بلوچ نمایانده ایشیاتیک قدیمی یا گیدروسوی را بررسی میکنیم.

براهوی - گفته میشود که این نام تغییرشکل با -روهی، "ازکوهها" یا "کوهیان" بوده و متمایزکننده این مردم از بلوچ هاست که آنها را نا-روهی، "نه ازکوهها" یا "همواریان" باشنده ایالات ساروان و جالوان کلات بلوچستان میدانند و براهوی یا براهویک، سلسله کوههای امتداد یافته بطرف جنوب از طریق این نواحی و لاس بیلا، از شالکوت (کوئته) در شمال تا ساحل بحر در جنوب و محدود بواسطه کاچ گنداوه در شرق و نوشکی و خاران در غرب است. این ساحه وسیع کوهها و فلات مرتفع عبارت از خانه مرکزی کوهیانی اند که براهوی نامیده میشوند و منطقه ایست که در آن زبانشان بنام براهویکی غالب است. نام براهوی طوریکه تشریح شد، مربوط به اصطلاح کوهستانی تطبیق شونده به "کوهیان" مناطق سوات و بونیر در شمالی ترین حصه مرزهای اندوس بوده و نام اصلی قومی مردمانی نیست که بالایشان اطلاق میشود. نام دقیق قومی براهوی و زبان آنها بارها است، یک قبیله بومی هم نژاد لومری؛ اما نامهای بارها و براهوی، براهوا و باروهی در واقعیت یکی بوده و این مردمان از عین ایل کورد یا کوردگی میباشد. با وجودیکه اکثرا در ساحه فوق الذکر متمرکزاند. براهوی در تمام بلوچستان و حتی سیستان یافت میشود (طوریکه مادیدیم)؛ با وجودیکه در خانه بومی خویش بصورت عام بنام براهوی یاد میشوند، در خارج آن بصورت عام بنام کورد یا کوردگی نامیده میشود؛ در حالیکه هر دو نام براهوی و کورد در هر جا برایشان عام است. براهوی یا کورد در واقعیت اولاده قدیمی آشوریها یا خالادی است. در جریان سده های 13 و 14، کوردها مردم مهمی در افغانستان بودند که در زمان شاهان ملک کرد (قبلا دیدیم) شهزادگان که بواسطه چنگیز خان وجانشینانش بحیث رعیت معامله میشدند حاکمیت هرات، غور و کندهار را تا محدوده ایالات اندوس در اختیار داشتند. سلطنت ملک کرد در افغانستان طوریکه قبلا گفته شد بواسطه تیمور لنگ از بین رفت؛ اما در بلوچستان بواسطه جد خان فعلی کلات، یک رئیس طایفه کمبر کورد احیا گردید. من این جزئیات تاریخی را بخاطری ذکر کردم که میتواند تا اندازه زیادی مخلوط عناصر ترک را در ترکیب قبایل بلوچستان روشن سازد، صرفنظر از اینکه طوایف براهوی یا بلوچ باشند. اکثریت نامهای طوایف

و بخشهای این دو قبیله بزرگ با پسوند جمع فارسی -انی (که بعضی اوقات به -انری یا -اری تغییر میکند) ختم میشود که مربوط به هندی - کا یا -کی و افغانی -خیل و -زی میباشد.

براهوی - طوایف عمده براهوی عبارتند از (که تماما به بخشهای متعدد فرعی تقسیم شده و بعضی از آنها فقط چند فامیل میباشد)

امل	بنگل	بیزنجو	غجگی
جاتاه	کالوی	کمبر	کیدر
کوچیک	کورد	لنگاو	لاری
لوتی	محمودشاهی	مندر	مینگل
نوشتیروانی	پازه	فوک	رایس
رخش	رود	سهولی	سماله
سرپره	شیروانی	شیخ حسینی	سوناری
تمبر	زیهری	زیگروغیره	

از این نامها غجگی همان کج-کی بومی کاج یا کیج است. جتاه جت است. کیدر همان کیهدر راجپوت بازرگان؛ لنگاو همان لنگاهه چالوک یا سولانکی راجپوت؛ لاری همان بلار (کورد) بومی است. لوتی همان لوت بومی یا دشت یزد و کرمان است. محمودشاهی شاید اولاده ناقلینی است که بواسطه محمود غزنوی در اینجا مسکون گشتند. مندر قبلا دیده شده است. نوشتیروانی و شیریروانی ظاهرا یکی بوده و نمایانده اولاده نوشتیروان شاه فارس است. پازی یا پاش شاید عین پاس، پاش یا پاخ، پشای قبل الذکر بوده و یا عین باش قبیل باشد مانند باشگی کافرستان. رایس یا ریسانی شاید همان راوکا، سولانکی در تغییر شکل اسلامی باشد. رخش یا راکاش (راکشانی) همان راجاخ، بومی عربی آر روخاج، و اراخوتای یا اراخوسیا یونانی است. سمالا راجپوت است. سرپره شاید سرپرای قبلی است که بواسطه پلینی در بین قبایل تا جنوب پاروپامیسوس ذکر شده است. شیخ حسینی آشکارا عنوان اسلامی و نام داده شده به یک گروه مسلمان است. سون یا سوناری همان سونی راجپوت بازرگان است. دیگران همه طوایف کورد یا براهوی اند؛ در بین آنها کمبرقبیله رئیس حاکم درکلات، کمبرانی خان است. امل، یا املاری و تمبرانی هر دو بخشهای فرعی بیزنجو کورد است. زیگر یک شاخه مینگل بوده و هر دو نمایانده هندو

جاخر و منگل اند. درپهلوی اینها یکتعداد بخشهای فرعی دیگر نیز وجود دارد که نامهای ایشان بدون تفاوت دربراهوی و بلوچ بمشاهده میرسد.

بلوچ - بلوچ (بلایچه چوهان اگنیکولا راجپوت) قرار معلوم از دیگر قبایل راجپوت افغانستان از زمانهای قدیمتر جدا شده و برای سالهای زیاد تحت نفوذ مستقیم و کامل پارسیان باقی ماندند. شاید منطقه آنها در قلمروی واگذار شده بواسطه سیلوکوس به سندراکوتوس قبل الذکر شامل نبوده است. بلوچها هیچ چیزی درباره اجداد دور خود نمیدانند، بجز از مسلمانان که ادعای نسب عربی از اجداد مسکون شده در الیپو دارند؛ ادعای که شاید از یک عنعنه در منطقه باشندگان اولی آن بوجود آمده باشد که از آنقسمت آمده بودند. گفته میشود در کاج مکران و کاج گنداوه، بلوچ بنام ناهروی (نروهی) بواسطه برهوی یاد میشود، بخاطر تمایز از خودشان (بروچی)؛ لیکن این نام هیچگونه ربطی با تقسیمات فرعی آنها و یا نامگذاری نژاد آنها ندارد. درکلات، براهوی بصورت عام بحیث یک بخش بلوچ شناخته شده و گفته میشود که تمام قبیله بلوچ متشکل از سه شاخه بزرگ است؛ بنامهای براهوی، ریند و نومری یا لومری. اینها درحقیقت، نمایانده سه عنصر مهم قومی تشکیل کننده قومیت فعلی بلوچ اند؛ براهوی نمایانده براهه و کورد بومی است؛ ریند راجپوت و هندی است؛ و لومری، ایتیوپیائی و کوشیتی است. لومری یا نومری یک مردم بسیار قدیمی و شاید نمایانده نمرودی یا مردم بابیلون باشند که تابع نیمرود "شکارگردت" پسر کوش همیتی باشد که پس از او سیستان بنام نیمروز یاد گردید؛ لذا اینها باید یک شاخه آشوریهای قدیمی، آشورای مهابهارت، شاید رکشاسای راکاشا راج یا اراخوسیا باشد. ریند اصلا از رین یا ران کاج، باتلاق بزرگ نمک و ایجاد شده بواسطه دریای لونی ("نمک") راجواره است؛ یک نامیکه مطابق تاد مشتق از ارانیا سانسکریت ("زباله") بوده و توسط نویسندگان یونانی بشکل ایرینوس زنده نگهداشته شده است. ما قبلا نام ارانیا را در بین قبایل کافرستان بشکل ارینیا یا ارانیا، همسایه های کلاشه دیدیم که فکر میکنم کلاچه سولانکی راجپوت (اگنیکولا) باشد. نام ریند یک نامگذاری ساحوی مربوط به بلوچ، یا بلایچه و دیگر قبایل چوهان راجپوت است که مهد اصلی آنها در منطقه چوهان، در سواحل لونی است؛ و بعوض اینکه یک شاخه بلوچ باشند طوری که حالا شناخته میشوند، قبیله اند که بلوچ اصلی (بلایچه) یک شاخه آنهاست. بآنهم بمقصد توضیح، مطلوب اینست که بسه بخش فوق الذکر بلوچ

توافق نمائیم. ما براهوی را توضیح دادیم و حالا به بررسی ترکیب نومری و ریند میپردازیم.

نومری شامل سه بخش عمده است: نومری لاس بیله، بولفت یا بورفت و جوکیا که هرکدام به بخشهای متعدد تقسیم شده اند. تمام اینها به جدگلی یا جتگلی، یک لهجه (متغییر در بین طوایف مختلف) زبان جتکی یا جت سند صحبت میکنند.

بخشهای نومری یا لومری عبارتند از

چوته	بورا	برودیا	بهره	انگریا	اچره
مندوری	منگیا	جمهوت	گنگا	گدریا	دودا
سور	شیخ	شالوکه	رونغا	رنجا	مسور
		سوترا و غیره		سینگر	سینهان

از این نامها اچره شاید مانند اچک درانی همان اچی قبل الذکر باشد. انگریا نام یک قبیله مشهور دزدان دریائی در امتداد سواحل خلیج پارس و بحیره عرب بوده و شاید انگیرا برهمن یا اگگر راجپوت بازرگان باشد. بهره یا وهره شاید بهری ختری باشد. بردیا و بورا همان براریا و بور راجپوت بازرگان است. غوتا همان چاتو برهمن است. دودا راجپوت است. گدریا یا گدر نمایندگان گیدروسوی قدیمی یونانیها است. جمهوت عین جریجا بوده و نامیست که بهنگام گرویدن قبیله باسلام گرفته شده طوریکه قبلا ذکر شد. جمهوت بمعنی فامیل یا طایفه جم است. مسور یا مسوریا همان میسره قبیله دشت هند است. رانجا و رونغا عین هم بوده و تشخیص نشد. شالوکا همان چالوک یا سولانکی راجپوت است. سینهان همان سینهاله ختری است. سینگر همان سینگرخ راجپوت است. سوترا شاید سوراتیا پراماره باشد.

بولفت یا بورفت یک تغییر شکل ابوالفتح، یک تخلص اسلامی گرفته شده بهنگام گرویدن به این مذهب بواسطه اجداد این قبیله بوده و بمعنی "پدر پیروزی" است. بولفت شامل دو بخش است: بیپاه یا بیپاهانی و امل یا املانری. بیپاه یا بیپاهانی اولاده فامیل گهلوت مشهور راجپوت شاهان چیتور است که بنام بیپا یاد شده و تاریخ آن در تاد "سالنامه مختصر راجستان" داده شده است. بیپا سلسله گهلوت را در ماروار در 728 م

ایجاد کرد. او تعداد زیاد دودمان باقی گذاشت و بهنگام وفات حدود یکصد سال داشت. تاد میگوید که در اواخر عمرش "اطفال و منطقه خود را ترک گفته و با لشکر خویش بغرب خراسان رفته، در آنجا خود را مستقر گردانیده و زنهای جدیدی از "بربریها" گرفت که از آنها اولاده متعددی بر جای گذاشت". تاد علاوه میکند که بیبا "یک زاهد در مرو گردید جائیکه او زنده دفن گردید پس از غلبه بر تمام شهزادگان غرب در اصفهان، کندهار، کشمیر، عراق، ایران، توارن و کافرستان؛ با دختران تمام آنها ازدواج نموده و از آنها 130 پسر بنام پتانهای نوشیره داشت. هریک از اینها یک قبیله را ایجاد کرد که نام مادرش را داشت. اطفال هندوی او 98 نفر بوده و بنام اگنی اوپسی سوریوانسی یا "زاده - خورشید یا آتش-پرستان" یاد میشدند. امل یا املانی ظاهرا عین ایمل است که ما غالبا در بخشهای قبایل پتان وادی اندوس تا پشاور دیدیم، جائیکه یک دهکده باین نام در نزدیکی معبریا دره کوهات وجود دارد. "پتانهای نوشیره" تاد شاید حالا نمایانده نوشیروانی و شیروانی بلوچ باشد؛ و مهد اصلی آنها ناحیه نوشکی "ازنوش" است که یک مخفف نوشیروانی یا نوشیره است. بخشهای بولفت هنوز معین نیست.

بخشهای جوکیا عبارتند از

بند	بردیجه	بزنجو	غد	گیدور	همیراکا
هریا پوتره	هرتی	هینگره	جدگل	کلمتی	مهمت
میداه	موسی	پغ	پندا	پونوار	رایس
ریگانی	سبره	سالاریه	شهزاده	شیکاری	تبر

وردیلی

ازنامهای فوق جوکیا شاید جاگه و بند همان بهاند دو قبیله راجپوت طبقه آواز خوان یا خنیاگر باشد، مشابه به چاران همین طایفه که زمانی مشهور و قدرتمند بود. بردیجه همان بریجه راجپوت بازرگان، گیدور عین گدر و همان گدوره سانسکریت (مهابهارت) ویا گیدروسیا یا گادروسیا یونانی هاست. همیراکا همان اولاده همیر یک رئیس مشهور گهلوت که با عربها در سند مخالفت کرد. هریا پوتره "پسران هری" یک شاخه جریجه یادو یا قبیله هری است. هری شاید شکل اصلی هر دین گوجرباشد. هینگار ه شاید با معبد هینگللاج ربط داشته باشد. جدگل یا جتگل جت است؛ این کنجکاوانه است که استعمال پسوند گل و گلی در اینجا در جنوبی ترین

قسمت افغانستان شرقی همانند قبایل کافر در شمالی ترین قسمت این مرز مانند واکل، بیراکل، باشگل و غیره قبل الذکر است؛ جدگل همچنان بنام جدگل یاد میشود بواسطه پس و پیشی هجاها و مغشوشی یا تغییر شکل حروف صامت که در بلوچستان زیاد غیر معمول نیست؛ و احتمال دارد که محلاتی که در افغانستان بنام جدگلک در ناحیه جلال آباد کابل، جلدک در کلات غیلزی کندهار یاد میشوند نشاندهنده اجاره داری (مالکیت موقت) قبلی بواسطه جت ها باشد، یک نژادیکه بصورت وسیعی در شمال هند منتشر است، جائیکه اینها عنصر عمده قومی نفوس را تشکیل میدهند (بخصوص در پنجاب). کلمتی همان کلمه پراماره است. مهمت، موهمیت یا مهمیت را قبلا بحیث یک طایفه وزیردی دیدیم؛ این شاید همان مها ماد یا مها مید "ماد یا مید بزرگ" عین مردم بخش آینده میداه باشد که همان مید یا ماد یک قبیله بسیار قدیمی در اینحصه بوده و یک شاخه مادای یا "میدها" فارس است؛ در اینجا مید یک قبیله ساحلی است که اکثرا بحیث کشتیرانان، ماهیگیران و قبلا دزدان دریائی بودند؛ اینها نمایانده ایختیوفاگوی یونانی ها و مکرانی فعلی اند که پس از ایشان منطقه بنام مکران نامیده شده است. موسی یا موسا (بصورت عام موسیانی گفته میشود) عین موسی-کا، موسیکانی مورخین الکساندر اند. پیغ آشکارا عین پژ و فوک قبایل دیگر بلوچ بوده و یا پش و بش (بشگلی) کافر ها و همان پشای قبل الذکر است؛ یا شاید همان پچهاده جت "ازپچهه" است که شاید بازهم همان پشای باشد. پندا همان پاندی برهمن و پونوار همان پوار شکل دیگر پراماره راجپوت باشد. رایس یا ریسانی همان راوکا، چالوک یا سولانکی است. سبرا همان سابر یا سبروال ختری است. سالاریا همان سالار قبل الذکر است. تبرهمان تیپورا راجپوت بزرگان است. وردیلی قرار معلوم عین ودیهی یک قبیله کافر است.

ریند - ریند متشکل از طوایف بزرگ است که بصورت عام باصطلاح عموم بلوچ شناخته میشوند و این قبیله آخری یک شاخه آنست. تمام این طوایف یا قبایل به بخشهای متعدد تقسیم میشوند که بعضی از ایشان صرف چند فامیل میباشند. قبایل عمده بلوچ قرار ذیل است (اکثریت بخشها دارای پسوند -انی یا -اری است که قبلا توضیح شد)

باری	بولیدا	بوزدار	بوگتی	بوردی	دریشاک
دور	دومکی	گیچکی	گوریچ	همر	هات
جکر	جالوی	جاتوی	کاودای	کسار	کتوار

لشاری	لندی	لغاری	کورو	خوسه	ختران
مماسانی	ملای	مگازی	لوند	لوری	لتی
نوهانی	نبکا	مید	مزاری	مری	مرواری
یوتان و غیره	سنگریا	سجودی	ریند	رکش	نوشیروانی

از نامهای فوق بلوچ همان بلاچه چوهان راجپوت؛ باری همان باری یا بارو برهمن است. بولیدا (متذکره بواسطه پتولیمی) عین پولادی یا فاولادی هزاره قبل الذکر و قبلا یک قبیله مهم در این حصه بوده و نام خود را بناحیه مهم مکران داده است؛ قرار معلوم نام اصلی آن بول، بولا یا پولا (از اینجاست معبد بول ملتان، دره بولان و زیارتگاه پولاجی نچندان دور از آن) همان بالا برهمن و شکل بولیدا وابسته سندی بولیکا هندی، "از بولا، پولا یا بالا" است. بوزدار (بزدار پارسی) شاید شکل پارسی بخش بعدی، بوگتی باشد که همان بهاگتا قبیله گله دار هندی است. بوردی همان بهورتا راجپوت سولانکی است. دومکی همان دومرکی و نمایانده دامره قلبی است. گیچکی عین کجکلی و همان کاش یا کاج است یعنی کچواکه قلبی. گوریچ همان کیروچ راجپوت قلبی است. همر یا همراری نمایانده اولاده همیر فوق است. هوت آشکارا عین یوتان بوده و همان یوتی هیرو دوتس، یا یوت و عثمان قبل الذکر در بین یوسفزی است. جر همان جاخر قبیله هندو دشت هند در بین جت است. جالوی همان راجپوت جالیا است. جاتوی جت است. کاودای نمایانده کای قدیمی (از اینرو کیانی) از طریق شکل سندی کاودا "از کاو" و کاودای پارسی "از کاودا" است؛ عین کاو در کاو کافرستان مشاهده میشود. کتوار همان کتیار راجپوت است. ختران همان ختیران، شکل جمع ختیر راجپوت بازرگان است. خوسه یک قبیله هندو دشت هند و جیسلمیر است. کورو همان کوری جت است. لغاری و لشاری تلفظ های مختلف لساری و نمایانده بومیان لاس است که بعضا بنام لاسی یاد میشوند بخصوص توسط فعلیها؛ مراحل انتقالی لاس، لاش، لاش، لاش، لاخ، لاغ بوده و شکل آخری در لغجام با لساری واقع شده، شرکل اولی در سپین ترین قبل الذکر، لغجم یک ترکیب لاسی و جموت و لساری شکل جمع لاسی است؛ و لاسا و لاغا بحیث بخشهای گورچانی و کسرانی (شکل جمع کسار و یک شاخه ریند در لیست فوق قبایل بلوچ) که قبلا توضیح شد. لندی و لوند عین هم بوده و همان لونی، لوآنیا سانسکریت قبل الذکر است. لتی شاید بمعنی لاسی باشد. لوری همان لاری بومی لاریستان و نمایانده آشوریهای قدیمی است.

مگزی شاید مگراسی گهلوت، ملای همان ملاحی یا مهولی رهتور باشد. ماسانی قبلا دیده شد. مرواری همان بومیان مروار است. میری همان موری پرآماره یا میرقبیله بومی هند است. مزاری همان میساری قبیله هندو دشت هند است. مید قبلا دیده شد. نتکا یا نتکانی همان نات قبیله هندی کولیها، ساحران، رقص-ریسمانی وغیره است. نوهانی همان لوهانی، لونی، لوانیا فوق الذکر است. نوشیروانی همان نوشیره فوق یا همان اولاده نوشیروان، شاه مشهور فارس است که مرکز آن مداین یا تیسفون در دجله بوده و در 579 ق م وفات نمود، پس از 48 سال پادشاهی که در جریان آن این قسمت منطقه را تا اندوس در اختیار داشت. رکش همان راکاش و نماینده اراخوسوی یونانیها است که فوقا ذکر شد. ریند قبلا دیده شد. سجودی شاید سجاتی راجپوت بازرگان باشد. سنگریا همان سینگرخ راجپوت است.

قبایل عمده فوق شامل بخشهای ذیل است: بخشهای مری عبارتند از

علی	بیجار	چلگری	غزنی	گوساه	جنگی
قلندر	کندر	کیانی	کونگره	لنجا	لوهار
پوادی	سهیجه	سالار	سرور	شیرا	سومرا وغیره

از اینها بیجار همان بیرجیریا راجپوت (ریند) است. چلگری (چلوکاری) همان چالوک یا سولانکی راجپوت؛ این همچنان بنام شلگری یاد شده و نام خود را به ناحیه شلگرغزنی داده است. گوساره همان گسوره راجپوت بازرگان است. کونگره همان خنگریا خنجر قبیله بومی هندوی کولی است. لنجه همان لنگاهه سولانکی است. لوهر همان لاهیری برهمن است. پوادی همان پاوریا قبیله خنیاگراست. سهیجا همان ساهانی ختری است. سرور همان سروریا سولانکی است. سومره همان سومرا پرآماره است.

بخشهای مزاری عبارتند از

بلوچ	بنگی	باتیل	بهیمبر	چاوغی	دهارو
گولا	هرو	ایسان	جالا	جسک	کسار
لوت	مچی	ماسید	مستک	میر	میروی
مینگل	مورکا	موسی	پندی	پولاتی	رستم
سادو	سهیجا	ساماله	ساناته	سنجر	سیلات

سیاف	سولا	سوت	سوریجه	تاكر	تالپور
توركا	عمرا	واو	زمكا و غيره		

از اینها باتیل همان بوتیلا راجپوت (کشواهِه؟) است. بهیمبر همان بهمبو راجپوت بازرگان؛ گولا یک قبیله برده های میراثی هندو و راجپوت است. هارو همان هاره چوهان؛ ایسان یا ایسانانی تشخیص نشد؛ که شاید مربوط به بخش یاسین بوده و اغلبا در بخشهای قبایل پتان دیده شد. لوت یا لوتی قبیله لوت دشت کرمان است. میرو میروی عین هم بوده و همان میر قبیله بومی میرواره است. مورکا همان موهور قبیله هندو دشت هند است. پولاتی همان بولیدا فوق الذکر است. سناتا همان سنادهیا برهن، سیلات یا سیلاتیا همان سیتولیا قبیله گله دار هندی و تاكر همان تاكور جت است.

بخشهای لوند عبارتند از

الو	بكر	برنا	بهي	بورته	غانو
گدی	گاج	گیرا	گوریچ	هوت	جمو
گنجو	جتو	کالی	کمبر	لادی	لودا
ماری	متو	ناتو	ساهو	ساکه	سوها
سوربه	سومره	یارو	زره و غيره		

از اینها بورته همان بهورته سولانکی است. چاتو برهن است. گدی نام هردو قبیله ختری و گله دار هندی است. گاج همان کاج یا کاچ است. جمو همان جموت لاس بیلا است. کمبریک طایفه کورد است که قبلا دیده شد. لادی و لودا عین هم بوده و همان لادی ساکا راجپوت بازرگان است (یک قبیله سکائی). ساهو و سوها یکی بوده و همان ساه ختری است. ساکا اکثرا با لادی یکجا بوده و نمایانده ساکای پارسیها و یونانیها است که پس از ایشان نام ساکاستان گذارده شده است (و قبلا گفته شد). سوربه همان سوربیا راجپوت بازرگان، یارو همان جورا رهتور است.

بخشهای دریشاک عبارتند از

عرب	ارشو	براهیم	فوجیل	گامو	گونفز
ایسان	جاسک	کتو هال	کیرمان	ملو	مندو
مینگو	میتال	نوک	سامی	سرگانی	شیخ و غيره

از این نامها گامو همان گاموها راجپوت؛ گونفز شاید بمعنی گنداپور قبل الذکر باشد. فوجیل همان پاگل و بهاگیله سولانکی است.

بخشهای گوریشانی یا گورچانی عبارتند از					
علی	بابل	بدل	بنگل	بازگیر	چنگ
چوتی	دود	دورکا	گیول	هرو	هیل
هوت	جاسک	جوگی	قلنگ	کنگ	کتال
کورپت	خلیل	لادی	لشاری	میو	میتا
موتیک	موسا	پیتافی	سالو	سندیل	سرمور
شال	شیک	سوها	سور	تنگو	ترکل و غیره

اکثر این نامها قبلادیده شده است. بابل همان بابر گوجراست. بنگل جت است. چوتی همان چاتو برهمن است. دود و دورکا عین هم بوده و همان دور راجپوت است. گابل همان کیول راجپوت بازرگان است. هیل جت است. کورپت یک نام مرکب کورو پتاک قبایل گله دار هندی است. خلیل شاید خالیا قبیل گله دار هندی است. میو بومی میوات راجواره است. سندیل برهمن یا شاید سیندهیل پریهارا راجپوت باشد. مثالهای فوق کافی است تا ترکیب قبایل و طوایف متشکله تحت نام بلوچ نشان داده شود که به ریند، رین یا ران شاخه راجپوت بلوچ طبقه بندی شده است.

بخشهای جت بلوچ عبارتند از					
ابرا	اسلمیا	بنگال	بنگی	دلال	دیسی
دهی	گاتواره	هاورا	هیل	هودی	جدگل
جاخر	جاتوی	کلهورا	خندیا	خوخار	کوری
ماچی	مانجها	ناو ناگه	پچهاده	پلال	پسرار
تکورایلی	تینوا	ودیرا و غیره			

از اینها گاتواره را قبلا با گاتو، اسلمیا را با اسلامیه، جدگل را با جدگل، جاخر با جکر و زیگر، کوری را با کوروا، منجها را با مانجو، ناو ناگه را با نانا، پچهاده را با پاش، پاژ، پاگ و فوگ، تکورایلی را با تاگر و تکر، تینوا را با تانیا، ویرا را با وردیلی و ودیهی دیده ایم.

در پهلوی قبایل فوق بلوچستان یکتعداد افغانها و عربهای پراکنده نیز وجود دارند. عربها عمدتاً در نواحی ساحل غربی یافت میشوند، جائیکه آنها در امورتجارتی و زراعتی مشغول اند؛ اینها تشکیل دهنده یک مجموعه فرقه مذهبی در اینحصه بلوچستان اند که بنام زیکاری یاد شده و قرار معلوم یک شاخه روشانیه و شاید مانیکائیها باشند. اولی دارای یک مسکونه کوچک و عمدتاً مسکون در کلات بوده و از قبیله افغان بابی اند که تقریباً کاملاً در اموربازرگانی مصروف اند؛ اینها احتمالاً مشتق از بهیو پراماره راجپوت باشند. درعین ناحیه کلات نیز یک مجمع مسکون دارای منشای پارسی یافت میشود که بنام دیهوار یا "دهاتی" یاد میشوند؛ اینها مربوط به دیهکان سیستان بوده، به پارسی صحبت نموده و تماماً مصروف زراعت اند. بعضیها اینها را بحیث تاجیک شناسند، اصطلاحی که درافغانستان و آسیای مرکزی بصورت عام بتمام رعیت یا نفوس پارسیگوی اطلاق می شود که در دهکده ها و شهرها مسکون بوده و در صنایع کشاورزی ومدنی مشغول اند، درتقابل با طبقات مسلط که نظامی، کوچی و غارتگراند. این تکمیل کننده بحث ما از قبایل باشنده بلوچستان، گیدروسیای قدیمی، منطقه سترایی هفدهم هیروودوتس است.

سترایی هجدهم متشکل از ماتینوی، ساسپیروی و الارودوی است؛ این سترایی در بر گیرنده قسمت شمالی فارس فعلی است که در خارج ساحه مورد پژوهش ما قرار دارد. این سترایی شامل یکحصه میدیا متصل ناحیه آریای قدیمی افغانستان ماست که بواسطه ماتینوی یا ماتی مسکون است، یک قبیله ایکه ما بصورت کتلوی و نمایانده در بین افغانهای فعلی دیدیم.

سترایی نهم متشکل از تیارینوی، ماکرونوی، موسینویکوی و ماریسوی است؛ این سترایی بمراتب دور تر از سترایی قبلی بطرف غرب است که در برگیرنده سواحل بحیره یوکسین است. این سترایی برای ما فقط از نقطه نظر تذکر ماکرونوی و موسینویکوی دلچسپ است. در ماکرونوی ما عین نام مکرانی بلوچستان را دیدیم که قبلاً بمعنی "ماهخوران" ایختیوفاگوی یونانیها توضیح گردید؛ نامیکه به قبایل ساحلی سواحل جنوبی یوکسین با عین دلیلی داده شده که بمردمان گیدروسیای قدیمی یا بلوچستان فعلی داده شده بود. موسینویکوی هیروودوتس نام اطلاق شده بمردمان متفاوت از ماکرونوی است. اما سترابو با صحبت در مورد باشندگان بعضی کوهها در پونتوس میگوید که اینها تماماً وحشی اند

(در بین دیگران)، بشمول سیانوی که قبلاً مکرونوی یاد میشد؛ و اینکه بعضی از ایشان در بین درختان یا در برجهای کوچک زندگی میکنند، بدینعلت قدیمیها آنها را بنام موسینایکوی "مسکونین برجها" مینامیدند، چون برجها موسینوی نامیده میشد. باین ارتباط، در اینجا میتوانم بگویم که در حصص مختلف وادی اندوس، جائیکه زمینها باتلاقی واکثراً در معرض سیل قرار دارد، باشندگان چوپان چوکاتها یا برجهای بلند بنا میکنند که بهنگام سیلابها و جهت فرار از گزند پشه ها و حشرات در بین آنها زندگی کنند؛ این ساختمانها که مچان نامیده میشوند شاید نمایانده واژه موسینوی یونانی فوق الذکر باشد. بارتباط سیانوی (مینگرلیان فعلی) که قبلاً بنام مکرونوی یاد میشد میتوانم بگویم که یک ناحیه در مکران بخش بلوچستان بنام سیانه- کوه وجود دارد؛ و در نقطه اتصال کوههای خوجه عمران و سلیمان، در مرزهای شمالشرقی بلوچستان (سیانه-کوه در مرز شمالغربی آن قرار میگیرد) دهکده دیگری بنام سیونه-داگ وجود دارد. واژه پختو داگ نباید با ترکی داغ یا تاغ مغشوش شود که دارای عین معنی کوه پاریسی است. داگ یا داگاه پختوبمعنی برهنه، زمین هموار و عموماً سخت و جغلدار بوده و در اینجا بحیث نام فلات مرتفع سخت، جغلی واکثراً خاک برهنه اطلاق شده است که ترکیب کننده مشخصات ارتفاعات توباه میباشد. طوریکه دیدیم در اینجا نیز یک بخش قبایل پتان این منطقه کوه سلیمان بنام سیانی یاد میشود.

سترایی بیستم یا آخری شامل هندیها است، طوریکه هیروودوتس میگوید. این اصطلاح باندازه کافی، جامع و نامعین است؛ اما خوشبختانه این سترایی در خارج ساحه مورد پژوهش ما قرار دارد.

ما حالا بیست سترایی امپراطوری داریوش هیستاسپ نامگذاری شده بواسطه هیروودوتس را بپایان رسانیدیم و بطور مختصر آنها را که در محدوده آریانای باستانی یا افغانستان ما قرار داشتند، بررسی نمودیم. ما در بین باشندگان موجود این منطقه، نمایندگان فعلی (حداقل در نام) اکثر اقوام متذکره بواسطه هیروودوتس را بحیث باشندگان آنها در روزگار او یعنی نیمه سده پنجم قبل از میلاد تشخیص کردیم؛ و من ترکیب فعلی چندین قبیله افغان دربرگیرنده نامهای آن اقوام قدیمی یا باشندگان قلمروی آنها را بررسی و تحلیل کردم. درلیست طویل و قبایل متعدد و بخشهای فرعی آنها و در بین نامها و نژادهای متنوع، حقیقتی که با وضاحت قابل

ملاحظه بدست می‌آید بیلانس کامل نامهایست که مردمان منطقه حالا بحیث نام قومی خود حمل میکنند. و ما هیچ قبیله، طایفه و یا بخشی را نیافتیم که نام افغان و یا حتی نام مشابه آن داشته باشد.

درپهلوی این حقیقت یک موضوع با اهمیت دیگر نیز وجود دارد و آن فزونی بزرگ نژادهای راجپوت و هندی در تمام ساحه این قلمروتا غربی ترین محدوده آن است (که از مدتها قبل در سایه جذبات اخوت اسلامی از بین رفته اند)، با وجودیکه اینها در قسمت های شرقی بطور طبیعی مسلط اند. عنصر هندی در نفوس آریانای باستان بازنده ماندن عین نامهای قبیلوی تا به امروز و با تغییرات بسیار کم یا نا چیز املائی، در افغانستان فعلی بسیار خوب نمایانده شده که تاریخ آنرا ثبت نموده و در برگیرنده اقوام باشند این منطقه در سده های قبل و متعاقب سرنگونی امپراطور پارسی (داریوش دیگر یا کودومانوس) بواسطه الکساندر بزرگ در 330 ق م بوده است.

غلبه مقدونیهها غلبه یک قوم مشرک بر قوم مشرک دیگری بود؛ عبادت مذهبی یونانیها و هندیها (با وجودیکه بواسطه مداخله پارسیان دارای یک عقیده کاملاً متفاوت جدا شده) نقاط مشترکی زیادی باهم داشته واسطوره آنها آنقدر مشابه بودند که بواسطه هر یک بحیث یک چیز و عین منشا (مصری، هامی) تشخیص شده بودند؛ تفاوت بزرگ در بین آنها، صرفنظر از زبان، در تمدن عالی یونانیها، پیشرفت در ادبیات، هنر و تنظیمات نظامی بوده است. همین مدنیت عالی و برجسته یونانیها بود که جانشینان الکساندر را توان بخشید تا سلطه یونانیها در این منطقه را برای سده ها حفظ نماید؛ آشکارا با همکاری رضایتمندان بومیان، که بطور آزادانه یونانیها با آنها ازدواج نموده و با آنها بطور مناسب حکومت را تقسیم کردند در حالیکه قدرت عالی را در اختیار خود نگهداشتند. در جریان حاکمیت یونانیها و مسیر یونانی سازی، هیچ شکی وجود ندارد که یک رخنه یا ورود بزرگ مهاجرین از آسیای صغیر و خود یونان بداخل قلمروهای سلطنت یونانیها در آریانای باستان صورت گرفته است، جائیکه آنها مسکونه های خود را ایجاد نمودند. این فرضیه بر این بنیاد است که ما میتوانیم در افغانستان امروزی، موجودیت قبایل، طوایف و بخشهای متعدد باشندگان با نامهای را بیابیم که بطور دقیق بواسطه اقوام و قبایل باشنده مقدونی، تراکیا، لیدیا و دیگر حصص آسیای صغیر بکار

برده شده و بواسطه نویسندگان یونانی و رومی عصرهای پیشین ثبت شده و به هیچیک از مردمان هندی (که ما میشناسیم) قابل ارجاع نیست. یکتعداد قبایل مشتق شده از منابع فوق که حالا در افغانستان یافت میشوند، در مسیر پژوهش من در جاهای مختلف تشخیص گردیدند؛ شکی وجود ندارد که پژوهشگران دیگر شاید بتوانند تعداد بیشتر آنها را شناسائی کنند.

سلطه یونانیها در این منطقه آسیا بالاخره بواسطه تهاجم گیتای یا جاتا (یوچی چینائی) در حوالی 126 ق م از بین میرود و پایان مییابد؛ لیکن مطابق سینیکا ("دی کانسولاتید هیلویام")، زبان یونانی هنوز در سواحل اندوس در زمان او (50 م) صحبت شده و در بالای سکه های اقوام غالب برای چندین سده بعدی بکار گرفته شده است. جاتا با جاروب نمودن از طریق ارتفاعات افغانستان، جا گذاردن چند مسکونه در آنجا (باستنای مناطق باز)، سرازیر شدن به وادی اندوس و نشر شدن به تمام پنجاب و شمال هند، حالا اولاده آنها کتله بزرگ نفوس را تشکیل میدهند. جاتا همان گوتهای هند و عین ایل گوتهای اروپا بوده و همانند گوتهای اروپا، در اینجا یک بینظمی کامل را ایجاد نمودند. اینها بودیست و نگهبانان سرسخت این عقیده و سیستم بودند؛ در تحت سلطه ایشان، برهمنیزم و آن نظم اجتماعی از بین رفته و شرایط برای پذیرش عیسویت آماده میشود. عیسویت در دورانهای اول و پس از تحکیم آن در سده سوم بطور وسیعی در آنجا پخش میگردد؛ اما قبل از ظهور اسلام (بحیث یک دشمن غیر قابل انکار)، دوران سختی را پشت سر میگذارد تا اینکه ریشه های آن محکم گردد، در حالیکه احیای برهمنیزم در شمال هند بزودی بودیزم در این سرزمین را خاموش میسازد.

پیشروی سریع و کامیابیهای شگفت انگیز عربها بحیث مردمان غالب به زودی آسیای غربی را با اسلام فرا میگیرد؛ و افغانستان تحت یک سلسله متوالی از گرویدگان بدین جدید در خراسان و مناطق حوالی اکسوس (که بعضا از آخرین راجپوت و بعضا از اجداد دور یونانی اشتقاق شده اند) به زودی با اسلام میگرایند؛ و از اینجا در جریان سده یازدهم این عقیده را به هندوستان انتقال میدهند، جائیکه این دین توسط فاتحین افغان (شهاب الدین غوری) در آغاز سده سیزدهم بحیث مذهب دولتی مستقر میگردد. در عین زمان، عیسویت بدون توجه به جنگهای صلیبی (غیر موفقانه) در غرب، بحیث یک مذهب "کتابی" در افغانستان بنحو احسنی تحمل میگردد چونکه

بواسطه یهودها، عیسویها و مسلمانان مقدس پنداشته شده و در آغاز فتوحات مغول از یک دوران خاص و مطلوب در فارس و افغانستان برخوردار می‌باشد؛ لیکن در زمان جانشینان بعدی چنگیزخان در امپراطوری مغول که اسلام را در مقابل عیسویت پذیرفتند، مسلمانان بزودی تفوق قبلی خود را احیا نموده و از این زمان ببعد مردم افغانستان باوقف باسلام متمایز شدند.

مطابق به گزارش خود آنها، افغانها (هرکس که بودند) در بین قدیمترین داوطلبان بعقاید اعلام شده بواسطه پیامبر عربی بودند. این عقیده ادعای وحدانیت خدا و رسالت محمد بحیث فرستاده خدا و تقبیح کننده بتپرستی است. در حالیکه افغانها ادعای یهودیت یا اولاده اسرائیلی بودن داشته و بنام بنی اسرائیل افتخار میکنند. در اینجا احتمالاً رگه از حقیقت در مسایل گرویدن اولی ایشان باسلام موجود باشد و آن اینکه اساسات این مذهب بسیار مشابه بمذهب خود آنهاست؛ مطابق گزارش خودشان (طوریکه واضح اظهار میدارند) قبلاً و تا زمان ظهور محمد، افغانها تورات-خوان بوده و قوانین موسوی را رعایت میکردند. در اینصورت اینها باید یهودان بوده باشند، چون اسرائیلیها با مرور زمان بت پرست شده بودند (حتی قبل از اسارت ایشان و ما هیچ اثباتی برای بازگشت آنها به یهودیت، متعاقب پراکنده گردیدن آنها، نداریم). هنوز هم افغانها بطور خشمگینی مفکوره اولاده یهودی را رد نموده و ادعای اسرائیلی بودن با ردیابی شجره آنها به سارول (ساول شاه اسرائیل)، پسر قیس (کیش) را دارند؛ اینها اولاده قیس را از یعقوب، الله اسرائیل (جاکوب، "اسرائیل خدا") ردیابی میکنند. تمام تاریخ افغانها (طوریکه گزارش آنهاست) و شجره قبایل افغانها در کتابی بنام مخزن افغانی موجود است که در زمان سلطنت جهانگیر (امپراطور مغول) تحت حمایت خان جهان لودی در حدود 1620 م تالیف شده است. این اثر (که در سال 1820 م توسط پروفیسور دورن به انگلیسی ترجمه شده است) منبع عمده و معتبر تمام معلومات ما بارتباط آنچیزهائست که خود افغانها در باره منشای خود میگویند. قرار معلوم این اولین گزارش تاریخی افغانهاست که ثبت تحریری یافته است؛ با وجودیکه این اثر از وقایع افغانها در آثار نویسندگان دیگر اسلامی (متعاقب ورود اسلام بهند) نقل میکند، در اصل یک ساختار مستقل و نتیجه تحقیقات انجام شده در منطقه در آن زمان است.

گزارش افغانها در باره جاکوب و عیسا، موسا و مهاجرت، جنگ های اسرائیلیها با امالیکیتها و تسخیر فلسطین، صندوقچه میثاق و انتخاب ساول به سلطنت و غیره بطور واضح بر بنیاد انجیل بوده و نشاندهنده یک دانش آثار عتیق است که اگر اثبات کننده موجودیت عیسویها بحیث یک بخش قابل ملاحظه نفوس نباشد، حداقل موئید ادعای اینستکه افغانها خواننده کتب پنجگانه عهد عتیق تا زمان ظهور محمد بوده اند. اینها موسی را موسی کلام الله مینامند و از مذهبی صحبت میکنند که مثل اسلام داشته و هم نام مذهبی است که بواسطه محمد تدریس شده است. ساول را اینها بنام سارول ملیک تالوت "ساول شهزاده مقام عالی" مینامند. اینها میگویند زمانیکه ساول با ده پسرش در جنگ با کافران کشته میشود، دو پسر پس از مرگ باقی میگذارد که در عین روز و زمان توسط دو مادر مختلف تولد میگردند. این پسران بنامهای باراخیا (باراکیاه) و ارامیا (جیریمیا) نامیده شده و توسط داود (جانشین ساول در سلطنت) مثل پسرانش قبول و پرورش میگردد؛ زمانیکه اینها به جوانی میرسند اولی را بحیث صدراعظم و دومی را بحیث فرمانده کل تعیین میکند. باراخیا یک پسر بنام اصف و ایرامیا یک پسر بنام افغانه دارد. در سلطنت سلیمان (سولومون)، که جانشین داود در تخت میشود، اصف و افغانه موقفهای قبلی پدران خویش را دارا میباشند. سولومون افغانه را سرپرست اعمار معبد جیروسلیم میسازد که بواسطه داود آغاز شده و در این زمان رو به ختم میباشند. اصف هجده پسر و افغانه چهل پسر دارد و تعداد اولاده آنها از هر قبیله اسرائیلی دیگر زیاد میگردد.

وقتیکه بوخت النصر (نیبوکدنیزر) جیروسلیم را تسخیر و تخریب نموده و اسرائیلیها را مغلوب میسازد، تمام شام (سوریه) را تابع خود ساخته و اسرائیلیها را انتقال میدهد، در بین آنها عزیز و دانیال بوده و آنها را در نواحی کوهستانی غور و کوهی فیروزه مسکون میسازد، جائیکه اولاده اصف و افغانه با جنگ در مقابل کافران ماحول، منطقه را تسخیر نموده و سلطه خود را تا زمان سلطان محمود غزنوی و سلطان شهاب الدین غوری حفظ نمودند. در زمانیکه بخت النصر اسرائیلیها را از شام اخراج میکند، قسمتی از آنها در عربستان مهاجر شده و در مجاورت مکه مسکون میشوند، جائیکه عربها آنها را بنی اسرائیل و بنی افغانه مینامند تا زمانیکه (پس از 1500 سال از زمان سولومون) محمد پیامبر بظهور میرسد. در این زمان ولید پسر عتبا پسر اکراما مربوط قبیله افغان وفات

میکند. او اکثراً بخاطر قریش بودن احترام میشده، چون عبدوس شمس این قبیله پدرکلان مادری او بوده است درحالیکه او واقعا یک اسرائیلی بوده است. ولید دو پسر بنام های خالد و ولید برجای میگذارد که هردو باسلام گرویده و پیروان محکم محمد میشوند. خالد شجاعانه در راه اسلام جنگیده و از پیامبرعنوان سیف الله را کسب نموده و بعدا در زمان خلیفه های جانشین، بحیث یک سرباز پیروزمند این عقیده شناخته میشود.

خالد بن ولید از قبیله افغانه (مطابق بعضیها قریش) بهنگام پذیرش اسلام نامه به افغانها یا اسرائیلیهای دوستش میفرستد که درکوههای غوراز زمان اخراج اسرائیلیها از شام توسط بوخت النصر مستقر بوده و آنها را ازظهور "آخرین پیامبرزمان" مطلع نموده و آنها را به پذیرش دین خود دعوت می کند. متعاقبا چندین رئیس قبیله افغان با قیس (بزرگترین آنها و در راس آنها) بمدینه میروند و بهنگام رسیدن بانجا تحت رهنمائی خالد، دین جدید را پذیرفته و با نزدیکی با اسرائیلیهای آنجا بزودی خود را در مسایل محمد بمقابل قریش در مکه متمایز میسازند. در جنگهاییکه در اینجا بوقوع می پیوندد، گفته میشود که قیس 70 نفر قریش را با دست خود بقتل میرساند. بخاطر خدماتش در اینمورد، پیامبر التفات زیادی در حق او روا داشته و نام هر یک را پرسیده و میببند که آنها دارای نامهای عبری (یهودی) اند و منحیث علامه التفات، نامهای آنها را به عربی تبدیل میکند. به رئیس آنها (قیس، یک نامیکه پیامبر آنرا عبری میداند) نام عربی عبدالرشید را یکجا با لقب ملک "شاه" را داده (عین لقب جد بزرگ آنها که ملک تالوت بوده و بواسطه همین لقب درقران ذکرشده) واعلام میکند که این لقب هیچوقت از روسای آنها جدا نشده و بایست همیشه تا آخرین روزبا آن یاد شوند؛ در عین زمان بهنگام مرخصی این افغانها بخانه هایشان، پیامبرعبدالرشید را تشویق میکند که این دین را در بین مردم خویش توسعه داده و به او لقب پتان را میدهد (گفته میشود که یک واژه سوریائی و بمعنی "سکان" است)، چون بعدا او است که رهنمای مردمش در مسیری میشود که بایست بروند. قیس پس از بازگشت به غور، دین جدید را چنان با موفقیت توضیح میدهد که مردم فوراً اسلام را میپذیرند و او سالیان درازی با احترام بسیار زیاد در بین مردمش زیست میکند (با وجودیکه افغانها هیچگونه زیارتی برای او نمیسازند ولی عقیده نسبتاً مودرن اسلامی درتمام منطقه افزایش می یابد). قیس در سال 41 هجری وفات میکند که مطابق 6 می 661 م است. از این قیس یا عبدالرشید پتان

است که افغانهای فعلی نسب خود را بحیث اجداد قومی آنها اشتقاق میکنند. همین قیس است که نقطه آغاز حرکت تمام شجره آنها است. آنها میگویند که قیس سه پسر داشت بنامهای سربنر، بتن و غرغشت که پس از آنها تمام قوم بسه طبقه بزرگ تقسیم میشوند بنامهای سربنری، بتنی و غرغشتی. باینها یک بخش چهارم افغان های قبولشده علاوه میشود بنام ترکمرانی یا "اقارب ترک" که با وجودیکه آنها پختو صحبت نموده و پیرو پختونوالی یا رسوم و عنعنات افغانی اند بحیث عین اولاده افغانها شناخته میشوند.

چنین است گزارش افغانها از نسب و منشای اسرائیلی آنها که بطور مختصر ارائه شد. در روشنائی ایکه حالا در پیشروی ما قرار دارد تشریح تاریخ عنعنوی آنها و ترجمه نامگذاری شجره و تقسیم بندی آنها کار مشکلی نیست. گزارش افغانها میگوید: آنها در کوههای غور و فیروزه مسکون بودند، در اینجا آنها توسط مردمان همسایه بنام افغان و بنی اسرائیل یاد میشدند، مناطقی را آنها بحیث قلمرو خویش از زمان اخراج اسرائیلیها از شام بواسطه بوخت النصر تا زمان سلطان محمودغزنی تسخیر و در اختیار داشتند؛ در زمان حاکمیت محمود و مطلوب قرار گرفتن قوم آنها و گرفتن تعداد زیادی از آنها بحیث سربازان و حاکمان نواحی، اینها از کوههای بومی خویش برآمده و مسکونه های در کوههای سلیمان ایجاد میکنند و تعداد زیادی از روسای آنها بموقف فرماندهان مهم در هند ارتقا مییابند؛ تا زمانیکه سلطنت غزنی سلطان محمود بواسطه سلطان شهاب الدین غوری تعویض میگردد، غوریها با ادامه التقات بمردم افغان تمام قوم افغان را با مال و فامیل و رمه از غور بیرون آورده و آنها را در کوههای سلیمان، از باجور در شمال تا کیشانغر (در غیراینصورت بنام کوه کاشی یا کاسی کوه نامیده میشد) در جنوب بحیث محافظین مرزهای هندوستان مسکون میسازد. اینها میگویند که کیشانغر اولین مکانی بوده است که افغانها پس از مهاجرت ایشان بکوههای سلیمان در آنجا مسکون میشوند. از این مسکونه ها افغانها تهاجم دوامدار بالای قبایل کاتور و هندو دارند که بالاخره آنها را سلب مالکیت نموده و خودشان در بالای تمام قلمرو وادی اندوس منتشر میشوند، جائیکه ملک نصرالدین کابا حاکم سلطان شهاب الدین در ملتان میباشد. ما دیگر ضرورت به تعقیب تاریخ افغانها نداریم. خلاصه پیشروی از گزارشات خود آنها و حرکت ایشان در افغانستان متعاقب گرویدن به دین اسلام بمقصد پژوهش

فعلی ما کافیسست. بآنهم میتوانم در اینجا خاطر نشان سازم که نصرالدین کعبه (کابا)، حاکم شهاب الدین ملتان، بطور واضح یک راجپوت پراماره طایفه کابا از نگاه نسب است. دهریبلوت او را "کوباه یک برده آزاد شده سلطان شهاب الدین غوری" دانسته و میگوید که پس از مرگ آقای خود، اودر ولایت ملتان و تمام مناطق مرزهای اندوس تا زابلستان سلطنت نموده و غزنی مرکز آن بوده است؛ و اینکه همین شهزاده بوده که یکتعداد بسیار زیاد مردمی را پناه داده که بهنگام تهاجم چنگیزخان به فارس فرار نموده بودند. او با تمام آنها آنقدر خوب برخورد میکند که باعث رفع تاسف خروج ایشان از منطقه خویش میگردند. در اواخر روزگار خود، نصرالدین یک جنگ فجیعی را بمقابل شمس الدین التمش (دارای نسب ترکی)، برده دیگر آزاد شده شهاب الدین که قبلا خود را آقای سلطنت دهلی ساخته بود، ادامه میدهد. اما لشکر او بواسطه التمش از بین رفته و کابا جهت محافظت به بکر فرار میکند؛ ولی با اثر تعقیب، سوار کشتی ای میگردد که متلاشی شده و در اندوس غرق میشود.

حقیقت گزارش افغانها در مورد تخریب جیروسلم و اخراج اسرائیلیها توسط نیبوکدنیزر و ذکر دانیل در بین اسرا، بطور واضح، اشاره به اسارت یهودان در 604 ق م است، و قتیکه نیبوکدنیزر اول جیروسلم را گرفته و فنیقیها، قبطیها، سوریاییها و یهودان را منحیث اسرا به بابیلون انتقال میدهد که در بین آخرین نامهای مردمان، دانیل و همرهانش قرار دارد. تسخیر نهائی و تخریب جیروسلم توسط نیبوکدنیزر در حوالی 586 ق م رخ داده، و قتیکه یهودان باقیمانده به بابیلون انتقال شده و یا به مصر فرار میکنند. اسارت اسرائیلیها که توسط تیگلات پیلیزر آغاز و چند سال بعد توسط سلمایزر جانشین او در 721 ق م تکمیل میشود آنمردم را به بین النهرین علیا، ارمینیا و میدیا انتقال میدهد. لذا ما تمام اقوام یهودی و اسرائیلی (را بحیث اسرای جنگی) یکجا با نژادهای تابع و مسکون در مناطقی نچندان دور از غور را داریم و از همینجاست که افغانها اعلام میدارند اجداد اسرائیلی آنها از زمان اسارت توسط نیبوکدنیزر (حدود 600 ق م) تا زمان سلطنت ایجادی توسط سبکتگین در غزنی (که سلطان محمود مشهورترین و مهم ترین قهرمان اسلامی آن در حوالی 900 م بود) مسکون بودند. در جریان این دوران 1500 سال، افغانها در هیچ تاریخی بمشاهده نمیرسند تا اینکه در سلطنت خلیفه عبدالملک بن مروان (افغانها میگویند) در سال 86 هجری (اول جنوری 705 م)، فرمانده

روحانی (حجاج بن یوسف تکافی) و برادر زاده اش (عمادالدین) بحیث مهاجمین و تحت انقیاد آورندگان منطقه سیوستان و توابع او (سیبی فعلی و سند علیا) تعیین میشوند. بهنگام رسیدن لشکر عرب در مرزهای غور، مهاجمان با تعدادی از افغانها یکجا میگردند. افغانها با التفات مواجه شده و در خدمت فرماندهان عرب بحیث سربازان در جریان هشت سال کمپایی قرار میگیرند که در آن سیوستان تسخیر شده و راجای آن بقتل میرسد و پس از آن، افغانها به خانه هایشان برمیگردند. این شاید اولین تذکر افغانها بحیث یک مردم توسط عربهاست که از پس پیروزیهای قبلی ایشان در فارس و ارمنیا، آنها را در مرزهای منطقه کوهستانی غور ملاقات میکنند. مطابق گزارش افغانها، اینها در این زمان برای یکمدت 1300 سال در غور مسکون بودند و توسط مردمان همسایه ایشان بنام افغان و بنی اسرائیل یاد میشدند. اما ازینکه اینها خود را توسط این نامها یاد نموده باشند در هیچ جای گزارش ایشان بطور واضح گفته نشده است. لذا معلوم میشود که این نامها نامگذاری بومی مردمی نبوده که بآنها در آن زمان اطلاق میشده و بواسطه آن اینها از آنزمان بحیث یکعنوان قومی و منبع نسبی قبول شده است. بعین ترتیب شاید مردمان که بنام کافر و قریش بواسطه همسایه های آنها نامیده شده است، این اصطلاح را بحیث نامگذاری قومی خویش قبول نموده و ادعای نسب عربی نمایند. طوریکه به کافرهای سانسکریت کمبوجیا قریش گفته میشود از یک مردمی باین نام (کوروش پارسی و کیروچ راجپوت) که در قدیم باشنده نواحی شرقی پاروپامیزوس یونانیها بوده است، بعین ترتیب افغانهای (کوهستانیهای) غور شاید بنی اسرائیلی نامیده میشدند از یک مردمی که قدیم باشنده همین نواحی غربی پاروپامیزوس بوده اند.

در صفحات قبلی ما نامهای اقوام متعدد قدیمی متذکره بواسطه نویسندگان اولی یونانی منحصبت باشندگان این منطقه (غور) پاروپامیزوس را دیدیم و دریافتیم که اکثریت آنها حالا بواسطه قبایل دربرگیرنده عین نامها در بین باشندگان موجود منطقه نمایانده میشوند؛ اما در هیچ جای تمام منطقه وسیع آریانا (در ساحه ایکه مورد پژوهش ماست) بطور کل ما با هیچ قبیله یا بخش یک قبیله بنام افغان یا بواسطه نامهای مشابه آن مواجه نشدیم؛ حتی نه در شجره های اقوامی که بواسطه خود افغانها چوکات بندی شده اند. مطابق گزارش خود آنها، افغانها بایست در غور حدود یکنیم قرن قبل از اینکه هیروودوتس تاریخ خود را بنویسد و حدود چهارونیم قرن قبل از

اینکه سترابو جغرافیای خود را بنویسد، مسکون بوده باشند؛ اگر اینها بحیث یک قبیلهٔ ساحوی مشخص در جریان این مدت طولانی موجود می بودند، بسختی میتوانستند از تذکر بواسطه مولفان فوق فرار نمایند و یا طوریکه قضیه حکم میکند بواسطه مولفان قدیمی بعد تر مانند آرین، پلینی، پتولیمی و غیره که بطور خاصی در بارهٔ این مناطق نوشته اند. توسط هیچیک از مولفان یونانی و رومی (تا آنجا که من میدانم) هیچ تذکری از قبیله و یا مردمی بنام افغان نشده است. شاید در اینمدت طولانی، یهودان و اسرائیلیهای بدون مالکیت ساحوی یا ساختار قبیلوی مستقل و پراکنده در فامیلهای انفرادی یا جوامع کوچک در بین رعیت مسکون با مالکان زمین و مستخدم در معاملات تجارتی و صنایع هنری، مسلک ها و حرفه های متعدد و حتی بحیث سربازان بوده باشند. گفته میشود الکساندر بزرگ یک قطعه قوی یهودان در لشکر خود داشت که توسط آنها فارس شرقی را تسخیر نموده و بدون شک نژاد عبری در بین پیروان مخلوط و متعدد او وجود داشته است. عربها وقتیکه با قرآن در یک دست و شمشیر در دست دیگری به فارس تهاجم کردند، بدون شک توانستند گرویدگان و همکاران راضی در اولاده اسرای اسرائیلی و یهودی پیدا نمایند که عنصر مهمی در نفوس عمومی منطقه نبوده و برای آنها دین جدید میتوانست یک اصلاح یهودیت خوار شدهٔ خودشان بوده باشد. اینها با دخول در اخوت اسلامی (که خود هیچگونه ساختار ساحوی یا تنظیم قبیلوی مستقل نداشتند) و با حذف منشا و بردگی خود و تشخیص خود بحیث محافظین و مذهبیین پیروزمند) بزودی میتوانستند در سایه کتله عمومی اسلامی ظهور کنند. حالا و باز هم، اینجا و آنجا و در مسیر انقلابات سیاسی، چرخه بخت میتواند افراد را به نژاد های متمایز و صاحب قدرت تبدیل نماید، بعضی اوقات یهودان معتقد بحیث مسلمانانی که منشا و نسب آنها معلوم نیست، جا و مقامی در تاریخ بحیث فاتحین موفق و حاکمیتهای مستقل حاصل مینمایند، خود را با یک نژاد یا قبیله غالب که در بین آنها مسکون اند پیوند میدهند. در تاریخ اسلام نمونه های زیادی ثبت است که یهودان معتقد به موقفهای بلند و حتی شعبات وزیر یا صدراعظم تحت فرمان شهزاده ها و شاهان مسلمان اینحصهٔ آسیا رسیده اند؛ در افغانستان و حوالی آن میتوان به بیشتر از چند سلسلهٔ شاهان اسلامی اشاره کرد که مشتق از نسب یا اجداد اسرائیلی، یونانی یا راجپوت بوده اند. چنین است سامانی، سلجوقی، صفاری، بویه و غیره که موسیس آن با

پذیرش اسلام وقهرمان دین دریکمرحله موانع بزرگی را از پیشروی خود با کاربرد استعداد وانرژی طبیعی خودشان برداشته اند.

ما درمسیراین پژوهش دیدیم که درزمان سلطه یونانیها درافغانستان، منطقه کوهستانی غور توسط یک قبیله بنام سور مسکون بوده که اشتقاق سوریائی و یا هندی داشتند. درصورت اول، این قبیله شاید متشکل از اسرائیلیهای باشد که دراینحصه (مطابق گزارش افغانها) مسکون بوده و لذا گزارشیست مبنی بر ادعای بنی اسرائیلی بودن آنها. درصورت دیگر، این قبیله بایست نمایانده سوریا یا سوریابنسی، نژاد خورشیدی راجپوت هندوستان باشد که احتمالاً باینحصه متعاقب واگذاری ولایات اندوس و پاروپامیزوس توسط سیلیکوس نیکاتور به سندراکوتوس آمده باشند (طوریکه قبلاً گفته شد).

در هر صورت، نقطه مورد نظر ما منشای نام افغان است. گزارش افغانی از یک جد بنام افغانه یاد میکند که او بحیث پسر جیریمیا پسر ساول (شاه اسرائیل) توضیح میشود؛ و او دارای موقف فرمانده کل لشکر سولومون (شاه اسرائیل) بوده و بحیث سرپرست اعمار معبد جیروسلمیم تعیین شده بود. تمام اینها را میتوان با اطمینان بحیث جعل گزارش نام افغان رد کرد که این مردم توسط همسایه هایشان نامیده میشدند؛ و این نام برای بار اول در تاریخ در اواخر سده اول هجری مطابق به اوایل سده هشتم میلادی شناخته شده است؛ و قرار معلوم فقط توسط یک بخشی باشندگان افغانستان (قبایل درانی) بحیث نام یاهویت قومی آنها قبول شده است، باستثنای باقیمانده نفوس منطقه؛ نتنها باستثنای مردمان تاجک و هزاره (که نه پختوصحبت میکنند و نه مربوط قوم افغان اند، زیرا در واقعیت یک نژاد متفاوت و دارای زبان متفاوت میباشد)، بلکه باستثنای چندین قبیله مشمول در شجره افغانها که یکجا با آنها از قیس جد فعلی مشترک آنها سرچشمه گرفته، در غور زندگی نموده و در آغاز عصر اسلامی یا 661 م وفات میکند؛ با وجود اینکه مطابق کاربرد عام و بخصوص خارجی ها، اصطلاح افغان بتمام باشندگان افغانستان صرفنظر از نژاد و زبان اطلاق میشود.

افغان درانی، نام "افغان" را به قبایل پختو-گوی کوه سلیمان که پختانه یا پتان اصلی اند اطلاق نمی کنند و هم به غیلزی که در حقیقت خودشان نیز این نام را بحیث نام قومی خود رد میکنند؛ اینها همچنان این نام را به

یکتعداد قبایل کوچک دیگرمانند برکی، وردک، کوریش و غیره قابل تطبیق نمیدانند؛ در حالیکه قبایل ترکلانری را صرف بحیث افغانهای قبولشده میشناسند چون آنها پختوصحبت نموده و پختونوالی را رعایت میکنند؛ اما تاجک و هزاره (که هر دو بطور واضح نژادهای متمایز و متفاوت اند) را یکجا با بلوچ (که از عین ایل راجپوت خودشان است) جمعاً بحیث بیگانگان رد نموده و در شجره خود شامل نمیسازند. طوریکه در صفحات قبلی دیدیم اکثریت قبایل بلوچ با وجود اینکه پارسی صحبت میکنند (نه پختو) و هم هیچ چیزی از پختونوالی نمیدانند در حالیکه از عین ایل راجپوت اند مانند چندین قبیله قبلی بسیار مهم و پرنفوس در شجره افغانها شامل اند. این ادعای استثنائی نام افغان توسط قبایل پختو-گوی قسمت غربی افغانستان بیمعنی نیست، طوریکه در اینجا توضیح میشود.

تاریخ افغانها که در مخزن افغانی ثبت است، در هند تالیف شده (حدود 270 سال قبل از امروز) و آنهم در زمانیکه قسمت شرقی افغانستان، تا کندهار و خود آن مربوط امپراطوری هند و قسمت غربی آن (بشمول بلوچستان و بعضی حصص کندهار) مربوط فارس بوده است. لذا شجره نامه افغانها صرف نفوس قسمت‌های را دربرگرفته که باشندگان قلمروی مربوط به هند بودند. این تقسیمبندی سیاسی منطقه در افغانستان که در آغاز این پژوهش تعریف گردید از یک دوران بسیار قبل از زمان سرنگونی سلطه یونانیها بوجود آمده است. نفوذ و تفوق پارسیان در تمام قسمت غربی این منطقه از سواحل بحری مکران در جنوب تا حوزه آبی اکسوس و منابع آن در شمال مسلط بوده است؛ مرز شرقی آن بواسطه رود هلمند و تمام مسیر آن تا اتصال ترنک در بئست و از آنجا با قطع دشت سیستان بواسطه خاران و مکران (بشمول هردو) معین شده است. در تمام این حصص جنوبی، غربی و شمالی افغانستان ما، پارسی (با لهجه های گوناگون) زبان مردم است (یکجا با ترکی در مرزهای شمالی آن). نفوذ و تفوق هندیها در تمام قسمت شرقی افغانستان از هندوکش در شمال تا بحر هند در جنوب و از هلمند و منطقه براهوی (بشمول آن) در غرب تا به اندوس در شرق مسلط بوده است. در تمام این منطقه بشمول نواحی کوهستانی کافرستان و کاشکر (یا کاتور)، کابل و غزنی، کوههای سلیمان و وادی ترنک، یکجا با پشین و شال و توابع آن بطرف دشت، زبان مردم پختو و لهجه های مشتق از سانسکریت است؛ براهویکی در جنوب و بوریشکی در شمال (که اشتقاقی از ایل تورانیان است) استثناً میباشد.

با در نظر داشت این تقسیم‌بندی زبان، ما حالا میتوانیم به پژوهش خویش در مورد منشای واژه افغان ادامه دهیم.

هیرودوتس از مرز اندوس یا قسمت شرقی افغانستان ما بنام پکتیکا یا پکتیا صحبت میکند. منطقه یاد شده ولایت سرحدی شرق امپراطوری قدیمی فارس را ساخته و متشکل از سترایی هفتم از جمله بیست سترایی است که داریوش هیستاسپ امپراطوری خود را برای تادیه باج تقسیم نموده بود. این نام همانند نامهای (طوریکه دیدیم) اقوام متذکره بواسطه هیرودوتس منحیث باشندگان این قسمت شرقی افغانستان بنام پخت، پخت، پخته، پخته و پختون- خوا (تلفظ شونده بواسطه قبایل مختلف) نامیده شده است؛ شکل آخری بمعنی "منطقه پختون" بوده و شاید در اصل شکل هندی پختون- کا، "از پختون" بوده و از همینجا پکتیکای هیرودوتس بوجود آمده باشد. باشندگان، خود را بطور انفرادی پختون و بطور جمعی پختانه مینامند؛ و از این لیست، یا از پختان، شکل دیگر پختون، شکل فعلی هندوستانی پتان بدست می‌آید. این منطقه پخت توسط همسایه های هندی ایشان بنام روه نامیده میشوند، یک واژه هندی که معنی کوه پارسی دارد؛ و گفته میشود که منطقه روه از ارتفاعات سوات و باجور در شمال تا بحیره عرب در جنوب و از کندهار و غور در غرب تا اندوس و حسن ابدال در شرق وسعت دارد؛ اما در یک مفهوم محدود تر، این نام صرف به کوههای سلیمان اطلاق میگردد یعنی از خیبر تا بولان. باشندگان روه بنام روهیله یاد میشوند، یک مخفف روه- واله، که بمعنی "بومی روه" (کوهی یا کوهستانی) میباشد. واژه پخته تلفظ سخت کوهیان از پشته پارسی است که معنی "کوه" دارد، با وجودیکه کاربرد واژه باین مفهوم حالا در هر دو محاوره پختو و پارسی کم و بیش متروک شده است؛ واژه های کوه، کوهستان و کوهستانی بعوض آن استعمال میشود بخصوص در نامگذاری نواحی کوهستانی در قسمت شمالی این سرحدات شرقی افغانستان؛ مانند کوهستان کابل، کوهستان سوات وغیره و هم در مورد دردیستان مانند کوهستان؛ اصطلاح بعدی در حقیقت معادل پارسی دردیستان سانسکریت، یا "منطقه دردا" است؛ معنی واژه دردا "کوهستانی" یا "از کوه" است. نام دیگر سانسکریت برای "کوهستانی" مورد استعمال در قدیم جهت نشان دادن مردمان کوهی در مرزهای اندوس کشمیر (اگر در حقیقت نام دیگری برای دردا نباشد) کیراته بوده است،

چون کیراده بمعنی "از کیر" است (کیر = گیر = کوه). این نام آخری حالا در این مناطق شنیده نمیشود، لیکن دردا هنوز هم در دردوی فعلی در دیستان زنده است.

لذا ما می بینیم که از زمانهای دور تمام قسمت شرقی افغانستان ما در زبانها و لهجه های مختلف بنام "کوهها یا کوهستانها" و باشندگان آن بنام "کوهی یا کوهستانی" یاد شده اند. پکتیای هیرودوتس بصورت واضح پخته پتان، تلفظ شدید کوهستانی پارسی نرم پشته است، اصطلاح که باین مناطق کوهستانی اطلاق گردیده، وقتیکه قسمتی از امپراطوری فارس بوده است. روه هندیها شاید پس از انتقال این ولایات به سندراکوتوس منشا گرفته باشد که منطقه را با هندوها پر میکند. کیراتا و دردا سانسکریت در آنسوی منطقه پکتیا و در شمال آن قرار داشته و نامهای بسیار قدیمتر بوده که شاید مشمول پکتیا بوده باشد قبل از اینکه نام پارسی پشته را کمائی نموده است. نهایت جنوبی منطقه روه، در جنوب دره بولان، که بنام کوهستانی بلوچ نیز یاد میشود، بصورت محلی بنام براهویکی "از براهوی" یا "منطقه براهوی" یاد شده و بمعنی بروهی کی "از مردم کوهستانها" است. لذا طوریکه میبینیم چندین نام قومی در این قسمت شرقی افغانستان مانند پختون یا پتان، روهیله، کوهستانی، باروهی یا براهوی و دردا یا دردو وجود دارد که تماما بمعنی "کوهستانی" میباشند.

بیائید حالا بقسمت غربی افغانستان خود برویم. در اینجا ما با سرحدات فارس امروزی سروکار داریم که متشکل از سلسله کوهها از گورگان (هیرکانیا قدیمی) در شمال تا کرمان (کرمانیا قدیمی) در جنوب بواسطه واژه پارسی کوهستان یاد شده است. قسمتی از آن تا غرب هرات که حالا بواسطه کرای ترک اشغال شده، گفته میشود که مهد قبلی افغانهای ابدالی فعلی بوده است؛ و تمام کوهها یکی از مستحکم ترین سنگرهای فرقه فدائیان یا پیروان حسن صباح بوده است، شیخ الجبال "شهزاده جبال" (نامیکه عربها بارتفاعات فارس داده است)، و "مردکهن کوهها" طوریکه در اروپا شناخته میشود؛ که خود را اسماعلیه مینامند اما توسط مسلمانان ارتدوکس بنام ملاحیده یا "بیدین" یاد میشدند. ممکن است تعدادی از بخشهای قبایل افغان که نام اسماعیل دارند (پس از تخریب بواسطه هلاکوخان) و شاید تمام قبیله بنگش مشتق از این فرقه باشند. باقیمانده

غرب افغانستان در نیمه جنوبی آن دربرگیرنده دشت ریگی سیستان و کوه های کم ارتفاع مکران است، یک مسیریکه مشمول سیستان فعلی بوده و توسط نویسندگان اولی اسلامی بارتباط تعلق آن به امپراطورنیمرو د (شاه بابلون) بنام نیمروز یاد شده است. نیمه شمالی قسمت اعظم افغانستان غربی در بر گیرنده منطقه کوهستانی غور (یا پاروپامیزوس مورخین الکساندر است، یک واژه ایکه فرض میشود مشتق از پروا-بامه هندی، "کوه هموار- قله") و هزاره فعلی باشد. توسط نویسندگان اسلامی این منطقه اکثرا بواسطه اصطلاح تکراری کوهستان غور یاد شده است؛ چون غور یک شکل پختو غر = سانسکریت گیر، "کوه" بوده و باین شکل در غریستان (غرجستان نقشه های ما) یافت میشود (نام یکی از نواحی آن). این نام بصورت آشکارا از یک دوره متعاقب پیروزی مقدونیها بوده و شاید باین منطقه توسط هندیها داده شده باشد که بعدا مالکیت یا اختیار منطقه را بدست میگیرند. نام فعلی هزاره صرف از دوره تهاجم مغول یا چنگیزخان در نیمه اول سده سیزدهم بوده و گفته میشود که منشای پارسی داشته و از واژه هزاره، "یک بخش از هزار" گرفته شده که جهت بکاربرد بخشهای نظامی در منطقه تحت فرمان مغول تقسیم شده بود. منطقه یا ناحیه دیگری نیز در ساحل شرقی اندوس وجود دارد که حالا به همین نام هزاره یاد میشود با وجودیکه این توضیحات در آنجا قابل تطبیق نیست؛ چون هزاره اندوس بصورت آشکار، شکل فعلی ابهیساره سانسکریت (منطقه ابهیساریز مورخین الکساندر) متذکره در راجاترینجینی بحیث یک وابسته کشمیرتحت نام دوروبیساره، "وادی دور ابهیساره" است. بآنهم جدا از هرگونه ثبت تاریخی، یک نقطه قاطع درجهت درست بودن تشریحات فوق نام هزاره غیر (غور) و کاربرد عام آن بشکل جمع هزاره جات، که نشاندهنده تقسیمات قبلی منطقه به نواحی نظامی است، هریک بحیث یک هزاره تقسیم میشد، یا بخش قطعات با یکهزار سرباز، یک ناحیه بخصوص تحت درفش خاص آن؛ و در روزگار موجود، هریک از قبایل چارایماق قبل الذکر و چندین داهی نیزبنام یک هزاره یاد میشوند، هردو بادر نظر داشت خود قبیله و ناحیه مربوط بآن؛ مانند هزاره تایمنی، هزاره تیموری، هزاره داهی زنگی، هزاره داهی چوپان وغیره. درحال حاضر نام هزاره یا هزاره جات جانشین هر کلمه دیگر برای تمام منطقه غور شده است. این فقط نواحی کوهستانی در شرق و غرب هرات است که بعضا بنام کوهستان یاد میشود؛ اما باشندگان آنها بنام کوهستانی یاد نشده وبا نام اصلی ایشان

شناخته میشوند. باشندگان ایماق و هزاره غور هرگز توسط مردم منطقه ای که در قلب آن سکونت دارند افغان نامیده نمیشوند؛ اینها در واقعیت کاملاً نژاد دیگری اند (طوری که دیدیم) و هیچ چیزی مشترکی با افغانها ندارند.

در شمال منطقه غور، ولایت ترکستان افغانستان فعلی قرار دارد. این منطقه قبایل ترک و ازبک است که شامل هیچیک از قبایل ساحوی افغانها نیست. لذا ما ضرورت نداریم تا در این منطقه درنگ نمائیم. قسمت شرقی ترکستان افغانی بواسطه بدخشی، واخی، شغنی مسکون گردیده که یکجا با دیگر مردمان پارسی-گوی موجود در زمینهای کم ارتفاع و حصص بازمنطقه و در شهرهای بزرگ بنام تاجک یاد میشوند. در افغانستان اصطلاح تاجک بطور جامع بتمام کشاورزان پارسی-گو در مناطق کم ارتفاع و بتمام هنرمندان، پیشه وران، بازرگانان و طبقات رعیت در شهرها که به پارسی صحبت میکنند اطلاق میشود. ناقلین دیهوار زار عین پارسی-گو در کلات بلوچ نیز تاجک نامیده شده و در اینجا دهکده های مشابه جوامع تاجک در حصص مختلف منطقه مثلاً در لوگر، حومه های کابل، غزنی، کندهار و غیره وجود دارند، بخصوص در کوهستان کابل، جائیکه مجموعه نفوس تاجیک بوده و عمدتاً متشکل از مسکونه های کافر اند. واژه تاجک یا تازیک طوری که در افغانستان بکار میرود یک شکل تحقیری تاز پارسی است که معنی "رعیت، نوکر، نسل پائین، تابع" داشته و باین مفهوم قرار معلوم در زمان تفوق اعراب در فارس و آسیای مرکزی (جائیکه زبان عامیانه نفوس مدنی پارسی بوده) جهت تمایز بین طبقات رعیت و تجارت پیشه از طبقات فرمانروایان و نظامیان بوجود آمده است؛ مثلاً در تعبیر ترک یا تاز، تشخیص کننده ترک جنگی و نظامی از پارسیان صلحجو و رعیت؛ و در تازیک مازیک یا تاجک ماجک، استعمال شونده در یک مفهوم اهانت آمیز، جهت تفکیک طبقات رعیت و روستائی نفوس پارسی-گو و امثال آن. اصطلاح تاجک نشاندهنده نسب نژادی در افغانستان نیست، چون تحت این نام یک تنوع بدون قبیله نژادهای رعیت پارسی، هندی، راجپوت، ناگه و غیره شامل میشوند. آنهائیکه از نسب پارسیان در افغانستان اند بنام پارسیوان یاد میشوند. نام تاز توسط پارسیها به اولاده اعراب در فارس و هم به اعراب مسکون در فارس و هرچه که منشای عربی داشت، اطلاق گردیده و بنام تازی یاد میگردد، مانند اسپ تازی، "اسپ عربی"، "سگ تازی"، "سگ عربی"؛ لیکن هردوی این مثالها دارای معانی مستقل "اسپ مسابقه" و "سگ مسابقه، سگ

شکاری" از فعل پارسی تاختن، تاز، "دویدن"، "راندن" و غیره بوده و این شاید منبع تاز اطلاق شونده بواسطه پارسیها به اعراب بوده باشد.

از بخشهای متعدد منطقه متذکره توسط نویسندگان قدیمی یونانی و رومی و مولفین بعدی اسلامی، ما حالا نامها را در آغاز پژوهش خویش ملتفت شدیم (شناختیم) و ضرورت به تکرار آنها نداریم. در این بحث، ما تمام منطقه ایرا که افغانستان نامیدیم بررسی نموده و در هیچ جایی هیچ قسمتی را نیافتیم که بواسطه نویسندگان قدیمی یا فعلی و یا حتی بواسطه باشندگان فعلی آنها افغانستان نامیده شده باشد؛ با وجودیکه این نام برایشان نا آشنا نیست، این نام را بحیث نام منطقه یا کشور ایشان بکار نمیرند باستانهای بخشی از باشندگانی که خود را افغان درانی مینامند و آنها فقط از نیمه سده گذشته نامیکه این منطقه بواسطه باشندگان آن گفته و شناخته میشود خراسان است. نام افغانستان قرار معلوم توسط پارسیان بوجود آمده و آنها نه قبل از پیروزی نادرشاه ترکمن که او با ضمیمه ساختن این منطقه در امپراطوری پارسی خود (کمتر از 150 سال قبل)، قسمت جنوبی آنرا بلوچستان (با در نظر داشت قبیلہ مسلط در آنجا) و قسمت شمالی آنرا افغانستان (با در نظر داشت مردمان عمده ایکه در این منطقه با آنها معامله میکرد) نامید. اما در نیمه سده گذشته، احمدشاه ابدالی، بهنگام آقائی خود برفتوحات نادر در این منطقه، نام افغانستان را بتمام این منطقه گسترش داد که ما آنرا پس از آریانای باستان معین کردیم. باوجودیکه نام افغانستان بحیث یک نام ساحوی تاریخ بسیار جدید دارد، خود افغانها از زمانهای بسیار قدیم در تاریخ وجود دارند؛ حداقل از آغاز سده هشتم میلادی که در آن دوران کوهستانی های وحشی و غارتگر ارتفاعات غور در شمال سیستان برای اولین اعراب مهاجم در این منطقه بنام افغان و افاغنه (جمع آن) شناخته شدند. از این زمان ببعد در جریان دو قرن بعدی جنگ و تغییرات دودمانی در این منطقه، نام افغان در زمانهای مختلف در تاریخ شرقشناسان بحیث یک مردم یاغی و وحشی، اکثرا کوچی یا چوپان، موجودات جنگی و غارتگر و دارای ظرفیتهای نظامی و اداری بدون هیچگونه نظم دیده میشود؛ تا اینکه اینها اوج درخشش و شهرت خود را در سلطنت غوری غزنی بدست آوردند و قتیکه شهاب الدین غوری هندوستان را اشغال کرد، نه فقط اسلام معرفی شده بواسطه سلطان محمود (شاه قبلی ترک در غزنی) را تصدیق کرد بلکه همراه با آن لشکر افغان را با چنان اثراتی در آنجا ارتقا داد که پس از زوال شاهان غوری، افغانها را بحیث نمایانده

شاهان پتان دهلی بحاکمیت هند رسانیدند. ما در اینجا درباره ردیابی افغانها در هند تا تعویض ایشان بواسطه مغول نمی اندیشیم، لیکن میتوانیم بطور مطلوب این نقطه را مورد پژوهش قرار دهیم که این افغانها کی بودند. سلطنت ایجاد در غزنی توسط سبکتگین بنام ترک شناخته میشود، ولی خود سَبک شاید یک بومی منطقه غزنی و یا یک راجپوت بوده باشد؛ در هر صورت، او با یک زن از قبایل مسکون در غزنی ازدواج میکند که پسر و جانشین او محمود مشهور را متولد میشود، اولین شهزاده اسلامی که عنوان سلطان را اختیار میکند. این محمود افغانها را مورد توجه و التفات خاص قرار داده و تعداد زیاد آنها را نه فقط در لشکر بلکه همچنان در شعبات مختلف دولتی استخدام مینماید و باینترتیب آنها میتوانند چنان قدرت و نفوذی بدست بیاورند که سلطنت خود را بر تخت غزنی بنشانند که بعدا قدرت به افغان های غور انتقال میکند.

افغانهای غوری سلطنت غزنی مربوط به قبیله سورغوراست؛ اینها افغانهای سوری بودند. سور را ما قبلا در بین قبایل غورتوضیح دادیم ولی نامعین باقی گذاشتیم که این سورها اشتقاقی سوریائی و یا هندی دارند. شاهان پتان دهلی که در بالای مخروطه های سلطنت غوری ظهور کردند، از قبیله لودی بودند؛ اینها افغانهای لودی بودند که بصورت واضح همسایه های سوری بودند، لیکن موقعیت دقیق آنها بحیث یک قبیله ساحوی بصورت درست معین نیست، بآنهم شاید در مجاورت غزنی بطرف وادی ارغنداب بوده باشد. لودیهها از زمان سلطان محمود بطور غالب بحیث فرماندهان نظامی و حاکمان ولایتی تحت سلطانهای متوالی تا ارتقای ایشان بحاکمیت معلومدار اند. حالا هیچ قبیله در افغانستان باین نام قابل ردیابی نبوده و نه هیچگونه علایمی از موجودیت قبلی آنها در این خاک بر جای مانده است؛ با وجودیکه گفته میشود اینها یک قبیله بسیار مهم در تمام منطقه بین بست در هلمند (باشگاه زمستانی دربار محمود) و غزنی (باشگاه تابستانی او) بوده است؛ و گفته میشود که در تهاجمات پیهم و موفقانه محمود بهندوستان و بخصوص در سومنات سهم مهم داشتند. در هند، لودی یا لودهی طوریکه در آنجا یاد میشوند، تعداد زیادی مسکونه های شگوفان بخصوص در ناحیه سر هند ایجاد نموده اند، جائیکه شهر لودهیانه نشانه یکی از مسکونه های مهم آنها بوده و حالا تحت حاکمیت برتانیه، پناهگاه شهزاده های شکست خورده و تبعیدی افغانهاست. نام لودی یا لودهی در بین قبایل و طوایف راجپوت بمشاهده نمیرسد؛ لیکن در

بین برهنه‌های شمال هند، یک طایفه بنام لوه‌دی وجود دارد. این طایفه لوه‌دی برهنه شاید منبع لوه‌دیهای فعلی بوده و یا اینها شاید مشتق از لوه‌دی لیدیای قدیمی، یکجا با لوه‌دی برهنه باشند. در هر صورت، هیچیک از این نامهای سوری و لوه‌دی در منشای نام افغان کمک نمیکنند که در تحت این نامگذاری قومی هر دو طبقه بندی شوند. چون تا اینجا بطور مطمئن از اوایل سده هشتم میلادی در ردیابی منبع نام افغان در بین تمام مردمانیکه این نام را بحیث نام قومی حمل میکنند ناکام ماندیم، حالا آنرا در جای دیگر و در بین امپراطوری قدیم پارسی جستجو میکنیم که این منطقه یک قسمت آنرا تشکیل میداد.

هیرودوتس در نامگذاری بیست سترایی قبل الذکر خود میگوید "سیزدهم دربرگیرنده پکتیکا، ارمینیا با اقوام مجاور تا ایوکسینی"؛ و کمی بعدتر پس از سترایی آخری، با صحبت در مورد هندیها میگوید "در اینجا هندی‌های دیگری هم مرز با شهر کسپاتیروس و منطقه پکتیکا وجود دارند، مسکون در شمال هندیهای دیگر که نحوه زندگی ایشان مشابه بکتریانیها است". لذا ما دو منطقه بنام پکتیکا داریم، یکی در مرزهای غربی و دیگری در مرزهای شرقی فارس قدیم. پکتیکای اندوس را ما قبلا بنام پختون- خوا (پختون کای هندی)، پخته یا منطقه روه پختانه، پتان یا روهیله دانسته و واژه‌ها را معادل پارسی کوه یا کوهستان و کوهستانی تشریح کردیم. پکتیکای ارمینیا در ایوکسین، دارای عین خصوصیات کوهی مثل پکتیکای هند در اندوس است، بصورت واضح دربرگیرنده عین نام پارسی پختون- خوا یا پخته (احتمالا تلفظ ارتفاعاتی پشته نرم فارسی) که بمعنی "منطقه کوهستانی" است. در افغانستان نامهای کهنه پخت و روه در گفتگوی عامیانه جای خود را به کوهستان پارسی فعلی، دارای عین معنی داده است. از اینکه نام قدیمی ارائه شده توسط پکتیکای یونانی هنوز در ارمینیا و مناطق مجاور بشکل پختون- خوا و پخته وجود دارد یا نه (آنطور که در مرزهای اندوس وجود دارد)، من نمیدانم؛ اما محتمل بنظر میرسد که در آنجا نیز نام قدیمی در گفتگوی عامیانه توسط داغستان فعلی تعویض شده است که معادل ترکی کوهستان است. واژه های ترکی داغ، داغستان و داغستانی معنی "کوهستان"، "منطقه کوهستانی" و "کوهستانی" دارد، با وجودیکه بصورت عام در تمام آسیای صغیر بخاطر تعیین نواحی کوهستانی و باشندگان آنها بکار رفته و بطور خاص بیک ناحیه جدا و باشندگان آن در این قسمت کوهستانهای ارمینیا

اطلاق میشود که در بین بحیره های کسپین و ایوکسین واقع بوده و محدود به کوههای قفقاز در شمال است. در قسمت شرقی این منطقه ولایت شیروان، البانیا سترابو و پلینی قرار دارد و همین منطقه است که حالا بطور خاصی بنام داغستان نامیده شده و باشندگان آن داغستانی خوانده میشوند؛ شاید بخاطریکه اینها معادل دقیق بومیان متروک پختون- خا و پختون در زبان مسلط بعدی منطقه میباشد.

بطور واضح معلوم است که نام البانیا توسط رومنها باین منطقه داده شده است. البانیا بمعنی "منطقه کوهستانی" و باشندگان آنها را البانی، "کوهستانی" یا البانیها مینامند. این نام در هیرودوتس دیده نمیشود و شاید معادل لاتین نام پارسی ارائه شده بواسطه پکتیکای خودش باشد که احتمالا پشته یا پختونخا بوده است. نام اصلی لاتینی احتمالا الباء، معادل پارسی پشته بوده است؛ و از اینجا البانیا معادل پختونخا بوجود آمده است. لذا مراحل را میتوان چنین ارائه کرد: الباء = پشته = "کوهستان"؛ البان = پشتان = "کوهستانی"؛ البانیا = پختونخا = "منطقه کوهستانی"؛ البانی = پشتون = "باشندگان منطقه کوهستانی" یا البانیها. البان لاتین ظاهرا منبع ارمنی الوان است که نام آنها برای این البانیهاست. الوان یا البان ارمنی (با وجودیکه بطور عادی بدون تفاوت تلفظ میشود) در الفبای ارمنی ها با حروفی نوشته میشود که (بهنگام حرف بحرف نوشتن) مثل اغوان خوانده میشود؛ و این واژه که در ارمنی الوان و غیره تلفظ میشود، در لهجه عامیانه همسایه های شرقی آنها به اوغان و افغان تبدیل میشود؛ و این افغان با جمع عربی افغانه آن، شکل عامی است که توسط نویسندگان عرب و دیگر مسلمانان بکار رفته است. در معنی و مفهوم، این واژه عین کوهستانی پارسی و داغستانی ترکی است که معنی "کوهستانی" دارد.

باینترتیب ما دریافتیم که ارتفاعات شرقی امپراطوری قدیم فارس و باشندگان آنها در دورانهای مختلف و در قسمتهای مختلف، بنامهای یاد شده اند که همه دارای معنی مشابه "کوهستان" و "کوهستانی" میباشند. پخته پارسی کهن و پختون باشندگان آنها (پتان هندوستانی)، که زبان شان پختو یا "زبان کوهی" است (که توسط افغانهای غربی پشته، پشتون و پشتو تلفظ میشود)، اشکال یونانی پکتیکا و پکتیس، انگلیکای پکتیائیها، هندی روه و روهیله، و سانسکریتی دردستان و درده (دردو عامیانه) و پارسی فعلی کوهستان و کوهستانی، تماما معنی همسان "کوهستان" و

"کوهستانی" دارند. بعین ترتیب، در ارتفاعات غربی امپراطوری پشته و پشتان پارسی کهن، منبع فرضی پکتیکا و پکتیس هیرودوتس، لاتین البانیا و البانی است، از همینجاست ارمینیائی الوان، اغوان و افغان و ترکی داغستان و داغستانی، که تماما معنی همسان "کوهستان" و "کوهستانی" دارند.

با دریافت منبع افغان در اغوان ارمنی، بطور واضح معلوم میشود که نام افغان کاملا بمعنی "کوهستانی" بوده و شکل ارمنی البانی رومی است، عین البانیهای فعلی و اینکه این یک اصطلاح قومی (تباری) یا نژاد معین نبوده و کاملا یک نامگذاری باشندگان مناطق کوهستانی خاص است، بدون در نظر داشت قومیت یا نژاد آنها. در این مفهوم آخری است که نام میتواند بتمام باشندگان افغانستان اطلاق شود، چون طوریکه ما میدانیم افغانها خودشان بطور یقینی مخلوطی از چندین نژاد و قومیت اند. اما چون خود افغانها هر قبیلله ایرا که پختو را بحیث زبان مادری صحبت نکنند افغان نمیدانند، یک تمایز مشخص در تطبیق این نام بوجود میآورند. در افغانستان نام افغان صرف محدود به یکتعداد قبایلی باشندده منطقه کندهار است که زبان شان پختواست؛ در حالیکه طوریکه قبلا تشریح شد، دیگر قبایل پختو-گوی و باشندده کوههای سلیمان و شاخه های آن بنام پختون یا پتان نامیده میشوند. بعباره دیگر افغانستان غربی افغان و افغانستان شرقی پتان است.

از اینکه چطور نام ارمنی افغان اصلا از لاتین اشتقاق شده و با محدودیت های فوق الذکر صرف به مردم یکقسمت افغانستان غربی تطبیق گردیده سوالی است که مستحق پژوهش است. من فکر میکنم این نام به زمانهای تسلط رومیها در آسیای صغیر بر میگردد و میتواند به مردمان اطلاق گردد که آنرا در زمانهای پس از حکمرانی رومن ها حمل مینمودند؛ شاید در زمان امپراطوری پارتیها که ارمینیا یک قسمت مهم آنرا تشکیل میداد. در طول شاهان متوالی ارساکی که بیش از چارونیم سده این قسمت آسیا را در فرمان داشتند، بعضی از آنها تولد و نسب ارمنی داشته و دیگران بواسطه ازدواج با شهزاده ها و نخبه های ارمنی بسیار بهم نزدیک شده بودند. تمام افغانستان غربی که متصل مهد بومی ارساکی بوده و یک ولایت امپراطوری پارتها را تشکیل میداد، در این دوران بایست در ارتباطات آزاد با ولایات غربی خود بوده باشند؛ و این نیز محتمل است

که قبایل متعدد حمل کننده نامهای اقوام قدیم ساکن در تراکیا و لیدیا که حالا در افغانستان یافت میشوند (من فرض میکنم)، اولاً باین منطقه در دوران تسلط یونانیها آمده و در دوران طولانی حاکمیت ارساکی با اعمار مسکونه های جدید یکجا با دیگران برای بار اول داخل این مناطق میشوند. چون در قدیم بدون شک چندین و بزرگترین مهاجرت اقوام و قبایل از تراکیا به لیدیا صورت گرفته است و از همینجا اینها در جریان امپراطوری رومن در آسیای صغیر و حاکمیت پارتیها (جانشینان آنها) بطرف شرق رفتند. شاید در این دوران است که لودی دوباره از لیدیا بافغانستان آمده، یکجا با بنتی (بتینی پلینی) از بیتینیا، و هر دو در افغانستان ترکیب شدند.

طوریکه قبلاً گفته شد گزارش افغانی، موقعیت اجداد خود را در این منطقه در مسیر کوهستانی بین دریاهاى هلمند و هرات میداند که بنام کوهستان غور یاد میشود، جائیکه آنها توسط همسایه هایشان بنام بنی اسرائیل و افغان خوانده میشدند. اما طوریکه دیدیم در اینجا هیچ قبیله یا مردمی باین نام توسط هیچیک از نویسندگان قدیمی تذکر داده نشده است. اولین تذکر تاریخی نام افغانها در این مناطق توسط نویسندگان اسلامی در رابطه به لشکرکشی حجاج جنرال عرب بمقابل سیوستان در 705 م میباشد. شاید اعراب با آشنائی با نام افغان، طوریکه برای کوهستانها در ارمینیا اطلاق میشد، اولاً این نام را به کوهستانی های غوردادند، چون اینها را یک مردم وحشی و غارتگر با رسوم چوپان یا کوچی و بدون ساختار قومی، اما متشکل از قبایل مختلف و نژادهای بدون یک نامگذاری مشترک یافتند. یا اینکه شاید (بسیار محتمل بنظر میرسد) اینها نام اطلاق باین افغانها را توسط همسایه هایشان یافتند. در هر صورت، میتوانیم نتیجه گیری کنیم که اینها یک مسکونه اغوان ارمینیا بوده و متشکل از یهودان و ارمنیها با قبایل بومی اند. یهودان که در این زمان در اینحصه مردمان پرنفوسی نسبت به فارس بودند، شاید نام بنی اسرائیل را گرفته و خودشان حالا نمایانده بخشهای موسا این قبایل افغان بودند. ارمنیها شاید عیسوی بوده و مشمول اولاده اسیران اسرائیلی اولی بودند؛ اولاده آنها در بین این افغانها شاید بواسطه بخشهای عیسای قبایل مختلف نمایانده میشد. در بین این مهاجرین ارمینیائی شاید سیانی آمده باشند (یک بخش بتنی خاچین) که معلوم میشود نام خود را به سیانه داگ کوههای سلیمان و سیانه کوه بلوچستان غربی داده اند، طوریکه قبلاً تشریح شد؛ چون نام آنها عین نام

سیانی ناحیه سیانه داغ ارمنیا بوده و بین دریا‌های اراکسیس و کور قرار داشته و برای اروپائی‌ها بحیث سیانیا یا سیانیتیا مشهور اند.

ارمنیها که از قدیم همیشه با مردم عبری رابطه نزدیک داشتند افغانها را بحیث هم نژاد خویش می‌شمردند؛ و اینها گزارشی دارند مبنی بر اینکه امیر تیمور (تیمورلنگ) در اوایل سده چاردهم "یکتعداد ارمنی‌ها را از منطقه الوانها گرفته و در منطقه کندهار مسکون می‌سازد، جائیکه آنها مذهب خود را تبدیل میکنند؛" اینها عیسویت را با اسلام تعویض میکنند. پدر چامیچ فقره فوق را از "تاریخ ارمنیا" نقل میکند که توسط جی. ابدال در کلکته بانگلیسی ترجمه نموده و بعد تر علاوه میکند - "قسمتی از کندهار پس از ایشان بنام الوان‌ها یا افغان‌ها نامیده میشود؛ بعضیها در تصدیق این گزارش متیقین اند که باشندگان اینقسمت بهنگام غذا خوردن در نان خود یک علامه چلیپا می‌سازند". در آنجا علایم زیادی (در پهلوی آنچه ذکر شد) وجود دارد مبنی بر اینکه قبلا عیسویت مذهب یک قسمت قابل ملاحظه نفوس افغانستان بوده است. اما این موضوعی است که ما حالا با آن سر و کار نداریم.

برای مقصد ما کافی است که ما افغانها را در بین ارمنیها یافتیم و در اینجا بحیث نماینده‌های البانیهای آسیای صغیر. ما حالا با یقین کامل میتوانیم نتیجه گیری نمائیم که افغان‌های افغانستان ما البانیهای البانیای هندی ما بوده و مربوط به امپراطوری شرقی البیون {انگلیس} برتانیه است.

ایچ. دبلیو. بیلجو

18 جولای 1891

معرفی مختصر نویسنده کتاب: ایچ. دبلیو. بیلو

http://en.wikipedia.org/wiki/H._W._Bellew

هانری والتر بیلو یک داکتر طب برتانوی است که در سال 1834 م در هند متولد شده و در سال 1892 م وفات میکند. تحصیلات خویش را در شفاخانه سنت جورج لندن بپایان میرساند. بحیث معاون جراح درقشون بنگال کارنموده و با هیئت نماینده برتانیه در سال 1857 م تحت ریاست هری برنیت لمزدین به افغانستان میرود. در سال های 1860 م با هیئت پیشقراولان درمردان خدمت نموده و بعدا درپشاور بحیث جراح ملکی کار میکند. پسانتر بحیث کارمند سیاسی در کابل مقرر میشود. در آخر بحیث سرجراح در هند خدمت نموده و در سال 1886 م تقاعد مینماید. بیلو آثار زیادی درباره افغانستان و هند مینگارد (بشمول اولین گرامر پشتو) که عمده ترین آنها قرار ذیل میباشد:

- 1 - گرامر زبان پشتو (1854)
- 2 - ژورنال هیئت سیاسی در افغانستان در 1857 (1862)
- 3 - گزارش عمومی درباره یوسفزی (1864)
- 4 - افغانستان و افغان ها (1879)
- 5 - نژادهای افغانستان (1880)
- 6 - دکشنری زبان پختویا پشتو
- 7 - پژوهشی درباره اتنوگرافی افغانستان (1891)
- 8 - کشمیر و کاشغر 73-1874
- 9 - از اندوس تا تایگریس